



۲۱۹

روضه المدينين ووجه المساكين  
شرح الاسلام ابو نصر احمد جام نامقي

دکتر علی فاضل



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

**پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ**



“

“

“

“

# روضۃ المدینین و جہۃ المساکین

تصنیف

شیخ الاسلام ابو نصر احمد جام نامتقی

معروف بہ

زندہ پیل

رسالہ ۵۲۰، ہجری قمری

مقابلہ، توضیح، و مقدمہ، و توضیح

دکتر علی فاضل



آمارات بنیاد فرہنگ ایران

۲۱۹



“

“



... هر که کتابی سازد، و یا چیزی بر جایی نویسد  
لابد در دل کند که این سخن قومی فرا ستانند، و قومی  
رد کنند؛ و اگر نه چنین کند رنجور گردد، و در جمله  
کارها چنین است.

حق و باطل از هر نوعی که باشد قومی فرا ستانند،  
و قومی رد کنند؛ پس دل از گفتِ مردمان فارغ می باید  
داشت، و حق می باید گفت آنچه دانی تا رستگار باشی.  
(از «احمدجام» در: «سراج السائرین» - باب چهارم)







### سپاس داری

از لطف دانشی استاد عزیز جناب سناتور دکتر پرویز  
خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ و رئیس  
فرهنگستان ادب و هنر ایران صمیمانه تشکر می‌کنم که  
چاپ این کتاب را در سلسله «متون فلسفه و عرفان» ایران  
اجازه و تصویب فرمودند .

مزید توفیق استاد پژوهنده و سخنور را در ادامه  
فعالیت‌ها و خدمات بسیار قدرمند و بی‌ریا و کم‌نظیر  
فرهنگی و علمی کشور از درگاه پروردگار جهان‌جدا  
خواستارم .

علی فاضل







## فہرست مطالب کتاب

الف : مقدمہ مصحح (۱۷-۱۴۰)

مشمول بر :

نام و نشان شیخ جام (۱۷-۲۰) درگذشت شیخ جام (۲۰-۲۵) فرزندان  
شیخ جام و آثار ایشان (۲۵-۵۷) - [ نامہ ابوبکر تایبادی به امیر تیمور  
در بارہ فرزندان شیخ جام ۳۰ نامہ معین الدین جامی به امیر تیمور در توصیہ وی  
به دادگری ۳۱ ابوالمکارم علاء الملک جامی و خلاصۃ المقامات ۴۱ شیخ قطب  
الدین محمد بن مطہر و حدیقة الحقیقة ۴۳ شیخ الاسلام مختار الدین بن صفی الدین  
محمود ۴۷ شیخ الاسلام شہاب الدین اسماعیل ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ نمونہ اشعار  
ابن مطہر ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ شیخ الاسلام ظہیر الدین ابوالمفاخر عیسیٰ ۵۳ ، ۵۴  
برہان الدین نصر ۵۴ ، ۵۵ بابا اسماعیل ۵۵ خواجہ یوسف برہان ۵۵-۵۶ ] .  
ژندہ پیل در دو جہرہ متفاوت ( ۵۷ - ۶۱ ) نگاہی به آثار شیخ جام  
( ۶۱-۶۴ ) آثار منثور و منظوم ژندہ پیل ( ۶۴-۶۸ ) عنوان مباحث کلی در آثار  
شیخ جام ( ۶۸ - ۷۰ ) چکیدہ ای از آنچه گفتہ شد ( ۷۰-۷۱ ) نمونہ هایی  
برگزیدہ از آثار شیخ احمد جام ( ۷۱-۹۵ ) - [ مرید و پیر چگونہ بایستی ؟  
پیران ناخلف پیرنمای ۷۱ الحذر از این مشایخ دین فروش دنیاخر ۷۲ شکنجہ  
با اشارہ شیخ و توصیہ خواجہ امام ۷۳ حرام تر از گوشت خوک ۷۴ چون  
نمک تباہ شود گوشت به چہ باصلاح آید ؟ ۷۵ بہ ہوش باش کہ درکار شیوخ



و خواجه امامان داوری نکنی و بر آن ماجرای نیاری که در خون خویش  
شوی ۷۷ ریسمان پوسیده پیران دروغین ۷۸ توطئه سکوت ا خاموشی  
فرمایشی ۷۹ در مجلس بوحنیفه رخ داد ۸۲ شیخ جام و خاموشی در ولایت  
هرات ۸۳ مردارجویان مردارخوار ۸۴ راه اولیاء و مردان خدا نه این است  
که نشان داده اند ۸۵ توبه؟ کاری ناروا ۸۶ پناه بر خدا از چاه خواری ۸۸  
همه در وادی سرگردانی ۸۹ فرق نماز تا نماز ۹۰ این دکان است یا خانقاه؟ ۹۲  
طمع سه حرف میان تهی ۹۳.]

روضه المذنبین چگونه کتابی است؟ مقصود مصنف از تصنیف این کتاب ۹۶

نسخه های دست نویس کتاب و خصوصیات هر يك ۹۸ روش تصحیح ۱۰۴

شیوه نگارش کتاب ۱۰۷ اختصاصات دستوری متن ۱۱۹.

ب : مقدمه مصنف ( ۳ - ۹۵ )

عنوان باب های کتاب ۱۴۴

۲۳-۱۵	باب اول - در توحید و شناخت حق سبحانه و تعالی
۳۲-۲۳	باب دوم - در بیان کردن سنت و جماعت
۵۱-۳۴	باب سوم - در معرفت و هدایت حق سبحانه و تعالی
۵۹-۵۱	باب چهارم - در فضل توبه و فضل نائبان گناه کار
۷۰-۵۹	باب پنجم - در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص
۸۰-۷۰	باب ششم - در فضیلت فرزندان آدم
۸۶-۸۰	باب هفتم - در کیمیای طاعت و عبادت
۹۴-۸۶	باب هشتم - در کار ظاهر و باطن
۹۸-۹۴	باب نهم - در نیکوگمانی به خدای عزوجل
۱۱۱-۹۸	باب دهم - در نعمت دیدن از منعم و شکر گزاردن



پانزده	فهرست مطالب
۱۱۸-۱۱۱	باب یازدهم - در عبارت معجب و مرائی
۱۲۴-۱۸۸	باب دوازدهم - در آن که پنداشت در سر آدمی از کجاست
۱۳۵-۱۲۴	باب سیزدهم - حدیث عشق و محبت
۱۴۲-۱۳۵	باب چهاردهم - در وعظ برادران
۱۴۷-۱۴۲	باب پانزدهم - در اسرار ربوبیت با خاصگان
۱۵۳-۱۴۷	باب شانزدهم - در کار برای خویش کردن و تقلید مقلدان
۱۶۲-۱۵۳	باب هفدهم - در قدر مؤمن مخلص
۱۷۴-۱۶۲	باب هجدهم - در لطف و کرم حق سبحانه و تعالی
۱۸۴-۱۷۴	باب نوزدهم - در شناخت طریق آزادمردان
۱۹۳-۱۸۴	باب بیستم - در قسمت قسام و قیمت گوهر فقر
۲۰۲-۱۹۳	باب بیست و یکم - در صفت آدمی و مجاهدت او
۲۲۰-۲۰۳	باب بیست و دوم - در مجاهدت خاصگان که چگونه باید کرد
۲۲۷-۲۲۰	باب بیست و سوم - در بیان خوف و رجاء
(۲۴۳-۱۷۷)	ج - فهرست آیهای شریف قرآنی
(۳۵۹-۱۴۳)	د - بخش احادیث و توضیحات عرفانی
(۳۹۴-۳۶۰)	ه - واژه نامه
(۴۰۲-۳۹۵)	و - چند توضیح
(۴۱۷-۴۰۳)	ز - فهرست نام اشخاص
(۴۵۱-۴۱۹)	ح - فهرست مآخذ و منابع
	عکس ها : ( در بخش مقدمه )
( صفحه ۲۱ )	منظره گنبد معروف فیروز شاهی
( صفحه ۲۲ )	جزئی از کاشی کاری داخل ایران صنفه مزار شیخ جام
( صفحه ۲۳ )	کتیبه دیوار سمت راست ایوان مزار شیخ جام
( صفحه ۲۴ )	مؤذن احمدی



(۲۵)

تربت شیخ الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل)

باب روضه مزار شیخ جام که تاریخ ماه رجب ۷۳۳ قمری

( صفحه ۲۶ )

بر آن دیده می شود

( صفحه ۲۷ )

محفظه قرآن های خطی درموزه مزار شیخ احمد جام





# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین

رب " زدنی علماً و عملاً و الحقنی بالصالحین

عنوان درست، و کامل کتاب حاضر: «روضۃ المذنبین و جنة المشفقین»،  
و صورت کوتاه تر، و شناخته تر آن: «روضۃ المذنبین» است؛ یکی  
از تصنیف های ارزشمند صوفی صمدانی، و عارف پاک باز ربّانی،  
«شیخ الاسلام ابو نصر احمد نامقی جامی» مشتهر به: «ژنده پیل» نگاشته  
شده در سده ششم از هجرت پیامبر اسلام، محمد مصطفی ﷺ.  
کتاب در سال ۵۴۰ یعنی حدود ۸۷۶ سال پیش از این، در روزگار  
سلاجقه، و در عصر «سلطان سنجر» (معزالدین، ابوالحارث، احمد بن  
ملك شاه - ولادت ۴۷۷ یا ۴۷۹، وفات چهاردهم ربیع الاول ۵۵۲)  
آخرین پادشاه از سلاله سلجوقیان بزرگ نوشته شده، و «شیخ احمد جام»،  
در آن هنگام در ۸۰ سالگی می زیسته است، در دوره ای از زندگی  
شکوفای، و پربار خویش به شهادت این قرینه ها:



«سراج السائرین» از آثار «شیخ جام» به سال ۵۱۳ هـ. ق. تصنیف شده است؛ نویسنده در مقدمه این کتاب چنین می‌نگارد:

«... ۷۲ ساله بودم که این کتاب هشتم و در ۷۳ سالگی تمام شد،

پس با این حساب «شیخ» در هنگام نوشتن «روضه» (= ۵۲۰ هـ. ق. ۱۰) یعنی ۷ سال پس از آن ۸۰ ساله بوده است.

سندی دیگر نیز عمر نویسنده را در حدود همین تقریب تصریح می‌کند، و آن کتاب: «بحار الحقیقة» است، یکی دیگر از آثار وی که به سال ۵۲۷ نگاشته آمده، یعنی هفت سال پس از اتمام: «روضه المذنبین» - نویسنده در آن چنین می‌گوید:

«... به چشم حقیقت بنگرید! تا مقصود خود از این کتاب حاصل

کنید. و ما نیز که این کتاب را تصنیف می‌کنیم، نه از بهر هوی، یا برای

روی وریا، یا تعصبی می‌کنیم؛ ما را هشتاد و اند عمر است و در این کار فرا

سرآورده‌ایم - از دیباچه کتاب، ورق ۸.»

\* \* \*

#### «شیخ جام» کیست؟

در نام، و نشان، و شرح نسب «احمد جام» از این پیش فصلی

مستوفی با اشاره به منابع موجود معتبر، در مقدمه کتاب‌های:

«مفتاح النجات»، و «انس التأین»، «چاپ بنیاد فرهنگ ایران»

نگاشته شده است؛ هر گاه جوینده گرامی خواستار تفصیلی در این

خصوص باشد می‌تواند به آن کتاب‌ها مراجعه کند؛ زیرا این مبحث



مقدمہ مصحح - نام و نشان شیخ جام

نوروزہ

علی العجالہ بیشتر موقوف بر بیان لکھے ہائی تازہ دربارہ « احمد لکھ»  
پہل نامقی ، خواہد بود کہ حتی الامکان از این قبل کلمتہ بیامدہ ،  
و چاپ یافتہ باشد .

با این ہمہ ، باز بنا بر توصیہ کران قدر « ملای روم » در آغاز  
دفتر پنجم ، از « مثنوی معنوی » :

ان شیئا کله لا یدرک      اعلموا ان کله لا یترک :  
گرچہ نتوان خورد طوفان سحاب      کی توان کردن بہ ترک خورد آب ؟  
آب دریا را اگر نتوان کشید      ہم بہ قدر تشنگی باید چشید

در این مورد نیز گزیری نمی یابیم کہ شناس نامہ : « ژندہ پیل »  
را اگر چند شتاب زدہ ، و فہرست وار برای خوانندہ ارجمند ورق  
بزنیم ، و از این رہگذر اورا با احوال و آثار نویسندہ - ولو بہ اجمال -  
آشنا تر سازیم :

\* \* \*

۹۵۶ سال قبل یعنی در ماہ محرم سال ۴۴۰ ہجری قمری در  
قریہ « نامق » از شہر « ترشیز » ( کاشمر ) واقع در خراسان بزرگ ،  
در خاندانی از بقایای دودہ صحابی نامدار : « جریر بن عبداللہ بجلي »  
( = جدّ اعلائی « احمد جام » ) کودکی بہ ہم رسید ؛ اورا « احمد »  
نام کردند .

پدرش را « ابوالحسن » می خواندند ، این « احمد » را بعد ہادر  
بزرگی « احمد بجلي » ، و بہ مناسبت زاد گاہش « نامق » ، « احمد نامقی » ،



و پس از انتقال به: «جام»، و «أحمد نامقی جامی» گفتند. «شیخ الاسلام»، «قطب الاوتاد»، «حضرت ژنده فیل»، «شیخ احمد ژنده پیل»، «غوث السالکین»، «مرشد المضلین»، «پیر جام»، «و شیخ جام»، بعضی از شهرت ها، و لقب های اوست:

برابر با شیوه مرسوم در آن روز کاران «أحمد جام»، با اسم و لقب خویش، کنیه ای نیز همراه می برد، و آن: «أبو نصر» بود؛ به نسبت یکی از پسرانش: «برهان الدین نصر» (۱).

### در گذشت «شیخ جام»

درباز پسین سال زندگی، «أحمد جام» به يك سفر عبادی دست زد؛ او در قافله ای از خدا جویان مرید، و شائقان کعبه ذوالجلال، راهی خانه خدا شد. پس از بازگشت از این سفر بود که در دهم محرّم سال ۵۳۶ هـ. ق. (موافق باماه «اوت» ۱۱۴۱ مسیحی)، در شهر «جام»، در

۱ - «أبو المکارم بن علاء الملك جامی» در کتاب: «خلاصة المقامات»، صفحه های: ۱۸، ۱۹، ذیل باب سوم. (در ذکر اولاد و ازواج حضرت شیخ قدس سره)، در جایی که از هفتمین فرزند «أحمد جام» نام می برد، از او چنین یاد می کند:

«...» «برهان الدین نصر» - مدفن او در «کلریز صاعد» است به ناحیت «زیر پل»: و او را دختری بود: «هبة الرحمن»، و والده او از «بوزجان» بود.

بعضی از اشعار این «برهان الدین نصر»، در بخش مربوط به معرفی «آثار فرزندان شیخ جام» که پس از این ملاحظه می شود، درج شده است.



خانقاه خویش چشم از عالم خاک فرو بست ، و رخت جاودانگی به حرم  
دوست کشید :



منظره گنبد معروف «فیروز شاهی» و درخت پسته کودی در کنار مرقد  
«ژنده پیل»

قالب خاکی ، سوی خاکی فکند

جان و خرد سوی سماوات برد

جان دوم را که ندانند خلق

مصقله ای کرد ، و به جانان سپرد



صاف بد آمیخته با درد می  
بر سر خم رفت ، جدا شد ز درد



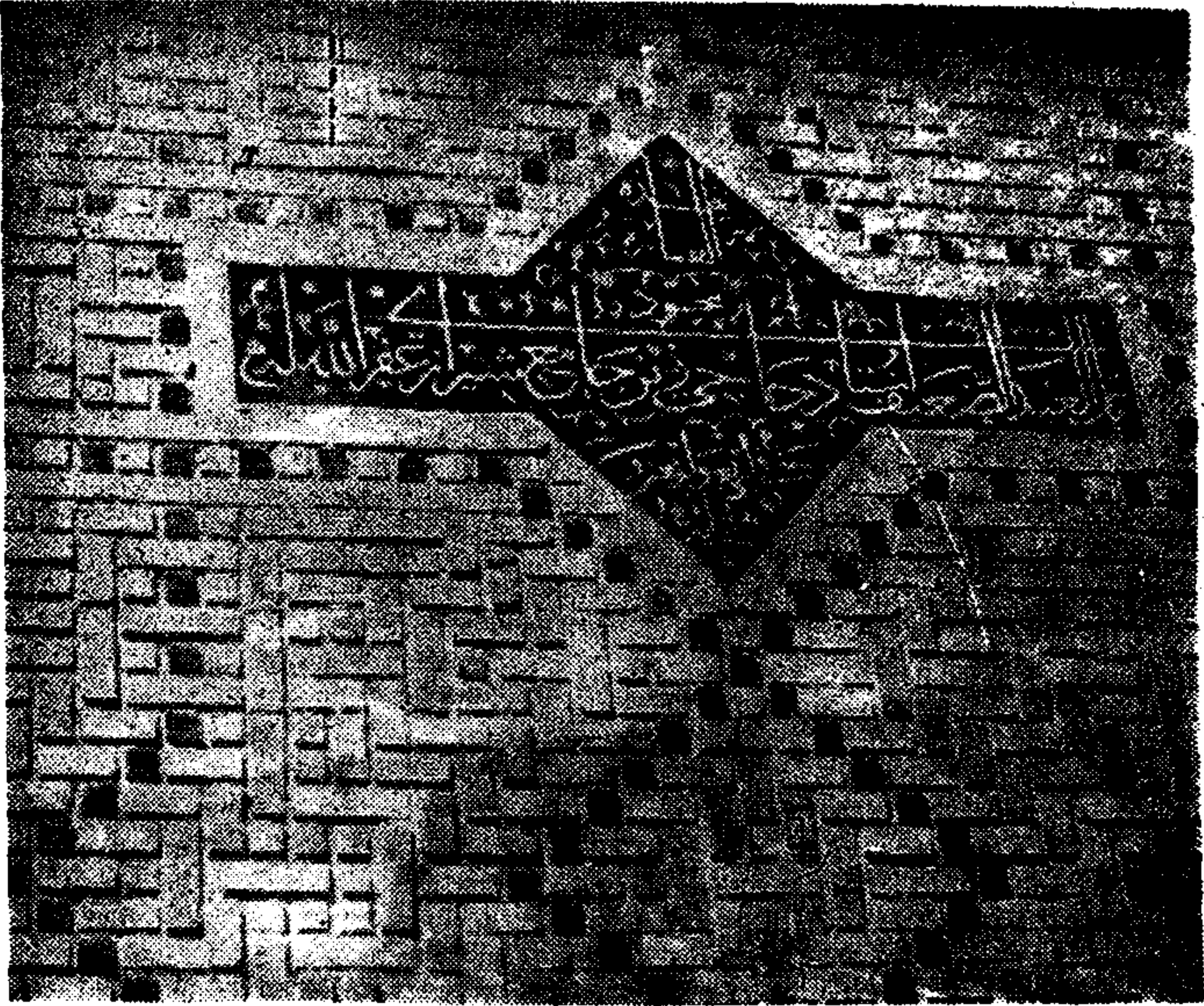
جزئی از کاشی کاری داخل ایوان صفا مزار « شیخ جام »

۱ - این بیت ها سروده « رودکی سمرقندی » است ، درسوگک : « أبو الحسن مرادی » که به مناسبت در این جا نقل شد - ر . ف : « محیط زندگی واحوال و اشعار رودکی » تألیف استاد روان شاد : سعید نفیسی ، ص ۴۹۶ و کتاب : « أبو عبدالله رودکی - آثار منظوم رودکی » از : « عبدالغنی میرزایف » ، چاپ مسکو ، ۱۹۵۸ مسیحی ، ص ۴۵۹ .



یکی از سخنوران معاصر «أحمد جام»، «میر معصوم بکری»  
متخلص به: «نامی» این دو بیت را به مناسبت تاریخ درگذشت او  
سروده است:

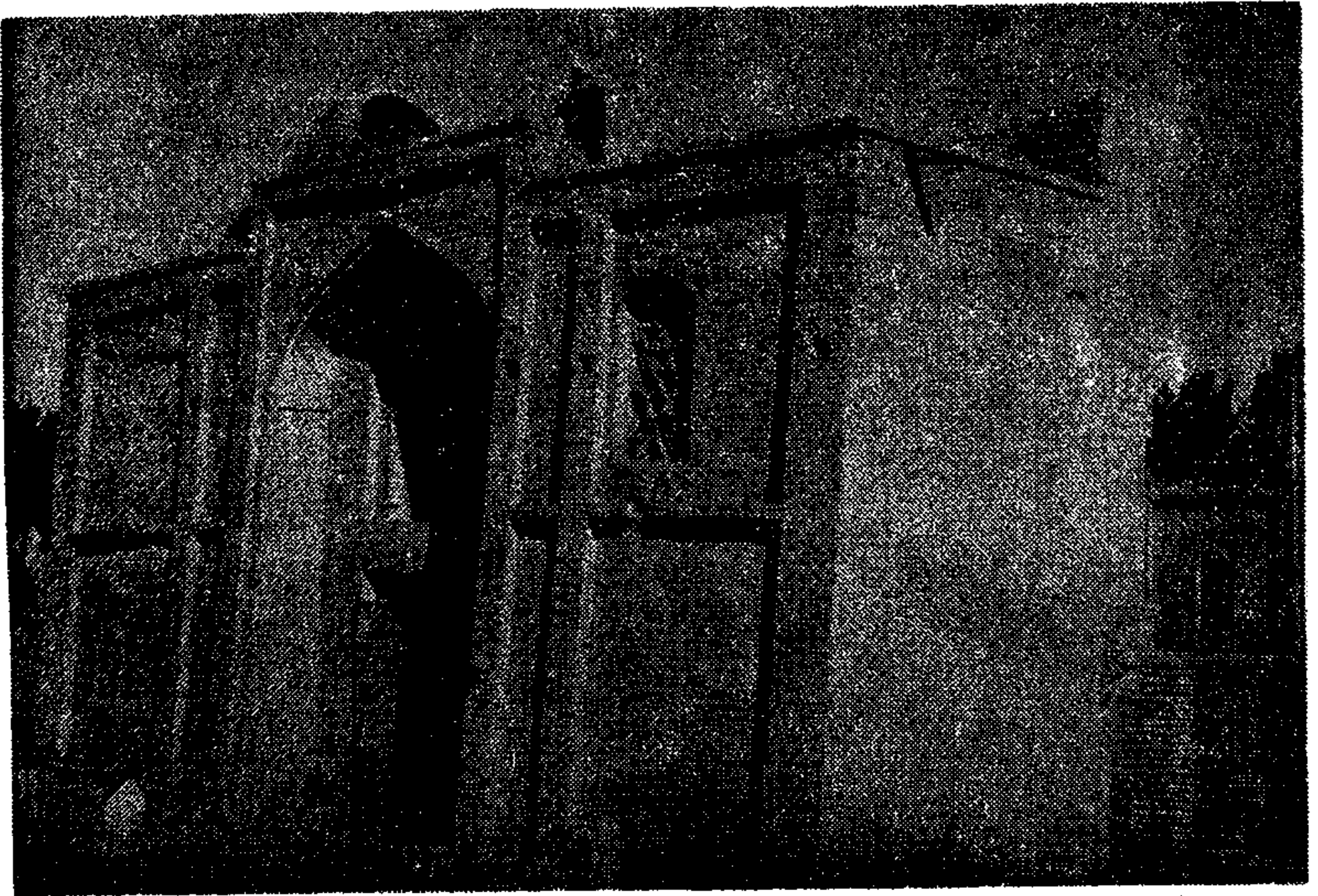
مرشد نامی، شیخ گرامی  
گرز توپیر سندی: سال وفاتش؟  
«أحمد جامی» عمم برہ  
«أحمد جامی قدس سرہ»



کتیبه دیوار سمت راست ایوان مزار «شیخ جام»

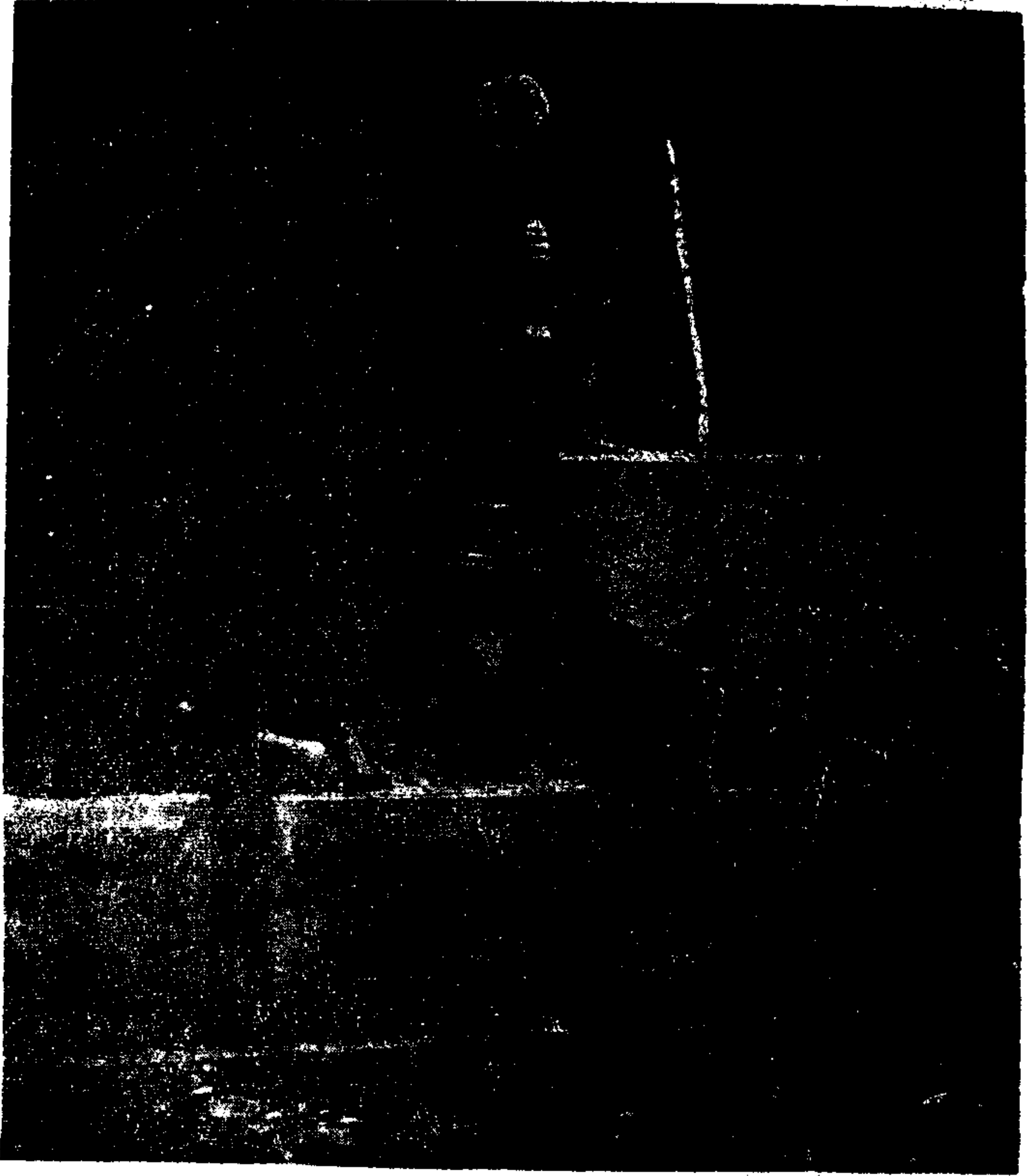


که مصرع چهارم ( = احمد جامی قدس سره ) به حساب جمل موافق است با سال وفات شیخ الاسلام أحمد جامی نامقی ( = ۵۳۶ هـ . ق . )



قسمتی از بنائی که به مسجد مزار « ژنده پیل » می پیوندد در این عکس دیده می شود . مؤذن کهن سال از اعقاب « احمد جام » معروف به : « مؤذن احمدی » بر فراز بام اذان می گوید ، و مؤمنان خدا جوی را با نوای دل نواز و روحانی خویش به موجب فرمان مقدس و شکوه مند : « یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة . . . » به نماز دعوت می کند . شیوة « مؤذن احمدی » برای این است که پیش از آغاز به « اذان » چند بیت از اشعار « احمد جام » را با صدای رسا بخواند . (عکس از یادگار سفر نگارنده به تربت جام - سال ۱۳۴۱ خورشیدی)





تربت شیخ الاسلام احمد جام نامقی (ژنده پیل)



باب روضه مزاد «شیخ جام» که تاریخ ماه رجب ۷۳۳ قمری بر آن دیده می شود





محفظه قرآن های خطی در موزه مزار « شیخ احمد جام »<sup>۱</sup>

۱ - موزه کوچکی بر سر مزار « شیخ جام » ترتیب داده شده است که فعلا چند نسخه دست نویس از قرآن کریم به خط خوش و بعضی بالنسبه کهن در آن نگهداری می شود . این نسخه ها را زائران در روزگار پیشین بر مزار « شیخ جام » وقف نموده اند. در این جایاد آور می شود که دوره کامل قرآن و تفسیر کبیر امام ابو بکر عتیق بن محمد سور آبادی هم از جمله موقوفات بر تربت « شیخ » به شمار می آید . این دوره هفتاد سال پس از تألیف در اختیار یکی از نوه های « شیخ احمد » موسوم به : ابو الفضل قطب الدین محمد بن مطهر قرار گرفت ( وی همان صاحب کتاب : « حدیقة الحقیقة » است که در فصل مربوط به فرزندان شیخ معرفی شده است ) . ←

امروز تربت « شیخ جام » در خراسان ، زیارت گاه اهل دل ،

— « قطب الدین محمد » که مدتها در « معدآباد » به عنوان قائم مقام جد خویش تمشیت امور خانقاه اورا بر عهده داشت ، این قرآن و تفسیر را بر مزار « شیخ احمد » وقف نمود ، و به مدت هفتصد سال در آن جا می بود ، تا به سال ۱۳۱۶ شمسی به منظور اعمال احتیاط و حفاظت بیشتر به موزه ایران باستان در تهران منتقل گردید .

مجلد دوم این تفسیر گران قدر در سال ۱۳۴۳ شمسی برای شرکت در « نمایشگاه هفت هزار سال هنر ایران » به امریکا برده شد . ( ر . ف : مفتاح - النجات ، ص ۲۳۰ )

در بین اشیاء این موزه آفتاب و لگن نفیسی موجود است ، و چنین شهرت دارد که اهدایی سلطان سنجر سلجوقی است .

در تابستان ۱۳۵۴ شمسی ، به منظور بازدید دیگری از مزار « شیخ احمد » سفری به « جام » اختیار کردم . آقای فیروز کوهی مدیر کل آموزش و پرورش این شهرستان تسهیلات بسیاری برای این بازدید فراهم آوردند ، از لطف ایشان فراوان سپاسگزارم . هم در این موقع با مساعدت نماینده اداره فرهنگ و هنر آن شهرستان از موزه مزار نیز دیدن نمودم ، و از یادگاری تاریخی دست نبشته : « نصیر الدین محمد همایون پادشاه هند » که فعلا در موزه نگهداری می شود عکسی تهیه کردم .

« محمد همایون » به سال ۹۵۱ هجری قمری برای زیارت مزار « شیخ احمد » به « شهر جام » سفر نمود و خاطره خود را از این سفر با مرکب سیاه بر محجر مزار چنین نگاشت :

ای رحمت تو عذر پذیر همه کس      ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس  
در گاه و در تو قبله گاه همه خلق      لطفت به کرشمه دستگیر همه کس  
سرگشته بادیه بی سرانجامی - محمد همایون ، ۱۴ شوال ۹۵۱



و مطاف زائران قبله پارسایی و صفا از ایران و سایر کشورهای جهان است<sup>۱</sup>.

۱ - ر. ف: «مفتاح النجات» صفحه ۹ - ۱۲، در باره وضع و موقع: «مزار شیخ جام» در شهر: «تربت جام»، و اطلاع بر یادگاری‌هایی که زائران بقعه «شیخ» بر سینه ایوان، و صنفه‌ها، و دیوار مزار، و محجر اطراف قبر «شیخ جام» نگاشته‌اند.

نگارنده در یکی از سفرها به تربت جام بعضی از آن یادگاری‌ها را به خاطر مضامین دلکشی که دارند به یادداشت‌های خود منتقل نمود؛ اینک سه فقره از آنها در این جا به عنوان نمونه آورده می‌شود:

نی کیست؟ همدمی شده از خویشتن نهی  
چون سالکان ز سیر مقاماتش آگهی  
آزردہ‌ای کہ نالا جان سوز می کند  
هر جا ز پای تا سرش انگشت می نهی

سویت از دیر دیر می آیم  
نبود این ز قدر و پایه من!  
حیف می آیدم که تیره شود  
آستان درت ز سایه من!

یارب ز شراب شوق یک جامم بخش  
وز طاعت و بندگی سرانجامم بخش  
هر چند گناهکارم ای بار خدای!  
آزاد کن، و به احمد جامم بخش  
و نیز ر. ف: مقاله محققانه شاعر، و نویسنده گرامی آقای «مؤید ثابتی»  
تحت عنوان: «یادگاری‌های مزار شیخ جام» در مجله سخن ادبی، شماره ۶،  
از سال دهم.

### دودمان « شیخ جام »

خاندان بزرگ و مشهور « شیخ أحمد جام » در حقیقت از سلسله های بسیار معروف و شوکت مند ایرانی هستند که نزدیک به ۹۰۰ سال از قدرتی دیوانی، وسلطه و نفوذی روحانی جداً برخوردار بوده اند. افراد این خانواده که بیشترشان از عنوان ارجمند : « خواجه » و شهرت : « جامی » یا « جامی الاحمدی » برخوردار بوده اند، غالباً از زاهدان پاک رو، و پارسا مردان بزرگ، و عارفان پاکیزه سیرت عصر خویش بوده، و به « مشایخ جام » حسن شهرت می داشته اند.

فرزندان شیخ هم چنین صاحب تصنیف ها و مؤلفاتی ارجمند بوده اند، و مکتوبات، و اشعاری نغز و دل پسند در مضامین صوفیانه از خویش به جای نهاده اند. ایشان علاوه بر سمت ارشاد و راه بری خلق از قدرت شکوه مند معنوی، و نیروی شگرف روحانیت خویش که محل قبول و حرمت بزرگان و پادشاهان وقت بوده، در جهت بهبود حال مردمان، و رفاه عامه و تمشیت امورشان سود می جستند، و قدرتی این چنین را در خدمت بینوایان، و کارگشایی مستمندان، و به ویژه رهایی مظلومان و بی گناهان از چنگال سیاست و عقوبت حکام و امرای متعددی جداً به کار می گرفته اند.

نامه « ابوبکر تاییادی » به « امیر تیمور » درباره « فرزندان شیخ جام » در این جا بخشی از سپارش نامه مولانا « زین الدین ابوبکر تاییادی »



از مشاهیر عرفا در نیمه دوم قرن هشتم هجری را به عنوان « امیر تیمور  
گورکان » در باب بزرگ داشت فرزندان « شیخ جام » و تعظیم ایشان  
می آوریم :

« . . . حضرت معبود طریق بهبودارزانی دارد، انه رؤف بالعباد.  
خدای عزوجل مر تشید ملک داری، ومبانی جهان داری را وسیلتی  
بزرگ نهاده است، و آن مشیت به التفات خاطر پاکان در گاه، و مشایخ  
آگاه قدس الله ارواحهم، که به حقیقت پادشاهان دین و دولت اند،  
وشاهان دنیا در نظر عنایت ایشان اند .

چنان که شیخ الاسلام « احمد جام » قدس الله روحه العزیز  
فرموده اند :

شاهان دلق پوش که کمتر حمایتی

زیر گلیم شان جم و خاقان و قیصر اند

واز قبیل تشبث به ارواح آن پاکان است که از برای تعظیم ایشان  
رعایت جانب فرزندان ایشان کنند؛ قطع نظر از آن که آن فرزندان به ذات  
و معاملت خود مستحق آن نظر باشند . . .

پس حمایت آن فرزندان سبب عنایت و حمایت آن پاکان است . اولاد  
ایشان آنچه این جا اند به شدت مؤنات مبتلا، و آنچه نه این جا اند با این  
به هم در زحمت جلا اند . از حضرت احدیت توفیق کرامت باد، تا فرزندان  
شیخ الاسلام شیخ ابو سعید ابو الخیر، و فرزندان شیخ الاسلام احمد جام  
قدس الله روحهما، و فرزندان کسی دیگر از مشایخ که باشد به نظر عنایت  
منظور گردند .

بدان نظر که تودانی به حال ایشان رس

که قدر و قیمت این منفعت نداند کس

« خذك آن را که برد راه بدین دولت و بخت » - فی الجمله چون این مسکین غریق نعمت آن حضرت است ، و آنچه او را صلاح دولت دنیا و عقبی نماید ، اختفای آن نوعی از خیانت باشد ، بدین سبب بدین نوع سخن جرأت نمود ...<sup>۱</sup>

نامه « معین الدین جامی » به : « امیر تیمور » در توصیه وی به :  
« دادگری » .

نامه های اخوانی ، وهم چنین مکاتبات فرزندان شیخ جام با پادشاهان عصر خویش ، و حکام و زمام داران ، و نیز نوشته ها ، و اشعار ایشان به طور پراکنده ، در کتب تاریخ ، و تراجم ، و تذکره ها در ادوار مختلف منعکس است ، و مطالعه آنها البته بعضی از فواید لغوی و نکات ادبی ، و تاریخی را متضمن . اینک برای نمونه سواد نامه ای را که « خواجه معین الدین » از فرزندان شیخ « به امیر تیمور » نوشته است در این جا نقل می کنیم .

پیش از شروع نامه باید بگوییم که این « معین الدین جامی » از افاضل عصر خویش به شمار می رفته ، و مؤلف « حیب السیر » در احوال او چنین آورده است :

... . نسب سامی آن قدوه اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی به چهار واسطه بدان حضرت می رسد ... و والده آن جناب صبیّه ملک

۱- ر . ف : « اسناد و مکاتبات تاریخی ایران » ص ۱-۳ ، و شرحی که در صفحه نخستین این کتاب در معرفی « ابوبکر تایبادی » نوشته شده است .



شمس الدین محمد کھین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود .  
 وخواجه معین الدین از جمله مشایخ واکابر علمای خراسان به وفور فضل  
 وکمال ، وازدیاد جاه وجلال ، وعلو همت ، وشمول لطف و مکرمت امتیاز  
 فراوان داشت . وملاذ اکابر و اشراف بوده ، وهمواره به قلم سخاوت نقش  
 بر واحسان برالواح خواطرطوایف انسان می گماشت .

ودر مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین محمد به گزاردن حج اسلام  
 وطواف روضه نبویه علیه الصلوة والسلام فائز گشت . ومنشآت نظم و نثرش  
 به فصاحت ، و بلاغت ، از سخنان و منظومات افاضل سخندان درگذشت .  
 فوت آن حضرت در ولایت جام ، در شهور سنه ۷۸۳ واقع بود . مدفنش  
 متصل به قبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود . ازمنظومات آن بزرگ  
 فرخنده صفات این رباعی مشهور است :

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت

بگذاشت مرا وجست وجوی تو گرفت

اکنون ز من خسته نمی آرد یاد !

بوی تو گرفته بود ، خوی تو گرفت

از «خواجه معین الدین» سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند، و  
 بزرگترین ایشان به حسب سن و نسب فضایل و کمالات : «ضیاء الدین  
 یوسف بن محمد» است ، ومادر آن جناب دختر «ملک غیاث الدین محمد»  
 است که خال پدر صاحب کمالش بود ، وخواجه یوسف دردرس علامه  
 تفتازانی به اکتساب کمالات انسانی فائز گشت . . . .<sup>(۱)</sup>

۱ - جزء دوم از جلد سوم : «حیب السیر» ، صفحه های : ۸۷ و ۷۷ - و :

«رجال حیب السیر» صفحه های ۵۹ و ۶۰ .

واینک متن نامه :

« . . . هو الملهم بالصواب. اللهم ایدنی بروح القدس ؛ هو الله الذی لاله الا هو . به مقتضای نص : «وكان حقاً علينا نصر المؤمنین» ، وبرکت حدیث نبوی : « ان احب الناس الی الله یوم القیامة وادناهم مجلساً امام عادل » .

جناب قصر جلال بلند بادچنان

که اوج ذروه افلاکش آستان باشد

شاهباز نصرت الهی ، و همای همایون فتوحات پادشاهی جل جلاله ،  
وعز نواله ، از کنگره آسمان و فرق فرقدان ، چون نسر طایر اقبال از  
برای نصرت اعلام آرای ، و سنجق کشور گشای حضرت فرزند خسرو  
اعظم ، نویان عدل اکرم ، مالک رقاب الانام فی الآفاق ، وارث سریر  
الملک بالاستحقاق ، باسط بساط الامن والامان ، ناشر العدل والاحسان.  
خورشید تخت گاه ایالت بهر دیار

جمشید بار گاه حکومت بهر مکان

المنصور بنصرۃ الملک الدیان «امیر تیمور سمورگان» ، نصر الله رایات  
عزه و علاله ، ومد الی یوم العرض اطناب خیام بقائه در پرواز باد ، و  
مکارم اخلاق آن خسرو جهان ، قانون حساب اصحاب دین ، و فهرست کارنامه  
ارباب یقین ، وید عادیه ایام از جناب آن حضرت مصروف ، بالملک الرؤف .  
مخلص ترین دعاگویان ، و صادق ترین دولت خواهان آن خلاصه  
نوع انسان ، صحایف تحف تحیات ، ووظایف طرف ثناودعوات ، مقتبس



از شرایف اوقات : «ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات» ، مرقوم و معروض می گرداند ، و از روح پر فتوح شیخ الاسلام ، سلطان اولیاء الله العظام ، صاحب الکشف والالهام ، قدوة المحققین ، برهان الواصلین ، ابی نصر معین الحق والدين ، احمد الجامی قدس الله روحه ، وزاد فی الجنان فتحه وفتوحه ، مهیود دارین ، و نیکونامی منزلین آن خسرو نیکونام که در سلك فرزندان شیخ الاسلام «احمد جام» در آمده می طلبد . - یارب به اجابتش قرین دار! بمحمد وآله الاطهار، وصحابته الاخیار .

چون قلم بر کاغذ نهادم ، بشارت رسید که : «فرزند» نویس ! چون اجداد تو علیهم الرحمة والرضوان پادشاهان را «فرزند» می نوشته اند ، تو هم بنویس تا سعادت دارین بیابد ، و شکرانه این دولت را که فردای قیامت در پای علم احمدی از فرزندان ایشان خواهد بود ، در عدل و داد و رعایت رعایا ، و عباد ، و مشایخ ، و علماء ، و زهاد کوشند !

داد کن ! داد کن ! که دار الخلد منزل خسروان دادگر است

چون حق سبحانه و تعالی آن فرزند را دولت داده است ، ارواح صدیقان ، و پاکان ، به تخصیص ارواح مقدسه آباء کرام و اجداد عظام علیهم الرحمة من الملك العلام مددکار ایشان خواهد بود .

خراسان را بدو دادند ، می دانم که میداند

به هر ملکی که خواهد رفت ، خواهد رفت تسلیمش

☆ ☆ ☆

ماییم کز ازل ز سماوات منزل است

آیات عز و علم و کرامت به شان ما

همچون همای سایه اقبال گسترده

هر طابری که برپرد از آشیان ما

سلطان الاسلام الاعظم ، مالك رقاب ملوك العالم ، ظل الله  
ابوالحارث سنجر بن ملك شاه انار الله برهانه ، وثقل بالمبرات ميزانه كه  
پادشاه همه جهان ، وخسرو كيهان بود ، كما قيل فيه :

هو القابل المحيي لدى السخط والرضا

هو المانع المعطي ، هو الامر الناهي

وسلطان ارض الله شرقاً و مغرباً

وبحراً وبراً ، سنجر بن ملكشاه

فرزند و مرید حضرت شیخ احمد قدس سره بوده است . فقیر حقیر ،  
معین الدین الجامی ، عفی الله عنه بکرمه و خصه بمزید لطفه و نعمه ، از اکابر  
عظام و اجداد کرام خود چنین استماع دارد ، که سلطان وقتی که به خانقاه  
ملك پناه حضرت شیخ آمدند : درویشان ایشان گل می کشیدند . سلطان نیکو نام نیک  
اعتقاد برخاست ، و چند کرت گل بر بام خانقاه برد ، و ناوه کشید .  
شیخ فرمود که : ای پادشاه باتاج ! ترا بدین چکار ؟ سنجر گفت که :  
اگر حق تعالی فردا از من پرسد که پادشاهی همه جهان به تو دادیم ، و از برای  
ما چه کردی ؟ گویم که : در عبادت جای ولیبی از اولیای تو ، ناوه ای چند  
گل کشیدم .

به پیش زنده پیل حضرت حق غلام ناوه کش بوده است سنجر

بدین اعتقاد ، حق تعالی سنجر را دین و دنیا و عمر دراز کرامت  
فرمود ، و مدت شصت و اند سال به استقلال سلطان زمان و زمین بود ؛  
کس بر توزیان نکرد و ما هم نکنیم .

روزی « حکیم ایلاقی » که مشهور است ، و در السنه اهل خیر به خیر  
مد کورد در مجلس « سلطان سنجر » بود ، جمعی از بزرگان نقل کردند که



«شیخ الاسلام احمد جام، هر چیز که در دست مبارک خود می گیرد، زر و لعل و مروارید می گردد. «حکیم ایلاقی» گفت که: ایشان را کبریت احمر و علم کیمیا باشد. سلطان فرمود که: غلط کرده‌ای! مرتبه ایشان از آن قوی تر است که تصور توان کرد، و من مشاهده کرده‌ام.

حکیم «ایلاقی» به حضرت شیخ الاسلام نامه نوشت که می شنوم که شما را علم کیمیاست! ما را از آن اعلام فرمای، و براخلاط آن دلالت کن! شیخ الاسلام در جواب نامه ایلاقی نوشت که: به نزدیک ما علم کیمیا این است که: اول يك خلط از: نحن قسمنا بگیرد، ددیگر: قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء، وتنزع الملك ممن تشاء، وسدیگر خلط: ومن يتوكل على الله فهو حسبه، و چهارم خلط: «ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب»، و پنجم خلط: «واعصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم النصیر».

این پنج خلط را فرا گیرد! و در «قدح»: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا به «آب قناعت» پیامیزد!، و به «کفچه»: «افوض امری الی الله» در دهن نیاز کند، و «دریچه بی طمعی» بر دیدار منعم فرو کشد، و در «بوته صبر» باز دارد، و به آیت: «وواعد ناموسی ثلثین لیلۃ و اتمنناها بعشر» حسو کند - یعنی بیاشامد -، و به «آتش محبت» درسویدای قلب بگدازد و به «دلالت معرفت» برگیرد، و بر «سندان محبت» نهد، و به «خایسک»: نهی النفس عن الهوی فرو کوید، «ورنگ اخلاص» بروی آمیزد، و به مهر توحید از سرای ضرب بیرون آرد، و در «کیسه» ورع و تقوی نهد، و سر بند: «من صمت نجا» بروبندد - و چون این معنی حاصل آید، «کبریت احمر» گردد، و هر کجا بوی او می رسد، رنگ او می گیرد.

و مرد چون بدین مقام رسد، بر تخت بخت ملوک وار بنشیند، و در خاکدان... آیت جهانیان گردد، و کل دنیا: حجر، و مدر، و شجر، و ثمر

جمله او رازسارا گردد . چنان که به آخر کار که به بازار برد ، به هر دیناری دین داری ، و به هر نظری اثری آید .

آنچه از این علم به نزدیک این دوست بود ، بذل کرده آمد ؛ «لایکلف الله نفساً الا وسعها» - ان شاء الله مقصود حاصل آید که سخت مجرب است . اگر خلی افتد از بی یقینی افتد ! تا معلوم باشد ! والسلام علی من اتبع الهدی ، فله الاخرة والاولی .

ای فرزند نیکو اعتقاد بدان ! که این پایه و مرتبه مردی است که در مقام عزت و تمکین ، قبای زیبای دیبای بابهای : « الفقراء والصبر هم جلساء » به طراز : « ان الله مع الصابرين » بر قد حد او دوخته باشند و به شعله افوار : « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه » ظلمات ، و کدورات دنیا را از باطن اوزدوده ، و از صف النعال : الدنيا ماشغلك عن الله به ، صدر صفه ایوان کیوان : « وللمجالسة اقوام آخرون » بر آورده ، و در حریم حرم محترم : « لی مع الله وقت » بر سریر سلطنت : « من قنع بنا عمالنا نحن له ومالنا » نشانده ، و از خم خانه وحدت شراب ناب : « وسقیهم ربهم شراباً طهوراً » به جام : « ویسقون فیها كأساً کان مزاجها زنجبیلأ » بر جان پاک او ریخته ، لاجرم چشم همت در مرتبه منادمت جز بر رلست کامی

او من و من او بدم ، که من بدم ساقی که او

باده رها رطل گران ، تا روز نوشانوش بود

نمی داشت ، و بارنامه ندای :

دوش ما را نا کھانی لیلۃ المعراج بود

و آنکه مستغنی ترازما او به ما محتاج بود



لقد صرت عن تعداد ذكرك عاجزاً

لذلك واحصى عليك ثناء

آری هر بنده را که حق سبحانه و تعالی ، از کارخانه : «قل اللهم مالك الملك ، رقم اختصاص : «تؤتي الملك من تشاء» بر ناصیه او کشید ، وقاج کرامت : « اولوالامر منكم » بر چکاد آن نیک بخت نهاد ، و قباوی دیبای : « آمنوا بما نزل علی محمد » بر قامت او دوخت ، و منشور پر نور : « ان الله يأمر بالعدل والاحسان » به دست قدرت او داد ، و تیغ بران « وجاهدوا فی الله حق جهاده » بر میان او بست ، و به وعده صادق : « ان تنصروا الله ينصرکم ، جان و دل او را خرم و تازه گردانید ؛ بر ذمت همت او واجب باشد که سجدهات شکر : « الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله » به تقدیم رساند . تا باشد که مناجات : « رب قد آتیتنی من الملك ، حطام فانی را به نعیم جاودانی متصل گرداند . چون اعتقاد صافی ، و همت وافی ، و نیت درست ، و رحمت بسیار در باره خلائق هست ، و امید است که به عنایت بی غایت الهی پادشاهی جاودانی رسد « وما ذلک علی الله بعزیز » ...

بی شک اولیاء الله از خواص باریافتگان حضرت اله اند ؛ پس اعزاز و اکرام ایشان ، و نگاه داشت خاطر درویشان ، و گوشه نشینان که « اهل الله و خاصته » در شان ایشان است ، و اجلال و تعظیم فرزندان ایشان سبب روح و راحت و نیکونامی دنیا و آخرت باشد . . .

سخنی چند از راه اخلاص و دعاگویی نوشته شد ؛ توقع از مکارم اخلاق و طیب اعراق علمای بی مانند سمرقند ، و بزرگان ارجمند که از کمال بزرگی بر آن خرده نگیرند ، و عذر بپذیرند ، و هذه کفایه . حکایت به ملامت و فصاحت به خجالت انجامید . ایام ضعف و پیری است

و عمر قریب هشتاد ؛ وقت رعایت عبارت و استعارت ، و خوبی خط و بلاغت نیست . وقت عذر آوردن است ، استغفر الله العظیم . ذات شریف و عنصر آن فرزند جوان بخت در ضمان امان پروردگار جهان باد ؛ آمین ، آمین ، یا رحمن امینا .

بقیت معینا للکرام و انما لك الله في كل الامور معین ...<sup>۱</sup>

درین نامه‌های راجع به فرزندان «شیخ جام» باز نامه قابل توجهی در دست است متضمن حکم نشان : «سلطان ابوسعید میرزا» در اعطای منصب شیخ الاسلامی ولایت جام ، و تولیت او قاف تربت «شیخ احمدزنده پیل» به «خواجه رضی الدین احمدالجامی»<sup>۲</sup> ، از فرزندان «شیخ» . نیز ر . ف : فتح نامه «شاهرخ» مشعر بر غلبه بر : «قرایوسف و مردن وی» که در آن «شاهرخ» به زیارت مزار «شیخ احمد جام» و استمداد دعا و همت از او تصریح دارد<sup>۳</sup> .

۱ - «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران - از تیمور تا شاه اسماعیل» صفحه‌های : ۴ تا ۱۲ . دوست فاضل آقای دکتر عبدالحسین نوائی مؤلف این کتاب نوشته اند : ... مجموعه منشآتش ( منشآت معین الدین ) از نظر سبک ترسل و نگارش مکاتیب رسمی قابل ملاحظه است . از منشآت او يك نسخه نسبه نفیس در کتابخانه ملی پاریس موجود است - ( با این نشانه ) :

*Bib Nat. pers. Sup. 1825.*

۲ - «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» صفحه‌های ۳۱۴ و ۳۱۵ - نسخه این نامه در «کتابخانه ملی پاریس» با این نشانه مضبوط است :

*Bib. Nat. Fond. Pers. Sup. 1815*

۳ - «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران» صفحه‌های : ۲۰۲ تا ۲۰۵ .



« ابوالمکارم علاء الملك جامی » و : « خلاصة المقامات »

از اعقاب دانشور « احمد جام » « خواجه ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » است که در نیمه اول قرن نهم هجری می زیسته است . « خوانند میر » او را بدین سان معرفی می کند : « ... خواجه ابوالمکارم علاء الملك ، خاتزاده مجیر الملك ، بنت خاتزاده علاء الملك ترمذی بود که از نقبای ترمذ به مزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود . و خواجه ابوالمکارم با وجود علو نسب به وفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بل که از اکثر اکابر و صنایع آن ایام امتیاز تمام داشت ، و به جودت طبع نقاد ، وحدت ذهن و قناد موصوف بود .

به قلم بلاغت رقم ابیات ، و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار می نگاشت . به جود و سخاوت مشهور ، و به محاسن اخلاق و کرامت اطوار بر السنه وافواه مذکور . آن جناب را خاقان سعید میرزا شاهرخ در اواخر ایام حیات به ریاست بنکاله مأمور گردانید ...

از خواجه ابوالمکارم سه پسر ماند : خواجه ابوالفتح ، خواجه ابو الوفاء ، و خواجه ابو القاسم ...

اما خواجه ابوالفتح در ولایت جام ، قائم مقام پدر ذوی الاحترام گشت ، و به سبب مکارم اخلاق ، صیت بزرگی او از فرقدین در گذشت ... « ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » کتابی دارد بنام : خلاصة المقامات

که در حدود سال ۸۴۰ ، در عهد : شاهرخ فراهم آمده است . از مطالعه این کتاب به خصوص در شناخت : خاندان شیخ جام ، و تصنیفها ،

۱ - جزء سوم از جلد سوم « حیب السیر » ص ۱۴۵ - ۱۴۶ ، و :

« رجال کتاب حیب السیر » ص ۱۰۱ .

و به طور کلی آثار ایشان سودهایی توان جست . مقصود مؤلف از نگاشتن این کتاب را از بیان خود او بشنویم :

«... پس روحانیت شیخ الاسلام حضرت احمد الجامی النامقی البجلی قدس الله روحه ، بنده را به ارشاد مراقبه حالات ، و به التفات مطالعه تالیفات خود راه نمود ، و فرمود که از مقامات ما شمه ای ، و از تالیفات ما نسخه ای انتخاب باید کرد ، و به شرف عرض پادشاهی رسانید . . . » از دیباچه کتاب .

کتاب بر روی هم مشتمل است بر ۳ مقاله ، و ۲۴ باب که باب سوم آن به ذکر فرزندان و ازواج شیخ اختصاص داده شده است . از مطالعه کتاب چنین برمی آید که نویسنده آن ، آثار منشور و منظوم جدش « شیخ احمد جام » را نیک می شناخته ، و نسبت به آنها آگاهی درستی می داشته است . هم چنین نویسنده با مالکیت نسخه هایی از اشعار ، و نوشته ها ، و مقالات خویشان خویش از فرزندان « شیخ جام » از آنها به مناسبت در کتاب خود آورده است . نویسنده چکیده ، و وزبده مطالب بعضی از تصانیف « شیخ » را نیز در کتاب خود نقل نموده است .



۱ - در حال حاضر این نسخه ها را از این کتاب می شناسیم :

الف : نسخه ای است که به اشاره « خواجه شمس الدین فرزندخواجه ضیاء الدین الجامی الاحمدی » ، از نبره های شیخ جام ، ساکن هرات ، به وسیله ملا محمد قاسم کتاب فروش ( ناشر ) در ماه رجب سال ۱۳۳۵ ه . ق . ( شصت سال پیش از این ) در قندهار - افغانستان چاپ و منتشر شده است . بر روی صفحه نخستین از این کتاب به خطا چاپ زده شده است : « خلاصة المقامات » از تالیفات ا . . . حضرت زنده فیل احمد جامی . ←



قطب الدین محمد بن مطهر ، و : *حديقة الحقيقة* :

۹۶ سال پس از درگذشت سرسلسله « مشایخ جام » یعنی : « شیخ احمد ژنده پیل » یکی از نوه های کتاب خوانده و آگاه او ، موسوم به : « شیخ ابو الفتح قطب الدین محمد » فرزند : « أبو المعالی شمس الدین مطهر جامی » ، در « شهر جام » ، بر سر روضه « شیخ احمد » کتابی تصنیف نمود ( = سال ۶۴۱ هـ . ق . ) و آن را : « *حديقة الحقيقة* » نام کرد . هدف مصنف از نگاشتن این کتاب را در دیباچه چنین می خوانیم : « . . . این پیر فقیر را چون بر این حال اتفاق افتاد ، از سر غیرت دین آنچه سماع داشت از پدر خود شیخ الاسلام شمس الدین مطهر ، و از پیر و عم خود : شیخ الاسلام ظهیر الدین عیسی ، و از کتب شیخ الاسلام احمد ( بقیه زیر نوشت صفحه قبل ) :

این نسخه را دانشمند گرامی و شاعر آزاده استاد احمد گلچین معانی برای مطالعه در اختیار بنده گذاردند .

ب : نسخه ای است دست نویس به خط نستعلیق زیبای کشمیری [ در ۱۰۶ ورق - کاغذ رنگی ( طلائی ) ] تاریخ کتابت نسخه اواخر قرن ۱۱ هجری ، مضبوط در موزه آسیائی پتروگراد ( سن پترزبورگ - لنین گراد ) ج : دست نویس دیگری است از آن مضبوط در : « کتابخانه دیوان هند » انگلستان ( *India Office Library* ) با این علامت :

( *Persian Manuscript Delhi Persian 641* ) که ورق های

اول و آخر آن با مهری به عبارت :

« *The Government of India, Delhi Mss.* » مشخص شده

است . خط آن نستعلیق خوش .

عکسی از این نسخه به مرحمت : پرفسور « راجرز سیوری » استاد

تاریخ ایران در دانشگاه های انگلیس و کانادا ، برای تحقیق در اختیار بنده گذارده شد .

واز علما ، و مشايخ ، و روندگان ديگر كه به خدمت ايشان رسیده بوديم ، و از تجربت كه در اين راه در خدمت ايشان افتاده بود ، و طريق سالكان اين طريق ، و روندگان اين سبيل در قلم آورد ؛ تا اگر كسى را رغبت اين راه بود ، و طلب اين طريق كنند . . . . »

نويسنده در اين كتاب به مناسبت از اشعار خویش ، و از گفته‌ها ، و سروده های جدش « شيخ جام » ، و هم جمعی از معاريف فرزندان او جای جای نقل می کند . از مطالعه « حديقة الحقيقة » چنین مستفاد می شود كه آثار منشور و منظوم « شيخ جام » و فرزندان دست مایه واقعی مؤلف در اين تأليف بوده است . از اين روی با توجه به نزديك بودن زمان نگارش اين كتاب به عصر « ژنده پيل » ، و نیز اشتمال آن بر مباحثی سودمند و ارزنده در باب احوال و اقوال « شيخ جام » و فرزندان هر گاه اين كتاب را به عنوان يکي از منابع مستند برای اطلاع بر احوال و آثار اين خاندان بر شماريم سخنی به کزاف نگفته ايم ؛ و اينک نمونه هایی از مطالب کتاب :

شعری از : « أحمد جام » - باب نهم :

صابری و عاشقی هر گز نیاید سازوار

هر کس گوید که آید! از وی این باور مدار!

آتش سوزان بسوزد هر چ آید پیش او

کی دهد آتش کسی را هر گز از خود زینهار؟!

و نیز از : « أحمد جام » - باب دهم ، « فی خصال القلب » :

... معنی هاست در دل که در جوارح دیگر نیست ، اما خداوند

دل باید تا بداند ، و دریابد . و شيخ الاسلام احمد قدس الله روحه در این

معنی قطعه‌ای بس پر معنی فرموده است : القطعة هذه :

<p>ہمی جستیم ز حال دل نشانی          کہ از دل بافغان بینم جهانی !          ندیدم هیچ خالی زو مکانی          دل آن جامیر، این ہا پاسبانی !          نہ ہر قاری، نہ ہر صاحبزفانی          چہ دانند قدر دل ہر بیروانی !          نجوید جز رضای غیب دانی          ہمی گردد بسان ترجمانی          خداوند کریمی مہربانی          بہ شکرانہ برو! کن جانفشانی          نداری نعمت از دست عوانی</p>	<p>بہ کار دل فرو رفتیم زمانی          کہ تا چون است احوال دل ما !          تأمل کردم اندر دل بسی من          بہ ہر جایی کہ گوش و دیدہ رفتند          بدانستم کہ از دل نیست آگاہ          خداوند دل داند کہ دل چیست          عزیز است آن دل کاو باز طبع است          میان عارف و معروف این دل          کہ داند قیمت آن دل مگر او          ایا احمد دلت تسلیم کن زود          کہ داری نعمت از جبار عالم</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و باز در باب چہار دہم از این کتاب ، ذیل عنوان : « فی بیان تہذیب الطریق و آفاتہ ، و کیفیۃ غلطاتہ » ، پس از ذکر مقدمہ ای در باب اوصاف آن گروہ کہ «مقدمان و پیشوایان حزب اللہ بودند ، و در بادیۃ حیرت کم گشتہ اند . . . » چنین آورده :

... اما بدان کہ ایشان آن کسانی اند کہ بی زورق و کشتی در بحر تحیر بر امید وصال می باشند : کشتی و زورق ایشان لطف و عنایت او ، لباس ایشان سر جوار حضرت او ، قوت ایشان ذکر آلاء و نعماء و منت او ، شراب ایشان رحمت و محبت او ، دیدار ایشان انتظار جمال عزت او .

جہل رضای خویش با رضای او بستہ ؛ نہ ایشان را با هیچ کار کار و نہ هیچ کار را با ایشان کار . ہر چہ شان افتادہ است با خود ، و کار خود افتادہ است : سری پور نور ، و سری پر کرد ، و دلی پر سرور و سینہ ای پر درد ، و رخانی افروختہ و کونہ ای زرد ، و جگری سوختہ



و بادی سرد .

وقت باشد که اگر کسی در ایشان نگردد ، و یا ایشان در کسی  
نگرند زهره آب گردد! از بس شراب محبت که ایشان نوش کرده  
باشند ، گویی که سر عیاران عالم ایشان اند ؛ روی های ایشان چون  
آتش رخشان ، و رخسارهای چون آفتاب درفشان . وقت باشد که چون  
نهنگان از بحر عشق بر آیند ، عالمی خراب کنند ، و خلقی فرو برند ؛  
و وقت باشد که از آن دریا چندان در ، و گوهر ، و لآلی بر آورند از  
هر گونه و هر رنگ ، و بر عالمیان نثار کنند که جمله توانگر و مستغنی  
گردند . احوال ایشان یکسان ، و یک رنگ باشد اما تو مختلف بینی !  
در ایشان و کار ایشان البته هیچ تصرف توانی کرد که ایشان هر چه کنند به  
فرمان کنند ، و تو در نیابی و ندانی... و شیخ الاسلام احمد قدس الله روحه قطعه ای  
فرموده است حکایة عن الله عزوجل ، و الاقطعة هذه :

یا تو پنداری که ما را عشق سوزان نیست ؟ هست !

یا زبیم فرقت او چشم گریان نیست ؟ هست !

یادل ما ساعتی خالی شده است از درد عشق ؟

یا زمانی بردل ما داغ هجران نیست ؟ هست !

یادل و دیده کسی را دید جز بر بوی او ؟

آن نظر بر ما اگر گویی که تاوان نیست ؟ هست !

مذهب و جان و روان و هر چه بد در باختیم

یا ز شرع آید همی فتوی که فرمان نیست ؟ هست !

خلق عالم آفرید ایزد ز بهر دوستی

یا بر این گفتار بر گویی که برهان نیست ؟ هست !

خاک کوی او همه پر خون صدیقان شده است  
 نفس هاشان بر سر آن کوی قربان نیست؟ هست!  
 آتشی کز مهر خود اندر دل عشاق زد  
 یا تو کوی کان فزون از صد هزاران نیست؟ هست!  
 ما غلام خاک پای آن که دارد درد او  
 عشق او را یا تو کوی دردمندان نیست؟ هست!  
 احمدا تا چند کوی عشق و درد عاشقی؟  
 عاشقی را یا تو کوی خوب رویان نیست؟ هست!

☆ ☆ ☆

و از باب سیزدهم کتاب :

... و آن بی خبران خبر ندارند که راه به درگاه ربوبیت بر  
 عبودیت است نه بر کسالت و غفلت! و شیخ الاسلام مختار الدین بن صفی  
 الدین محمود بن شیخ الاسلام احمد قدس الله ارواحهم در این معنی قطعه ای  
 فرموده است ، و القطعة هذه :

گر به الله ترا هیچ کسی راه برد  
 ناله نیم شب ، و آه سحرگاه برد  
 مرد الله طلب باید تا نیم شبان  
 تحفه در که الله همه آه برد  
 به سزا خود نبرد راه به الله کسی  
 به سزاراه به الله هم الله برد  
 تا به خود شاه کسی راندهد راه کرا  
 زهره باشد که کسی را به بر شاه برد ؟!  
 هیچ چاوش نکند دور ز درگاه ترا  
 گم به درگاه ترا حاجب درگاه برد

مرد تاهست یکی، ره نبرد جز به یکی  
 مرد چون نیست یکی، چون به یکی راه برد؟  
 مرد عاشق شده باید که برد راه از آنک  
 مرد غافل شده را دیو به ناگاه برد  
 هم رهی آر! در این راه تو مختار به کف  
 زانک این راه به سر، مرد به هم راه برد

\* \* \*

وازاب هشتم کتاب:

... الفصل الثالث - فی معامله الورع؛ بدان! وفقك الله که  
 معامله ورع آن است که هر چه دل نپسندد دست از آن کوتاه کنی!  
 ... تا به غیر حق، از حق نمائی... و خود را در این منزل از دست  
 دزد نفس نیک گوش باید داشت! ... بیگانه است آنکه نرسیده است،  
 و آشناست آنکه رسیده است. تا تو خود را بی، هر چه حق راهست هیچ آن  
 ترا نیست؛ و چون تو حق را بی، هر چه حق راهست جمله آن تست.  
 و شیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل در این معنی قطعه‌ای فرموده است،  
 القطعة:

تا تو با خویش آشنا باشی  
 محرم را از ما کجا باشی؟  
 چون بیری زهر چه دون من است  
 آنکھی بامن آشنا باشی  
 من و هرج آن من ترا باشد  
 گر تو یکبارگی مرا باشی



از دل و جان همیشه باش! مرا

گر نباشی مرا، کدرا باشی؟

در ما گیر زین پس اسماعیل

بر در این و آن چرا باشی؟! \*

\* \* \*

واژ باب ششم کتاب :

... و شیخ الاسلام شهاب الدین اسماعیل که راوی این حدیث است،

این حدیث را شرحی فرموده است ، و آن شرح این است :

چون ترنم آن آواز خوش ، و معنی آن بیت دلکش ، به گوش هوش حاضران مجلس رسید ، مرغ ارواح ایشان از روح آن سماع در قفس قالبها در اضطراب آمد ؛ وجدی روی نمود ، و حالتی ظاهر شد . رداء خواجه کائنات از کتف مبارک او بیفتاد ؛ چون برق آن وجد در گذشت ، و جزر و مد آن - یل در گذشت ، و سکر به صحو بدل شد ، هر يك از صحابه به مکان خود باز شدند .

معاویه در آن مجلس حاضر بود و بدان جمع ناظر : اما از حالت حاضران

غایب بود . چون در صورت کار نگریست ، از حقیقت آن غافل ماند : «من لم یبق لایدری» - اهل ذوق دیگرانند ، و اهل شوق دیگر ؛ و ارباب صورت دیگرانند ، و اصحاب معنی دیگر ! و شیخ الاسلام شهاب الدین در این معنی قطعه ای فرموده است ، و القطة هذه :

جماعتی که به صورت به عشق می نگرند

ز حال عاشقی و سر عشق بی خبرانند

زحالتی که در آنی به عاشقان منکر !  
 از آن که زمره عشاق زمره دگراند  
 به زیر پای در آرند تاركِ افلاك  
 جماعتی که ره عشق او به سر سپرند  
 ز دست ساقی عشقش هزار شربت زهر  
 به یاد او بستانند و چون شکر بخورند  
 ز وصل او نفسی گر به من یزید دهند  
 هزار جان بفروشد و آن نفس بخرند !  
 نسب به عشق نیاید درست قومی را  
 که عاشق خود و در بند نسبت پدرانند  
 به راه عشق دل و جان بیاز ! اسماعیل  
 که عاشقان رهش پاك بازو بی خطراند

معاویة چون به صورت کارنگریست، گفت : ما احسن لعبکم ! چه  
 خوش بازی بود، این بازی شما ! سید عالم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت : مه ! یا معاویة !  
 لیس بکریم من لم بهتز عند السماع ! - هر که به وقت سماع در اهتزاز  
 نیاید نام کریمی او را جز مجاز نباشد، و هر که ذکر دوست را شنود و در  
 او اثری نبود او جز بی خبری نبود :

چو نام دوست شنیدی بجنب ! عاشق وار  
 ز خویشتن سفری کن به سوی دوست گرای !  
 مباش ! کمتر از آن اشتری که بارگران  
 سبک همی شمرد بر حدی و بانگ درای

از شیخ شهاب الدین اسماعیل ، رساله‌ای به جای مانده است با

این عنوان : « در اثبات بزرگی شیخ جام، - ر. ف: «مقدمه مفتاح النجات».

\* \* \*

از باب دوازدهم کتاب :

... این قطعه در شهر آمل بر سر روضه قطب الاولیاء ابوالعباس  
قصاب نور الله حضرت، و طیب تربته، در معنی دل اتفاق افتاده بود به  
رمز ؛ در شهور سنه ست و عشرين و ستمائة ( = ۶۲۶ ) ، والقطعة  
هذه :

جمال حق به دل زان می نماید

که دل مرآت جانان می نماید

اگر خواهی جمال دل بینی

طلب دار ! از دلی کان می نماید

ولی دل را طلب کردن نه بازی است

که کار دل نه آسان می نماید

دُر از خواهی طلب کردن ز دریا

قدم در نه ! گر عمان می نماید

دو کون و هر چه در روی هست در باز

تن و جان نیز کارزان می نماید

گر آری شبهه کف لشکر چه گنجد

در آن موضع که سلطان می نماید ؟ !

ولی دربان قتالی است بر در !

که اندر تیغ او جان می نماید



به ترك جان بگو ! ابن مطهر !

و گرنه قف ! که دربان می نماید

قدم در نه ! محمد ! همچو مردان

که این ره ، راه مردان می نماید

از باب چهاردهم کتاب :

... قطعه ای بر سر روضه سلطان الاولیاء ابو سعید قدس الله

روحه اتفاق افتاد فی غرّه شوال سنه ثلاث و عشرين و ستمائة (= ۶۲۳)؛

چون بدین سخن موافق بود ، و سالکان را به طریق رمز و اشارت در آن

فوائد بود ، این جا ثبت افتاد ؛ آن فایده حاصل آید ان شاء الله تعالی ،

والقطعة هذه :

دل از دنیا به کلی بسته دارید !

به دین و راه حق پیوسته دارید !

دلی را کوه به بحر فقر افتاد

به زنجیر شریعت بسته دارید !

چو در تیه تحیر کرد جولان

عنان هر کبش آهسته دارید !

گر از حیرت به بحر عشق افتاد

طریق عشق از وی بسته دارید !

به باغ نطق او گر بشکفتد گل

گل گفتار او را دسته دارید !

اگر در وادی دعوی شود او

به حکم شرع وی را خسته دارید !

وگر جبل هوی را بگسلد او  
طناب دوستی پیوسته دارید !  
چوسکرش از شریعت باز دارد  
دل و دامن از او بگسته دارید !  
اگر خواهید در دل روح قدسی  
نهال فقر در دل رسته دارید !  
هر آن کس کو بود صادق در این راه  
ورا در دل چو جان وابسته دارید !  
محمد را در این سهوی گرفتار  
به آب عفو آن را شسته دارید !

\* \* \*

از مقدمه کتاب :

... روندگان این راه را ، در این راه هر چه افتاد و می افتد  
از جهل می افتد ؛ ... و شیخ الاسلام ظهیر الدین ابوالمفاخر عیسی بن شیخ -  
الاسلام احمد قدس الله روحهما در این معنی قطعه ای فرموده است ، والقطعة  
هنه :

در دیده زغصه آب خون شد  
سر رشته چو از کفم برون شد  
تمیز ز راه خلق برخاست  
آخر چه شد این حدیث ، چون شد؟!  
تحقیق چو کیمیا نهان شد  
حق در کف، مخرفه زبون شد

احوال روندگان این راه  
 تزد همه مردمان جنون شد !  
 خوار است بر خلائق آن کس  
 کاو در همه باب ذوقتون شد !  
 زین بر خر رسم از آن نهادند  
 کاین توسن سر کشان حرون شد !  
 ای عیسی احمد این مصلی  
 پاک از همه وحشتی کنون شد

\* \* \*

از اواخر باب چهارم، ذیل فصل « در بیان خطاب » :  
 « ... چه گویم؟ که عرصه بس تنگ است، و حریفان بس  
 نامحرم، و رفیقان ناموافق. چون میدان تنگ بود و مرکب لنگ،  
 عنان سخن گوش داشته آمد... » پس آن گاه مؤلف این دو بیت را  
 از : « برهان الدین نصر » می آورد (پیش از این اشاره شد که « شیخ جام »  
 کنیه « ابونصر » را به خاطر همین « برهان الدین نصر » برگزیده است)۔  
 و اینک ابیات :

اسرار توان به پاک بازان دادن  
 لکن نتوان به نو نیازان دادن  
 هر چند که صعوه را زمرغان شمرند  
 او را نتوان لقمه بازان دادن  
 و باز در باب نهم از همین کتاب، دو بیت دیگر از او می یابیم :



خواهی که دل تو محرم فقر آید  
باید که دلت به دون او نگراید  
چون از خود و هر دو کون بیرون آید  
شد محرم فقر ، فقر او را شاید

و اما صاحب : « روضات الجنان و جنات الجنان » ، در روضه  
دوم ، ص ۲۱۴ در باره « بابا اسمعیل » یکی از فرزندان « شیخ جام » چنین  
آورده است :

« . . . مرقد و مزار آن زبده اولاد ژنده پیل ، « بابا اسمعیل » علیه  
رحمة ربه الجلیل ، در : « دو منار سرخاب ، است ؛ و آن خانقاهی است که  
صاحب دیوان سعید ، خواجه سعدالدین ساوجی طاب ثراه بنا کرده . حضرت  
بابا از جمله فرزندان حضرت شیخ الاسلام نامی ، احمد جامی است قدس سره  
گویا ثمره ولایت همیشه در آن خانواده می باشد .

عارفان بسیار ، و مجذوبان بی شمار از اولاد آن بزرگوار دین دار  
پیدا شده اند ؛ یکی از آن جمله : « بابا اسمعیل » است که صاحب حال ،  
وزبده رجال بوده . . . »

و باز مؤلف « حبیب السیر » در معرفی « خواجه یوسف برهان » یکی  
دیگر از فرزندان « شیخ » می نویسد :

« . . . در سلك اولاد شیخ الاسلام « احمد جام » بود ، و در طریق  
فقر و تجرد سلوک می نمود . از فن موسیقی و قوفی تمام داشت ، و گاهی  
نقش تالیف ، و نظم اشعار بر لوح خاطر می نگاشت . از مصنفاتش ترسلی مشتمل

بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است، و از اشعار آیدارش

این بیت در « مجالس النفاوس » مسطور:

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب

اگر گدا به مراد دلی رسد چه عجب!

\* \* \*

## « ژنده پیل »

در :

### دو چهره متفاوت

جای شگفتی است که تاروپود حیات « احمد جام » با افسانه‌هایی  
زنکارنگ فروپچیده شده، و به خصوص درباره سنین کودکی، و عهد  
تازه جوانی، و روزگار باده خواری او روایاتی غریب و غیر معقول نقل  
کرده‌اند که در حقیقت دعوی است بلا دلیل، و منشأ آنها را باید در  
زمینه تصورات ذهنی مشتی ازعامان خام گزافه باف جست و جو کرد.  
از یک سو مریدان ژرف نگر، و پیروان بینادل، و عقیده‌مند « احمد »  
که دل بر شیوه پاکیزه اوداشته، و چشم جان بر سخنان نرم و گرمش  
دوخته‌اند، در مقامات معنوی، و ارزش‌های اخلاقی « شیخ » نکته‌ها  
پرداخته‌اند؛ تا بدان درجه که وی را بدعت گذار مکتبی‌نو، در طریقه  
صوفیان راستین می‌دانند.

این دسته مقالات شیوا، و نشئه ناک « شیخ » را که از احساسی  
شور انگیز، و اندیشه‌ای تابنده وزیر کانه مایه می‌گیرد، از درخشنده‌ترین



نمودارهای فکری، وارجدارترین نغمات روح بشر برشمرده، و محتوای آنها را در قالب دستور العملی ساده و گران قدر برای دست یابی به نیک بختی و به روزی آدمیان به حساب می آورند.

هم این طبقه اقوال و شایعات بی پای مربوط به دوران شادخواری، و خوش گذرانی «ژنده پیل»<sup>۱</sup> یعنی همان دست آویز پوسیده‌ای را که معاندان سر سخت «شیخ جام»<sup>۲</sup> بالجاجی تمام بر آن چنگ زده‌اند به چیزی نه انگاشته و آن را امری کاملاً گذرا و غیر قابل اعتنا می دانند و با اتکاء بر بازگشت جدی و نصح حائنه وی از مناهای و عصیان، بر نظیر بل نظایر فراوان آن، در سوانح حیات جمعی غفیر از مشاهیر خود ساخته جهان ما از طبقه: نقاشان، پیکر تراشان، آهنگ سازان، شاعران، نویسندگان، و حتی پیران راه، و اقطاب نام بردار، و مشاهیر صوفیه استناد نموده، و خطاب به حرف گیران گفته‌اند:

«وای ناس ناس له عیوب»<sup>۲</sup>.

کنون را بنگریم خود «شیخ احمد» در باره این گونه مردمان چه سان می اندیشد؟ او در جایی از نوشته‌های خود این گروه از آدمیان را که منکر بروز هر گونه شوریدگی، و آشفته احوالی، و انقلاب درونی ناکهانی در کسانی از قبیل «احمد جام» اند، و آن را پاک‌باور

۱ - ر. ف: مقدمه «انس التائبین».

۲ - نقل از: «التمثیل والمحاضرة» - قولی است از: «ابوالعتاهیه»

( = ابواسحاق اسماعیل بن قاسم) از فحول شاعران تازی زبان در قرن سوم هجری، و از لحاظ مقام شاعری، در ردیف: «ابو نواس اهوازی»، «و بشار برد تخارستانی».

نمی‌دارند بدین گونه مخاطب می‌سازد :

«... آنک کسی گوید که خدای عزوجل کسی را به فضل خویش چیزی ندهد - و روا نباشد که دهد - آن سودا است ، نگر تا نشوی ! زیراك جز به فضل او از کلیسیا به مسجد نتوان شد ، و جز به فضل او دل گشاده نشود ، و هیچ کور بینا نشود ، و هیچ کر شنوا نشود ، و هیچ گنگ گویا نشود ، و هیچ نادان دانا نشود .

پس در دنیا که ظاهر ، و باطن ، و سر تا پای ما همه بر هوس ، و بر فضول ، و مال‌خویاست ؛ کس را زهره آن نیست که گوید: این چرا چنین است ، یا آن چرا چنین کردی ؟ ! یکی نیکو ، و یکی زشت ، و یکی عاقل ، و یکی دیوانه ، یکی کر ، و یکی کور ، و یکی گنگ ، و دیگری شنوا ، و بینا ، و فصیح .

یکی را نه دست و نه پای ؛ و یکی را چندان زور که اگر مشت بر پیشانی فیل زند از پای بپنهند ! و یکی را چندان قوت ندهد که مگسی از خود باز دارد ! یکی را شب و روز در کار سخت افتند و يك تا نان فرا وی ندهد ! و یکی را نه دست و نه پای و چندان املاك فرا وی داده که حساب آن بر نتواند گرفت !

و دو کس به علم خواندن شوند ؛ استاد یکی ، و آن جهد که یکی کند ، دیگری همان می‌کند ؛ یکی را امام جهان گرداند ، و دیگری را گواره وان دیه کنند ! یکی را از نسب بزرگ ، و از میان نعمت بر انگیزاند به گدایی و خوشه چیدن فرستند ! و دیگری را از گدایی و خوشه چیدن بر انگیزد ، و بر سر مملکت نشاند !

یکی را از پشت امامی بیرون آرد و به خرابات فرستد به دزدی و قتالی ؛ و یکی را از پشت خراباتی بیرون آرد ، و بر امامی ، و قضا ، و فتوی نشاند ؛ و ندا به عالم در دهد که :

تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب ( = آیه ۲۶ ، از سوره :

« آل عمران » ) اندر آرد شب اندر روز، و اندر آرد روز اندر شب ؛ و بیرون آرد زنده از مرده ، و بیرون آرد مرده از زنده ، و روزی دهد آن را که خواهد بی شمار ( ترجمه از تفسیر طبری افزوده شد ) نقل از : « سراج السالکین » باب ۴ .

\* \* \*

از دیگر سویندار بافان ، و بدسکالان « احمد جام » از طبقه‌های مختلف ، به تعبیر خود او : مدعیان بی علم و سخن فروش ، خواجگی جویان کور دل ، مریدان شکم باره و تنبل ، پیران کرکس طبع ، ناموس گران دنیا ساز ، نیم دانشمندان دین سوز ، مفسدان مصلح نمای ، خانقاهیان دکان دار ، مشایخ مردارجوی ، زاویه داران جاهل ، عالمان سازش کار ، قرآن خوانان حرام خوار ، شب خیزان بی تمیز ، پارسایان روی در مخلوق ، و نماز گران ریاکار و بسیار کسان دیگر . . . که لبه تیغ ، و نیش تیز قلم انتقاد « ژنده پیل » همواره روی به سوی ایشان می داشته ، و سپمائی واقعی و کریه شان را بی هر اس رسم و نقش می کرده است ، با تلاشی پی گیر قصد جانش کرده ، و جامه‌هایی از تهمت و زشت نامی بر بالای رسای او دوخته اند .

در چنین اوضاعی « ژنده پیل » به کار خود نیک مصمم و معتقد است ، و آرمان بس بزرگی را دنبال می کند ؛ یعنی رسالت مقدّسی را که با ایمانی راسخ در پیکار با فساد جامعه ، و مبارزه با بدکاران ، و راهزنان شریعت ، و مخالفان عفت عمومی که روا از ناروا جدا نمی گرفته‌اند آغاز کرده است هم به پایان می برد . در دفاع از ناموس « حقیقت » که البته امری است خلاف رسوم عادی و متعارف ، پایدار است ، و شکست ناپذیر ، و به هیچ روی پروای ناخشنودی بدانندیشان نمی کند ،

۱ - ر. ف : « مفتاح النجات » صفحه‌های : ۳ تا ۱۰ ، و « انس التائبین »

صفحه‌های : ۱۵ تا ۲۲ .



زیرا خوب می‌داند که :

«... حق گفتن کاری سخت عظیم است ، و عظیم تر آن است که کسی حق شنود ، و فرا تواند شنود... آدمی نصیحت دوست ندارد که تلخ است ، و نمامی و دروغ بهتر خرد . ما آنچه دانستیم که حق است برادران خود را نصیحت کردیم ، و از گردن خویش بیرون کردیم ؛ هر چند می‌دانیم که این دشنام وزشتی بار آرد در این جهان ، و در این روزگار ؛ و لکن : « الحق مر » . و اگر ندانستی که اهل روزگار چنین اند ، من خود این چرا بایستی گفت ؟!... » « سراج السائرین » باب‌های : دوم ، دهم ، و نوزدهم .  
گوی زبان حال « احمد جام » در پاسخ طاعنان ، مصدوقه قول « حکیم گنجوی » نظامی است <sup>۱</sup> :

بسا منکر که آمد تیغ در مشت  
مرا زد تیغ ، و شمع خویش را کشت  
بسا گویا که با من گشت خاموش  
درازش از زبان آمد سوی گوش  
من از دامن چو دریا ریخته در  
گریبانم ز سنگ طعنه‌ها پر

\* \* \*

### نگاهی به آثار « شیخ جام »

« شیخ احمد جام نامقی » از صاحب‌دلان همت آفرین ، و از صوفیان نظروری است که در صف نخستین از آن کسان جای گزیده است که با سزاواری تمام بر مسند ارشاد عارفانه تکیه زده اند . وی

۱ - « خسرو و شیرین نظامی » - به کوشش : « وحید دستگردی » ،

ص ۲۴۶ ذیل عنوان : در نکوهش حسودان .

نوشته هایی مغزدار ، و تکان دهنده درمباحث تصوف ایرانی ، و عرفان اسلامی از خویش باز گذارده ، و با این یاد کار گرامی گنجینه فرهنگ و ادب ما را گران بهاتر ، و مایه و رتر ساخته است .

« احمد » دارای زبانی رسا است ؛ یعنی در استخدام الفاظ به نسبت واقعیتی که در معانی آنها می جوید توجه دارد . از فضل آفرینی ، و توسل به پیرایه های بارد مستعار نفور و گریزان است ، و هم از مبالغه و گزافه کاری سخت به دور .

« شیخ » صوفی درون بین و پاک زبانی است با تقوی و طهارت ضمیر ؛ و صاحب رفتار و سلوکی پاکیزه منبعث از کشاکش و سیلان روحی شدیدی که آسان و ارزان یافت نشده ، بل به یقین مولود تهذیب خاطر ، و ترویض و تربیت نفس سرکش قتال ، آن « اماره بالسوء » بوده است ؛ کاری بس شگرف ، و دشوار و لایق مردان کار .

تحقیقی حقیق و بی طرفانه در آثار « احمد جام » این نکته را محقق می سازد که این نوشته ها به طرزی طبیعی از دو خاصیت ممتاز بار و نیرو گرفته اند ؛ به بیان دیگر ، در عین قدمت و فصاحت ، از نوعی نازکی و حدائت و تنوع نیز برخوردارند ، و همین خصیصه است که در سخن دیگر کسان بس نادر افتاده است :

آثار دیرینه سال « شیخ احمد جام » که به صورت سندی کهن و در عین حال معتبر و گران بها ، خوشبختانه از چنگال تظاول ایام جان به در برده و هنوز بر تارک ادب ایرانی هم چون گوهری قدرمند و فروزان می درخشد ، مشتمل است بر یک سلسله مقالات شیوا ، و مضامین

شیرین و دلنواز عارفانه ، همراه با چاشنی از تازگی و ابتکار ، و تمایزی بین و آشکار با آثار مشابه خویش . این نوشته ها که به ویژه کیهایی چشم گیر متصف است ؛ از سهولت و سلامت ترکیب ، لطف کلام ، فصاحت الفاظ ، در حقیقت برای پویندگان طریق تحقیق در ادبیات و معارف عرفانی سندی است سالم و درعین کهنگی باخطوطی خوانا و جان دار ، و برای تسهیل در کار روندگان طریقت توشه و مددی توان بخش و ارزشمند به شمار می آید .

و اما از لحاظ تازگی و حدیث و تنوع ؛ آثار منثور شیخ جام عموماً با اشمال بر مقدار فراوان از ترکیبات نغز و آهنگین ، و لغات و واژه های سره و دست نازده و اصیل خراسانی ، از یک نوع روانی و بی پیرایگی مخصوصی برخوردار است . بدین معنی که بعضی از قواعد خشک ، و بدعت های بی روح کتابی در آن ها رسوخ نیافته ، و افکار و مفاهیم پوسیده و بی جان و منجمد که غالباً دست مایه لفاظان بی هنر است ، و مایه دل مردگی ، و سردی خواننده می شود گریبان گیر الفاظ آنها نشده است . بدین ترتیب با بهره گیری از این دو نیروی یاد شده ، این نوشته ها مطبوع طبع جوانان ، و مرکوز ذهن کهن سالان واقع شده . و بر روی هم قبول عامه و اقبال خاصه یافته است . هم در عصر ما نیز به آسانی می تواند به صورت سر مشقی بدیع و ارجمند ، و الگویی زیبا و پر لمعان در کار نگارش و ترجمه خیال افروز نویسندگان ، و مددکار مترجمان باشد .

\* \* \*



### آثار منشور و منظوم « ژنده پیل »

در حال حاضر از « احمد جام » بر روی هم یک رساله ، و ۱۳ کتاب و یک دفتر شعر شناخته شده است<sup>۱</sup> که در این فصل فهرست وار آنها را معرفی می کنیم :

#### ۱ - رساله سمرقندیه<sup>۲</sup> :

رساله ای است مختصر ، مشتمل بر نامه های « شیخ » در پاسخ پرسش هایی که از یاران ، و هواخواهان ، و مریدان وی از هر طبقه ،

۱- ر . ف : « خلاصه المقامات » ، ذیل : باب چهارم ، ص ۲۰ .  
 ۲- بخشی از این رساله ضمیمه کتاب : مقامات « ژنده پیل » در سال ۱۳۴۰ شمسی به اهتمام آقای دکتر حشمت مؤید شندجی ، به توسط بنیاد ترجمه و نشر کتاب در تهران به طبع رسیده است . اما این رساله به طور کامل ، همراه با دو رساله دیگر ، و یک دیوان شعر از « احمد جام » ، و نیز کتاب : « مقامات » مکتوب رجب سال ۸۳۵ ه . ق . در مجموعه نافذ پاشا در استانبول مضبوط است ، و عکسی از آن به همت محقق گران مایه ، و مفضل استاد مجتبی مینوی تهیه شده ، و اکنون در بایگانی نسخه های عکسی از نسخ خطی ، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود ( = شماره عکس ۱۱۴۳ ، و شماره میکرو فیلم ۵۸۷ ) .

این مجموعه به پایمردی فاضل ارجمند و خیرخواه آقای محمد تقی دانش پژوه برای تحقیق در اختیار این بنده قرار گرفت .

رساله سمرقندیه در این مجموعه پیش از کتاب « مقامات » سدید الدین غزنوی شروع می شود . این رساله در ۳۷ ورق ۱۷ سطری کتابت شده ، و از مشخصات نسخه آن است که در حاشیه ورق اول مهری با عبارت : « وقف مولوی خانه باب جدید » دیده می شود .

وهرجا، به خصوص از ساکنان شهر «سمرقند» به عنوان او می‌رسیده است. در بین این پاسخ نامه‌ها جوابی است به نامه سلطان وقت: «سنجر بن ملک‌شاه سلجوقی» درباره پرسش وی از نشان دوستان حق.

۲- «انس التائبین»: (در یک مجلد، و ۴۵ باب).

این کتاب پیش از سال ۵۲۲ ه. ق. نوشته شده، و در حال حاضر ۵ نسخه خطی از آن سراغ داریم: سه نسخه در خارج از کشور (کتابخانه انجمن آسیایی بنگال در کلکته، کتابخانه دانشگاه تاشکند، و یک نسخه در شهر هرات) - دو نسخه دیگر یکی در کتابخانه شخصی مرحوم ملک در تهران، و دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

«ایوانف» خاورشناس فقید روس نسخه متعلق به کتابخانه انجمن آسیایی بنگال را خوانده، و در مقاله‌ای جان‌دار که به سال ۱۹۲۴ م. مسیحی در فهرست دست‌نویس‌های مضبوط در کتابخانه مزبور نگاشته است، به نقد و معرفی تفصیلی آن پرداخته است.

«ایوانف» در این مقاله چنین ابداء رأی نموده است که کتاب: «انس التائبین» برویتر گیهای قابل ملاحظه‌ای مشتمل است، و از این لحاظ می‌تواند بازبان: «انصاری» در: «طبقات الصوفیه» مقایسه شود. «می‌پرسند که: شاهد بازی شاید یانی؟» عنوان باب چهارم از این کتاب است؛ همان باب که «ایوانف» عقیده‌مند است که از سایر باب‌ها بیشتر سزاوار اعتنا و توجه است.

این کتاب (مجلد اول)، با مقابله نسخه‌های پنج‌گانه شناخته

شده ، و تصحیح ، مقدمه ، و بعضی از توضیحات و فهرست‌ها ، به همت «بنیاد فرهنگ ایران» ، در قباستان سال ۱۳۵۰ خورشیدی ، در تهران ، در ۲۰۰۰ نسخه چاپ و منتشر شد .

### ۳- « مفتاح النجات » ( در يك مجلد و ۷ باب ) .

این کتاب در آخر ماه شعبان سال ۵۲۲ هـ . ق . نوشته شده است در حال حاضر از این کتاب ۵ نسخه دست نویس می‌شناسیم :

- ۱- نسخه مضبوط در کتابخانه و موزه سلطنتی وین ۲- نسخه متعلق به کتابخانه اسعد افندی (سلیمانیه) ترکیه ۳- نسخه‌ای که در موزه قونیه نگهداری می‌شود ۴- نسخه مضبوط در کتابخانه دانشگاه توپینگن<sup>۱</sup> . ۵- و نسخه محفوظ در کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور در کابل - افغانستان .

تصحیح این کتاب با مقابله دقیق نسخه‌های ۵ گانه صورت گرفته ، و با مقدمه و توضیحاتی مبسوط ، به همت «بنیاد فرهنگ ایران» در مرداد ماه ۱۳۴۷ خورشیدی ، در ۱۵۰۰ نسخه در تهران طبع و نشر شده است .

### ۴- « سراج السائرین » : ( در ۳ مجلد ، و ۷۵ باب ) - این کتاب به سال ۵۲۳ هـ . ق . تصنیف شده است .

- ۵- « روضه‌المدنین » : ( در يك مجلد ، و ۲۳ باب ) یعنی : « کتاب حاضر » ، که در صفحه‌های آینده به شرح معرفی می‌شود .
- ۶- « بحار الحقیقه » : ( در يك مجلد ، و ۱۸ باب ) - این کتاب به

۱- میکرو فیلم این نسخه به مرحمت دوست دانشمند و شاعر گرامی استاد دکتر احمد علی رجائی بخارائی در اختیار بنده قرار گرفت .



سال ۵۲۷ هـ . ق. نوشته شده است .

۷- «کنوز الحکمة» : ( دريك مجلد ، و ۸ باب ) - اين کتاب

به سال ۵۳۳ هـ . ق. نوشته شده است .<sup>۱</sup>

۸- ديوان شعر «احمدجام» : (درجای خود به تفصیل معرفی

خواهد شد) .

\* \* \*

کتاب‌هایی که از آثار «شیخ جام» مفقود شده است :

خواجه « ابوالمکارم بن علاء الملك جامی » از نبره‌های فاضل و معروف « شیخ » در تالیف خویش به نام : « خلاصة المقامات »<sup>۲</sup> ( باب چهارم - در تصانیف شیخ ) از این ۸ کتاب از آثار شیخ جام با همان تعداد از مجلّدات نام می‌برد ، و تصریح می‌کند که : « آن کتاب‌ها در ۹ مجلد حالا ، در دست درویشان است ؛ و ۵ مجلد دیگر از آن‌ها در قترت چنگیز خان مفقود شده‌است . چنین می‌گویند که : ۱۴ کتاب آنچه حاضر است ، و آنچه غایب است - در هندوستان ، در خزانه فیروز

---

۱ - در سفر نگارنده به سال ۱۳۴۲ خورشیدی به « تربت جام » نسخه دست نویس دیگری از این کتاب به معرفی و توصیه آقای محمد نعیم جامی الاحمدی معروف به «حاج قاضی» ، مفتی اعظم ، امام جمعه ، و پیشوای بزرگ مذهبی ، از اعقاب محترم « شیخ احمد جام » ، و متولی مزار او در اختیار بنده قرار گرفت . محبت‌های بی‌دریغ ایشان همواره به یاد خواهد بود .

۲ - این کتاب و نویسنده آن پیش از این در فصل مربوط به : «فرزندان شیخ جام» صفحه سی و سه معرفی شده است .

شاه بوده است . «

مؤلف پس آنگاه از « کتب مفقوده » چنین یاد می‌کند :

۱ - فتوح الروح ( يك مجلد ) .

۲ - اعتقاد نامه ( يك مجلد ) .

۳ - تذکیرات ( يك مجلد ) .

۴ - زهدیات ( يك مجلد ) .

۵ - « سراج السائرین » از ۴ مجلد يك مجلد .

اینک فهرستی مشتمل بر بعضی از مباحث کلی که « احمد جام » در نوشته‌های خویش بیشتر روی بدانها دارد ، برای اطلاع از برابر خواننده ارجمند می‌گذرد :

سماع چیست ، و سماع شاید یانی ؟ و سماع مفسدان ! ( و به مناسبت بحثی در باب : قوالان ، سرود گوینان ، دف زدن ، بالش زدن ، نای زدن ، بیت خواندن ، و نکته‌هایی از این دست ) - راه صدیقان و ابدالان ، و سیرت مردان خدا ، و صفت ارباب حقیقت - کن و ممکن ( امر و نهی ) ، و نگاه داشت فرمان حق ، و استقامت بر آن . - توبه و چگونگی سلوک تائبان ، و روش نشست و خاست با ایشان - اهل صفا ؟ - اندر خرابات و احوال خراباتیان ، و فضیلت خرابات خراب بر بعضی از مجانس به اصطلاح سماع صوفیانه !

« زاویه » ، زاویه‌داری ، و آداب و مراسم آن - قرآن چون می‌باید خواند ؟ - فقر ، قیمت گوهر فقر ، و ارزشمندی مقام فقرای راستین - پنداشت در سر آدمی از کجاست ؟ - صفات و خصوصیات « دیو » ، و نشانه‌های « دیو مردم » - ژاژخایی پیران نیم دانشمند ناپارسا ، و داستان‌هایی عبرت آموز و مستند از نابکاری ایشان ، و آن « پیر » کیست که اقتدارا شاید ؟ - علم سر و آنچه بدان تعلق دارد - « خرقة » خرقة دری و قوال افگنی ، و آداب

وسنت‌های وابسته به خرقة ؟ - وصف بسامانان و نابسامانان - فرق « صوفی » و « درویش » ؟ - توحید چیست ، و موحد کدام است ؟ در نکوهش تقلید مقلدان - شناختی از « قرآنی » ، و قرایان گزنده ، و گزندی جان گاه که از رفتار ایشان به آدمیان می‌رسد ؟ - در حرمت مؤمن گناه‌کار ، و قدر مؤمن مخلص - اندر داشت ، و نداشت ؟

صفت آدمی و مجاهده او - در نعمت منعم و چگونگی گزاردر شکر آن؟ - مجاهده خاصگان و اسرار ربوبیت با ایشان - معرفت چیست ، و عارف کیست ؟ احوال مبتدیان و منتهیان ؟ - درویشان و حلقه ایشان ؟ - « درشاهد ، و شاهد بازی ! و آیا شاهد بازی شاید بانی ؟ - یار کیست ، و یاری چیست ؟ در سخن محققان - گفتاری در باب مشایخ بزرگوار طریقت - اندر کسب و کار اهل صلاح - در رحمت باعاصیان .

اهل تشبیه کیان‌اند ، و اهل تعطیل کدام‌اند ، و اهل بدعت کیستند ؟ فرائض و فضایل ، و یادکرد احوال فضایل گزاران مرآئی که فرائض را از دست فروهشته‌اند - در سنت و جماعت ، و قاعده‌های ده‌گانه آن ؟ - در شناخت ایزد تعالی - در فرق میان پیری و خواجگی جستن ؟ - تفاوت و اماندگی و حیرت ؟ - علم ظاهر و علم باطن ؟ - اندر کشش حق و روش بنده - مؤمن کیست ، و مسلمان کدام است ، و طریق مسلمانی چیست ؟ - فرق نمایی کردن و نصیحت گفتن ؟ - نماز و راز ، و فرق نماز تا به نماز ؟ - کار خدا و کار خلق - فرق مریدی کردن به اخلاص ، با تنبلی و بیکارگی ؟ - حال و محال - معجزه چیست ، و کرامت کدام است ؟

در شناسایی مدعی صادق ، و مدعی کاذب ؟ - فرق عشق با هوس ، و تفاوت‌های دنیای عاشقان و هوسناکان ؟ - خانقاه‌داری ، و دکان‌داری ؟ - حرص و همت ؟ - در ذکر احوال و مقامات بعضی از مشاهیر صحابه و سیرت ایشان - فصلی در باب آرزویان دنیاخوار !

و نیز تعریفات روان ، و آموزنده ، و باشرح و بسطی عارفانه و سازوار بادرک و ذوق همگان در باره بعضی از مصطلحات صوفیان ، همچون : قناعت ، تسلیم ، رضا ، معرفت ، زهد ، تقوی ، اخلاص ، طلب ، توکل ، تفویض ، صبر ، شکر ، وقت ، خوف و رجاء ، حال ، فتوح ، وجد ، و از این دست . . .

\* \* \*

چکیده‌ای از آنچه گفته شد :

بی‌تردید نیم رخ تاریکی که با قلم بدخواهان از قیافه نجیب «احمد جام» ترسیم شده‌است، نمی‌تواند به هیچ‌روی نمایشگر شخصیت حقیقی و راستین این صوفی صافی، و پاک نفس باشد؛ بل که شناسایی او به واقع، و درك اصالت اندیشه، و خصایص شیوه مرشدانه «شیخ جام» البته، موقوف است بر بررسی دقیق و ارزش‌یابی منصفانه آثار او لا غیر که: «ان آثارنا تدل علینا» - و: «حال ما خواهی اگر در گفته ما جست و جو کن!»

فریاد رنج بار «شیخ جام» روشنگر واقعیات تلخ، و درد خیز جامعه روزگار اوست؛ اگر چند در مواقعی این فریاد به گونه تلاشی نومیدانه در فضای زمان «احمد»، طنین می‌افکند. اما شیخ مبارزه‌چو، بی‌باکانه ملامت‌ها و دشنام‌ها را به جان می‌خرد، در بازجستن مفاسد، و نابسامانی‌های اجتماعی و بیماری‌های اخلاقی، و ارائه راه درمان آنها پی‌گیر است، و برسان صخره‌ای صماء استوار و پا برجا.

او با تهوری در خور اعجاب - همان گونه که یاد شد - در تصویر زشت کاری‌های زاهدان نماز فروش، و واعظان اهریمن خوی، و پیران ناسره کار که مریدان سلیم دل را چون گوسفندی زبان به دنبال خود می‌کشاند و گم‌گشت آسا با بهره‌برگیری از محیط تاریکی که ساخته‌اند، در تیه ضلالت وارد بر حلق‌شان می‌کشند، «نقاشی چیره دست، و قلمزنی «ناخدای ترس، است؛ و راه راست کاری را این چنین نشان می‌دهد:

«... نجات آن است که به قول این مردمان هیچ کار نکنی! نه به قول عامه خلق می‌گوییم، به قول مفتیان، و مذکران، و امامان می‌گوییم - این سخن را خصم بسیار خیزد، لکن باک نیست...»

\* \* \*



اینک نمونه‌ای چند از آن نوشته‌ها ؛ در حکم دانه‌ای از انبار ، و  
 مشتی از خروار . باشد که خواننده عزیز با مطالعه آنها بر اسلوب نگارش  
 و شیوه تفکر «ژنده پیل» بیشتر پی‌برد ، و در یابد که کالای او از چه دست  
 است ، و متاع او چگونه است ، و از چه بازار می‌آید ؟ و هم آنگاه گردد بر  
 راز ستهندگی ، و بدخواهی بدکاران ، و نابسامانان با « احمد جام نامقی» .  
 « مرید » و « پیر » چگونه بایستی ؟ پیران ناخلف پیر نمای !

فرق میان مریدی کردن پیران را ، و کاهلی کردن ، و بی‌کاری ،  
 بسیار است : و هر جا که پیری ، و یا کسی که او را هیچ حرمتی باشد  
 به نزدیک مردمان ، اگر نانی فرا کسی دهد چندان بی‌کاران و کاهلان بینی  
 که آنجا گرد آیند ، که پیر و مرید را از حقیقت و شریعت درهمه کارها سیر کنند ؛  
 درجه مریدی درجه‌ای بلند است ؛ هر که مرید باشد نه کاهل  
 و بی‌کار و تن آسان باشد ! خدای تعالی پیر و مرید صادق را دوست دارد  
 و مردمان ایشان را دوست دارند ، و کاهل و بی‌کار را همه کس دشمن  
 دارد ، و خدای تعالی او را دشمن دارد . . .

این چنین مریدی پیری را باید که پیر باشد ، نه سالوس‌گر  
 و قراء ، و پیر نمای . پیری که خاطر او ترجمان حق باشد هر چه آن  
 پیر گوید بر آن بیاید رفت ، اگر چه مرید رامی معصیت نماید در آن  
 هیچ نباید پیچید که آن زیان کار باشد ...

مرید اگر دانستی او را خود پیر به چه کار آمدی ؟ ، و اگر پیر نه  
 آن فرماید که خدای و رسول گفته است ، او خود نه پیر است ، پیری دیگر  
 طلب باید کرد . . .

این همه آفت‌ها که می‌بینی که در میان امت محمد افتاده است همه از  
 این پیران ناخلف پیر نمای افتاده است ، و از این نیم دانشمندان مطمع ،

واز این مریدان بی کار کاهل!

(سراج السائرین - باب پنجم)

\* \* \*

**الحذر! از این مشایخ دین فروش دنیاخر!**

مشایخ اسلام، سالکان راه جانها بذل کرده اند، و راه تحقیق بیان کرده اند و در میان خلق نشر کرده اند؛ قومی به لباس ایشان بیرون آمدند، و راه خدا را بر راه روان مشوش کردند، و چندان خرابی ها افکندند که هیچ کس آن را باصلاح نتواند آورد!

سه قوم در میان مسلمانان - هم از مسلمانان - راه دین برامت محمد مشوش کردند: اول؛ قومی از این علماء عوان طبع دنیا ساز دین سوز؛ دیگر؛ قومی از میان این درویشان بیرون آمدند، و به درویشی، و شیخی دست بیرون کردند، و قومی نادان کم عقل سر در پی ایشان دادند... یارب! توشر ایشان از سر مؤمنان، و حلقه درویشان کفایت کن...!

دیگر؛ آن قرایان نماز فروش دنیا دوست؛ دین اسلام در سر این قوم شد. ای مسلمانان! از این سه قوم حذر کنید! اگر می خواهید که دین به سلامت بپرید...

می دانم که اغلب مردمان بدین سه قوم تولی دارند، و همه مرا بدخواهند گفت، و مرا به دشمنی گیرند... حق می گوئیم، و از خلق باک نیست!

(سراج السائرین - باب ۱۵)

... قوم چهارم که بر درگاه باشند، و دعوی خاصگی کنند، و حاجبی، و وکیل دری کنند، و راه فرا ندانند که چه می کنند، و چه می گویند، و از کجا می آیند، و به کجا می شوند؟!؟

حکایتی چند بیاموزند آن جنید ، و شبلی ، و ابویزید بسطامی ، و ابراهیم ادهم رحمة الله عليهم اجمعین — و می پندارند که به حکایت ایشان کار راست آمده و به دکان ایشان بنشینند، و حکایت مشایخ طریقت ، و ارباب حقیقت فراگفتن گیرند نه بر بصیرت ؛ که هرگز او را نه از کار اولیای خدای عزوجل خبر باشد ، و نه شناسند که ایشان خود که بودند ، و نفس و قدم ایشان در چه کار بود ؟! همین حکایت چند برخی دروغ ، و برخی راست می گویند ، و از سر ناپاکی خلق بدان صید می کنند ؛ ذوق و حلالت هیچ چیز ناچشیده ، و به جز از گفت و گوی نصیب او نیامده . . . .

( بحار الحقیقة - باب ۱۷ )

\* \* \*

شکنجه با اشاره « شیخ » ، و توصیه « خواجه امام » !

... بر این سخن مرا حکایتی یاد آمد : روزی از یاران معتمد سپهسالاری به لشکر خود باز رسید ؛ نزدیک ما آمد . مرا گفت : مرا کاری عظیم پیش آمد که از همه علما ، مشایخ ، و پارسایان سیر شدم ؛ گفتم : سبب چیست ؟ گفت : در سرای مستجب بودم ؛ فلانی که او را شیخ الشیوخ گویند ، و فلانی که او را خواجه امام خوانند ، ایشان در آمدند ، و گفتند : نیک است که تو امروز در (این) جایی ! که چند روز است تا این خواجه عمید ما را چیزی فرموده است و امروز و فردا می کند ، و به ما نمی رساند !

از جهت ما شفاعت بیاید کرد تا امروز ما را گسیل کنند ، که ما یک ماه است تا این جا بمانده ایم از جهت این حکایت ! ، و امروز و فردا ، و این ساعت و آن ساعت می کنند ! اکنون آن ترا شفاعتی بیاید

کرد، تا ما را از بند این سخن بیرون آرند.

گفتم: نیک آمد۔ گفت: من در باب ایشان سخنی بگفتم خواهی  
 عمید مستجب گفت: هنوز ایشان را کسب نکرده‌اند؟! مردی که  
 موکل بود گفت: از آن جا که تو فرموده‌ای بسیار شکنجه کردیم هیچ بنیاد.  
 گفت: بروید! و شکنجه سخت‌تر کردن کنید! تا این خواهی امام و این شیخ  
 از بند بیرون آیند!

گفت: مگر شکنجه نه سخت می‌کنید؟! آن موکلان گفتند:  
 شکنجه بر سرش نهادیم، و طشت پر آتش بر سینه وی نهادیم! ندانیم تا سخت  
 از این چگونه کنیم؟!

یکی از یاران ایشان گفت: شکنجه توان کرد او را که به یک ساعت  
 هزار دینار بدهد! مستجب گفت: این چنین فلایان! راجه گویم؟  
 سپهسالار گفت: من از آن جا برخاستم، گفتم: کاشکی من هرگز در این  
 سرای نیامدی! — اکنون قوت علما و مشایخ این چنین افتاده است...

### حرام‌تر از گوشت خوک!

... از بس شبهات بسیار هر گونه که در میان مسلمانان افتاده  
 است، اگر کسی را درد آن بگیرد که مرا می‌باید تا قوت خود از حلال  
 سازم؛ برخیزد و به نزدیک دانشمندی! شود، اگر به نزدیک شخصی  
 شود تا من از او پیرسم تا چون کنم که این قوت من حلال باشد؟!  
 چون یک بار، و دو بار به نزدیک وی شد، و در سیرت و احوال  
 و خوردن او تگریست گوید: الحمدلله که من باری از این نمی‌خورم! که این  
 از گوشت خوک حرام‌تر است! کارهای ما امروز اغلب بر این جمله است...  
 (کنوز الحکمة - باب ۲۰)

\* \* \*



## چون نمک تباه شود ، گوشت به چه باصلاح آید ؟ !

... بر این روز کار ، و بر اهل این زمانه می باید گریست ، که اکثر قرآیان امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با چنین قوم افتاده که کار بر بدل گردانیده اند : چون فرا روزی رسد ، با ایشان گویی که حق تعالی می فرماید : وما من دابة في الارض الا على الله رزقها ( = و نیست هیچ جنبنده ای در زمین مگر بر خداست روزی آن ) ؛ گویند که : برو ! ای سلیم دل که تویی ! او چون من و چون تو بسیار کشته است !

و چون فرا طلب دنیا رسد گویی که حق تعالی می فرماید : نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا ( = ما بخش کردیم میان ایشان زیش ایشان ، و جهان داشتن ایشان درزندگانی این جهانی ) ؛ گویند که : در خانه رو ! تا هیچ بدره سیم ، یا زر از کاز خانه فرود می آید ؟ ! یا نه برو ! کاری بکن ! این هوس هاست نخری ! که همه سودا باشد ! و چون به عبادت رسد ، گویی که : برخیز ای پارسا ! که کار خدای کنیم که می فرماید : فسبح بحمد ربك و كن من الساجدين . و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين ( = خداوند خویش را به پاکی می ستای ! و از پرستکاران می باش . و خداوند خویش را پرست ! تا آن که به تو آید آن روز که همه خلق بی کمان اند در آن روز ) ؛ گوید : خدای را عزوجل به عبادت ما چه حاجت است ؟ ! از عبادت ما توانگر نخواهد شد . برو ! که حق تعالی از ما بی نیاز است !

و اگر شغل بیهوده بردست گیرد ، گویی که : مکن ! که نه نیکوست : گوید که : من قضای خدای را عزوجل نتوانم گردانید ! و چنین می خواهد ،

قسمت او چنین است !

چون گویی که امر ونهی نگاه باید داشت که حق تعالی می گوید:  
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ( = و ایشان که می کوشند از  
بهر ما به راستی که ایشان را راه نماییم راه های خویش) ؛ گوید که:  
به جهد ما چیست ؟ تا توفیق او نباشد، ما هیچ نتوانیم کرد !

هر چه به کار دین رسد ، و فرا امر ونهی رسد، حواله با قسمت افکنند  
و به توکل پیش باز شوند ، چون به کار دنیا رسد ، و چیزی که حق تعالی  
ما را از آن نهی کرده است ، همه جهدها به جای آورند تا : آن جا که توکل  
فرموده جهد کنند ، و آنجا که جهد فرموده توکل کنند ! و از آنچه فرموده  
حذر کنید ، در آن رغبت کنند ، و از آنچه فرموده که بگویند ، نگویند ، و از  
آنچه که نهی کرده که مگویند ، می گویند . . .

همه کارها بر بدل گردانیدند ؛ و با این خماقت و جهل هر یکی از  
ایشان پیشوایی قومی گرفته اند که ما قطب وقت ایم ، و ولییی از اولیای خدای  
عزوجل ، اما نمی دانیم که ایشان جاهل ترند ، یا آن قوم که بدیشان اقتدا  
می کنند ؟ ؛ ضعف الطالب والمطلوب ، هر دو در خون یکدیگر اند ؛ چنان که  
گویند : کالبحر ، کالسفینة ، کالملاح ؛

زمان تا زمان کارها بینی که پیدا آید . تانمک بر جای باشد ، گوشت  
را باصلاح توان آورد، و بر جای توان داشت ؛ چون نمک تباه شد ، گوشت به  
چه باصلاح آید ؟ ؛

اما چون اهل صلاح ؛ و قرآیان امت محمد چنین شدند ، و صوفی  
و درویش ؛ بدین علامت که می بینی - اولیا و اوتاد ارض را می بینیم  
که اینان دعوی این می کنند ؛ سخن ایشان می شنوی که چیست ، و  
چه طریقه بر دست گرفتند ؟ اکنون می نگر ؛ و گریه می کن ؛ بر  
چنین روزگار ما که گرفتار آمده ایم . . . اکنون خود بهترینان امت

چنین اندامی نگر که کار به چه درجه است ؟ . . . .

انس التائبین - باب ۴۰ (پارسی آیات قرآنی در مبحثی که گذشت از تفسیر: «کشف الاسرار و عده الابرار» نقل و در داخل پراقتزها درج شده است .)

\* \* \*

به هوش باش ! که در کار شیوخ و خواجه امامان داوری نکنی ،  
و بر آن ماجرای نیاری ، که در خون خویش شوی !!!

نهاد این قوم و راه ایشان آن است که اول گویند : نگر ! تا  
بر مردان ! خدای عزوجل داوری نکنید ، که آنگاه هلاک کردید !  
هرچه ایشان می کنند ، نگر ! تا بر آن ماجرای نیارید ، که در خون خویش  
شوید ، که در راه ایشان ماجرای نباشد ! بر هرچه ایشان را بینی داوری  
نکنی ! که ایشان را کارها پیش آید ؛ ایشان با خود باشند ، و بر زبان ایشان  
سختی رود که هر کس آن را در نیابد ؛ زینهار که بر ایشان داوری نکنی !  
چون مرد را بر این کار و اعتقاد راست کردند - که هرچه ما  
می کنیم چنین می باید - مرید را زبان در بند کردند . بعد از آن اگر  
مریدی چیزی بیند و گوید که : آن چیست ؟ گویند که : هان ! نه ترا گفتیم  
که : این راه تو نتوانی رفت ؟ ! وقصه خضر و موسی در پیش گیرند ،  
و زندقی خویش در میان آن پنهان کنند :

شما راه می ندانید ! این در چشم شما کژی نماید ! راه راست این است  
نبینی که هرچه خضر می کرد ، موسی را کژی نمود ؟ ! - اما راه حق آن  
بود که خضر می کرد ؟ !

\* \* \*

### رِیسمان پوسیده پیران دروغین!

زینهار! ای دوستان، و برادران! که بدان رسن در چاه نروید که آن بس سست است، زود بگسلب، و ترا در چاه هاویه افکند! زینهار! زینهار! الحذر! الحذر! با این قوم منشینید که ایشان از همه مفسدان و خراباتیان بتراند! که در خرابات می‌دانند که گناه می‌کنند - و توبه باید کرد - گناه را گناه می‌دارند. و این قوم بترین گناهان می‌کنند، و بهترین نام‌ها بر خویشان نهاده‌اند! و این گناه عظیم را گناه‌دارند و حلال می‌دارند، و عبادت می‌شمرند! و با این تباه روزگاری دعوی کرامات اولیاء می‌کنند، و می‌گویند که: صاحب کرامات ایم!

داد این سخن نه این باشد که می‌پندارند که ما ایشان را پوستین کردیم؛ باش! تا فردا که داد این سخن‌ها را از ایشان، و از علما، و سلاطین بستانند، و از جمله مسلمانان که دین خدای عزوجل، و شریعت رسول ﷺ را بردام بسته‌اند! و ویران می‌کنند، و هیچ کس ایشان را از آن باز ندارد؛ تا چنین بدعت‌ها را آشکارا کردند در میان مسلمانان، و در عالم پراگندند...

و ایات آن حکیم عاقل ماحال خواجه! باز خواند که می‌گوید:

اگر این راه حق و سنت و تقوی و هدی است؟

روزگار تو شد ای پیر! سراسر پدرام!

ورنه این است، به عمری تو زیان کار شدی

ای فرو کرده یکی دام و در افتاده به دام!

... ای بس که پند من ترا یاد آید، و فایده و سودی ندارد!

باری درنگری تا به کدام آیت از قرآن اقتدا می‌کنی، یا به کدام



خبر از رسول ﷺ ، و یا به کدام پیر طریقت؟ این راه از کجا آوردی؟  
ما را خبری بازده ای۔ چیزی می دانی که ما در این راه هیچ چیز  
نشیده ایم . هر چند که می نگرم پیر ابو مرّة ! این طریق را نیک داند!  
مگر از وی تعلیم گرفته ای ، و در عهد وی می باشی ، و مرید او بی ؟ !  
که او پیری دیرینه است ! در هر چند گاه قومی مریدان ، و نایبان فرا  
دست آرد . . .

ما آنچه شفقت در راه مسلمانی بود باز نمودیم؛ اگر چنانچه پذیری  
و باز گردی ، ترا بهتر باشد؛ و اگر باز نیایی آنچه شفقت بود ما باز نگر فتمیم  
و آنچه نصیب بود دریغ نشده است ، و لکن لا تحبون الناصحین .

( انس التائبین - باب ۴۰ )

\* \* \*

### توطئه سکوت! - خاموشی فرمایشی!

. . . «و من صمت نجا» بردام بسته اند ، و بر خلق می خوانند ، و  
ابلیس قومی از نایبان خود بر این قوم احمق گماشته است تا ایشان را  
در این طریق درویشان کشیده است ، و خاموشی بردام ایشان بسته است . . .  
و هر چه از شریعت ، و سنت ، و فریضه ، و سیرت مصطفی ﷺ فرایشان  
گویی ، جواب ایشان این است که ، پیران ما ، ما را به خاموشی فرموده اند!  
و گفته اند که : سخن حجاب راه است !

و اگر مریدی به نزدیک ایشان شود ، و گوید : مرا از فریضه ، و سنت  
و فضایل ، و ادب ، و امر و نهی چیزی بیاموزید! گویند: این نه دیرستان است!  
و گفت را راه نیست . . . علم آموختن پیشا علما و کار عامه درویشان است !  
خاموش بنشینید ، و از هیچ کس هیچ چیز نپرسید! . . .

وروز گار خویش در چنین چیز و مانند این ببرند . کار ایشان آن است که : بنشینند ، و چیز کی خوش می خوردند ، و قوالی خوش آواز بنشانند ، و بیتکی می گویند . و اگر دل او به کسی نگران باشد او را بیارند ، و با خود بنشانند - تا دل او جمع شود ، و جای دیگر نشود ، و روح او آسوده باشد . . .

شما را از هیچ کس سوال علمی نباید کرد ؛ که روزگار بشوید . چون آن بیچاره دیو برده بر این پرده راست بایستد که : ما را از هیچ کس هیچ نباید آموخت ! . . . پندارد که در جمله اسلام هیچ کس از او فاضل تر ، و بهتر نیست ، و او را به هیچ کس حاجتی نیست . . . و هر که او بر نماز جماعت ، و جمعه ، و فضایلات رغبت دارد گویند : او نه درویش است ؛ درویشی که او شریعت ورزد ، و پارسایی کند ، او درویش محقق نباشد ؛ زیرا که این همه بند راه درویشان است ؛ درویش باید که در هیچ بند نباشد ؛ و هر چه در پیش او آید بدان بتوان رفت ؛ و به ترک شریعت بتواند گفت ؛ و در بند حرام و حلال نباشد ؛

و اگر یکی فرا ایشان گوید : این نه راه است ؛ این نه راه رسول است ، و نه آن صحابه ، و نه آن مشایخ سلف ؛ اگر این مرید که این سخن خاموشی شنوده باشد در جواب آید ، پیران ایشان بشنوند ، او را مهجور کنند ، و ملامت و غرامت کنند ، چنان که دیگران بدان عبرت گیرند ؛ و گویند : اگر توبه نزدیک وی نرفتی ، و از وی سخن نپرسیدی و بدو و به علم او تبرک نکردی ، او خود ترا چنین و چنین فتوی نکردی ؛ باری چند فاشما بگفتم که : فرا نزدیک این دانشمندان مروید که راه شما بزنند ؛ و شما می روید به نزدیک ایشان ، و ما را در دسر می آرید ؛ اکنون

هر که از شما این بار به نزدیک دانشمندی شود، و علم پرسد، او ازمانیست! این جا آنچه ترا می باید هست! تا ترا از جای دیگر نباید پرسید!... چون مرید این چنین سخن از وی بشنود، نیز هرگز به نزدیک هیچ عالمی نشود. و چون چنین شود ابلیس بیاید، و نایبان خود را بیارد، و در میان ایشان بنشاند، تا خاطرهای فاسد، و اندیشه های محال، و سخنان به جهل بر زبان و بر دل ایشان افکند، و ایشان با یکدیگر راست بایستند، و با يك دیگر آن می گویند تا آن گاه که همه بر راه يك دیگر راست شوند، و آن گاه علم حماقت به صحرا زنند، و حلقه های گرم بر سازند! که امروز هیچ جای این رونق خیر نیست که در ماست، و در حلقه ماست!

و پنجاه تن، و صد تن در يك حلقه بنشینند که یکی از ایشان طهارت، و غسل به شرط نتواند کرد، و الحمد راست بر نتواند خواند، و فریضه نماز ندانند، و شرط روزه ندانند، و حرمت علم و شریعت ندانند! از همه علم آن دانند که باری چند سرگرد بر آرند، و عفو عفی چند بکنند! تا هزار بار سرگردان تر از آن شوند که هستند!

ای مسلمانان! این چنین سیرت در کدام خبر است؟ و سیرت کیست از مشایخ طریقت؟ و راه کدام یار است از صحابه رسول ﷺ؟... مکنید! دانشمندان مطمع، و عام پرست، و قبول دوست! که این همه جرم شمار است؛ بهر آن را تا کسی از ایشان در مجلس شما نعره ای بزند، یا سری در شما فشانند، شما مداهنت پیشه گرفتید، تا این کار چنین بالا گرفت؛ خدای تعالی داند تا فساد این تا کجا رسد!

اگر نه تا با ایشان هم طبع آیمی، و هم شريك، و هم راه آیمی، چرا حق فرا ایشان بنگویم؟ چرا چون فرا علم و شریعت رسد خاموشی

پیشه گیرید؟ . . .

این قوم کم دانشان ، و کم شدگان آن جا که سخن باید گفت نگویند، و آن جا که نباید گفت می گویند . . . اما خاموشی که نه به فرمان خدای عزوجل و رسول باشد ، جز به فرمان شیطان نباشد .

خدای عزوجل دوست جا در قرآن فرارسول ﷺ بیش می گوید که : بگوی ! یا محمد ! و هیچ جای نگفت که : اسکت ! یا محمد ! و هیچ رسول خدای عزوجل به خلق نفرستاد که او را فرمود که : خاموش باش ! همه را فرمود که : بگویید ! و مردمان را شریعت آموزید ! و در آموختن آن سود بسیار باشد .

اگر مهتر ﷺ خاموش بودی ، این چندین اخبار کی به ما رسیدی؟ و اگر علما و حکما خاموش بودندی ، این چندین سخنان نیکو ، و حکمت های زیبا ، و جان فزای روح نواز کی به ما رسیدی؟ ! اما نادانان را هیچ بهتر از خاموشی نیست :

### در مجلس « ابوحنیفه » رخ داد :

در حکایت است که امام مسلمانان ابوحنیفه رحمه الله علیه مجلس می داشت ؛ هر روزی مردی در آمدی ، و در پهلوی کرسی ابوحنیفه بنشستی . ابوحنیفه را از وی دهشتی می بود که نباید این مرد بر من چیزی بگیرد !

روزی ابوحنیفه را از روزه داشتن مسئله پرسیده بودند که : روزه کی باید گرفت ، و کی باید گشاد؟ ابوحنیفه رحمه الله علیه بیان می کرد آن مسئله را که : چون صبح صادق اثر کند روزه باید گرفت



تا آن گاه که آفتاب فرو شود. این مرد نیکو لباس . . . آواز داد که  
رحمة الله! اگر صبح نیم شب بر آید چون باید کرد؟! ابوحنیفه گفت:  
الحمد لله که من از بند او بیرون آمدم .

آن چنان مرد را سکوت اولی تر، و خاموشی ستر او بود . . .  
در جمله کم گفتن نادانان را بهتر از گفتن؛ و اگر پیری مریدان خود را  
گوید: خاموشی پیشه گیرید! و هیچ مگویید! آن خطاست که به نادانی  
ایشان بدیشان داد، و این مرید پندارد که این کاری است که آن پیر به جای ایشان  
می کند، و به جای ایشان بکرده است .

هر که در این سخن بایستد، و به نزدیک علما نرود، و خاموش  
بنشیند، و نکوید، و نشنود، احمق و جاهل و بی شریعت بماند. به همه شریعت  
آموختن، و گفتن، و شنیدن است، و خاموشی؛ چون خاموش بنشیند،  
و نپرسی، و نکویی جمادی یا انعامی باشی از حساب: اولئك كالانعام  
بل هم اضل، و این هر دو به نزدیک علما و عقلا بس قدری ندارد .

### « شیخ جام » و خاموشی در ولایت « هرات » :

ومن این سخن نه از قیاس می گویم: يك سال زیادت است تا من  
در این ولایت هرات آمده ام، وجست وجو می کنم، تا هیچ کس یا بم  
که از وی چیزی یاد گیرم، و اگر از آنچه ما دانیم، و داریم چیزی  
به وی دهیم؛ هیچ کس نیافتم! سخت نومید گشتیم، و این سخن از بسیار  
کس پرسیدیم، از همه جواب این آمد که: پیران ما چنین گفته اند که: قيل و قال  
راه درویشان نیست! این راه طریق مردم عام است!

گفتم: چون این راه عام است، آنچه شما را روی نموده است  
ما را خبری دهید! هیچ کس ندیدم که از وی آوازی یا خبری بیرون

آمده که در آن چیزی و نفعی بود؛ و هر چه دیدم نه طریق علما بود و نه طریق زهاد، و عبّاد، و نه طریق عقلا، و اهل خرد، و اهل معاملات و اهل معرفت بود.

در این طریق سخت متحیر و سرگردان شدم، و از آمدن در این ناحیت پشیمان شدم. گفتم: کاشکی نیامدی!... کاشکی باری چندان حسد، و کینه، و تعصب، و عجب ندیدمی!... سخت رنجه دل، و ممتحن و متحیر شدم از این باره کار مسلمانی چنان شد که هیچ کس را درد آن نگرفته است که از کسی چیزی آموزد، یا از کسی خبری داند برسد...

(کنوز الحکمة - باب ۲۰)

\*\*\*

### مردار جو بیان مردار خوار!

... امروز در این روزگار کارها همه بر بدل است، و رنگ آخر الزمان گرفته؛ چه از علما، و چه از مشایخ، و چه از فقها، و چه از سلطانان، و چه از امراء، و چه از قضات، و حکام، و زهاد، و عبّاد، و چه از عامه خلق همه امروز رنگ آخر الزمان دارند - و نه چنان است که می باید. هر کسی از نوعی دیگر این دنیا را قبله خود ساخته اند، و هر چه نه آن است سر به آب فرو داده اند - مگر اندکی که نه چنین اند.

این قوم مردارجوی مردار خوار هر جایی که گند مردار دنیا می آید جان بر آن بدهند، خواه حلال باش، و خواه حرام، خواه دین در بهای آن ده، خواه جان، خواه زن، و فرزند، و حرمت، و شفقت، و حشمت، و هر چه خواهی فدای دنیا می کنند. چون دنیا به چنگ آمد، هر چه به زیان

آید شاید !

... بهترین کارها در میان خلق علم است و آسایش مردمان ؛ و بدترین کارها جهل است و آزار مسلمانان و دروغ گفتن ، و دین به دنیا فروختن . و هر که امروز از این نوع بر دست دارد عزیزترین مردمان است ! و هر که بر راه علم ، و صلاح ، و زهد ، و تقوی ، و توکل ، و توبه می رود به نزدیک مردمان خوارترین همه مسلمانان اوست ! تا لاجرم همه خلق روی سوی باطل نهادند ، و حق بگذاشتند ، و صلاح در باقی کردند و با ظالمان یار شدند ، و اهل صلاح و زهد و تقوی را هزیمت کردند .

و هر جا سختی بلندتر ، و شنیع تر که بر هیچ کس نتوان یافت بر اهل صلاح یافتند و بگفتند ؛ و هر مسخرگی که بر هیچ کس نرود بر اهل دین و اهل صلاح بگویند ، تا کارها چنین شد که می بینی ، و فتنهها برخاست ، و زمان تا زمان کارها ببینی که پدید آید .

(سراج السائرین - باب چهارم)

\*\*\*

راه اولیاء و مردان خدا نه این است که نشان داده اند !

... اما اگر کسی را می باید که از قول و گفت و گوی این مقلدان راه زن باز رهد ما این کتاب را از بهر این کار می سازیم ؛ تا اگر درویش معنوی در بند چنین چیزی مانده باشد ، خود را از بند آن بیرون آرد که پیشه قومی آن است که راه اولیای خدای تعالی مشوش کنند ، و ایشان را در دل مسلمانان سرد گردانند ، و اعتقاد مردمان در ایشان فاسد گردانند .

بنا وقاعدۀ سخن از این جانهند که : اولیای خدای عزوجل را کسی

نبیند، و ایشان به زن و فرزند التفات نکنند، و ایشان در میان خلق نباشند و از این طعام که امروز در دست خلقان است نخورند، و جامه نرم و پاک نپوشند، و با خلق نیا میزنند، و بر خواجگان سلام نکنند، و طعام خوش نخورند، و درخشم نشوند، و بخندند، و ایشان را دنیا نباشد، و با دنیا داران نشست و خاست نکنند، و سرای، و خانمان، و جامه، و متاع، و فرش، و اوانی، از این نوع هیچ چیز ندارند!

این همه بامدح و ثنا ماند که این کسان می گویند در حق اولیای خدای عزوجل! اما جمله دراصل بد گفت است که ایشان می گویند...  
( بحار الحقیقة - باب سوم )

\*\*\*

توبه؟ کاری ناروا! :

... اگر کسی خواهد که با راه صلاح آید نتواند از بیم مردمان و امروز اثر آن پیدا است: نمی بینید که هر کار که مردمان می کنند جمله خلق از آن منهی اند؟ همه می گویند: سره کردی! پی از این به سر نمی شود! و اگر گویند کسی توبه کرد، از این چند مفسد مصلح نمای بیایند، و گویند: این چرا کردی؟ مردم را از این کارها در این روزگار چاره نیست!

یکی سو کند به خدای می خورد، و دیگر به طلاق می خورد، و دیگر به رسول و به قرآن سو کند می خورد! روی از وی بنگردانند تا توبه او بنشکنند...

( سراج السائرین - باب ۴ )



... چون از این نیز در ماند از گونه دیگر در آید، و گوید:  
 اکنون که تو، توبه کردی و در نماز، ودعا، و روزه، و عبادات، تن  
 دردادی - این نیکوست که می کنی - اما فکر! که دنیا را از دست  
 ندهی، که فردا درمانی، و کس ترا فریاد نرسد!  
 می بینی که روزگار چون است، و این مردمان بر چه سیرت اند؟!  
 که هیچ کس امروز به یک تا نان مر کسی را به کار نیاید... چیزی  
 که داری نگاهدار! بر باد ندهی؛ که مستی افسوس خواره بیایند و بخورند  
 و تو فردا درمانی! و نیازمند و دل مشغول گردی! وزن و فرزند تو درمانند.  
 یا گدایی باید کرد، و نان باید جست، و یا به خوشه چیدن باید رفت  
 و دانی که به در مردمان شدن کاری عظیم است! اکنون چون توبه کردی برو  
 و همان شغل خویشتن می کن، و چیزی که داری می دار!  
 تو مردی عزیز چون کار تکرده ای نتوان دانست که کار عالم چون  
 گردد، و مرگ، و بیماری، و اندوه، و شادی، باشد؛ و از دنیا کس را گزیر  
 نیست، و همه خلق در این اند، تو مرد توکل نه ای!

زینهار! ای برادران، و عزیزان! که فرمان آن ملعون نبرید  
 که او شما را بدین تعلیم به چهار معصیت عظیم می دارد: اول؛ از  
 سخاوت فرابخل می دارد، و هیچ خصلتی مؤمن را از بخل بتر نیست...  
 (انس التائبین - باب ۴۳)

... و اگر کسی روی به راستی نهد، از این هزار مدبر سیه  
 کلیم سیاه دل بینی که شب و روز دست در پوستین وی کنند، و هر  
 چه شان فرا زبان آید می گویند، و دیگران که می شنوند خوش  
 می خندند! کس نگوید که: این نه نیک است!  
 و قومی بینی از این ناموس گران دین فروشان دنیا خربر خاسته،

و از بهر طمع دنیایی ایشان ، ایشان را سجود می کنند ، و صدق الشیخ می زنند ؛ تا آن مفسدان از آن جا در مسلمانان اعتقاد بد می کنند ، و می پندارند که مسلمانان مصلح ، و اولیای خدای تعالی همه هم چنین باشند !

و قومی دیگر از نیم دانشمندان دین سوز دنیا ساز ، هم این عمل بر دست گرفته اند . ای ناجوانمردان ! این دانشمندی به کسی که علم داند بگذارید ! تا آن شین بر علما نباشد ؛ وای ناموس گران ! این پیری به مشایخ بگذارید ! تا آن را که خدای تعالی نهاده ، و آن کار را برانگیخته است می کند . . .

پیری که نه پیر باشد ، و پیری نماید ، او از تو دین بستاند و هم دنیا ، و هم جان ، و هم ایمان . اما پیری که پیر باشد ، اگر در راهی می رود ، سایه او بر تو افتد ، از برکات سایه او نجات یابی ، چون او را معتقد باشی . و اگر دست وی فراگیری به اعتقادی ، پیش از آن که دست از دست وی جدا کنی ، خدای تعالی به برکات اعتقاد درست ، و برکات انفاس آن پیر ، بر هر دو رحمت کند .

(سراج السائرین - باب ۴)

\* \* \*

پناه بر خدا ! از چاه خواری :

.. اما آن که در راه خدای تعالی قرآنی ، و پیری بردام بسته است ، تا دنیا و حرمت یابد ، او منافق طبع است . بسیار فسادهاست که از قرایان در این امت پیدا آمده است . - نه از همه می گویم ؛ قرایانی که نیک باشند ، ایشان عزیزان اند .

قال رسول الله ﷺ: استعیدوا بالله من جُبِّ الخزی! قيل: یا رسول الله! وما جُبُّ الخزی؟ قال: وادی فی جهنم أعدت للقرآء المرأین. پارسى خبر آن است که رسول (ص) هی فرماید: بازداشت خواهیید به خدای از چاه خواری! گفتند: یا رسول الله! چاه خواری کدام است، و چه جای است؟ گفت: آن وادی است در دوزخ که ساخته اند قرایان را که کار به روی وریا کنند...

(سراج السائرین - باب ۴)

\* \* \*

### همه در وادی سرگردانی:

... همه سرگردان شده اند... : نه در مردان حمیت ماند، نه در زنان شرم ماند، و نه در کودکان ادب ماند، و نه در بزرگان شکوه ماند، و نه در پیران خرد ماند، و نه در جوانان حرمت ماند، نه در قومی که صلاح می نمایند صلاح ماند، نه در قرآن خوانان خشوع ماند، نه در پارسایان پارسایی ماند، نه در عالمان وقار ماند، نه در زاهدان پرهیز ماند، نه در تجارتها برکت ماند، نه در دلها صفاوت ماند، نه در سلطانان عدل ماند، نه در وزیران انصاف ماند، نه در رعیت سلامت ماند، نه در چهار پایان برکت ماند، نه در مال داران سخاوت ماند، نه در درویشان فراغت ماند، نه در دین داران صلابت ماند، نه در پیشه داران امانت ماند؛ هم چنین هر قومی، و هر جنسی سر بر پی یکدیگر نهاده اند...

ای برادران! بیایید تا در این کار بنگریم، و در اندیشیم، و تدبیر و مشاورت با یکدیگر بکنیم که زمان تا زمان ما را بگیرند! نه فرا تدبیر

گذارند، و نه هیچ حیلت سود دارد، و نیز هیچ کس ما را فریاد رسد. باری  
بیاید! تا معترف شویم به کردار بدخود، و توبه کنیم که هنوز توبه سود  
می‌دارد که نباید چنان شود که از تاریکی گناه، و قساوت دل راه فرا توبه  
نبینیم که این کار نه بازین ساخته است . . .

اگر امر و نهی بگذاری، و ستوروار افسار از سرفرو کرده می‌روی  
راه راست تا به دوزخ! . . . اکنون می‌نگر! اگر صواب بینی تا سرپی شویم  
و راه صواب بگیریم این کار را جز به توبه هیچ درمان نیست.  
بیاید! تا همه برادروار دست فرا دست دهیم، و توبه نصوح بکنیم  
زهر قاتل خورده‌ایم و پای زهر ماجز توبه نیست، و امروز پای زهر در  
دست ماست. نباید که اگر فردا خواهیم که توبه کنیم، و تریاک خوریم دست  
ما بدان نرسد . . .

(سراج السائرین - باب ۵)

\* \* \*

### فرق « نماز » تا « نماز »

. . . باید بدانی که « نماز کردن » از « نماز نمودن » جداست  
و از نماز کردن، تا نماز نمودن فرق بسیار است . . . نماز در اصل خود  
دعا گفتن است، و مناجات کردن است با حق تعالی؛ چون کسی می‌داند که  
چه می‌کند، و کجا ایستاده است، و خدمت که می‌کند، و راز با که می‌کند،  
خود عین کار است . . .

اما از نماز تا به نماز بسیار فرق است؛ اما این فرق در نماز  
کننده افتد نه در نماز. زیرا که دو تن نماز کنند، و هر دو روی  
فرا یک قبله کنند، و هر دو مسلمان باشند، و هر دو رکوع و سجود هم  
چون هم کنند، و از نماز یکی تا به نماز دیگری چندان فرق افتد  
که از آسمان به زمین . . .



بدین راست نیاید که : قومی منافق واز درآیند ، و آب دستی درخورد  
خویش کنند ، و نمازی که نه ظاهر و نه باطن بازان بود ، باری چند سرفرا  
زمین گویند ، و به درمسجد باز بیرون آیند که ندانند که چه کردند ، و ندانند  
که چه خواندند ، و ندانند که چند کردند ، و ندانند که کجا ایستاده اند ...  
هر چند سر در زمین بیش گوئیم ، سیه دل تر آئیم ...

قال رسول الله ﷺ : من لم ينهصلو ته عن الفحشاء لم يزدد من الله الا بعداً  
رسول ص می فرماید : هر که وازد نکند او را نماز او از زشتی ، نیفزاید  
او را آن نماز مگر دوری از خدای تعالی ...

این نماز خود دوری ، و سیه رویی بار آرد ؛ اگر می خواهی که مقام  
نماز کنندگان یابی ، و از نماز فرا راز آبی اول باری طهارتی پاک بیار - نه  
از آب می گویم طهارتی بیار ! از توبه ، و از چنین نماز کردن توبه کن ...  
تا کی از این توبه به رسم ، و از نماز به عادت ، و از ذکر به غفلت؟!  
توبه به حقیقت بکن ، و کار از سر گیر ؛ پس آنکه به لب آب رو ، و  
غسلی بکن با ندامت و حسرت ، و در مسجد آی با تشویر و خجالت تمام  
و روی ظاهر به قبله آر و روی دل از همه مخلوقات بر گردان ، و به حضرت او فرست  
و از سر شرم ، و تشویر ، و خجالت ، و ضعف ، و درد دل ، و سوز معرفت ،  
و صدق و اخلاص ، دست بردار و جمله مخلوقات را با پس پشت کن ، و کل دنیا  
و عقبی را در زیر قدم آر ، و از سر این کوی زبان صدق بگشای ، و تکبیر بکن ؛  
چنان که به زبان بگفتی : الله اکبر ! دل را با زبان همراه کن ...

چون بدانی که کجا ایستاده ای ، و سخن با کی می گویی ،  
آنکه از آن نماز ترا چیزی روی نماید ... آنکه چون چنین نماز  
باری چند کرده آید ، مرد در مقام راز آید ... و هر حرفی ، و کلمه ای با  
وی سر نماز می گوید : به تن در نماز ، به دل در راز ، به روح در ناز ، به  
سر در نیاز - مقام راز در نماز چنین باشد ! ...

آنچه رسول ﷺ گفت: «المصلیٰ یناجی ربّه» باز جای آمد چون بازهد و محبت باشد، از راز فرا پرواز آید، و چون محبت عشق گردد از پرواز فرا ناز آید، چون عشق استقامت گیرد، از ناز فرا ساز آید، و نیز با هیچ کس نسازد الا بازو، و محبت و رضای او... هر که در مقام نماز درست آمد در همه نیکویی‌ها بروی گشاده شد، و در همه بدی‌ها بروی بسته شد، و دیو از وی رمیده شد، و فرشته قرین وی گشت، و کار وی بالا گرفت، و رایت دولت او در ملکوت اعلیٰ برافراشتند... چراغ نخست در خانه، و آتش گاه، و مطبخ فراگیرند، پس آنکه به صحرا آرند؛ نور نخست از نماز خیزد!...

(سراج السائرین - باب ۱۲)

\* \* \*

این «دکان» است یا «خانقاه»؟! ،

... فرق میان خانقاه داری و دکان داری بگویم، فراشنو! و چنان فراشنو که من می‌گویم، نه چنانک از این دستاویزی بر سازی و پوستین دانشمندان، و درویشان، و صوفیان فرا کردن گیری ازیراک اهل خانقاه این سه قوم بیش نیستند، و هر چه از ایشان نیک‌اند، بهترین مردمان‌اند، و هر چه از ایشان بداند، آخر از مردم عام و روستایی واپس‌تر نیستند!

و هر که خانقاهی کند از بهر این دو چیز یکی کند: اگر از بهر آن کند تا قومی آن جا می‌آسایند، و اگر از بهر علم خواندن؛ و در دنیا هیچ کار در مقابل این دو نیوفتد، از بهر آن که:

کسی کاروان سرایی کند، یا رباطی، چندان مزد و ثواب او را به حاصل آید که خدای داند. و در آن کاروان سرای دزد، و مفسد

ولشگری، و بد، و نیک باشد. و در آن جا کار بد کنند، و کار نیک کنند - و از ثواب هیچ کم نشود؛ زیرا که اول بنیاد آن بهر خدای تعالی بوده است، اگر چه بسیاری کارهای بد می رود، مزد و ثواب آن به جای خویش است.

پس چون خانقاهی که جای علم و عبادت است، و هیچ گناه بنرود الاً قلیل، و آنچه افتد از خطا باشد؛ پس هرگز از ثواب و فایده دو جهانی خالی نباشد... پس خانقاه ساز، و خانقاه داران عزیزان اند؛ اما در میان هر قوم دوده‌هایی باشد که دیگران را بدنام کند... و دکان داری چه از کعبه برسازی، و چه از مسجد، و چه از خانقاه، و چه از نماز، و چه از روزه، و چه از حج، و چه از غزو، و چه از زهد، و چه از قرآنی، و چه از صوفی‌گری، و چه از پارسایی، این همه دکان‌داری است، و شین دین است...

### « طمع » : سه حرف میان تهی :

و طمع ۳ حرف میان تهی است، و از میان تهی جز آواز نباشد و در او هیچ لب نباشد، و اخلاص و حقیقت نباشد که طمع همه ببرد هم چون طبلی میان تهی که آوازی باشد، و هیچ معنی نباشد، و هر کسی او به کار خدای تعالی دنیا ستاند، و دنیا سازد، آن آتش دوزخ است که می ستاند...

اگر این کس که در خانقاهی بنشست آن را بنشست تا مردمان به جای من تکویی کنند، و مرا پناهی باشد؛ و چون نکنند خانقاه بدروود کند، و به خشم برود، و مردمان را مساوی فرا گفتن گیرد، و زبان ملامت و غیبت در ایشان دراز کند، لابد این کس از همه دکان‌داران ملوم تر است، و هر چه ستاند هیچ حلال نتوان گفت؛ زیرا که بنیاد نه راست است، و قاعده نه برجای

خویش است ، آتش دوزخ است که می خورد . . .  
هان و هان ! گوش دارا که همه کشت ها به بر خواهد آمد ، و هیچ ضایع  
نخواهد شد . ای آن کسانی که شما خانقاه داری می کنید ! چنان کنید که دین  
خویش ، و آن بسیار خلق در سر آن نکنید !

و خانقاه دار آن چنان کی در اوّل باب گفتیم از سه قوم یکی  
باشند : اگر صوفیان باشند ، و اگر درویشان باشند ، و اگر دانشمندان  
باشند . . . اگر صوفیان اند ؛ به اهل صفا باید نگریست تا راه و سیرت  
ایشان چه بود ، و چه گونه می زیستند ، ایشان را آن باید کرد !

و درویشان را ؛ . . . در فقرای صحابه باید نگریست ، تا راه ایشان  
چون بود ، و ایشان چه می کردند ، چنان باید کرد !  
و دانشمندان را ؛ در فضایل صحابه باید نگریست ، تا ایشان چه  
می کردند ، و راه ایشان چه بود ، و بر چه می رفتند ، و سنت و سیرت  
رسول چه بود ؟ . . .

هر که بر سیرت ایشان رود خانقاهی که سازد آستانه بهشت است ، و  
مرغزار بهشت است ، و در دنیا فاضل ترین جای گاهی آن است ، و دکانی  
است آخرتی که در باز کرده است ؛ و هر که نه بر این سیرت ، دکانی باز کرده  
است دنیایی و هر دکانی که در بازار باز کرده اند بهتر از آن است ؛ زیرا که  
ایشان همه آخریان دنیا بر دام بسته اند تا به دنیا ، دنیا به چنگ آرند . و  
این کس خدای ، و کار خدای بردام بسته است ، تا دنیا و خلق به چنگ آرند !  
و این در راه اسلام و بر مسلمانان شین است ، و بزرگ شینی است ؛ خدای  
تعالی ایشان را و ما را توبه ارزانی دارد . . .

و اگر در این شهر ، و در این ده ، کلیسیا کردندی بهتر بودی از این  
که خانقاه کردند !

( سراج السائرین - باب ۳ و ۴ )

\* \* \*



### « روضة المذنبین » چگونه کتابی است ؟

یکی دیگر از متون گران قدر در زبان فارسی که تا به امروز کم نام مانده، و به زیور طبع آراسته نشده بود کتاب « روضة المذنبین » است. این کتاب در ۲۳ باب ( ر. ف : عنوان بابها صفحه های ۱۱ و ۱۲، از مقدمه مصنف ) نوشته شده، و همان سان که از عنوان آن به خوبی بر می آید مشتمل است بر مباحثی شیوا و ارزنده بالحنی گیرا و برادرانه، و سبکی دلنشین و آموزنده در : امیدوار ساختن نومیدان شکسته دل، و عاصیان بشولیده روزگار، و به ویژه تازه جوانان بزه کار که اکنون دست از بی راهی و نابسامانی پاک شسته و آگاهانه جویای راست کاری و بهروزی آمده اند.

یعنی آن کسانی که از در گاه خلق رانده شده و به در گاه حق پناهنده شده اند؛ بدین بویه که ایزد سائر العیوب، و غفار الذنوب قلم عفو بر گناه گذشته شان کشد و گوش جان ایشان از ساحت رحمت یزدانی این ندای روح نواز باز شنود که: « ز عفو ش بهره و رتر هر که افزون تر گنه دارد » ۱.

نویسنده در این کتاب همان گونه که می بینیم در همه جا روی سخن با چنان آدمیان دارد: او به کار افتادن نیروی عظیم این گروه تصیفه شده، و تازه نفس را در جهت نیک بختی جامعه و تکان دادن خواب آلودگان بد کار ارج می نهد، و آن را به هیچ روی نا دیده نمی انگارد.

۱ - نقل از دیوان « فرخی سیستانی » به تصحیح استاد کتر دبیر سیاقی.

« شیخ احمد جام » در این تصنیف با آوردن تمثیلاتی نغز و دلپذیر ، و از راه توسل<sup>۱</sup> به آیات و احکام و اخبار ، و استناد به قصص و امثال پر مغز پیشینان در زمینه فضیلت توبه ، و مزد بازگشت از گناه ، و گران قدری پاداش و درجتی که نائبان راستین راست ، به جان می کوشد که این طبقه را از توبه خویش سیر و پشیمان نسازد ؛ بل که ایشان رادل دهد ، و جرأت بخشد ، و در مسیر تازه ای که با امید فراوان گام هشته اند صمیمانه یاری شان کند . مبادا از بدگفت کثر اندیشان بد کنش ، و نکوهش جان آهنج ایشان بیندیشند ، و ریشخند عابدان ریاکار و زاهدان خشک نابکار را به چیزی بشمارند پس آنکاه سپر افکنند و میدان برای جولان ایشان خالی کنند .

در این کتاب « احمد جام » از این گروه نوتائبان در می خواهد که پیکاری پی گیر را که با خواست های پلید نفس بهیمی ، و رفتارهای ناهنجار اهریمنی آغازیده اند مردانه به انجام برند ، باشد که در صف آزادگان و نیک سیرتان جهان جای گزینند .

این است - کوتاه سخن - هدف عالی ، و غرض غائی نویسنده از نوشتن این کتاب مستطاب ؛ رسالتی بس شگرف و شکوه مند که تبلیغ آن از « شیخ جام » و دیگر پیران راه می سزد .

مصنف مقصود خویش را از این تصنیف با خواننده چنین

باز می گوید :

... و این کتاب را « روضۃ المذنبین و جنة المشتاقین » نام نهادیم تا مذنبان در این مرغزار چرامی کنند، و مشتاقان در این جنت تماشامی کنند

و این کتاب از بهر شکسته دلان ، و گناه کاران عارف مخلص راست ؛ تا ایشان در این مرغزار لطف لطیف چرا می کنند ، و اعتصام خویش به فضل خداوند خویش کنند ، و ما را به دعا یا دارند . و از این نوع سخن که در این کتاب است ، و این امیدها که گناه کاران را در این روضه است کم کسی گفته است ، و این سخن هر عامی را نشاید ، و این حدیث در نیابند ؛ اما هر گناه کاری که او مرد مؤمن و عارف مخلص باشد چون این سخن بشنود شاد شود ، و به بدکاری خویش از رحمت خدای نومید نگردد... ( صفحه های ۶ و ۷ ) .

این کتاب از بهر آن کردیم تا باری به بدکاری خویش از رحمت خدای نومید نشوند ، که آنگاه به يك بارگی سردر بیابان هلاك نهند چون بد می کنند ، و می دانند که بد می کنند ، و اعتقاد دارند که این بد است و حق را مقرر باشند مگر نجات یابند . . . ( صفحه ۹ )

اما ما می بینیم که قومی از این مؤمنان از طاعت و عبادت لاغرند لابد مرغزاری بایست تا ایشان در آن مرغزار چرایی بکنند ، . . . و قوی دل ، و قوی ایمان گردند ، و از خدای عزوجل به بدکاری خویش نومید نگردند . . . ما مرغزاری پیدا کردیم ، و خوان رحمت بنهادیم ؛ هر که همان آید فرمان او راست ، و هر که نیاید لاغر و گرسنه می باشد او داند . ما این کتاب را از بهر مذنبان ، و مجرمان ، و نیازمندان ساختیم ؛ هر که سیر است از زبر سیری طعام نشاید خوردن ! . . . ( صفحه ۱۱ )

اما آن مؤمنان و مذنبان را که ایشان عاقل ، و عارف ، و مخلص باشند ایشان را نگرستن در این کتاب مسلم باشد ؛ اما آن کسانی که ایشان نه عاقل ، و نه عارف ، و نه مخلص باشند ، ایشان را نگرستن در این کتاب مسلم نیست ، زیرا که ایشان را خواندن این کتاب جز اتکار ، و خسارت بار نیآورد . و این از آن گفتم که مرغزار گناه کاران است که مطیعان و عابدان را خود به شرب

عبادت و پنداشت پرورده ، و بر آخور مراد بسته‌اند . . .  
 اما این قوم گناه‌کاران ، و شکسته‌دلان ، که سرافکننده جرم خویش‌اند  
 و عمر به باد دادگان‌اند ، و خجل و تشویر زده تقصیراند ، و در دام صیاد  
 گرفتارند ، و کارد مشیت به تقدیر حکمت بر حلق ایشان نهاده‌اند ، و ایشان  
 به دیده معرفت در ظل حمایت و هدایت متحیر ، و جان به لب رسیده و دل از  
 دل بر گرفته ، و در انتظار رحمت او که : آخر ما را بر ما نگذارد ، و به‌گرد  
 ما با ماکار نکند .

چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند ، و از خود و کار خود نومید  
 باشند ، لابد ایشان را امید می‌باید ، و ریش ایشان را مرهمی باید ، و آتش  
 ایشان را آبی باید ، که ایشان ضعیف ، و شکسته دل ، و نومید و لاغرند . . .  
 ( صفحه ۱۴ ) .

. . . این کتاب چنان کسانی را باید که هیچ کس در ایشان ننگرد ، و  
 او گنده همه خلق باشند ، و دست تهی و آلوده گناه ، همه خلق از ایشان  
 اعراض کرده ، بشوئیده روزگار ، خجل ، و تشویر زده ، ورد کرده همه رد  
 کردگان باشند . . . ( صفحه ۲۲۲ ) . وهم ر . ف : صفحه‌های ۱۷۶ ، و ۲۲۶ .

\* \* \*

نسخه‌هایی دست نویس که از این کتاب می‌شناسیم .

نسخه محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران : ۱ نسخه‌ای است

۱ - عکسی است فراهم آمده از همان نسخه دست نویس که کاتب و  
 مالک ارجمند آن آقای « محمد اعظم جامی الاحمدی » از اعقاب محترم « شیخ  
 احمد جام » ساکن هرات ، به پایمردی و معرفی دانشمند ایران دوست آقای  
 مایل هروی شاعر و نویسنده افغانستان همراه با چند نسخه دیگر از آثار « شیخ  
 جام » برای مطالعه و پژوهش در اختیار بنده گذاردند ( ر . ف : انس‌التائین ،  
 صفحه‌های ۴۲ و ۴۳ ) . نسخه‌ها البته پس از رفع احتیاج برای مالک محترم  
 آنها باز پس فرستاده شد .



جدیدالتحریر ، شماره عکس ۶۴۶۶ ، و شماره فیلم ۳۳۲۵ ، در ۲۱۳ ورق به خط نستعلیق بالنسبه خوش و گاهی شکسته ، آیات شریف قرآنی ، و اخبار و احادیث نبوی ، و به طور کلی ادعیه ، و عبارات عربی به خط نسخ متوسط کتابت شده است و عنوان باب‌ها با قلمی درشت‌تر از قلم متن .

اگر چند غلط‌های املائی ، و سقط ، و تصحیف در آن درمقایسه با نسخه دیگر از این کتاب که به زودی معرفی می‌شود ( با نشانه‌رمز «م» ) کمتر است ، لکن در آن صورت قدیمی و کهنه بعضی از کلمه‌ها ، با کلمات جدیدتری جابه‌جا شده است ! برای مثال : « اگر » به معنی « یا » که در نسخه «م» به فراوانی دیده می‌شود ، در این نسخه به همان صورت « یا » در آمده است : و یا « ددیگر » عدد ترتیبی که پس از آن غالباً « سدیگر » به کار رفته ، به صورت « و دیگر » نوشته شده ، و هم چنین است « اینت » که به جای آن « اینست » کتابت شده . و باز حرف « با » که در نسخه «م» در مواردی بسیار به جای « به » آمده در این نسخه به همین صورت امروزین « به » ضبط گردیده ؛ و چنین است در مورد کلمه‌های کهنه دیگر که صورت تازه‌تر و امروزین بدانها داده شده است . کاتب کسرهای نشان اضافه را به « ی » بدل ساخته است . معنی پارسی بعضی از احادیث با قلم ریزتر در ذیل آنها نوشته شده ، اما آنها را در متن وارد نساخته است . از باب هجدهم است که کاتب نسخه به تدریج زیر نویس پارسی برای بعضی از اخبار و آیات با قلم ریزتری ترتیب می‌دهد .

برخی از خصوصیات لهجوی کاتب نسخه را از ثبت حرکات

برای حروف بعضی از کلمه‌ها می‌توان دریافت ، مانند : دُرفشان ، گلو، سُرُب ، نیرو . توش ، واز این قبیل. افتادگی‌ها در حاشیه باقلم ریزتری به ثبت رسیده ، و با ضبط نشانه‌ای در متن خواننده بدان هدایت شده است ، و موید این معنی است که این نسخه با نسخه‌ای کهن و مضبوط مقابله شده است . کاتب خود در آخرین ورق نسخه در این باب چنین تصریح می‌کند :

« پس از اتمام تحریر این نسخه مبارکه با اصل مقابله شد هر جا کم و زیاد و سهو شده بود مطابق به کتابی که این از روی آن تحریر شده تصحیح گردید . »

و باز کاتب در پایان نسخه این چنین نوشته است :

« تحریر این نسخه شریفه مسمی به روضة المذنبین به تاریخ یوم جمعه دوازدهم شهر ربیع المولود سنه ۱۳۵۷ قمری مطابق ۲۳ ثور سنه ۱۳۱۷ شمسی اختتام پذیرفت . . . احقر المذنب العاصی محمد اعظم بن سلطان احمد الجامی الاحمدی . »

نشانه رمز این نسخه در مقدمه وزیر نوشت‌ها « د » است .

**نسخه مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی :**

نسخه‌ای است کهن که به شماره ۷۶۲۸ در این کتابخانه نگهداری می‌شود . نسخه در ۷۲ ورق ۱۹ سطری به طول ۲۶ و عرض ۱۰ سانتیمتر ، و به خط نسخ متوسط کتابت شده است . کاتب نسخه شخصی است با شهرت « اسفزاری » ، و تاریخ کتابت نسخه که در دو جا ثبت شده محرم سال ۸۵۶ هجری قمری است . کاتب

در پایان نسخه از خواننده کتاب خواستار دعای خیر شده‌است:  
«تمت الكتاب بعون الملك الوهاب الضعيف الراجي فيض الله  
اسفزاری غفر ذنوبه وستر عيوبه تحريراً في تاريخ شهر محرم الحرام سنه  
۸۵۶ آمرزیده باد که کاتب این کتاب را به دعای خیر یاد (کند) آوری  
نماید.»

کاتب سپس این دو بیت شعر را نوشته است:  
ای دل ز گمان آشنایی توبه زاندیشه قرب کبریایی توبه  
گر عز و جلال پادشاهی این است از زهد و صلاح پارسایی توبه  
این نسخه در مقایسه با نسخه دیگر (نسخه «د») بسیار کهنه‌تر  
و حفظ صورت اصیل و کهن واژه‌ها در آن بیشتر مراعات شده است.  
يك بررسی کلی درباره رسم خط کاتب و چگونگی شیوه او در ضبط  
بعضی از کلمه‌ها به شکل واقعی خویش این نکته را می‌رساند که کاتب  
کم سواد، نسخه مضبوط و کهنه‌تری زیر دست داشته‌ام اما متأسفانه در مواردی  
که راهی به فهم درشت کلمه نمی‌برده‌است، در آن با سلیقه و پنداشت  
خویش تصرف‌هایی ناب‌جا روا می‌داشته است.

از این رو غلط‌ها و تصحیفات فراوان در این نسخه راه یافته‌اند  
حدّی که در مواردی بسیار عبارت ناخوانا و محرف و غیر مفهوم است.  
هم چنین غلط‌های املائی بسیار فراوان دارد که از ذکر آنها خود  
داری می‌شود.

به جاست که نمونه بعضی از کلمه‌ها که کاتب نسخه در دست  
خواندن و صحیح نوشتن آنها ناتوان بوده‌است به دست داده‌شود:

روز	به جای	زور (= زبر)
فکرت	»	نکرت
نخندہ	»	مخندہ
نپوشد	»	نیوسد
پنجاور	»	بیخاور (بیخ آور)
اینست	»	اینست ا
نیز گفتار	»	پیر گفتار
برابر کنند	»	بر او کنند
خاصان	»	خاسران
شیطان	»	نسیان
نخست	»	نسخت
آن آشنا	»	آن شما
خزنده	»	جرنده
آن کار	»	انکار
فہم	»	مہم
ازیر	»	ارزیز
عیبی	»	غبنی
پیش روی	»	پس روی
شرح	»	سرج
متعلم	»	معلم
جمع	»	خود



مشیت      »      مسبب

ثریا      »      ثری

روز غم      »      روز غیم

در کتابت آیات و احادیث با املائی ناصواب، وسقط کلمه، یا کلمه‌ها، و در مواردی جمله یا جمله‌هایی از متن آیه یا حدیث هنگامه کرده است! یکی از خبرهای متن موافق با ضبط کاتب نسخه برای نمونه آورده می‌شود:

سخن معاشر الانبیاء اولاد غلات دنیا واحدا و شراعقا فتخلفه (صورت درست آن، در باب ۱۹ کتاب صفحه ۱۷۹ ملاحظه می‌شود).  
و باز نمونه یکی از جمله‌ها مطابق با دست نوشته کاتب: فرشتگان بزودی یجدرد بگفتند! به جای: فرشتگان بروی به جدل بگفتند، و مانند آن بسیار است.

خصوصیات لهجوی کاتب در نوشتن بعضی از کلمه‌ها چنین آشکار شده است:

مشتهد (مجتهد) - توشه (تشنه) - کلیمه (کلمه) - سیخته (سوخته) - بوستون (بستان) - خوشک (خشک) - بکشد (بکشت) - فرومندگان (فروماندگان) - و مانند: یک‌ته‌نان، به بردم، قلاش، شیشم، هیشدهم، و از این دست...

نشانی رمز این نسخه در مقدمه کتاب و زیر نوشت‌ها «م» است.

\* \* \*

## روش تصحیح در این متن؟

اکنون با اطلاعی که از چگونگی نسخه‌های موصوف از این کتاب به دست داده شد، بدیهی است که اعتماد کلی بر هر يك از آنها و چاپ‌شان جداگانه و بالاستقلال بی‌اعتناء به نسخه دیگر کاری است البته خطا و ناصواب از بسیاری غلطها، و سهوهای کاتبان، و تصرفات نابجا، و تصحیف و سقطات فراوان که متأسفانه بر هر دو نسخه طاری شده است.

با این وصف برای تصحیح متن و بیرون آوردن نسخه‌ی پاکیزه از کار - که هر چه بیشتر به اصل نزدیک باشد - واجب آمد که مقابله و مطابقه نسخه‌ها در بی‌طرفی، و با رعایت امانت، و بذل حوصله، و دقتی تام و تمام صورت گیرد. بدان‌سان که ناچیزترین سهمی نصیب اعمال نظر و سلیقه شخصی نگردد. بدین سبب پیشروی در این کار با تأنی و کندی بسیار صورت گرفت، و در تمشیت آن مدتی مدید صرف شد.

آیات شریف مذکور در متن کلاً با قرآن مجید مطابقه شد، و هئیت تمام و درستی از آنها موافق با عین صورت مضبوط در مصحف عزیز، باقید شماره آیه، و نام و عدد سوره، در فهرستی یاد داشت و به متن ضمیمه شد (صفحه ۲۲۷ به بعد).

در باب روایات و احادیث مورد استناد مصنف در این متن بدین شیوه عمل شد که با فحسی بلیغ و استقصایی پی‌گیر منابع حدیث از صحاح‌سته، و مسانید اربعه، و امتهات کتبی که در معرفی طبقات محدثان

نام بردار، و طبقه بندی و شناخت اقسام حدیث فراهم آمده، و بعضی از تفاسیر معتبر عامه و شیعه امامیه که همدوش با تفسیر آیات مبارکات به اخبار و روایات به مناسبت اشاراتی دارند به مطالعه دقیق گرفته شد و صورت درست و متیقن هر حدیث استخراج و ثبت گردید.

و از آن جا که کتاب «روضه المذنبین» متنی صوفیانه است، نویسندگان این سطور گذشته از انتخاب صحیح ترین و مستندترین صورت هر حدیث از میان همه وجوهی که برای آن ذکر شده بود، خدمت دیگری را نیز به موازات این کار بر خود لازم دید و آن تالیف معتقدات و اقوال ابدال، واقطاب صوفیه، و نظرات صاحب‌دلان و بزرگان اهل تمیز در باره آن احادیث بود که با مراجعه‌ای دامنه‌دار به منابع معتبر از مناقب عرفا، و مقامات اولیاء، و مقالات مشایخ کبار صوفیه، بعضی از رموز و اشارات صوفیانه، و نکته‌های بدیع و قدرمند عرفانی در باب آن احادیث فراهم آمد، و در مجموعه‌ای با ذکر نام و خصوصیات کتب مرجع به متن الحاق شد. (از صفحه ۲۴۳ کتاب به بعد)، تا مگر پویندگان این راه را سودمند افتد، و این افتاده ناچیز را به دعای خیر یاد کنند.

و اما در مورد ضرب‌المثل‌های تازی و پارسی، و سخنان حکیمان که در این متن آمده است، درست‌ترین صورت آنها در کتب امثال و اخلاق و قصص پیشینیان جست و جوشد و یادداشت گردید.

«شیخ جام» در این کتاب اشعاری از خویش به مناسبت آورده است که آنها نیز از تصرف نساخ جان‌سالم به دربرده، و غالباً دستخوش اختلال وزن، و از هم کسینختگی نظم طبیعی و از دیاد و نقصان در کلمات

و تقدیم و تأخیر مصاریع و ابیات شده است. این شعرها با آنچه در آثار دیگر « شیخ »، و کتاب شعر او (ر. ف: مفتاح النجات ص ۲۴-۲۹) به ثبت رسیده، و هم چنین با اشعار کتاب «حديقة الحقیقة» قطب‌الدین محمد بن مطهر نوه وی که در فاصله زمانی نه‌چندان زیاد از جد خویش می‌زیسته و از کتاب شعرش به مناسبت در «حديقة» نقل نموده است. مقابله شد، و صورت درست‌تر آنها استخراج و به متن منتقل گردید. برای سهولت مطالعه و پیش‌گیری از ملال خواننده از آوردن اختلاف نسخه‌ها و ذکر تفاوت‌های بدیهی البطلان خود داری گردید؛ بدین قدر بسنده شد که صحیح‌ترین صورت کلمه‌ها، واصل‌ترین ساخت جمله‌ها و عبارات یافته شود و در متن ضبط گردد، و آن صورت دیگر که واجد وجهی از صحت باشد در زیر نوشتن جای گیرد. کلمه‌ها و عبارت‌های ساقط شده از يك نسخه از نسخه دیگر ترمیم شد.

بعضی از حروف یا کلمه‌هایی ساده که در هیچ کدام از نسخه‌ها نوشته نبود، لکن وجود آنها برای رعایت ربط و نظم سخن لازم می‌نمود در دو کمان جای گرفت و به متن افزوده شد.

با همه پژوهشی که به عمل آمد عاقبت چند کلمه مفهوم نشد. در این مورد صورت نسخه کهنه‌تر در متن جای گرفت، و صورت مذکور در نسخه دیگر باقید نشانه پرسش در زیر نوشت آمد.

مقداری از واژه‌های مذکور در متن «روضه المذنبین» صورت بنلادی محلی دارد که در حقیقت از الفاظ متداول و معهود در خطه پهن‌اور خراسان بزرگ به شمار می‌رفته است؛ به‌منظور دریافت صورت



اصیل آنها در سایر نوشته‌های «ژنده پیل» تفحص شد، و شکل صحیح و کهن آنها ضبط گردید.

در آغاز تصمیم بر این بود که توضیحی متناسب با واژه‌های نادر و آن دسته‌ای از ترکیبات کهن متن که ممکن است برای بعضی از خوانندگان امروزین تازگی داشته باشد همراه گردد، و یادداشت‌های بسیاری در این باب گردآوری شد؛ اما از آن جا که در کتاب حاضر به نقد و معرفی تفصیلی افکار و آراء «شیخ جام» و فرزندان وی، و هم چنین تنظیم بخش مبسوط و مشروح احادیث و توضیحات عرفانی آنها سهم بیشتری اختصاص داده شد، از چاپ آن یادداشت‌های توضیحی در این جا فعلاً خودداری شد، و به موقع دیگری موکول گردید تا چاپ متن بیش از این در بوته تعویق نماند، و نیز کتاب به حجمی غیر طبیعی دچار نگردد. علی‌العجالة فهرستی مفصل و الفبایی از واژه‌ها و ترکیبات متن فراهم آمد و با ذکر شماره صفحه‌های مربوط بدانها به کتاب الحاق گردید.

\* \* \*

### شیوه نگارش این کتاب.

هم زمان با معرفی آثار «شیخ جام» در بحثی مشروح بعضی از خصوصیات نثر او را در نوشته‌هایش برشمردیم؛ و اینک به اختصار یاد آور می‌شویم که کتاب حاضر همان گونه که از این پیش اشاره شد، متنی است صوفیانه و کما بیش واجدهمان خصوصیات که درباره سایر آثار «شیخ جام» گفته آمده است، یعنی دارای نثری غیر مصنوع، با

جمله‌هایی کوتاه، روان، ساده، و پخته، و عاری از هر تعقید و پیرایه لفظی، و بیشتر نزدیک به زبان محاوره و مخاطب. اینک به چند نکته درباره سبک انشای این کتاب به اجمال اشاره می‌شود:

### چرا کتاب به پارسی نگارش یافته است؟

«... و کاری که کسی می‌کند باید که فایده همه نگاه دارد: اما اگر این کتاب را به تازی کردمی خاص را و اهل فضل را فایده بودی، و عام بی نصیب ماندی؛ پس ما این کتاب را به پارسی انشاء کردیم تا هم خاص را و هم عام را بهره باشد...» ص ۶.

مباحث این کتاب از دل به کاغذ می‌رود، و نه از کاغذی به کاغذ دیگر:

«... و ما را از این کتاب از آن رنج می‌رسد که هر که کتابی کند، اغلب آن باشد که از کتاب‌های دیگر، و نبشته‌های دیگران چیزی بر گیرند؛ ما این کتاب‌ها که می‌کنیم از دل به کاغذ می‌بریم، نه از کاغذ به کاغذ می‌بریم، رنج از این است. اما این سخنان بکر است و دست زده و زبان زده هر کس نیست. مرد مردانه باید تا از بکر حلاوت تواند یافت؛ اگر کسی را در مردی و شهوت خللی باشد، هرگز حلاوت بکر نیاید. نامرد بکر را دشمن دارد؛ زیرا که نامردی و سست رگی او پیدا آید. از بکر حلاوت مردان مرد یابند. سخن بکر را نیز حلاوتی دیگر باشد، و خواننده آن لذتی دیگر یابد، که از دیگر سخنان مستعمل نیابد، و سخن بکر اگر چه به الفاظ نیکو نباشد، در وی حلاوتی

ولذتی دیگر باشد . ، باب دهم ص ۹۹ .

سر رشته مطلب را از دست فرو نمی گذارد :

« . . . اکنون با سر سخن اول شویم که مقصود از این فصل آن است که ... ص ۱۹۶ . اکنون آمدیم به حدیث آنچه از این فصل مقصود بود . . . ص ۱۹۸ . اکنون با سر سخن شویم و در اصل و مایه خویش بنگریم . . . ص ۱۰۰ . آمدیم با سر سخن که می گفتیم که در هر کاری ص ۱۱۳ . اکنون با سر سخن شویم و با سر آن درج که گفتیم که سر باز کرده آید . . . ص ۶۲ .

نمونه ای از حکایت پردازیهای برای بهره گیری از مباحثی که طرح شده است :

« . . . شتر خراسی با شتر کاروانی مناظره کرد . شتر خراسی گفت : خدای عزوجل بامن فضل بسیار کرده است که مرا بر یک جای می دارد، و شما را در تک و پوی ورنج در افکنده است !  
شتر کاروانی گفت : حال خویش مرا بر گوی ! تا تو را چون می دارند که تو این همه شکر می کنی ؟ ! شتر خراسی گفت : من در یک روز ده خراس بکنم و خداوند من مرا چشم باز بندد ، و در آن خراس می گرداند، تا آنکه که روغن از کتان بیرون آید . گفت : چند بار کشی ؟ گفت : آسیا سنگی می کشم ، و جوالی پر ریگ . این هر دو بار کشیدن من باشد . گفت : چه خوری ؟ گفت : کنجاره ، و کاه ، و پندانه ! شتر کاروانی را خنده آمد ؛ گفت : ای بی چاره ! که خبر نداری از آن

تماشاهای ما و صحراهای پر گیاه، و مرغ زارهای خوش. و هر روز جایی دیگر، و شهری دیگر دیدن، و در صحراهایی دیگر تماشا کردن، و بر مراد خویشتن رفتن، و خوردن، و آشامیدن.

و تو چنین بر من افسوس می کنی، با این همه رنج و بند که در پیش داری! اما تو معذوری که از راحت جهان جز خراس نصیب تو نیامده است: قومی از مردمان سخنی چند به تقلید از مقلدی دیگر فرا گرفتند، و آن را اصلی ساختند، و می پندارند که جز از این هیچ کاری دیگر نیست. اگر ایشان از قدم تقلید مقلدان بیرون آمدندی، بدانستندی که به جز از آن که ایشان در آن اند، کارهایی دیگر است، و به جز از آن خراس جهانی دیگر است...)

از باب ۱۶ ص ۱۴۸ - ۱۴۹. و هم چنین ر. ف: داستان آن مرد از اسرائیلیان که گناه بسیار می کرد، و ماجرای توبه وی، ص ۵۴. و حکایت: «خواجه امام اسعد» که بر او فتوی کفر کردند، و مقرر گشت که بر سر چهار سوی نیشابور بردارش کنند، ص ۶۱. و حکایت پادشاه و مرد کاردگر، ص ۱۶۶. و حکایت جوانی که در کوی رزان تیر می انداخت و بر پسر مهتر آمد، ص ۱۷۰. و حکایت مادر با فرزندش در روز عید، ص ۲۲۲ و حکایت های دل انگیز دیگر.

### نمونه تمثیلات نغز:

«مثل اهل معنی چون مثل سنگ آتش زنه است: اهل دعوی آتش از اهل معنی فرا گیرند، و در پاره ای چوب و خاشاک و درمنه زنند؛ روشنایی نماید، ولیکن هم در ساعت باز فرو نشیند که نه آتش ماند و نه روشنایی، و مرد مدعی در تاریکی و گمراهی بماند که نه راه فرایس داند، و نه راه فراپیش...» ص ۴۷.

... در شرع چنین است که : هر که بندهای بخرد به عیبی که می داند که او دارد ، او را بدان عیب باز نتواند داد ، و خود باز ندهد . چون ما را به ظلومی ، و جهولی بخريد هر چه ما می کنیم که بد است از نادانی می کنیم . اگر این عیب بر دست خریدار افتاد ، هم تو خریدی ! و اگر معیوب بودیم هم تو می دیدی ، بدین عیب ما را بخريدی ، در کرم نزد که باز دهی ، بوذر بوزجانی راست :

تو به علم ازل مرا دیدی      دیدی آنچه به عیب بخريدی  
تو به علم آن و من به عیب همان      و ا وزن ! آنچه خود پسندیدی

ص ۱۴۳-۱۴۴

نیز ر . ف : صفحه های ۳۶، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۹۵، ۱۹۶، و ۲۰۲ .

### استشهاد به آیات شریف قرآنی :

مصنف در بیان مطلب محض تیمن و تأیید گفتار خویش گاهی به آیتی تمام از کلام رب العزّة استشهاد می جوید ، و گاهی به ذکر اجزایی از يك آیه بسنده می کند ، ( ر . ف : فهرست آیات قرآنی در آخر کتاب ) ، و بهر تقدیر کم می افتد که پارسی آیات را به دست دهد جز در مواردی نادر ، که مفاد آیت را باز می گوید : یرید الله بکم الیسر ولایرید بکم العسر = خداوند سبحانه و تعالی می گوید که : من که خداوند پروردگار شما ام می خواهم به شما آسانی ، و نمی خواهم به شما هیچ رنج و دشواری ، ص ۵۳ .

گاهی به عکس این عمل می نماید ، یعنی محصل آیتی را در عبارتی پارسی حل می کند بی آنکه آن آیت را بیاورد : حق سبحانه و تعالی



در کتاب عزیز خویش می‌گوید که: «ما این شمس و قمر را دو نشان کردیم و شب و روز را دو نشان کردیم تا آیت جهانیان باشند در این آیات و نشان بسیار است: یکی آن که تاج جهانیان عدد سال، و ماه، و ایام... و تاریخ روزکارها بدانند» باب ۱۹ ص ۱۷۹ - که نویسنده در بیان این مطلب ناظر به آیه‌های پنجم و ششم از سوره «یونس» - سوره دهم، از قرآن مجید بوده است.

### استناد به روایات و احادیث نبوی :

احادیث و اخبار بسیاری در این متن مستند نویسنده است که فهرست تفصیلی آنها همراه با توضیحاتی در «بخش احادیث» در پایان کتاب دیده می‌شود.

در این باب شیوه مصنف بر این است که حدیثی را به مناسبت مطلب ذکر می‌کند، و سپس پارسی آن را به دست می‌دهد، و همین پارسی‌های اخبار است که علاوه بر یاری دادن خواننده در درک بیشتر مفهوم هر حدیث، به خاطر اشمال آنها بر مقادیری قابل اعتنا از واژه‌های سره و کهن فارسی نیز بسیاری سودبخش می‌افتد.

و پیش می‌آید که پارسی خبری را نقل می‌کند بی آنکه صورت آن را در متن عربی به دست داده باشد. مثال در صفحه‌های ۵۳، ۵۵، و ۱۶۵ و اینک يك نمونه: «رسول ﷺ روزی به گورستانی بگذشت؛ گفت: اهل این گورستان بیشتر از چشم زدگی در این گورها اند! گفتند یا رسول الله! مرد از چشم زدگی در گور شود؟! گفت: آری. چشم بداشتر را در دیک کند، و مرد را در گور، ص ۶۵ - برای اطلاع بر این

حدیث نبوی ر . ف : «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۶۹ ، «شرح تعرف» ج ۲ ص ۲۳ ، «سفینة البحار» ج ۲ ص ۳۰۲ ، «واحدیت مثنوی» ص ۱۵۱ .

بعضی از معادل‌های پارسی که نویسنده برای لغات و ترکیبات عربی آورده است : رحم الله خلقایی = رحمت خدا بر خلیفتان من باد ! (ص ۲۳) . فلیعمل ماشاء = گوکار کن هر چه خواهد (ص ۵۷) ، لن یلج الجنة احد کم بعمله = در نشود هیچ يك از شما در بهشت به عمل خویش (ص ۹۱) . الم اعلمك ما انزلت علی رسولی ؟ = نه من ترا قرآن در آموختم آنچه بر رسول خویش فرود فرستادم ؟ (ص ۹۳) . طویت الصحف وجف العلم = نسخت در نور دیدند و قلم خشک شد (ص ۴۴) ، من لم ینذق لم یدر = هر که نچشید نداند (ص ۱۱۴) . فاته = ازوی در گذرد (ص ۱۱۳) . لم ینزدوا فی ملکی جناح بعوضه = بنیفزاید در مملکت من به پر سارخکی (ص ۱۶۸) لم ینقص ذلك منی شیئاً الا کما لو ان احد کم مرّ علی سفر البحر فغمس فيه ابرة ثم اتزعها = نقصان نیاید در ملک من چندانی که از شما یکی به کنار دریائی بگذرد ، و بدان دریا سوزنی فرو برد و باز بر کشد (ص ۱۶۹) . الا فکلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة = بدانید و آگاه باشید؟ که شما همه نگاه بانان اید ، و پرسند شما را از آنچه شما را بر آن نگاه بان کرده‌اند (ص ۱۷۷) . اهل ذکری فی نعمتی = کسانی که مرا یاد کنند و به یاد کرد من نازند در نعمت من اند (ص ۱۸۸) . یسروا ولا تعسروا فان الله بعثکم میسرین ولم تبعثوا معسرین = آسان فرا گیرید کارهای بندگان خدای را بر ایشان ، و دشوار فرا مگیرید مرا فرستادند آسان فرا گیرنده بر شما و فرستادند دشوار فرا گیرنده بر شما ( ص ۵۲ ) .

مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ وَابْصَرَ رَجُلًا يَصَلِّيَ فَيَجْعَلُ يَنْقُرُ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ؛  
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَوَمَاتِ عَلَى هَذَا لَمَاتِ عَلَى غَيْرِ دِينِ مُحَمَّدٍ = رسول ص  
 به جایی می گذشت ، مردی را دید که نماز می کرد - سر بر زمین می زد هم  
 چنان که کلاغ چنگ بر زمین زند ؛ مهتر گفت ص که : اگر این مرد بر چنین  
 نماز بمیرد ، نه بر دین محمد میرد ( ص ۱۱۱ ) نیز ر . ف : صفحه های ۴۷ ،  
 ۵۳ ، ۶۵ ، ۸۲ ، ۹۱ ، ۱۱۲ ، ۱۶۵ و موارد دیگر .

برای ارائه شیوه ارزنده « شیخ احمد جام » در کیفیت پارسی  
 کردن لغات و ترکیبات عربی ، علاوه بر نمونه های بسیاری در این متن  
 که خواننده در حین مطالعه بر آنها آگاهی می یابد ، مثال های دیگری  
 نیز در این خصوص از کتاب « سراج السائرین » به لحاظ اهمیتی که  
 دارند ، در این جا نقل می شود :

اللهم انّی اعوذ بک من شرّ ما علمت و من شرّ ما لم اعلم = ای  
 بار خدای ! من به تو باز داشت می خواهم از بدی آنچه می دانم ، و از بدی  
 آنچه نمی دانم . ( باب ۱۸ )

اذا احبّ الله عبداً ابتلاه ، و اذا احبّ الحبّ البالغ اقتناه =  
 چون خدای تعالی بنده ای را دوست دارد او را آزمون کند به بلا ، و چون  
 نهار دوست دارد او را اقتنا کند ( باب ۹ ) .

يا ايها الناس ! توبوا الى ربكم ؛ فانّی اتوب الى الله تعالى  
 فی الیوم مائة مرة = ای مردمان ! باز گردید با خدای شما ؛ به درستی که  
 من باز مردم با خدای تعالی در روزی صد بار ( باب ۱۸ ) .

جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين = يك كشي از  
كشهای حق بهتر است از عبادت‌ها که پری و آدمی کرده‌اند . . . (باب ۹)  
ولكنهم يحلفون ويأثمون = ولكن ایشان سوگند می‌خورند و  
بزه مند می‌شوند (باب ۱۸) .

ان الله يحبّ الابدال الاخفاء الاتقياء = خدای دوست دارد آن  
نیکو روزگاران پوشیده کار را که متقی باشند . (باب ۱۹)

ان من مكارم اخلاق النبيين والصدّيقين والصالحين البشاشه اذا  
تراوروا . . . = از نیکوئی اخلاق پیغمبران و بسامانان است همیشه گماران  
بودن به وقت زیارت‌ها (باب اول)

وجعل رزق الاتقياء من حيث لا يحتسبون = وروزی پرهیزگاران  
از آن جاگیرند که بنیوسند (باب ۲)

ايّاكم وكثرة الحلف في البيع = بر شما بادا که حذر کنید از  
سوگند بسیار در خرید و فروخت (باب ۱۸)

ان الله يحبّ كل محترف = خدای دوست دارد مؤمن پیشه‌دار را  
(باب ۷)

افحسبتم انما خلقناكم عبثا = یا شما پندارید که شما را برای  
بازی آفریده‌ایم؟ (باب ۷)

واشوقاه الی لقاء اخوانی = ای کاشکی! بدیدی برادران خود را  
(باب ۱۱)

یحسب احدهم انه علی شیء و لیس علی شیء = پندارند که  
برکاری اند ، و برهیچ کار نباشند ( باب ۸ )

لیسوا بانبیاء ولا شهداء ؛ یغیظهم الانبیاء والشهداء = نه پیغمبرانند  
و نه شهیدانند ؛ اما پیغمبران و شهیدان به ایشان پزوهش برند . ( باب ۱۰ )

یتعلمون القرآن علی کبر سنهم = قرآن را می آموزند به پیری آموزی  
( باب اول ) .

ان الفاجر یری ذنوبه مثل ذباب مرّ علی انفه فذبه عنه =  
بد مرد گناه خویشتن را چنین بیند که مگس بر بینی وی نشیند آن  
را از خود باز کند ( باب ۱۹ ) .

ان المؤمن کیس فطن ، و المنافق همزة لمزة = به درستی که  
مؤمن در یابنده و زیرک بود ، و منافق بد زبان بود از پس پشت و رو یا روی  
( باب دوم ) .

یقدم علی ربه سیداً و شریفاً = بازرسد با خدای خود به مهتری  
و بزرگواری ( باب ۴ )

و کُلّ علیه قرینة من الجن = بر او گماشته اند قرین او از  
دیوان .

ان الله یؤید هذا الدین - خدای نیرو دهد این دین را ( باب  
اول ) .



ر کبوا دواب الهماليج - بر نشسته باشند اسبان رهوار (باب ۱۵)

انك اذا من اخوان الشياطين = چون چنین است تو از برادران

دیوانی. (باب ۲۰)

اذا غابوا لم يفتقدوا = چون غایب شوند ایشان را باز نجویند؟

(باب ۱۲)

اولئك هم المتطهرون = ایشان اند پامی کنندگان (باب ۲۰)

تطوى فيه العافية = بساط عافیت در نوردند (باب ۱۴)

عليكم بالصدق = بر شما باد به راست کاری و راست گفتاری (باب ۱۲)

النائم افضل من الصائم القائم = خواب آن کسی که زن

دارد فاضل تر از نماز و روزه آنکس که ندارد (باب ۲۰).

ما بال اقوام يقولون كذا و كذا؟ = چه بوده است این گروهانی

را که چنین و چنین می گویند؟ (باب ۲۰).

من جعل شهوته تحت قدمه فر الشيطان من ظله = هر که آرزوی

خود زیر قدم آرد، دیو از سایه او بگریزد (باب ۲۴).

واخوانه صالحين = و دوستان او بسامانان باشند (باب ۱۹).

أدخلوا جنتي = در روید در بهشت من (باب اول).

هم الاسفلون = ایشان فروترینان اند ( باب ۱۶ ) .

تزوج والا انت من المذنبين = زن خواه یانه تو از تکوهیدگان  
باشی ( باب ۲۰ ) .

جبال الرواسی = کوه های بیخ آور ( باب اول ) .

زوجنی قبل أن أبرح = مرا زن ده پیش از آن که فراتر شوم  
( باب ۲۰ ) .

اعتزلوا ! = به یک سوشوید! از میان این جمع ( باب اول ) .

یستغفر له = آمرزش خواهند او را ( باب اول ) .

انجی = رهاننده تر ( باب ۱۲ ) .

افضل الجهاد ترك الجهل = فاضل ترین غزاهای دست برداشتن است

از جهل ( باب ۶ ) .

## اختصاصات دستوری

برای ارائه نمونه به چند نکته از خصایص دستوری این متن کهن به اجمال در این جا اشاره می‌شود:

«امر» به معنی «یا» که به استناد قول صاحب «المعجم» از خصوصیات لهجه مردم خراسان خاصه اهالی سرخس است، در این متن به فراوانی به کار رفته است:

هر کجا زمینی، یا بیشه، و امر جایی باشد که ۳۵. و چون آتش نباشد یک شاخ همیشه، و امر یک خروار، به صدسال در پیش خود بنهی ۳۷. هر سخنی که تو از این به اول برخوانی، و امر بر کسی دیگر عرض کنی ۶۱. اگر درمی در همه عمر خود خرج کرده باشد اگر از بهر خدای، و امر از بهر ریا ۱۱۳. قومی عشق را بیش از این مصور نهاند که: اگر زنی، امر مردی بر یکدیگر عاشق شوند ۱۲۶. و اگر تقدیم کنیم که بیابانی، امر کوهی که ۱۲۹. هر که او چیزی نبردوستی خدای عزوجل اختیار کند، و امر چیزی از آن بهتر داند ۱۳۲. و اگر جایی جراحی رسدش، امر بیماری، امر در دسری

رسدش ۱۴۳. و نیز در صفحه‌های ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۲،  
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۸، ۲۰۱، و ۲۰۲.

«اینت»! : کلمه اشاره مرکب با ضمیر مفرد مخاطب :

اینت پارسامردی که اوست! ۲۱۵ اینت قومی پرپنداشت و احمق  
که ما بیم! ۸۴ اینت مردی نیک که منم! ۱۶۰ اینت ادبار، و اینت سیاه  
کلیمی و بدبختی که در این کس کام یافته است! ۱۷۸ اینت نیک‌شوانی  
که تو هستی! فردا از عهده رمه بیرون توانی آمد؟ ۱۷۶.  
به کار بردن عددهای ترتیبی «ددیگر» (= دوم)، و «سدیگر»  
(= سوم) :

خدای عزوجل فرزندان آدم به چهار قسمت کرد: یک قسمت  
انبیا و رسل‌اند، و ایشان بهترین خلق‌اند. ددیگر قوم مؤمنان و مخلصان  
و عارفان‌اند، و ایشان عزیزان دوجهان‌اند. سدیگر قوم منافقان‌اند  
و جای ایشان در که اسفل است. قوم چهارم کفران‌اند ۱۵۸.  
... اول که بخواند به حساب گاه مردی را خواند که قرآن  
جمع کرده باشد. ددیگر مردی را که در سبیل خدای کشته باشد.  
و سدیگر مردی را که خداوند مال بسیار باشد ۹۳.  
... اکنون این کیمیا‌های دینی بدان که چیست: اول کیمیای  
هدایت و معرفت است. ددیگر کیمیای اخلاص و صفاوت است. سدیگر  
کیمیای عقل و علم و حجت است. چهارم کیمیای تقوی و زهدت  
است ۱۱۴.

... ددیگر قوم که دل در مسبب بسته‌اند ۲۰۱ .

و هم‌چنین به صورت اضافی :

قوم سدیگر از مؤمنان ۱۵۹ . بار ددیگر در کناه افتاد ... بار

سدیگر کرده پیامد ۲۲۵ .

ترکیب « با » + ضمائر ، و اسم‌های اشاره به صورت : بازان (فازان) ،

بازین ، بازو ، بازیشان :

بازان ، فازان = با آن : آب چشم که توش معرفت و محبت

بازان یار نباشد ، سقا یک مشک به یک تا نان فرود شد ۳۷ . صحبت خلق

چون زهر کشنده است چون یادزهر بازان به هم نباشد ۱۷۴ . چون

ندامت دل و استغفار زبان بازان یار گشت سبب رحمت گردد ۴۵ .

این کلمه از سر تحقیق گوید ، و اخلاص بازان به هم باشد ۴۶ .

و هر کجا که از آن معنی بویی بود ، و معرفت بازان قرین بود ... ۷۸ .

نور معرفت و چراغ هدایت او را بازان اصل خویش رسانید ۱۲۲ .

اگر معصیت‌داری که ندامت بازان باشد به اضعاف مضاعف بر گیرند ۱۷۳ .

کار این بازان مزدور برابر نتوان کرد ۱۳۱ . بر سر هر راهی شیطانی

ایستاده است شما را بازان راه می‌خواند ۲۱۲ .

بازین ( = با این ) :

در تقبیح و تخلیط برادر مسلمان مکوش که طاعت و عبادت

بازین پای نیارد ۸۳ . ما را که نه طاعت مطیعان است ، و نه عبادت

عابدان ، و نه زهد زاهدان ... بازین همه عجب و تکبر و حسد و ریا

هر روزی کمترین ده مسلمان از مایا زارد ۸۴ . ما را بازین شکسته‌دلان



کارهاست که با مطیعان و عابدان نیست ۱۶۵ . فضل دوستی از فضل  
 قیل و قال جداست : این بازان و آن بازیین هیچ مناسبت ندارد ۱۳۲ .  
 بازو ( = با او ) :

و چون می‌داند که کار نه‌چنان است که او را شاید ، و امید او  
 به کار خویشتن باشد ، خود دوست ندارد که بازو رسد و از کار کردن  
 نومید شود ۴۱ . هر چه مؤمن مخلص به من گمان برد من بازو آن  
 کنم ۵۲ . کیمیای عشق هم طبع و طعم آتش دارد : سوزنده است ،  
 و نیست کننده ، و خورنده ، و فروزنده است ؛ تا نخورد نیفروزد ،  
 و هر چه بازو باز کوشد ، تا نیست نکند ، و پاک بنسوزد ، آرام  
 نگردد ۱۲۹ . کار دوستان آن باشد که : نبینی مگر او را ، و نستانی مگر  
 از او . . . و نشنوی مگر از او ، و نخوری مگر بازو ، و نشینی مگر  
 بازو ، و نخسبی مگر بازو ۱۳۳ . یوسف باید که به ملکت رسد ، و ابن  
 یامین بود که بازو بود ۷۶ . اگر همه عقل عقلا آن یک تن را باشد که  
 بازو علم نباشد در وی هیچ نفع نباشد ۱۹۸ .

بازیشان = با ایشان :

بر ظاهر فرمان‌ها دهد ، و در باطن بازیشان نشانی‌ها دارد ۱۶۳ .  
 عقل و علم و معرفت هر سه در این مسئله موافق شدند من بازیشان  
 بر نمی‌آیم ۱۶۹ . این تیر من در فاخته انداختم . . . و این زخم من  
 زده‌ام ، اکنون تو هر چه بازیشان می‌خواستی کرد با من کن ۱۷۱ .  
 انبیا و رسل را که به خلق فرستادند اسباب آن بازیشان بفرستادند ،

و پادزهر آن به دست ایشان دادند ۱۷۴ . چون روز قیامت آید ایشان می آیند بامن با خروارهای گناه و معصیت و خطا ؛ من حساب بازیشان به کرم خویش کنم ۱۹۱ .

« فا » به جای « با » :

در افواه خلق در است که گویند فا روی فلان کس چنین گفت . . . و چون از پس پشت گفته باشد گویند سهل است هر چه نه فا روی وی گفت ۷۴ . و راه فرا هیچ کس نمی دانست مگر فا ما ۱۶۵ . اولیای خدای عز و جل به چیزی عزیزاند که خلق فاذان نبینند ؛ مجاهدت ایشان هم چنین است که خلق فاذان نبینند ۲۱۸ .  
به کار بردن پیشاوند کهن « فرا » از مختصات زبان دری به فراوانی به صورت ساختن ترکیباتی از آن با اسم ، ضمیر ، و فعل .

چون از فرا پیش او فراتر شود ۶ . هر چیزی که از من به شما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید ، و هر چه نه موافق قرآن باشد فرا مستانید ۵۳ . همه اجناس خلق که فرا آدمی رسند ترسند ۷۸ . و هر چه حق که فرا ایشان بگویی یکی قبول نکنند و فرا نستانند ، و به جفای مردمان دست بیرون کنند و هر چه شان دست فرا رسد از بدی بکنند ۱۱۲ قیاسی فرا دست تو دهم ۱۲۵ . و چون یکی از ایشان جایی فرا دیدار آید هم چنان می کنند که چون آن کلاغان بازی رایبند همه گرد آیند ، وقاغ قاغ فرا کردن گیرند ۱۵۱ .  
ای مرد کم خرد نادان ! اولیای خدای عز و جل از انبیا فراتر

باشند، و از صحابه رسول فراتر باشند، و از جمله ائمه اسلام فراتر باشند ۱۵۱. و هر که فرا نخواهد دید، و فرا نخواهد نیوشید... ۱۶۳. و آن فرا گفتن گیرند که ایشان فرا گفتن گیرند ۱۵۱. از من راه فرا خواهید تبا شما را راه نمایم... فرا خواهید از من تا شما را روزی دهم ۱۶۸. و هر چه کودک کند فرا وی گوید چرا کردی؟ ۱۸۲. تا مگر... برکات اعتراف و توبه فرا ما رسد ۱۹۲. روی فرا قبله بندگی کرده اند ۱۹۵. هر کسی راه فرا این کار... نداند ۱۹۵. چندانی علو نماید و برتری فرا جستن گیرد... ۲۰۰. باد لطف فرا وزیدن آید، و برق ندامت فرا جستن آید، و رعد محبت فرا غریدن آید، و باران فضل فرا باریدن آید، و نور معرفت فرا رخشیدن آید ۲۰۵.

استعمال « می » پیشاوند استمرار به صورت های گوناگون :

۱ - فاصله شدن يك يا چند کلمه بين « می » و فعل قالی :

زیرا که می قرآن گواهی دهد ۲۱. همه را می چنان باید که به کار ایشان برایشان رحمت کند ۵۳. قومی که ما ایشان را می بترین مردمان دانیم ۱۱۲. هزار بار گناه کنی و چشم تو بر گناه تو افتد، می بهتر از آن که سالها طاعت کنی ۶۵. هر روز می بروی خوانند ۷۱. ابو هریره از رسول ﷺ می نقل کند ۵۷. آتش دوزخ که همه سرکشان را و جباران را می به دو نیم کند، و همه خلق از بیم او می قرار نیابند، او را می بی آتش معرفت عارفان بیم کنند ۴۹. نیز ر.ف. صفحه های : ۵۵، ۶۶، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۶۳، ۲۱۳، ۲۱۴.

و ۲۱۵ .

۴ - الحاق «می» به فعل امر :

اما می دان به حقیقت که ... ۱۳۲ . می نگر که به يك حسد  
 که در کار آدم بکرد ۸۴ . در فرق این و آن می نگر ۴۷ . می دان که  
 امر و نهی بر تست ۱۴۶ . اکنون می نگر تا از این چه بر سر آمد ۹۳ .  
 چون در میان بار تعبیه معرفت باشد بار هر چه خواهی می دار ۱۷۲ .  
 می نگر تا در کار خدای بر کجایی ۱۱۱ .  
 اوراد و عبادت خویش همچنان می ورز ۲۰۱ . تو هر چه خواهی  
 می گوی ۷۶۱ .

۴ - مقدم داشتن «می» بر پیشاوند نفی :

از هزار یکی بر غربا می سلام نکنند ۸ . ما را چرا می نان  
 ندهد ۷۶ . از بی همتی و غافلی و بی عقلی می در نه اندیشند ۱۱۵ .  
 به کسی امید می ندارد ۳۹ . و راه فرا هیچ کس می ندانست مگر  
 فرامن ۱۶۵ .

استعمال بسیار لفظ : «مر» : علامت مفعول له با «را» از نوع  
 مفعول هایی که نویسندگان خراسان مانند «ناصر خسرو» در آثار خود آنرا  
 زیاد به کار برده اند :

قرآن معجزه بود مر محمد را ۲۱ . رسول ﷺ می گوید مر  
 عبدالله عباس را ۴۴ . فرمان حق سبحانه و تعالی مر جمله انبیا و رسل را  
 صلوات الله علیهم اجمعین این بوده است که هر گناه کاران را و رمیدگان را  
 با در گاه ما خوانید ۵۱ . خدای عز و جل مر عیسی را گفت ۱۵۰ .  
 مر او را اسم شهیدی داد ۱۲۶ . اما قومی مر قومی را از راه مرتفع

ووسط به راه دون کشیدند ۸۲. چه خوشتر است در جهان هر مؤمنان را  
 ۶۴. شکر گزاردن او هر خدای را عزوجل بر غذای روح باشد ۱۰۵.  
 فاصله شدن يك یا چند کلمه بین حرف نفی « نه » و فعل مربوط :  
 هر نازشی که نه به یاد اوست همه مذلت است ۶۴. و آن که بود  
 که در کار آدم و آدمی بدی گفت یا بدی کرد که نه خدای عزوجل  
 او را در این جهان و در آن جهان نکالی کرد؟ ۱۳۷. و هر که نه  
 عارف و عاقل است اگر هزار چندان بگویی و بر خوانی هیچ سود  
 ندارد ۱۴۵. و هر توبه که کسی کند که آن توبه نه از سر نیاز  
 و توش دل و آتش ندامت باشد آن را بس قیمتی نباشد ۱۶۰. اگر کسی  
 صد سال عبادت کند که توحید نه پاك گوید و ایمان نه به اخلاص  
 دارد... همه روزگار وی ضایع باشد ۵۹. و هر گناهی که نه او  
 از سر استحلال و انکار باشد ۷. کسانی که ایشان نه عاقل و نه عارف  
 و نه مخلص باشند ۱۴. و اگر جواب نه به صواب دهد ۳۱. ما این  
 لاف نه از خود می زنیم ۱۰. نه من ترا قرآن در آموختم؟ این نه علامت  
 سعادت باشد ۱۱۵.

#### « باء تاکید » بر سر افعال منفی

هنوز حقیقت کار بنده نسته است ۲۱۷. بنیفزاید در مملکت من  
 به پر سارخکی ۱۶۸. منازل رجا چنان که شرط است بنرود هرگز  
 به هیچ مقصود نرسد ۳۹. و هر چه در میان ازل و ابد است به نور معرفت  
 بنشناخته است ۱۱۹. تا نیست نکند و پاك بنسوزد آرام نکیرد ۱۲۹.  
 بنتوانی جست ۱۷۳. مجاهدت خاص بنده اند ۲۱۸. زمام شکر از دست



مجاهدت بنگذارد ۱۰۷ .

تقدیم داشتن فعل بر متعلقات آن

فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان ۲۴ . نرهد از شر آن  
روزگار مگر مؤمنی و مؤمنه مخلصی ۹ . باز گردد بدان سرای جاوید ۱۷ .  
بیامرزیدم بنده خویش را ۵۷ . بنویسد او را ثواب شهیدی ۲۶ .  
شکر کرد خدای عزوجل را ۷ . ما این کتاب را بنا کردیم بر قول  
خدا و رسول ۱۳ . باز گردد بدان برای شادی و جاوید ۱۷ . بنا کند  
او را حق تعالی به هر روزی شارستانی در بهشت ۲۶ . آن کسانی که  
در راه ما جهد کنند بنماییم ایشان را راههای ما ۲۱۱ .

قلب نکردن همزه اصلی به « یاء » در فعل های منفی :

هر که به اول به راه رجا در آید و در راه خوف نداشتد ۴۰ .  
مسلمانان را در رنج و گفت و گو نوافکند ۶۰ . فرزندان و دختران  
وی نهاند ۲۱ . آلاء را به دولت نه انگارد ۱۰۱ . جز به فساد مشغول  
نهاند ۸ . بر خوانی و در نهاندیشی ۴۶ . بر آن نه افزایم ۳۳ . بد  
نهاندیشی ۲۸ .

الحاق یاء مجهول به افعال به جای « می » و « همی » برای افاده معنی

« استمرار »

مهر عالم آینه زدوده روشن بود ، هر که در وی نگریستی  
خود را بدیدی ۱۸۹ . این آن ژنده پوش بی قدر است که ما در آن  
منزل دنیا او را در سرای نگذاشتیمی و بر وی سلام نکردیمی ۱۸۶ .  
پس از آن زاری و تواضع و فروتنی کردی و این دعا گفتی ۱۸۲ .

هر وقت که درماندی پناه به کوه بردی ۲۱۱ .

نمونه‌های الحاق « یاء شرطی » به فعل :

اگر می توانستندی آورد مانند این قرآن بیاوردندی تا او را مقهور کردندی ۲۰ . اگر ( خدای را ) به عقل توانستی شناخت همه عاقلان خدای شناس بودندی و نیستند ؛ و اگر به معلم بودی هر که تعلیم یافتی خدای شناس بودی ۱۶ . به همه حالی رحمت را معصیت باید ، و اگر نه در رحمت چه فایده بودی ؟ . . . و اگر بنده معیوب نبودی خداوند بی عیب چه بایستی ؟ ۶۷ .

اگر این ظن نیکو که ما به خویشتن و کار خویشتن می داریم به خدای داشتیمی بهتر بودی ۵۷ . و نیز ر. ف : صفحه‌های : ۴۲ ، ۷۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۹۰ و ۲۱۰ .

به کار بردن ضمیر مخصوص به ذوی العقول در مورد غیر ذیروح :

اما مقدمات معرفت بیاید برزید تا او روی به تو نماید ۱۸ . معرفت چون چراغی است در طاقی نهاده که آبگینه‌ای در پیش او بود ۳۵ . هر گناهی که او نه از سر استحلال و انکار باشد ۷ . و طبع خاک آن است که چون با آب قرین گردد یکی بدو ( به او ) دهی ده باز دهد ۱۹۷ . چون آن نور و هدایت در دل بنده آید ، آن دل فراخ گردد ، و شرح و بسطی در او پدید آید که هر چه مخلوقات است در او ناچیز گردد ۱۷ . نیز ر. ف : صفحه‌های : ۳۷ ، ۱۷۶ ، ۱۸۵ ، ۲۰۰ و ۲۱۰ .

تخفیف به صورت حذف یکی از دو حرف مکرر ، یا قریب المخرج ؛

افتادن يك يا دو حرف از يك كلمه ، و نزدیکتر شدن آن به زبان محاوره و مخاطب :

ندیدم بقر از ترك شکر ۱۰۳ . معجب بودن به کار خویش بترین همه کارهاست ۹۴ . قومی که ما ایشان را می بترین مردمان می دانیم ، و می گوئیم که ایشان بترینان امت محمداند... ۱۱۲ . مانند این سورتی یا ده آیت بیارید ۲۱ . هم چنان که همیشه با آتش پای نیارد گناه با معرفت پای نیارد ۳۵ . هرگز تکبر و پنداشت نیاری ۱۸۱ . شك در ایمان خویش و آن ایشان نیاری ۲۷ . و باشد که هفصد بازدهد ۱۹۷ . گفت: چه خوری ؟ گفت : کنجاره ، و کاه ، و پندانه ۱۴۹ . هر که طبع بوزنه دارد فردا بوزنه بر خیزد ۴۹ . دو رکعت نماز از آن مردی که دل او در دنیا بسته نباشد ... به خدای عزوجل دوستر از همه عبادت عابدان ۸۲ . ما تهی دست و تهی دل رویم دوستر از آن داریم که با ظاهر خلق پسند ، و با باطن خراب ، و از حق دور ۸۴ . بدو ظن نیکو می برم ، دوستر دارم از آن که بدو ظن بد برم ۱۷۰ . و خاطری نبود راستر از آن که با وحی آسمان راست آمد ۹۰ . در حال که درستر آید و در شأن که راستر آید ۶۳ . در هیچی آرام نگیرد ۱۸۱ . هیچی دیگر نخورد ۲۱۳ . هیچی نمی دانند ۲۱۰ . هیچی نروید ۲۲۱ .

« به » در معنی های گوناگون

برای افاده تأکید : بر سر افعال :

مثلی بزد مردمان را ۴ . پیاموخت ۱۰۶ . همه را پیامرزد ۷ . خداوند تعالی ما را بستود ۲۸ . من بدانم که او را که کشت ۱۷۱ .

فکر خویش بیاید کرد ۱۷۳ . دلیل این بشنو ۲۰۹ . همی گویم بیاش ،  
فی الحال آن چیز بیاشد ۱۶۹ . خداوند را چشم بر چه عیب افتاد که  
آن را بشکست و بینداخت ۱۶۶ . و نیز ر . ف : صفحه‌های : ۱۸ ،  
۲۶ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ و ۲۱۵ .

در معنی : علت و سبب :

من ایشان را به مصیبت ها و بلاها پاك كنم ۱۸۸ . ما راستی  
پیغمبران به قول وی دانستیم ۲۱ . نیز ر . ف : ۸۳ ، ۱۱۲ ، ۱۰۶ ،  
۱۲۱ ، ۱۸۱ .

در معنی : استعانت :

خدای را به تعلیم توان شناخت ۱۷ . این به تعلیم هیچ معلم راست  
نیاید مگر به عون هدایت او ۱۷ . جز به نور هدایت هادی او را نتوان  
شناخت ۱۸ . توحید گفتن و ایمان گفتن به تقلید معلم بتوان شناخت ۱۶ .  
« به » در معنی « با » :

هیچ چیز به آتش پای نیارد ۳۵ . هر که راه خوف و رجا به هم  
برود ۴۰ . اخلاص بازان به هم باشد ۴۶ . چون به هم باشند نفع دهند  
۱۹۸ .

« با » در معنی « به » :

اگر این قول از دل گفته باشد و بر این با خدای رسد ۲۷ .  
نادانی وی را عذاب کند پس با بهشت آرد ۳۱ . با خود حواله کنی  
به از آن باشد که . . . ۳۲ . ولی با ولی و با خداوند رسد ۱۱۶ . ایشان را  
باصلاح آر ۳۶ . با سر استغفار و ندامت شود ۴ . تا ایشان با درگاه

ما آیند ۵۱ . پناه با مادر و پدر برد ۱۴۳ . او را از راه دوزخ با راه بهشت آرند ۱۷۰ .

### « آن » از ادوات ملکیت و تعلق

شک در ایمان خویش و آن ایشان نیاری ۲۷ . و هر که عاقل و خردمند باشد، داند که راه راست و اعتقاد پاک راه رسول ﷺ و آن یاران او . . . است ۳۳ . ما پیشه خویش می کنیم، و او آن خویش ۵۶ . کار بی نیاز بر آن ماقیاس نتوان کرد ۶۸ . نماز و روزه ایشان در جنب آن کیمیاها چنان است که آن دیگر مردمان در جنب زاهدان ۸۳ . در خون خویش و آن دیگران سعی نکند ۶۲ . در پناه کسب دست خویش و آن دیگران نرود . علم و تقدیر و حکمت حق سبحانه و تعالی از آن مهندسی کم مدان، و اگر از آن دیبابافی، و اگر از آن لو آفی ۱۴۴ .

### ترکیبات وصفی :

ادبار گرفته ۱۳۶ ، ۱۴۱ ، ۱۷۸ . سالوس گر ۱۴۷ ، ۲۲۱ . بشولیده روزگار ۱۳ . بیمار دلان ۱۵۶ . پنداشت آلود ۱۶۰ . شیر چنگک ۴ . تشویرزده ۱۴ ، ۱۶۶ . راست پیکر ۱۰۶ . راست نهاد ۱۰۶ . مختصر همت ۱۴۲ . دین سوز ۱۷۶ . جاماسپ عقل ۴ . حرام گفتار ۱۱۴ . دنیا ساز ۱۷۶ . شا کر نعمت ۱۰۰ . بسته زبان ۱۶۵ . بدبنده ۵۷ . صدیق نقل ۴ . سبب بین ۲۰۲ . زنکار گرفتگان ۱۶۶ . عدوبند ۴ . بددین ۸۱ ، ۱۵۲ . بداعتقاد ۵۲ ، ۱۴۲ ، ۱۵۲ . زیان کار ۴۰ ، ۶۴ ، ۷۰ . شیر گیر ۴ . هشیار دل ۴ . سپید هفت اندام ۱۵۴ .



- شقاوت زده ۱۳۶ . روسپی بچہ ۸۹ . بد دل ۲۲۰ . بیخ آور ۲۰۹ ،  
 ۱۲۹ . سیاه کلیم ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۷۸ . زرق آمیز ۱۶۰ .  
 کم دان ۱۷۵ . کم دانش ۱۹۴ . کوهی نهاد ۲۱۱ . فضایل گزار  
 ۲۱۴ . صحبت نایافته ۱۴۸ . راست دلان ۱۵۶ . درست اندام ۱۰۶ .  
 مختصر دیده ۱۴۲ . با فرهنگ ۴ . فرهاد زور ۴ . کوفته روزگار  
 ۱۴ . روز کور ۱۳۶ . صورت پرست ۸۶ .

مصدرهای مرکب از جزءهای فارسی :

- ستیهنگی کردن ۳۰ . بر او گندن ۳۷ . پای آوردن ۴۹ .  
 بیم کردن ۵۱ . خوش خوردن ۶۴ . فرمان گزاردن ۷۲ . افسوس  
 کردن ۱۴۹ . فرا ستاندن ۱۱۲ . نهفته داشتن ۱۲۵ . بالا گرفتن  
 ۱۲۹ . داوری کردن ۱۳۷ . شارستان کردن ۱۴۴ . باز رھیدن  
 ۱۵۶ . خراس کردن ۱۴۹ . بی خای بودن ۱۵۴ . فرو کشتن ۱۶۶ .  
 بنیاد فرو نهادن ۱۷۶ . شوانی کردن ۱۷۷ . بردادن ۱۹۷ . پس  
 روی کردن ( = پی روی ) ۲۱۲ . شب خاستن ۲۱۵ . انباز آوردن  
 ۲۲۱ . نرم خواندن ۲۲۴ . پڑھش بردن ۲۴ . رخنه افگندن ۲۹ .  
 پیچ آوردن ۶۱ . گوش داشتن ۱۷۷ ، ۱۸۷ ، ۱۹۶ .

مصدرهای مرکب از دو جزء عربی - فارسی :

- جحود کردن ۱۱۰ ، ۱۶۳ . سخریت کردن ۹ . اسناد  
 افگندن ۲۳ . مدروس شدن ۶ . تولد کردن ۱۹۷ . توحید دانستن  
 ۱۰۹ . اوراد خواندن ۲۱۵ . نسخت در نور دیدن ۴۴ . ضلالت

کردن ۱۴۸ . سجود کردن ۱۳۹ . استعانت خواستن ۴۴ . مراغه  
کردن ۱۰۷ . خاسر گشتن ۴۰ . سبق بردن ۱۱۴ . اقتدا داشتن  
. ۱۵۲

جمع بستن کلمه‌های عربی با نشانه‌های جمع در فارسی :

با : ان : خلیفتان ۲۴ . عارفان ۵۸ ، ۱۸۶ . مؤمنان ۳۱ ، ۴۸ .  
مفسران ۳۲ . وارثان ۱۷۵ . مقربان ۱۳۶ . مصلحان ۲۲۳ .  
ضعیفان ۳ . زاهدان ۸۳ ، ۲۱۰ . منافقان ۱۸ . راویان ۲۶ ، ۹۲ .  
موحدان ۶۱ . صادقان ۸۴ . راغبان ۲۱۳ . ذاکران ۲۱۹ . عاصیان  
۸۸ ، ۱۲۹ . داعیان ۱۷۶ . راسخان ۳۲ . معجبان ۹۴ . حاجبان  
۴۹ . صدیقان ۴۰ . مطیعان ۲۲۳ . مشرکان ۱۵۰ ، ۱۸۲ ، ۲۰۶ .  
رسولان ۲۰ . راجیان ۵۸ .

با : ها : آیت‌ها ۵۹ ، ۶۰ . بضاعت‌ها ۱۸۵ . آفت‌ها ۱۸۷ .  
اعزازها ۷۰ . رمزها ۷۰ . نبات‌ها ۲۰۴ . منزل‌ها ۱۸۶ . نیت‌ها  
۸۵ . صحراها ۱۵۰ . تطویل‌ها ۲۴ . طریق‌ها ۹۸ .

جمع بستن کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ با « ان » :

سوختگان ۳۷ . برگزیدگان ۱۰ . رمیدگان ۵۱ . فروگشتگان  
۱۶۶ . خفتگان ۱۶۰ . فروماندگان ۴۸ . بازداشتگان ۱۶۰ .  
ناشناختگان ۹ ، ۱۱۴ . جنبندگان ۸۶ . کارکنندگان ۱۶۰ .

جمع آوردن اسم‌ها موافق با اوزان جمع در زبان عرب :

ابرار ۹۸ . اجلاء ۱۲۸ . ابناء ۱۰۵ . خزاین ۱۶۶ . اوزار

۷۹. اقویاء ۲۰۹. آلاء ۱۰۱. برکات ۱۹۲. اوراد ۲۰۱، ۲۱۴.  
 دعوات ۱۸۳. یواقیت ۱۸۵. نوافل ۲۱۴. تشبیهات ۳۳. فصحاء  
 و بلغاء ۲۱. تفصیلات ۲۱. قضات ۲۸. غنوم ۴۲. مهلکات ۴۲.  
 مجازات ۴۷.

جمع بستن جمع‌های عربی با دیگر با نشانه‌های جمع در فارسی :

ابدالان ۱۲۷. کتب‌ها ۵.

به کار بردن مصدرهای ابواب ثلاثی مزید در زبان عرب :

استحباب ۲۱۴. اعتصام ۶. اعزاز ۴۲، ۱۳۶. استغفار ۱۳۹.  
 تکاثر ۸۶. استحلال ۷، ۱۷۲. اغتسال ۱۰۹. انابت ۱۰۶. التجاء  
 ۱۳۳. افتراق ۲۹.

ساختن اسم مصدر با افزودن یای مصدری به آخر صفات مشتق از  
 مصدرهای زبان عربی :

جهولی ۱۴۳. خاسری ۱۳۱. ستاری ۱۵۷، ۲۲۵. ناصحی  
 ۱۴۸. کریمی ۱۵۷، ۲۲۵. غافل ۱۱۵. غفاری ۶۷. حریصی  
 ۱۰۵. مهجوری ۱۸۰. جباری ۴۹، ۱۲۳، ۱۴۹. رحیمی ۱۵۷،  
 ۲۲۵. صانعی ۳۰. شهیدی ۱۲۶. عاشقی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶.  
 غفوری ۲۲۵. متکبری ۴۰۹. خسیسی ۱۰. کافری ۸۴. ولیی  
 ۱۱۶. مؤمنی ۱۱۷، ۱۵۴. بخیلی ۱۲۸، ۱۸۷. لثیمی ۱۵۷.  
 رعنائی ۱۸۱. غواصی ۶۰، ۹۹. شیخی ۱۷۶. فهاری ۶۸.

## استعمال مصدرهای مرخم به جای مصدر کامل

شناخت ۱۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۷۷، نواخت ۲۱۹،  
یافت ۲۱۹، خواست ۶۶، ناشناخت ۱۸، گزارد ۱۰۰، ۱۰۴،  
گفت ۱۰۷، ۴۳، ۴۴، ۱۱۹، ۱۴۱، یاد کرد ۷۹، ۱۲۶، ۱۸۸،  
ستد و داد ۶۸، پنداشت ۱۲، ۱۸، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۶۰، بد گفت  
۱۴۱، ۱۵۷، جست ۲۱۳، ۷۸، نشست و خاست ۲۱۸، کرد ۱۴۱.

## اسم‌های مصدرشینی

بالش ۱۹۷، توش ۳۶، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۶۰، نازش ۶۴، ۱۱۵،  
کاهش ۱۹۷، پذیرش ۵۶، پرورش ۲۰۹، مالش ۱۳۸، ۱۴۰،  
۲۱۵، ۲۱۳، آرایش ۹۵، ۱۵۷، آفرینش ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷،  
پژهنش (پژهان بردن = غبطه) ۲۴، روش ۴۰،  
آوردن کلمه‌های: «سخت»، «عظیم»، «صعب»، و نظایر آنها  
به صورت قید کیفیت و تأکید:

این دعا گو سخت شاد شد ۷، و غریب در این روز کار سخت خوار  
است ۸، اگر عذاب نکند سخت نیک باشد ۱۱۱، سخت عزیز سخنی  
است ۱۷۵، ظن نیکو به خدای عزوجل سخت نیکوست ۱۷۰، عظیم  
دور می افتد میان این و آن ۹۵، از آن صعب غم ناک شد ۱۸۲،  
تابع اضافات:

ای بدبخت ادبار گرفته در چه افتاده ۱۷۸، ای بی عقل حاسد  
کم دانش ۱۲۶، چندان شرر دلسوز جان فزای روح نواز... ۳۷.

آن ملعون مدبر روز کور سیاه گلیم ۱۳۶ . ای ناجوان مرد بدبخت  
سیاه گلیم ادبار گرفته ۱۴۱ . و چون مؤمن موحد منخلص عارف همه  
صفات خدای عز و جل می داند ۷۲ .

مطابقه صفت و موصوف در افراد و جمع :

ای ناجوان مردان ناخدای ترسان ۲۱۶ . مؤمنان عارفان قومی  
کریم طبعان اند ۱۰ . این دوستان خدای عز و جل قومی عزیزان اند  
۱۳۸ . اما نه هم چنان که مردمان قرآیان و پارسایان ۲۱۸ . ای  
درویشان ژنده پوشان ستم کشان ۱۸۶ .

« اما » حرف تفصیل و تأکید :

اما قومی گفته اند که آن « ید » ، یدِ خاصیت بود ۷۵ . اما  
به حقیقت بیاید دانست ۱۸ و ۱۹ . اما بعد بدان ۱۹ . اما باری بیاید  
دانست ۱۲ . اما ما می بینیم که قومی از این مؤمنان از طاعت و عبادت  
لاغراند ۱۱ . اما تا کسی نباشد که او را قبله فضل و جود و کرم او  
باشد او این سخن قبول نکند ۱۱ .

اشاره بیان جنس : به کار بردن « از این » پیش از اسم ، با الحاق  
یاء نکره به آخر اسم : هر کجا که از این دانشمندی ، حرام خواری ،  
و حرام گفتاری ... ۹ .

ترکیب دو کلمه هم جنس یا غیر هم جنس با آوردن الف واسطه ( الف  
وقایه ) در میان آنها :

... مطیعان را خود روز قیامت بردا برد خواهد بود ۱۶۴ .



... مقیم را يك شبا روز و مسافر را سه شبا روز ۲۹ .  
 به کار بردن « مگر » در موارد « استثنا » ، « شك و تردید » ، و  
 « استفهام » .

راه فرا هیچ کس نمی دانست مگر فاما ۱۶۵ رقم دوستی بر هیچ  
 کس نکشید از اجناس خلق مگر بر این قوم که ایشان از آرایش  
 خویش خبر داشتند ۱۵۷ شادمان نشوی مگر بدو و اندوهگین نشوی  
 مگر از او ۱۳۳ شما همه گناه کاران اید مگر آن که من او را از آن  
 گناه نگاه دارم ۱۶۸ این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر به عون  
 و هدایت او ۱۷ تا شب جان و جگر خورد تا مگر دامن نان به دست  
 آرد ۱۳۰ مرد باید بود تا مگر بر توبه از این جهان بیرون شوی ۱۵۹  
 همیشه در طلب او باشد تا او را کجا باید تا مگر امید او از او بر آید ۳۹  
 مگر به خدای و رسول ایمان نداری؟ ۱۷۸ .

به کار بردن « را » از نشانه های مفعول له، و مفعول به واسطه به جای :  
 « برای »

این قدر که یاد کرده آمد تمام است مرد مؤمن سنی را ۲۴ .  
 این همه مرد عارف محب مخلص را باشد ۱۱۵ . سرّ ازل و ابد ...  
 در این حرف تعبیه است مرد عارف و عاقل را ۱۴۵ ، این دریا های رحمت  
 همه عاصیان را و گناه کاران را آفریده ام ۳۶ .

را + برای :

احکام مؤمنان بروی می رانند برای قول شهادت را ۲۷ . از برای  
 اظهار لطف و نعمت را ۲۱ .

از بهر + را :

او را ناسزا می گویند از بهر خوار داشتن او را ۱۳۹ - دوستان  
 او را دوست داری از بهر او را ۱۳۱ . از بهر اظهار قدرت را ۲۰ از بهر  
 این يك حجت را ۱۶۹ . رنج خلق و قهر هوی سخت مفید باشد از بهر  
 دو چیز را ۲۰۳ . در این جهان و در آن جهان به غیر بازنگریستن  
 از بهر چراست ۲۲۰ .

« زینهار ! ، و هان ، ! (= از اصوات ) ، برای تحذیر و تنبیه :

زینهار ! که دست شفقت از سرایشان بر نگیرید ! ۱۹۵ هان !  
 ای مردی که در بند او راد ، و رکعات ، عبادت خویشی ؛ زینهار ! دست  
 از مجاهدت باز مداری ! ۲۰۱ هان ! ای برادران ! تا قفل مشیت او  
 نکشاید ، و در قضا و قدر مکوبید ! ۱۳۷ هان ! ای امراء و علماء و  
 مشایخ اسلام ! گوش فرا کار خویش دارید ! ۱۷۷ هان و هان ! ای  
 برادران و عزیزان ما ! قومی که عنایت حق سبحانه و تعالی در باب  
 ایشان بدین جای گاه باشد که این همه فضل و کرم و جود و لطف با  
 ایشان بکرده است ؛ ای ناجوان مرد بدبخت سیاه کلیم ادبار گرفته !  
 چرا زبان ادب در کام پرهیز نکشی ، و از بد گفت ایشان حذر  
 نکنی ؟ ۱۴۰ .

علماء عارف عاقل چون شوان است ، و علماء طامع و مقلد چون گریک  
 و دزد . هان ! ای برادران ! رمه را از دزد و از گریک نگاه دارید ! در شب  
 فتنه دزد ، و در روز غیم گریک نیرو زیادت کند ، و شب تاریک است ؛ اگر  
 شوانی به نصیحت نکنی ، گریک و دزد رمه را تاراج کنند ، و غرامت بر تو  
 باشد . مگوی ! که آنچه بر من بود بکردم ، و رمه به چراگاه بردم ؛ رمه

به چراگاه بردی؟ باز آر! نه که چون شب تاریک گردد، رمه را در دشت در میان گرمک، و سباع، و دزد بگذاری و گویی؛ آنچه بر من بود بکردم!... به صحرا بر، و گوش‌دار، و باز آر، تا شوانی به نصیحت کرده باشی! واگر نه رمه بر تو تاوان باشد. هر زیان که افتد غرامت برشوان باشد، ۱۹۶.



اکنون که مقدمه کتاب را با عنایت پروردگار و محبت‌های بی دریغ یاران وفادار در «بنیاد فرهنگ ایران» به پایان می‌برم بر خویش لازم می‌بینم که از همکاری ارزنده و صمیمانه مشفق فاضل آقای محمد رضا هدایتی در استنساخ و مقابله منظم نسخه‌ها و تهیه واژه نامه متن صمیمانه سپاسگزاری کنم.

دانشمند عبدالحمید مولوی از کتاب شناسان و فضیای مشهور و خیر اندیش خراسان عکس‌هایی را که در صفحات: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۵ ملاحظه می‌شود برای استفاده در اختیار این بنده گذاردند؛ از لطف ایشان بسیار متشکرم.

همسر «منصوره» در تنظیم و مطابقت یادداشت‌هایی که به سال‌ها از آثار دست نویس متعلق به «شیخ احمد جام» فراهم آمده و به بعضی از آنها به مناسبت در آغاز و انجام این کتاب استناد شده است یاری‌های سودمند ارزانی داشت.

تهران. به تاریخ ۵ شنبه بیست و یکم اسفند ماه ۱۳۵۴ خورشیدی،  
مطابق با دهم ماه ربیع‌الاول ۱۳۹۶ هجری، و موافق با یازدهم  
مارس ۱۹۷۶ مسیحی.

علی فاضل



متن کتاب





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين ، ولا عدوان إلا على الظالمين ، والصلاة والسلام على محمد ، وعلى آله ، وأصحابه ، وأزواجه ، وذرياته ، واتباعه الطيبين الطاهرين ، وعلى جميع الأنبياء والمرسلين .  
خواجه امام زاهد ، شيخ الاسلام ، قدوة الابدال ، الداعي الى الحق المشفق على الخلق ، حاكم العدل في بلاد الله ، ابونصر احمد بن ابي الحسن النامقي الجامي قدس الله روحه العزيز خواست که در دوستداری ، و هوا خواهی ، ودعا گوئی سلطان عالم : شهنشاه اعظم خلد الله ملكه وسلطانه ، خاصیتی نماید بردعا گویان ؛ هر چند نکرست استحقاق آن نداشت که به هیچ نوع از انواع بر کسی زیادت آمدی ، که بر درگاه شاه جهان و پیش تخت سلطان عالم ، شاهنشاه اعظم ، سرور مشرق و مغرب خسرو خراسان ، و پهلوان جهان ، و خورشید زمین و زمان ، و سرور غیر مؤمنان ، و عدوی دینان ، و ولی مسلمانان ، و ملجأ درویشان ، و پشت و پناه ضعیفان : سنجر بن ملکشاہ بن ابی ارسلان خلد الله ملكه ، و در سایه دولت او چندان امرای با شجاعت ، و دین داران با صلابت ، و مبارزان

شیر گیر ، وعدوبندان بی نظیر ، ویلان فرهاد زور ، وغلامان شمشیرزن ،  
وسرهنگان لشکر شکن ، و وزیران جاماسپ عقل ، و خردمندان صدیق  
نقل ، وندیمان هشیاردل ، وامامان فاضل ، وخادمان بابر کت ، ومقبلان  
باسعادت ، وسروران بافر هنگک ، ودلیران شیرچنگک ، همه از یکدیگر  
زیباتر و نیکوتر .

چون چشم احمد بر این لشکر ، وبر این تعبیه افتاد ، گفت : من  
خود را به چه نوع این جا پیدا توانم آورد ، و در چنین لشکری ، و در  
چنین زمره ای ، خود را به چه آشکارا توانم کرد ؟ هم از فر ، و اقبال  
ودولت ، وسعادت سلطان عالم خلد الله ملکه الهام ربانی در آمد که :  
اگر می خواهی که در باب سلطان عالم خلد الله ملکه ، و در دعا گویی  
وی خود را خاصیتی نمایی ، چنان که تا فردای قیامت ترا و او را نیک  
افتد ، بر نام او کتابی ساز ، تا پیوسته دعا گوین در آن می نگرند ،  
و ذکر تو و او بر زبان می رانند ، و خاص و عام ، و وضع و شریف ، از آن  
بهره می گیرند ، و در مجلس و در محفل ذکر و ثنای او تازه می دارند ؛  
که سلطان جهاندار و جهان آرای شاه مبارک است ، و از وجود او ضعیفان  
را آسایش هاست ، و در تخت و بخت او ، و در درگاه او مسلمانان را  
راحت هاست ، و در آسمان رفعت او اقبال ها و دولت هاست ، که او  
مؤمنان و درویشان را آفتابی در فشان است ، و قمری رخشان است ،  
و نجمی انور است ، و خورشیدی ازهر است ، و جسمی مطهر است ،  
و شخصی معطر است .

شاهی که : کان جود و سخاست ، و معدن صدق و وفاست و ولی  
اولیاست ، وعدو اعداست ، وسلوت دل هاست ، وفرج غم هاست ، و راحت

روح هاست ، و معین مظلومان است ، و دستگیر ضعیفان است .  
چون این خاطر از حق سبحانه و تعالی درآمد ، این دعا گوی  
گفت : سلطان عالم را در همه جهان کتب هایی نیکو باشد ، در کتابی  
که من سازم کجا نگرد ؟ به خاطر این دعا گوی درآمد که : ما ترا  
کتابی الهام کنیم که مثل این سخن از هر جایی نیاید .

اکنون احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی این کتاب را به الهام حق  
سبحانه و تعالی ، بر نام سلطان عالم خلد الله ملکه ، در ماه محرم سنه عشرين  
وخمسة ( ۵۲۰ ) آغاز نوشتن کرد .

چون قلم بر کاغذ نهاد ، از فرست دولت و اقبال سلطان عالم خلدالله  
ملکه چندان فیض<sup>۱</sup> و الهام ربانی درآمد ، و چندان کاروان های لطف  
و کرم و جود<sup>۲</sup> درآمد ، تا این کتاب را ابتدا کردیم و از دل به کاغذ  
آوردیم نه از کاغذ به کاغذ بردیم ؛ و چه عجب باشد که فرست دولت ، و اقبال  
شاه جهان که ملجأ مشرق و مغرب است ، بر فهم و خاطر این دعا گو  
تابد ، تا او چنین کتابی بر نام سلطان عالم خلدالله ملکه انشاء کند ، که  
در یمن یمین او ، و در سعد سعادت او<sup>۳</sup> چندانی رحمت و برکت است که  
بر همه جهانیان تافته است ، و خاص<sup>۴</sup> و عام<sup>۵</sup> ، و درویش و توانگر همه نصیب  
یافته اند ، و می یابند ، و جمله به شکر او زبان بر گشاده اند .

این دعا گوی نیز خواست که با دوستان و برادران موافقت نماید  
و شکر و ثنا و دعا بهتر از این ندید و مفیدتر که بر نام سلطان عالم خلدالله  
ملکه ، این کتاب بر این نهاد تمام کند ، تا دوست و دشمن ، و خاص<sup>۶</sup> و عام<sup>۷</sup>

۱ - ۵ : مدد .

۲ - ۵ : ... و نفرهای فضل و جود و احسان او ...

۳ - ۵ : و در سعادت سعد او .

و وضع و شریف، تا دامن قیامت می خوانند، تا دوستان شادمان و فرخنده می باشند، و دشمنان مقهور و گدازنده می باشند، و هر دو را جاوید باد بحق محمد و آلہ اجمعین .

چند گاه است تا ما را به دعای سلطان عالم فرموده اند - و آن خود پیوسته گفته می آمده است - اما غرض از نوشتن این کتاب نه آن بوده است تا فضلی نموده شود، و یا فضلی گفته آید؛ مقصود از این کتاب آن است که هر کس که کسی را دعایی، یا ثنایی، یا فضلی، یا شعری گوید در پیش روی آن کس، چون از فرا پیش او فراتر شود، زان نیز کم گویند، و آن مدروس شود و منسوخ گردد، اما چون کتابی باشد که خاص و عام در آن می نگرند، و از آن بهره می گیرند، آن ذکر هر روزه تازه تر و مشهور تر گردد، و تا دامن قیامت آن ذکر به جای خویش باشد، و این دعا می رود .

و کاری که کسی می کند باید که فایده همه نگاه دارد : اما اگر این کتاب را به تازی کردمی خاص را و اهل فضل را فایده بودی، و عام بی نصیب ماندی؛ پس ما این کتاب را به پارسی انشاء کردیم، تا هم خاص را و هم عام را بهره باشد و این کتاب را : روضۃ المذنبین و جنۃ المشتاقین نام نهادیم تا مذنبان در این مرغزار چرامی کنند، و مشتاقان در این جنت تماشامی کنند و این کتاب از بهر شکسته دلان و گناه کاران عارف مخلص راست، تا ایشان در این مرغزار لطف لطیف چرامی کنند، و اعتصام خویش به فضل خداوند خویش کنند، و ما را به دعا یاد دارند .

و از این نوع سخن که در این کتاب است، و این امیدها که گناه کاران را در این روضه است، کم کسی گفته است، و این سخن هر عامی را شاید، و این حدیث در نیابند؛ اما هر گناه کاری که او مرد مؤمن



و عارف مخلص باشد، چون این سخن بشنود شاد شود، و به بدکاری<sup>۱</sup> خویش از رحمت خدای نومید نگردد - و هر گناهی که نه او از سر استحلال و انکار باشد، و می داند که تا کردنی است، خدای عزوجل همه را پیامزد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**؛ و در این **يَكُ فَصْلُ نِيكَ تَأْمَلُ** باید کرد که غرض از این کتاب این بوده است.

دیگر؛ دیر گاه بود تا این دعا گوی را می بایست تا سلطان عالم را خلد **اللَّهُ** ملکه دعوتی نیکو سازد، اما اسباب آن میسر نگشت. چون این الهام درآمد از حق سبحانه و تعالی که: این کتاب را انشاء کنی بر نام سلطان عالم؛ این دعا گوی سخت شادشد، و شکر کرد خدای عزوجل را، و گفت **إِنِّيكَ** اسباب دعوت راست آمد. آن دعوت طعام و شراب و آن مهمانی خود هر کسی سازد! و آن جز نصیب نفس، و گوشت و پوست و هوا نباشد، اما این دعوت تا دامن قیامت بماند، و جمله گناه کاران **أُمَّتِ مُحَمَّدٍ ﷺ** با سلطان عالم بر این خوان رحمت بنشینند، و روزی خویش می خورند، و دعا و ثنای شاه جهان می گویند.

و شرط نیست **مَلُوكِ** و پادشاهان را، و مهتران و عزیزان را تنها دعوت ساختن به خوردن، و ایشان را مفرد بر خوان نشانند؛ آنچه در توان این دعا گوی درآمد، این دعوت بساخت تا بر طفیل سلطان عالم همه **أُمَّتِ مُحَمَّدٍ ﷺ** برین<sup>۲</sup> خوان تماشا می کنند، دعا و ثنای او می گویند **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی، که خدای عزوجل قبول کند.

۱ - م : بد کرداری .

۲ - م : بدین .

و هر که این کتاب بر خواند باید که به اعتقاد درست بر خواند  
و این اعتقاد که در اول کتاب نوشته است معتقد خویش سازد، اگر به  
پری روی زمین گناه دارد به يك استغفار و ندامت ایزد سبحانه و تعالی  
همه را بیامرزد ان شاء الله تعالی. و این سخن نه از سر مجازی می رود  
بلکه از سر تحقیق، و صدق، و صفات ایمان می رود، و از نور دل و هدایت  
خدای عزوجل می رود؛ بر تصدیق این حدیث آیات قرآن، و اخبار  
محمد ﷺ بگویم.

اما امروز درخت آخر الزمان شاخ بر بالا کشید، و سایه خویش  
بگسترانید، و اغلب خلق رخت در سایه او فرو نهادند، و همه به میوه  
این درخت طمع کردند، و اغلب جهانیان يك رنگ، و يك طبع، و يك خو  
شدند که چنین گفته اند: **الْمَرْءُ يَشْبَهُ بِزَمَانِهِ**، و سنت و شریعت  
رسول ﷺ غریب شد، چنان که خبر بدان ناطق است: **قال رسول الله  
صلى الله عليه وآله: الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ  
فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.**

و غریب در این روزگار سخت خوار است، و هزار یکی بر غرباء  
می سلام نکند. اسلام هم امروز این رنگ دارد: همه حرمت و حشمت  
آن کسانی راست که سرمایه همه شرها و فسادها ایشانند. و خمر خوردند  
و لشکر اسلام جز به فساد مشغول نه اند، و ملك خود بی فساد و بی خمر  
خوردن میسر نمی گردد، و سخن علما و دانشمندان افسانه شده است،  
و به وعظ و اعظان کار نمی کنند.

هر کجا که از این دانشمندی، حرام خواری، و حرام گفتاری

است چنان که در خود کار ایشان باشد که مسلمانان را بد گوید و بد خواهد عزّ او راست ، و سخن سخن او ، و قول قول او ، تا کارها چنین باشد که می بینید .

این کتاب از بهر آن کردیم تا باری به بد کاری خویش از رحمت خدای نومید نشوند ، که آنگاه به یکبارگی سر در بیابان هلاک نهند — چون بد می کنند ، و می دانند که بد می کنند ، و اعتقاد دارند که این بد است و حق را مقرر باشند مگر نجات یابند ؛ چنان که از رسول ﷺ روایت است :  
 يَا قَوْمِ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ أَلْمَقِرُّ بِالْحَقِّ فِيهِ نَجَاجٌ . قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 فَأَيْنَ الْعَمَلُ يَوْمَئِذٍ ؟ قَالَ : لَا عَمَلٌ يَوْمَئِذٍ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می فرماید که : روز کاری در آید : بر مردمان که هر که به حق مقرر باشد او ناجی باشد . یاران گفتند یا رسول الله ! کار کردن کجا شود ؟ گفت : آن روز کار که کار چنین گردد ، کار نباشد .

چون ما در این روز کار افتادیم ، و با ما بدین صلح می کنند ، ناجوانمردی و بدبندگی نباید کرد بیش از این که بکردیم ، باری حق را و کار حق را مقرر باید بود ، و به رحمت خدای امید می باید داشت تا مگر نجات یابیم ان شاء الله .

و هم روایت است از رسول ﷺ که : روز کاری بر امت من در آید که از ده نه منکر حق باشند ، و نرهد از شر آن روز کار مگر مؤمنی و مؤمنه مخلصی . می دانم که قومی از ناشناختگان و حسودان بر ما سخریت می کنند ، و گویند : این چیست که او می گوید ؟ گناه کاران را بر گناه کردن دلیر می کند ! نه چنان است ؛ مردمان در مثل می گویند : « دایه

کہ از مادر مہربان تر باشد پستانش بیاید برید ! » .  
 ما این لاف نہ از خود می زنیم ؛ ما این کتاب بر قول خدا ،  
 و بر قول رسول ﷺ بنا کرده ایم ، و خدای عزوجل می گوید :  
 قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ  
 ہم حق سبحانہ و تعالیٰ می گوید فرا داود ﷺ کہہ : یا داود !  
 بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ .

ما از خدای عزوجل بر بندگان او مہربان تر نتوانیم بود ؛ اما  
 مردم خسیس طبع ، ولئیم سیرت را طبع چنین سخنان نباشد ، و از سر  
 خسیسی ، و دون ہمتی خویش در کارها نگرند . اما مردم موحد ، مخلص  
 کریم طبع ، از سر کوی توحید و شناخت و معرفت خویش نگرد . اما  
 بدان کہ سه قومند : کریمان اند ، و مطمئان اند ، ولئیمان اند ؛ و ہر  
 قومی را در این طریق مرادی و ہمتی است :

مطمع جز بہ طمع و بہ رشوت راہ نیابد ، ولئیم جز از بیم زخم  
 وزندان بہ در گاہ نیاید ، و کریم جز بہ چینہ لطف و کرم بر دام لطف  
 نیاویزد . و مؤمنان عارفان قومی کریم طبعانند : نہ از بیم سیاست بہ  
 در گاہ شوند ، ونہ نیز بہ طمع و بہ رشوت ۔ اگر چہ گناہ کار باشند ۔  
 چون عارف و مخلص باشند ، ہمہ عزیزان در گاہ باشند ، (و) بر گزیدگان  
 اللہ باشند ؛ ہمہ دوستان و کریم طبعانند ، باری با ایشان بر حسب ہمت  
 ایشان کار کنند . ہر آن مؤمنی کہ تو گویی کہ او کمترین مؤمنان  
 است ، اورا با ہمہ خلق خدای برابر کنی ۔ بہ جز از مؤمنان ۔ اگر از  
 ہمہ افزون نیاید آن گاہ این سخن بر من رد کن .

اما ما می بینیم که قومی از این مؤمنان از طاعت و عبادت لاغرند لابد مرغزاری بایست تا ایشان در آن مرغزار چرای بکنند، و فرجه شوند، وقوی دل وقوی ایمان گردند، و صدق و یقین و اخلاص ایشان قوی گردد، و از خدای عزوجل به بدکاری خویش نومید نگردند، و در این مرغزار رحمت چرای بکنند، و عقبه خوف باز گذارند، و راه نجات بازیابند.

ما مرغزاری پیدا کردیم، و خوان رحمت بنهادیم، هر که مهمان آید فرمان او راست، و هر که نیاید لاغر و گرسنه می باشد او داند. ما این کتاب را از بهر مذنبان و مجرمان، و نیازمندان ساختیم؛ هر که سیر است از زبر سیری طعام نشاید خوردن.

و این کتاب را بر بیست و سه (۲۳) باب نهادیم تا اگر کسی خواهد که از این ابواب و فصول بنگرد بر روی آسان باشد، و بالله العون والتوفیق.

- باب اول: در توحید و شناخت حق سبحانه و حق تعالی.
- باب دوم: در اعتقاد سنت و جماعت.
- باب سوم: در معرفت و هدایت حق سبحانه و تعالی.
- باب چهارم: در فضل توبه، و فضل تائبان.
- باب پنجم: در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص.
- باب ششم: در فضیلت فرزندان آدم.
- باب هفتم: در کیمیای طاعت و عبادت.
- باب هشتم: در کار ظاهر و باطن.
- باب نهم: در نیکوگمانی به خدای عزوجل.
- باب دهم: در نعمت دیدن از منعم و شکر آن.



- باب یازدهم : در عبادت معجب و مرائی .
- باب دوازدهم : در آنکه پنداشت در سر آدمی از کجاست ؟
- باب سیزدهم : در حدیث عشق و محبت .
- باب چهاردهم : در وعظ برادران .
- باب پانزدهم : در اسرار ربوبیت با خاصگان .
- باب شانزدهم : در کار برارای خویش کردن و تقلید مقلدان .
- باب هفدهم : در قدر مؤمن مخلص .
- باب هجدهم : در لطف و کرم حق سبحانه و تعالی .
- باب نوزدهم : در شناخت طریق آزاد مردان .
- باب بیستم : در قسمت قسام و قیمت گوهر فقر .
- باب بیست و یکم : در صفت آدمی و مجاهدت او .
- باب بیست و دوم : در مجاهده خاصگان که چگونه باید کرد .
- باب بیست و سوم : در بیان خوف و رجاء .
- اما برادران ما بدانید که هیچ کار نیست که در آن قال و قیل  
نگفته اند که خدای عزوجل داند ، و قومی را آن خوش آمد ، و قومی  
را ناخوش آمد ، و هیچ کس نه دست از کار بازداشت<sup>۱</sup> ، و نه زبان از  
گفتار فرو داشت . ما نیز این کتاب بساختیم ؛ هر که را خوش آید  
بر گیرد ، و بر خواند ، و در اندیشد ، و راه صواب بر گیرد ، و ما را به دعا  
یاد دارد ، و هر که را خوش نیاید در این ننگرد از این کتاب و نفع این  
بی بهره ماند ، و ما را بس زیانی ندارد ، و خدای عزوجل هر دو قوم  
را بر حسب اعتقاد ایشان جزا دهد .
- اما تا کسی نباشد که او را قبله فضل ، وجود ، و کرم او باشد او  
این سخن قبول نکند . هر که او را چشم بر عبادت ، و طاعت ، و سره مردی

۱ - م : برداشت .

خویش افتاده است ، میندار که او حرف از این بشنود ، و این سخن در گوش او شود ، و در دل وی جای گیرد ؛ هیچ طاعت بین ، و هیچ مقلد از این سخن فایده نتواند برد ، جز بشولیده روزگاری ، و گناه کاری که از خوبستن و از روزگار خود نومید باشد ، و همه امید او به رحمت خدای باشد ، آن گاه این سخن او را بر دهد ، زیرا که از آب تشنه لذت یابد ، و از طعام گرسنه لذت یابد ، سیر خورده از آب و طعام چه لذت یابد ؟

همچنین مؤمن گناه کار قدر مغفرت ، و رحمت ، و لطف ، و کرم او داند : یاران رسول ﷺ از آن بهترین مؤمنان بودند ، که ایشان وحشت کفر و ضلالت کشیده بودند ؛ چون به اسلام در آمدند ، قدر اسلام بدانستند . در حکمت حکما و مثل مردمان در است که گویند ، بیت :

تا به آب تلخ ناید نره گور      او بنشناسد مزه از آب شور  
و نیز گفته اند ، بیت :

مرغی که خبر ندارد از آب زلال      منقار در آب شور دارد همه سال  
این حدیث چنان نیست که کسی تواند گفت که این چه سود است ؟ ما این کتاب را بنا کردیم بر قول خدا و رسول ، و بر راه علم ، و معرفت ، و عقل بنا کردیم ، و این را روضة المذنبین از آن نام نهادیم که : بسیار جا باشد که چرا گاه باشد و آبخور نباشد ، و بسیار جا باشد که آبخور باشد و علف زار نباشد ؛ اما در این مرغ زار هم علف زار باشد و هم

آبخور . هر که در این مرغزار چرا کند زود فر به شود ، و این کتاب را روضۃ المذنبین از این نام نهادیم .

اما آن مؤمنان و مذنبان را که ایشان عاقل ، و عارف ، و مخلص باشند ایشان را نگریستن در این کتاب مسلم باشد ؛ اما آن کسانی که ایشان نه عاقل ، و نه عارف ، و نه مخلص باشند ، ایشان را نگریستن در این کتاب مسلم نیست ، زیرا که ایشان را خواندن این کتاب جز انکار ، و خسارت بار نیورد . و این از آن گفتم که مرغزار گناه کاران است که مطیعان و عابدان را خود به شرب عبادت و پنداشت پرورده و بر آخور مراد بسته اند ، و بر شرب آن فر به گشته اند .

اما این قوم گناه کاران ، و شکسته دلان ، که سر افکنده جرم خویش اند ، و عمر به باد دادگان اند ، و خچل و تشویر زده تقصیر اند ، و در دام صیاد گرفتارند ، و کاردمشیت به تقدیر حکمت بر حلق ایشان نهاده اند ، و ایشان به دیده معرفت در ظل حمایت و هدایت متحیر ، و جان به لب رسیده و دل از دل بر گرفته ، و در انتظار رحمت او که : آخر ما را بر ما نگذارد و به کرد ما با ما کار نکند - چون ایشان چنین کوفته روزگار باشند ، و از خود و کار خود نومید باشند ، لابد ایشان را امید می باید ، و ریش ایشان را مرهمی باید ، و آتش ایشان را آبی باید ، که ایشان ضعیف ، و شکسته دل ، و نومید ، و لاغرند - لابد مرغزاری باید تا ایشان در آن مرغزار بگردند و فر به شوند ، تا در صف مهجوران نومید نمانند لابد از شربت لا قَمْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مَرْهُمِ باید ساخت ، و عصایی به دست ایشان باید داد ، تا ایشان به قوت آن از عقبه خوف باز توانند گذاشت ، ان شاء الله . آمدیم به اوّل سخن ، و اوّل باب که باب توحید است :

## باب اول :

### در توحید و شناخت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن النامق الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که : در توحید ، و شناخت حق سبحانه و تعالی سخن بسیار گفته اند ائمه دین رحمة الله عليهم ، و سخن به جایی رسانیده اند که از حد<sup>۱</sup> بیرون برده اند ؛ و چون به حقیقت در آن نظر کردم ، آن همه عصبیت است ، و از عصبیت ، وهوی و جدل ، نور دل نخیزد بلکه ضلالت ، و کینه ، و تعصب ، و جنگ ، و فتنه و شور ، و شغب ، و امثال این خیزد . خاصه در این روزگار که چند هزار مؤمن موحد مخلص را بکشتند در این يك مسئله که آن را هیچ مایه نیست ، و آن این است که : قومی از امت می گویند که : خدای را به عقل توان شناخت ، و قومی گویند که خدای را به تعلیم توان شناخت و این هر دو از سر تعصب ، و حسد ، و عصبیت خاسته است ، و بدین چیزها نظر دین و دقایق ایمان نباشد ، و در حقیقت بدانید که : توحید گفتن از

ایمان جداست ، و شناخت خدای عز و جل و صفات او از گفتار جداست ؛  
 زیرا که توحید گفتن ، و ایمان گفتن به تقلید معلم بتوان شناخت ؛  
 اما شناخت حق سبحانه و تعالی جز به هدایت هادی نتوان شناخت .  
 زیرا که اگر به عقل توانستی شناخت ، همه عاقلان خدای شناس  
 بودندی و نیستند ، و اگر به معلم بودی هر که تعلیم یافتی خدای شناس  
 بودی و چنین نیست .

پس به حقیقت بیاید دانست که هر که را به نور هدایت ، و چراغ  
 معرفت ، دل او را روشن و نورانی گرداند ، او را به خود شناسا گرداند ،  
 چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ  
 لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ . وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذَبُورٌ إِذَا دَخَلَ النُّورَ  
 الصُّدْرُ انشَرَحَ وَانْفَسَحَ ؛ قَبِيلَ هَلْ لِّذَلِكَ مِّنْ عِلْمَةٍ يَّعْرِفُ بِهَا ؟ قَالَ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَلْتَجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ ، وَالْإِنْبَابَةِ إِلَى دَارِ  
 الْخُلُودِ ، وَالْإِسْتِعْدَادِ لِلْمَوْتِ قَبْلَ النُّزُولِ .**

پارسی (این آیت و) خبر چنین باشد که رسول ﷺ می فرماید  
 که : هر که خدای تعالی دل او را شرح کرد ، چنان که در کتاب عزیز  
 خویش می گوید در حق رسول ﷺ : **أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ؟** ای نه  
 دل ترا ما باز گشادیم ؟ اگر نه تو چه دانستی که ایمان ، و توحید ،  
 و کتاب ، و شریعت چه باشد ؟ ! هم چنین است آن همه مؤمنان : هر که را  
 دل او به الماس بی نیازی شرح کردند ، و از مایه لطفش غذا دادند ، و از  
 فضل و شربت ازلی پرورش یافته است ، او بر نور و هدایت است از حق  
 سبحانه و تعالی ؛ و چون آن نور و هدایت در دل بنده آید ، آن دل فراخ



کردد، و شرح و بسطی در او پدید آید، که هر چه مخلوقات است در او  
 ناچیز گردد، و خداوند این دل‌بدان نورشناسا گردد، و نشان آن کس آن  
 است که این سرای غرور را دشمن، و ناچیز، و بی‌اصل انگارد، و  
 باز گردد بدان سرای شادی و جاوید، و پیش از مرگ او را ساخته باشد.  
 هر که خدای شناس، و موحد باشد، نشان او این باشد، و این  
 جز به فضل، و جود، و کرم او نتوان یافت، چنان که می‌گوید:  
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ؛ و جای دیگر می‌گوید: يُضِلُّ مَنْ  
 يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، و جای دیگر می‌گوید: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ  
 لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ، و جای دیگر می‌گوید: مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا  
 مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ؛ و رسول ﷺ می‌گوید: بُعِثْتُ  
 دَاعِيًا وَمُعَلِّمًا وَكَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهِدَايَةِ شَيْءٌ، وَبُعِثْتُ إِبْلِيسَ دَاعِيًا وَ  
 مَزِينًا وَكَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ، بَلِ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي  
 مَنْ يَشَاءُ. شناخت حق سبحانه و تعالی این بود که از سرچنین هدایت  
 برخیزد، و این به تعلیم هیچ معلم راست نیاید، مگر به عون و هدایت او.  
 هر که خدای عز و جل را به تعلیم معلم شناسد، هرگز از  
 ایمان او بوی شناخت نیاید. و ایمان به تقلید هرگز از شرك خالی  
 نباشد: زیرا که تا معلم نگویید، یا تعلیم نکند که چنین است، یا  
 چنان است این متعلم نتواند گفت آری همچنین است؛ و از هر چه  
 گفت و نشان است از غیر آن، همه شرك است نه توحید. اما روا باشد  
 که کسی لفظ توحید بر کسی نرم کند، و او را بیاموزد و آن کس آن

قول کہ از معلم آموخته باشد همچنان می گوید ، اورا هرگز از توحید و شناخت هیچ خبر نباشد ، و لفظ ایمان هم چنین است .  
 اما به حقیقت بیاید دانست کہ ایمان بنده بی هدایت خدای ، همچون ایمان منافقان است ؛ اما اگر هدایت باشد ، و تعلیم معلم نیز با او یار گردد ، سود بر سود باشد . و فکر از سر پنداشت و ناشناخت خویش در این سخن تنگری ، کہ این سخن را شرح و شاخه های بسیار است ، اما خردمند ، و اهل معنی ، و اهل معرفت را این قدر بسنده است .

اما برادران و عزیزان ما ! بدانید کہ در توحید ، و ایمان ، و معرفت ، و عقل ، و نظر ، سخن بسیار است اگر به شاخه های آن بیرون روم آن را منتهی نباشد ؛ اما به حقیقت بیاید فکریست ، و در اصل سخن تأمل باید کرد ، تا بدانی کہ شناخت چیست ، و اصل شناخت حق تعالی از چه خیزد ، آن کہ کار آسان شود .

اصل این سخن نگاه باید داشت کہ جز به نور هدایت هادی اورا نتوان شناخت ، و آن به کسب بنده نیست ، بلکه به شرح دل است و عطای <sup>۱</sup> خدای است عزوجل ، هرگز بنده به شکر این عطا نرسد . ایمان و معرفت عطای خدای عزوجل می باید دانست ، اما مقدمات معرفت بیاید برزید <sup>۲</sup> تا او روی به تو نماید ، اگر هست و اگر نیست آنچه برتست باری بکرده باشی ، و فرمان خدای عزوجل به جای آورده باشی .

۲- م : ورزید .

۱- م : هدایت .

اما به حقیقت بیاید دانست که مقدمات معرفت چیست : متابعت عقل و نظر است به دلالت هدایت و معرفت ؛ پس آن که چون این نظر صحیح افتاد ، و تو بر سر کوی معرفت آمدی ، اگر آن جا به تعلیم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون ، و توحید چون باید گفت ، و ترتیب آن چون است روا باشد که این و مانند این را به تعلیم حاجت باشد ، و بی تعلیم نیز روا باشد . وَرَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ : بِنِي الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسٍ : شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ ، وَحَجُّ الْبَيْتِ .

واین هر پنج را به تعلیم حاجت است ؛ اما خدای شناختن از این دوراست ، و این با شناخت هیچ مناسبت ندارد ، و نه این چیزهای دیگر که گفته آمد . خدای را جز به هدایت خدای نتوان شناخت ، و توحید گفتن از توحید دانستن جداست ، و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست .

پس از شناخت حق سبحانه و تعالی اصل همه کارها توحید است و ایمان به اخلاص ، و اعتقاد درست است ؛ زیرا اگر کسی صدسال عبادت کند که توحید نه پاك گوید ، و ایمان نه به اخلاص دارد ، و به اعتقاد درست نباشد ، همه روزگار وی ضایع باشد . چنان که شنیدی که شناخت چیست ، توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی :

اما بعد بدان که اصل توحید و ایمان آن است که اقرار دهی که خدای عزوجل هست ، و یکی است بی چون ، و بی چگونه ؛ که

هیچ چیز بدو نماند ، و او به هیچ چیز نماند ، و همیشه بود ، و همیشه باشد ، و از همه چیزها بی نیاز است ، و همه چیزها بدو نیازمند : توانای بر کمال ، پادشاه بی زوال ، قدّوس بی عیب و مثال ، احد بی شریک و بی انباز ، غنی بی معین و بی نیاز ، جبار بی قهر و بی نقصان ، قهار بی عجز و بی اعوان ، زنده بی کالبد و بی جان ، صانع بی اعضاء و بی ارکان ، خالق بی آلت و بی فکر ، رازق بی بخل و بی ریب ، سلطان بی ندیم و بی وزیر ، ملک بی مونس و بی مشیر ، کریم بی طبع و بی سبجیت ، رحیم بی دل و بی رقت ، صمد بی نقص و بی آفت ، احد بی تألیف و بی تجزیت ؛ همه خلق را بدو آرام و بدو نیاز ، و او از همه بی نیاز .

هر چه در فهم آید که پادشاه ما چنان است ، وی نه جنس آن است ، بلکه آفریدگار آن است . همه و صفت و صافان ، و همه مدح مداحان ، و همه توحید موحدان ، در صفات جلال وی ناچیز نماید . گفتنی او را از گفتن باز ندارد ، و شنیدنی او را از شنیدن باز ندارد ، و دیدنی او را از دیدن باز ندارد . و همه خلق را بیافرید نه از بهر آن که او را به خلق حاجت بود ، ولیکن از بهر اظهار قدرت را ؛ و همه را روزی می دهد نه از برای عبادت ایشان را ، لیکن از برای اظهار لطف و نعمت را . در همه اسماء ، و صفات خود بی شبه و مانند است ، **كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** .

دیگر همچنان که به خدایی او اقرار دهی ، و به جمله پیغمبران و رسولان او اقرار دادی که ایشان همه حق بودند ، و راست گوی بودند اوّل ایشان آدم بود صلوات الله علیه ، و آخر ایشان محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

و فاضلترین همه پیغمبران بود، و پیغمبری بدو مهر شد، و ما راستی دیگر پیغمبران به قول وی دانستیم، که کتابی چون قرآن بیاورد، و بر عرب خواند، و از دشمنان درخواست که مانند این سورتی، یا ده آیت بیارید، و ایشان فصحاء، و بلغاء جهان بودند، و دشمن وی بودند و بر قهر وی حریص بودند، و خون و خواسته خویش می بذل کردند در عداوت وی، و این قرآن به لغت ایشان بود، اگر می توانستندی آورد مانند این قرآن، بیاوردندی، تا او را مقهور کردندی، چون بیاوردندی دلیل عجز ایشان ظاهر شد که قرآن معجزه بود مرعده را وَاللَّهُ يَخْتَارُ و وحی خدای بود عزوجل، و کلام بی عیب، و بی ریب او بود.

و نیز معلوم باشد که : کتاب های خدای عزوجل همه هم چنین باشد، چون : تورات، و انجیل، و زبور، و دیگر صحف پیغمبران؛ زیرا که می قرآن گواهی دهد بر تصدیق این دیگر کتاب ها، چنان که گفت : **مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ**؛ و مانند این در قرآن بسیار است. و نیز درست شده باشد که : فرشتگان خدای همه حق اند، و ایشان بندگان، و فرمان برداران ویند، فرزندان و دختران وی نه اند. و نیز درست شده باشد که : قیامت، و حساب، و ترازو، و ثواب، و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلوم همه حق است؛ زیرا که قرآن گواهی می دهد بر تصدیق این همه، چنان که می گوید : **وَلَنَجْزِيَنَّ الْبِرَّ مِنْ آمَنَ بِيَاثِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ**.

این است شرایط ایمان که مجمل گفته آمد؛ هر چند که این جمله را تفصیلات بسیار است، و یاد کردن آن در این کتاب ممکن نگردد که



دراز گردد. اما قول بنده که بگوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عبارت است از این جمله که یاد کرده آمد؛ و هر که از این یکی را انکار کند، قول: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، را انکار کرده باشد یا مشبه باشد، یا معطل، و پای از حد مسلمانان بیرون نهاده باشد، و گمراهی او معلوم باشد، وباللّٰه التّوٰفِیْق.

129734

## باب دوم

### در بیان کردن سنت و جماعت

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن  
النسافی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید :

بدان که شرایط سنت و جماعت بسیار است ، و دانستن آن از  
فرائض است ، همچنان که دانستن نماز ، و روزه ، و زکاة ، و حج ، این  
همچنان فریضه است بلکه فریضه تر ؛ زیرا که اگر در نماز و روزه  
و فریضه های دیگر خللی افتد ، چون نه به عمدأ باشد معفو عنه باشد .  
اما اگر در سنت و جماعت خلل افتد ، مرد مبتدع گردد ، و عذاب  
خدای به حکم بر مبتدع واجب باشد ؛ و از بدعت<sup>۱</sup> حذر باید کرد  
چندان که بتوانی<sup>۲</sup> . و در این اخبار بسیار است ، و همه اخبار صحیح  
است ، و ما از این اخبار اسناد بیفکنیم تا مطوّل نگردد .

قال رسول الله (ص) : رَحِمَ اللهُ خُلَفَائِي . قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ ،

---

۱ - مبتدع .

۲ - و به سنت و جماعت رغبت باید کرد چندان که بتوانی .

وَمَنْ خَلَّفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُحِبُّونَ سُنَّتِي وَيُعَلِّمُونَ بِهَا عِبَادَ اللَّهِ.  
 پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که: رحمت خدای  
 بر خلیفتان من باد! گفتند یا رسول الله، خلیفتان تو که اند؟ گفت:  
 آن کسانی اند که سنت مرا زنده دارند، و در بندگان خدای تعالی  
 می آموزند.

وهم بدین اسناد، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ! عَلِمَ النَّاسُ  
 سُنَّتِي، يَتَكَنَّ لَكَ فُورًا سَاطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَغْبِطُكَ بِهِ الْأَوَّلُونَ  
 وَالْآخِرُونَ. پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید: یا  
 ابا هریره پیامو ز مردمان را سنت من تا ترا روز قیامت نوری باشد رخشان،  
 و تابنده، و فراخ، چنانکه همه خلق به تو پیرویش برند، و خواهند چون  
 تو باشند.

وهم رسول ﷺ می گوید: أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ، حَتَّى  
 يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا  
 بِحَقِّهَا وَحِسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ. پارسی خبر چنین باشد که مهتر ﷺ  
 می گوید: فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان تا آنگاه که بگویند:  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ چون این قول بگفتند، خون و خواسته  
 ایشان در بند آمد از من، و حساب ایشان بر خدای است عزوجل،  
 زیرا که ما اسرار بندگان ندانیم.

از این اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت؛ اگر بدان همه  
 مشغول شویم، تطویل های بسیار افتد، و هر که به قول خدای و رسول  
 ایمان دارد، این قدر که یاد کرده آمد تمام است مرد مؤمن سنتی را،

وہر کہ ایمان ندارد ، اورا با سنت و جماعت چہ کار باشد ، اورا ایمان از سر باید گرفت . اما بدان کہ مسائل سنت و جماعت بسیار است ، اما اساس وقاعدہ آن باده مسئلہ گردد ، واز این دہ مسئلہ چارہ نیست ، ودانستن آن لابد است ، چنان کہ خبر بدان ناطق است :

قال ابو الحسن بن علی بن محمد التمیمی ، قال حدثنا ابراهیم بن یوسف البلخی عن عبدالمجید ، عن عبدالعزیز ، عن ایبہ ، عن نافع ، عن ابن عمر ، قال رسول الله ﷺ : مَنْ كَانَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ، ثَوَابَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَدَنَى اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ ، وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ يَرْفَعُهَا عَشْرَ حَسَنَاتٍ ، وَمَنْ صَلَّى فِي الْجَمَاعَةِ ، كَتَبَ لَهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَجْرَ شَهِيدٍ ، قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَتَى يَعْلَمُ الرَّجُلُ أَنَّهُ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ ؟ قَالَ : إِذَا عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ عَشْرَ خِصَالٍ ، أَوَّلُهُ : لَا يَتْرُكُ الْجَمَاعَةَ ، وَلَا يَسِبُ أَصْحَابِي ، وَلَا يَخْرُجُ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسِّيفِ ، وَلَا يَكْتُمُ بِالْقَدَرِ ، وَلَا يَشْكُ فِي الْإِيمَانِ وَلَا يُمَارِي فِي دِينِ اللَّهِ ، وَلَا يَدَعُ الصَّلَاةَ عَلَى مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ وَلَا يَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ بِالذَّنْبِ وَإِنْ عَمِلُوا بِالْجَبَائِرِ ، وَلَا يَتْرُكُ الْمَسْحَ عَلَى الْخَفِيِّنِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ ، وَلَا يَتْرُكُ الْجَمَاعَةَ خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ . فَمَنْ تَرَكَ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ ، خَصَلَتْ وَاحِدَةٌ فَقَدْ تَرَكَ السُّنَّةَ وَالْجَمَاعَةَ .

۱ - « شیخ جام » برای یادکرد این دہ قاعدہ اساسی از امہات مسائل « سنت و جماعت » در آثار خویش بمناسبت جایی اختصاص داده است : ر . ف : « مفتاح النجات » باب دوم ، ص ۸۳ ، و : « انس التائبین » باب چہارم ، ص ۴۲ .

پارسی خبر چنین باشد از روایت راویان معتبر کہ رسول ﷺ گفت : ہر کہ باشد بر سنت و جماعت ، بنویسد خدای تعالیٰ اورا بہ ہر روزی ، ثواب ہزار پیغمبر از پیغمبران خویش ، و بنا کند اورا حق تعالیٰ بہ ہر روزی ، شارستانی در بہشت ، و بنویسد اورا ، بہ ہر قدمی کہ بردارد و بنہد ، دہ نیکی ؛ و ہر کہ نماز کند در جماعت مسلمانان ، بہ ہر رکعتی بنویسد اورا ثواب شہیدی .

گفتند یا رسول اللہ ، مرد کی بداند کہ او بر سنت و جماعت است ؟ گفت : چون از تن خویش این دہ خصلت بیاید ، او سنی و جمعی است : اول آنکہ : دست از جماعت باز ندارد . دوم : اصحاب مرا بد نگوید . سوم : بر اہل قبلہ بہ شمشیر بیرون نیاید . چہارم : قضا و قدر را بہ دروغ ندارد . پنجم : در ایمان خود بہ ہک نباشد . ششم : در دین حق ستیہندگی نکند . ہفتم : ہر کہ از اہل قبلہ بمیرد ، بر وی نماز روا دارد . ہشتم : ہیچکس را از اہل توحید و ایمان بہ گناہ کافر نخواند اگر چہ آن گناہ کبیرہ باشد . نہم : از مسح کشیدن بر موزہ دست باز ندارد در سفر و حضر . دہم : نماز از پس ہمہ مسلمانان روا دارد از نیک و بد .

و ہر کہ از این خصلت ہا کہ یاد کردیم دست باز دارد ، دست از سنت و جماعت بازداشته باشد ۔ این دہ خصلت کہ بنیاد سنت و جماعت بر آن است ۔ این است بہ قول این راویان معتمد از قول رسول ﷺ قولاً و فعلاً .

دیگر آنچه ائمہ دین و اہل سنت و جماعت بر آن اند و پسندیدہ اند



و از سلف اسلام به ما رسیده است ، این ده قاعده است که یاد کنیم ، و هیچ کس را از اهل سنت و جماعت با تو در این خلاف نباشد :

قاعده اول آن است که ، اقرار دهی که ، هر که از بندگان خدای عزوجل ، از مرد وزن ، و نیک و بد ، از آزاد و بنده ، که بگفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** ، او مؤمن است ، شاید که زن مؤمنه بدو دهی ، و از وی زن خواهی ، و او میراث مؤمنان یابد ، و مؤمنان از وی میراث یابند ، و احکام مؤمنان بر وی برانند ، و بر جنازه وی نماز کنند و وی را به گورستان مؤمنان دفن کنند ، اگر این قول از دل گفته باشد ، و بر این با خدای رسد ، جای وی بهشت بود ؛ و اگر از دل ننگفته باشد منافق باشد ، به ظاهر احکام مؤمنان بر وی می رانند برای قول شهادت را ؛ اما اگر بر آن نفاق با خدای رسد ، جای وی در که اسفل باشد . چنان که حق تعالی می فرماید : **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ .**

ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم ، ما وی را به تهمتی یا به تعصبی نامؤمن خوانیم . چنان که حق عزوجل می فرماید :

**وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا .**

چنان باید که جمله گویندگان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** را مؤمن گویی ، و مؤمن خوانی ، و مؤمن دانی ، و به گناه کبیره رقم کفر و نفاق بر ایشان نکشی ، و شك در ایمان خویش ، و آن ایشان نیاری ؛ زیرا که حق تعالی گناهکاران را مؤمن خواند ، چنانکه گفت :

**وَتَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا آيَهَا الْمُؤْمِنُونَ .**

و معلوم است که عاصی را به توبه فرمایند، و نشاید قول خدای را عزّوجلّ خلاف کردن، و در آن شك آوردن، و نشاید قول مؤمنان را و گواهی ایشان را رد کردن، و ایشان را دروغ زن داشتن؛ زیرا که هر مؤمنی که او از قول گبری، یا جهودی، یا ترسائی، یا مشرکی، این قول شهادت بشنود، و گواهی دهد بر آن که این قول از وی در وجود آمد، جمله ائمه اسلام فتوی دهند، و قضات اسلام حکم کنند بر اسلام او، پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن. کما قال رسول الله ﷺ: أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ، حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَإِذَا قَالُوا هَاعَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَالِي اللَّهِ.

قاعده دوم آن است که همه چیزها را جمع داری در قضا و مشیت ایزد سبحانه و تعالی: هم خیر و هم شر، و هم نفع و هم ضرر. آنچه خیر است به امر و رضا و محبت او است، بدان ثواب دهد؛ و آنچه شر است به نهی او است، بدان عقاب کند، به رضا و محبت او نیست تا سغه لازم نیاید، اما جمله به قضا و مشیت او است تا قهر و عجز لازم نیاید. قاعده سوم آن است که جمله یاران رسول را جمع داری در دوستی، و نیک خواستن، و نیک گفتن و هیچ کس را از ایشان به قلیل و کثیر بدنگوئی و بد نه اندیشی، و روانداری که کسی دیگر بد گوید، چنان که حق تعالی گفت: وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. خداوند تعالی ما را بستود

که ما ایشان را بد نگوئیم ، و بدیشان دعا و ثنا گوئیم ؛ پس نشاید ایشان را بد گفتن . و از جمله ایشان ابو بکر صدیق را فاضلتر گوئی پس عمر را ، پس عثمان را ، پس علی را رضوان الله علیهم اجمعین زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول ﷺ به اتفاق جمله یاران ، و ایشان نصرت کردند مردین را و شریعت را ، و ایشان بگسترانیدند بساط اسلام را در آفاق جهان ، به توفیق حق سبحانه و تعالی . چنان که در کتاب عزیز خود می گوید ابوبکر را : **الْأَنْصَرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَانِيَةَ أَهْنِينَ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ** . و عمر را گفت : **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** . و عثمان را گفت : **أَمَّنْ هُوَ قَانِيتُ آخَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا** . و علی را گفت : **إِنَّمَا وَبَيْتِكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** . و جمله یاران را گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** . و جای دیگر گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** .

پس هم بر این جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی ، و بر سنت و جماعت باشی ، و مسح کشیدن بر موزه روا داری مقیم را يك شباروز ، و مسافر را سه شباروز ، از وقت حدث تا وقت حدث .

قاعده چهارم آن است که همه جماعت ها و جمع های مسلمانان را حق گوئی و حق دانی ، و از پس همه مسلمانان نماز روا داری ، چنان که رسول گفت ﷺ : **صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، لَكُمْ صَلَواتُكُمْ وَعَلَيْهِمْ إِثْمُهُمْ** . و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور باشد و افتراق آورده باشد در میان امت محمد رسول الله و رخنه افکنده بود درباره اسلام

وسنت وجماعت ، واز آن قوم باشد که رسول گفت عَلَيْكُمْ : من فارق  
الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه . و نیز گفت :  
يدأله على الجماعة یعنی دست خدای عز و جل بر اهل سنت  
وجماعت است .

قاعده پنجم آن است که همه صفات ستوده ملك سبحانه و تعالی  
جمع داری به اعتقاد درست ، چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات  
و علو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این ، چنان که حق تعالی می گوید :  
وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ مفسر گوید یعنی : الصفات العلی . و بیاید دانست  
که چون علم نباشد ، عالم نباشد ، و چون قدرت نباشد ، قادر نباشد ،  
و در جمله صفات همچنین است آنگاه صانعی را شاید .

قاعده ششم آن است که اقرار از دهی که حق را سبحانه و تعالی  
بتوان دید ، و اهل بهشت خدای را بینند بچشم سر ، بی چون و بی چگونه  
و وی را صورت و هیئت و لون و کیفیت نباشد ، اما بینند بی چون  
و بی چگونه ، همچنان که امروز می دانند بی چون و بی چگونه ،  
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ . اما بینند ، چنان که حق  
سبحانه و تعالی خبر داد : وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ أَلِي رِبَّهَا نَاطِرَةٌ .

قاعده هفتم آن است که اقرار دهی که بندگان خدای را استطاعت  
است ، توانند که فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است  
به شرط وجود استطاعت ، زیرا که تکلیف ما لایطاق روان باشد چنان که  
حق تعالی فرمود : لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ، مفسر گوید : یعنی  
طاقتها . و در فرمان خدای تعالی و در دین او ستهندگی نکنی بعد از

آن که حق ترا معلوم شده باشد، که همه خللها از این است .  
 قاعده هشتم آن است که اقرار دهی که همه کتابهای خدای  
 عزوجل حق است چون قرآن، و تورات، و انجیل، و زبور، و صحف  
 ابراهیم همه کلام خدای است عزوجل؛ به گفت نیافرید، سخن وی  
 است و سخن وی از وی جدا نیست، و مخلوق نیست، و محدث نیست،  
 بگفت به قدرت نه به آلت و جارحت: و گفتنی وی را از گفتن باز ندارد  
 چنان که شنیدنی از شنیدن باز ندارد و دیدنی از دیدن باز ندارد. اما  
 خدای را عزوجل کلام ثابت است. چنان که گفت: **يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا  
 كَلِمَ اللَّهِ . وَنِيزَ كَفَتَ : فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ . وَنِيزَ كَفَتَ : وَكَلَّمَ اللَّهُ  
 مُوسَى فَتَلَمَّيْمًا .**

قاعده نهم آن است که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از  
 خدای عزوجل بی توبه روا باشد مؤمنان را و سنیان را چون خواهد.  
 و هر گناه کاری از مؤمنان که با خدای رسد. و توبه نکرده باشد، کار  
 وی در مشیت حق تعالی باشد، اگر خواهد وی را بیا مرزد بفضل و کرم  
 خود، و اگر خواهد وی را به شفیع بخشد، و اگر خواهد به مقدار گناه  
 وی را عذاب کند، پس با بهشت آرد، چنان که گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ  
 أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ** و روا نباشد که حق تعالی  
 مؤمنان را عذاب جاوید کند. و هر مؤمن که از دنیا برفت، و وی را  
 در خاک نهادند، وی را سؤال کنند؛ اگر جواب به صواب دهد، گور  
 وی را مرغزاری گردانند از مرغزارهای بهشت، و اگر جواب نه  
 به صواب دهد، روا باشد که وی را عذاب کنند به مقدار گناه وی. و نیز



اقرار دہی کہ : حساب ، و ترازو ، و نامہ خواندن ، و صراط ، و بہشت و دوزخ ، ہمہ هست و حق است . چنان کہ در قرآن و اخبار آمدہ است .

قاعدہ دہم آن است کہ متشابہات کہ در قرآن و اخبار رسول ﷺ است بدان اقرار دہی کہ چنان است و حق است ؛ و ہر چہ از آن محتمل تاویل و تفسیر است ، و مفسران آن را تاویل و تفسیر کردہ اند ، و علمای حق آن را بیان فرمودہ اند و معنی آن گفتہ اند ، از قول ایشان در نگذری ، و بر آن نیفزایی . و ہر چہ آن را فرو گذاشتہ اند ، در آن ہیچ سخن نکوئی بہ عقل و فہم خویش ، تا در تشبیہ و تعطیل نیفتی . در جملہ اقرار دہی کہ ہمہ قول خدای است عز و جل ، و حق است و چنان است کہ او گفت ، نہ بہ ظاہر ونہ بہ باطن يك حرف را منکر نباشی ، زیرا کہ يك حرف را منکر شدن ، انکار است از جملہ . و ہر چند کہ در آیات متشابہ کم آویزی تر ا بہتر باشد ، زیرا کہ حق سبحانہ و تعالی می گوید :

فَمَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا . خدای عز و جل نشان راسخان علم آن نہاد ، کہ ایشان بہ متشابہات اقرار دہند و تاویل و تفسیر آن نجویند ، و راہ سلامت این است . زیرا کہ نادانی با خود حوالہ کنی بہ از آن کہ در تشبیہ کوبی و در فتنہ افتی . و اگر کسی گوید کہ چہ کوئی در این آیت ہا کہ حق تعالی می گوید : خَلَقْتُ بِيَمِينِي . وَجَاءَ رَبُّكَ وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى . وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ . وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا ، ودر اخباری که مانند این است ؟  
 گویم : چنان است که خدای گفت عز وجل ، و رسول گفت ﷺ ،  
 و عبدالله عباس گفت : اگر گوید که تشبیه می گوئی ، گویم من بدانچه  
 خدای گفت ، و بدانچه رسول او گفت اقرار داده ام که چنان است که  
 ایشان گفته اند ، تشبیه نباشد . اما اگر تو می گوئی نه چنین است ،  
 تشبیه تو می گوئی نه من ، من از تشبیهات بیزارم . من به آنچه خدای  
 گفت ، و رسول او گفت ، اقرار دارم ، و بر آن نه افزایم و نه کاهم ؛ از  
 تشبیه رستم . اما اگر تو می گوئی نه چنین است - و نشاید که چنین  
 گوئی - در تشبیه تو آویخته ای و در تأویل تومی جهی نه من ، و به قول  
 خدای و رسول اقرار نمیدهی ، تشبیه تو می کنی نه من ، از اقرار تشبیه  
 نیاید . اقرار به قول خدای و رسول ایمان است ، و انکار از آن کفر است  
 چون من به سر اقرار باشم و توبه سر تأویل و تشبیه ، ترا بر من چه شناعت  
 رسد ؟ و هر که عاقل و خردمند باشد ، داند که راه راست و اعتقاد پاک ،  
 راه رسول ﷺ و آن یاران او رضوان الله علیهم اجمعین است ، و آن  
 این است که گفته آمد . وَبِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَالْعِصْمَةُ .

## باب سوم

### در معرفت و هدایت حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید کہ :

بزرگان دین گفته اند : **الْمَعْرِفَةُ نُورٌ خَارٌ** ؛ و حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می فرماید : **اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** مثل نوره کمشکوہ فیہا مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجہ کأنہا کوكب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونہ لا شرفیتہ ولا غربیتہ یکاد زیتہا یضییء وأو قمسہ نار نور علی نور یدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الأمثال للناس والله بکل شیء علیم .

حکما کہ مثل گویند ، و سخن در مثل در بندند ، از بهر آن کنند ، تاشنونده آن سخن فهم کند و دریابد . پس احکم الحاکمین این سخن از آن در مثل بست تا از این فایده گیرند - آن کس کہ بشنود - و چون بزرگان دین گفته اند : **الْمَعْرِفَةُ نُورٌ خَارٌ** کہ معرفت نوری است سوزنده ، و حق سبحانه و تعالی می گوید : کہ معرفت چون

چراغی است در طاقی نهاده که آبگینه ای در پیش او بود، و نیز می گوید:  
 وَلَوْ كَمَسَّتْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُّورٍ ، پس از سر تحقیق در این سخن باید  
 نگریست .

چون معرفت نورسوزان است، و چراغ نورسوزان است، و سینه  
 عارف صدف اوست؛ همچنان که آن چراغ آن آبگینه را گرم  
 می دارد، نور معرفت عارف را گرم می دارد، و همچنان که هر چه  
 بدان چراغ دهی بسوزد، هر گناهی که نور معرفت بر آن تافت نیست  
 کشت .

همچنان که هیمه به آتش پای نیارد، گناه با معرفت پای نیارد  
 و همچنان که در روز چراغ به کار نیاید، و رنج چراغ نباید کشید،  
 عارف را در پرتو نور معرفت به هیچ دلیل و راه بری حاجت نباشد در  
 خدای شناختن . و همچنان که شب تاریک چراغ فایده دهد، هر کجا  
 که ظلمت گناه، و تاریکی بدعت پیدا آید چراغ معرفت فایده خویش  
 بدهد . و همچنان که هر کجا زمینی، یا بیشه ای، و اگر جایی باشد  
 که مار یا خوک یا نوعی از این انواع در نیستانی<sup>۱</sup> افتد که همه خلق  
 از آن عاجز باشند، آتش در آن زنند همه صحرا گردد، و هر چه  
 در میان آن باشد بسوزد، و آن زمین به چند سال چندان بردهد که  
 همه خلق از آن عجب فرو مانند .

حق سبحانه و تعالی معرفت را از آن به آتش مانند کرد تا ما  
 بدانیم که همچنان که هیچ چیز به آتش پای نیارد، و هر چه سوختنی

۱ - م : ظیشه یا نیستانی .

است بسوزد، همچنین هیچ معصیت با وجود معرفت پای نیارد - و هر چند همیشه بیشتر، آتش بلندتر، و تیزتر، و روشن‌تر. اگر این سخن را ترتیب کنم کتابی تمام بر آید؛ اما هر که عاقل، و خردمند، و عارف است این قدر او را بسنده باشد.

حق سبحانه و تعالی عارف را از بهر گناه کردن آفریده است؛ چنانکه خبر مهتر عليه السلام بدان ناطق است: **لَوْ لَمْ قَدْ نَسَبُوا لَخَلَقَ اللَّهُ قَوْمًا يُذْنِبُونَ فَيَغْفِرُ لَهُمْ** پارسى خبر چنین باشد که: اگر شما گناه نکنید، خدای عزوجل قومی دیگر را بیافریند تا گناه کنند، تا خدای عزوجل ایشان را بیامرزد.

و در خبر دیگر می‌آید که: در بنی اسرائیل پیغمبری به خدای عزوجل بنالید، گفت: یارب! این امت من گناه بسیار می‌کنند، ایشان را باصلاح آر؛ خدای عزوجل بدو وحی فرستاد که: اگر ایشان گناه نکنند، من قومی دیگر را بیافرینم تا گناه کنند تا من برایشان رحمت کنم. این دریاهاى رحمت همه عاصیان را، و گناه کاران را آفریده‌ام، اگر ایشان را گناه نباشد این همه ضایع ماند.

مثل گناه مؤمن عارف چون مثل همیشه است، و مثل معرفت چون آتش؛ با وجود آتش همیشه را چه خطر باشد، و چون آتش باشد، و همیشه نباشد، آتش چون آتشی کند؟ لابد آتش را همیشه بیاید تا آتش روشنائی دهد، و توش تواند داد، و خلق از او منفعت توانند گرفت. و چون آتش بر همیشه کماشتی، خواه همیشه يك خروار باش، خواه صد خروار،



خواه صد هزار خروار؛ همه به يك نرخ باشد۔ بلکه هر چند همیشه  
بیش تر، آتش بلند تر، و روشن تر، و سوزان تر. و چون آتش نباشد  
يك شاخ همیشه، و اگر يك خروار، به صد سال در پیش خود بنهی و  
هزار کوزه آب بروی بریزی يك ذره کم نشود: آب چشم که توش  
معرفت و محبت بازان یار نباشد۔ سقا يك مشك<sup>۱</sup> به يك تا نان  
فروشد!

گفته‌اند که منافق هر وقت که خواهد بگرید، اما مخلص را  
که بُن مژه تر گردد، آتش در ملکوت زند. از آب دیده، تا به آب  
دیده فرق بسیار است، و از آتش ندامت و توبه تا به آتش خوف<sup>۲</sup> مقلد  
فرق بسیار افتد: هر آن وقتی که مرد عارف از سر ندامت، و شرم،  
و تشویر الله نفسی برزند، و از سر شوق و نیاز او به محبوب او، چندان<sup>۳</sup>  
شرر دل سوز، جای فزای، روح نواز، و کفر گداز، و ضلالت  
زدای، و دل افروز، از آن صدر مشروح او به عالم صغری و کبری  
پیدا کند که جمله عالم آبادان گردد، و جهانی بر افروزد، و عالمی  
بسوزد.

و اگر باد فضلی بازان یار گردد، و عطر لطف لطیف بیارند،  
و بر آتش محبت او بر او کنند تا باد فضلی بوی آن به عالم پیرا کند،  
هر چه خاشاک، و خاکستر، و کدورت، و انگشت، همه را هباء<sup>۴</sup> منشوراً  
گرداند، و هر چه نور و صفاوت، و لطافت، و شناخت، و معانی است  
به عالم نشر کند، تا بوی آن در دماغ محبتان و سوختگان ازل افتد،

۱- د : يك مشك آب ۲- م : ندارد ۳- م : چنان که

وَمَجْدُ اللَّهِ تَعَالَى رَا كَوَيْد : خبَر دِه دُوسْتَان وَعَزِيْزَان ، وَسُوخْتِكَا ن مَارَا كِه :  
 اِنَّ رَبَّنَا فِيْ اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتِ الْاَفْتَعْرَضُوْا لَهَا لَعَلَّ اَحَدَكُمْ اَنْ  
 تَصِيْبَهُ نَفْحَةٌ مِنْهَا فَلَا يَشْقَى بِعَدَّتْهَا اَبَدًا . پارسی خبر چنین است که  
 رسول ﷺ می گوید :

به درستی که خداوند پروردگار شما را در روز گارهای شما  
 نسیم لطف‌هاست که بر دوستان ، و محبتان خود نثار کند ؛ بجوئید آن  
 را که شاید بود که از آن نسیم لطف بویی به شما یکی برسد که  
 هرگز نیز بدبخت نگردید - و نور ، و روشنایی ، و افر و ختگی آن تا  
 ابد الا باد مرد عارف را درمی کشد ، و می افروزد ، و بالا می دهد : زیرا  
 که آتش علوی است به علو می کشد ، و خاکستر ، و انگشت ، و کدورت ،  
 سفلی است به سفلی می کشد .

و این حدیث را بدین بیرون داده اند : كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ ؛  
 هر چیز که هست او را اصلی است ، و مرجع او باصل او گردد - از هم  
 قرینی هم خوبی آید ، ولیکن هم اصلی نیاید . مردمان در مثل بسیار  
 گویند ، بیت :

گر دو مر کب را بیندی بر یکی آخور به هم  
 گر نشد هم رنگ و هم تک بی گمان هم خو شوند  
 آب و آتش ضد یکدیگرند ؛ اما چون آب با آتش قرین گردد  
 هم خوی یکدیگر شوند ، اگر چه هر گز آتش تری نکند ، و آب  
 آتشی نکند .

\* \* \*

## فصل آخر:

عارفان دو قومند: يك قوم را که سینه ایشان شرح کنند، و دیده دل ایشان گشاده شود، و چشم ایشان بر کنوز فضل، و کرم، و جود، و رحمت، و مغفرت حق سبحانه و تعالی افتد اغلب ایشان در راه رجاء افتند، و آن سخت نیکوافتد؛ زیرا که مردان و اولیای خدای عزوجل تا آن گاه که عقبه خوف باز نگذارند، و در کوی امید نروند، هرگز به درجه اولیاء نرسند. و آن، از آن افتد که تا کسی به کسی امید می ندارد، و او را دوست ندارد مراد خویش از او طلب نکند، چون امید می دارد همیشه در طلب او باشد تا او را کجا یابد، تا مگر امید او از او بر آید، و چون امید ندارد چرا طلب کند، و از بهر چه طلبد.

به حقیقت بیاید دانست تا امید مرد به کمال نگردد، محبت او غالب نشود، و تا محبت بر هر چه مرد دارد غالب نگردد، مرد مردی نشود از مردان خدای عزوجل. و هر مردی که در راه خدای عزوجل اول به خوف در آید، و آن بادیه و آن منازل تمام برد، و باز از راه خوف باراه رجاء نیاید، و منازل رجاء چنان که شرط است بنرود، هرگز به هیچ مقصود نرسد، و در پرا کندگی افتد، و در تحیری نه بر اصل. و چون از این دو مقام که گفته آمد بر یکی برود، و بر یکی نرود، باشد که شیطان بروی دست یابد؛ زیرا که اگر راه خوف برود، و راه رجاء نرود نومید گردد. و خدای عزوجل می گوید: از رحمت

من نومید مباحثید کہ ہر کہ از رحمت من نومید باشد از زیان کاران  
ویکانگان باشد۔ و اگر راہ رجاء برود و راہ خوف نرود، ایمن گردد۔  
و خدای عزوجل می گوید : ایمن مباحثند<sup>۱</sup> از عذاب من مگر آن  
کسانی کہ خاسران<sup>۲</sup> باشند۔

و ہر کہ راہ خوف و رجاء بہ ہم برود مردی با سلامت باشد، اما  
ہر گز بہ مقامات اولیاء و صدیقان نرسد۔ و ہر کہ بہ اول بہ راہ رجاء  
در آید، و در راہ خوف در نہ افتد ناپاک و بی شرم گردد، و مخاطرہ باشد  
کہ در راہ اباحتی افتد؛ و ہر کہ بہ راہ خوف افتد، و بہ رجاء در نیاید،  
اورا بیم دیوانگی باشد، و خاسر، و کمراہ، و دیوانہ گردد۔ و چون  
خوف بر کسی غالب گردد ہیچ چیز اورا بہتر از دیوانگی نباشد کہ  
باری بر مسلمانی بماند۔ و ہر کہ چنان کہ گفتیم بہ اول بہ راہ خوف  
در آید، و منازل آن ببیند، و آنچه شرط راہ است بہ جای آرد، و پس  
از آن بہ مرغزار رجاء در آید، و آنچه شرط آن راہ و روش است بہ  
جای آرد، و در آن مرغزار فر بہ شود، پس آنکہ مرد<sup>۳</sup> مردی شود از  
مردان در گاہ حق۔

راہ<sup>۴</sup> مرد خائف۔ کہ خوف بروی غالب نگرود۔ چندان کہ  
بہ نومیدی کشد با سلامت تراست از راہ رجاء، اما پیوستہ در رنج،  
و درد، و محنت، و زحیر، و غم و اندوہ باشد : گاہ با خدای بہ جنگ،  
و گاہ با خلق بہ جنگ، و گاہ با خویشتن بہ جنگ، و گاہ با قسمت

۱- م : مباحثید۔ د : نباشید ۲- در نسخہ «م» بہ خطا «خاصان» نوشته

شده۔ بخش اخیر ترجمہ پارسی آیتی است از مصحف کریم (الاعراف ۷-۹۷):

فلا یأمن مکر اللہ الا القوم الخاسرون۔ ۳- د : مردی۔ ۴- د : و این

قسام به جنگ؛ هرگز از جنگ کردن خالی نباشد۔  
 و در راه خوف آفت مهین، و عیب بزرگترین، آن است که  
 چون کسی از کسی می‌ترسد هرگز نخواهد که او را ببیند، همیشه  
 از وی می‌ترسد، و گریزان و هراسان باشد، و هر کار که کند از بیم  
 کند۔ و طاعت چنان باید که بر دیدار معطی کنی نه از بیم آن که  
 نباید که مرا بگیرد، و در زندان باز دارد۔ و چون می‌داند که کار  
 نه چنان است که او را شاید، و امید او به کار خویشتن باشد، خود  
 دوست ندارد که بازو آرد، و از کار کردن نومید شود، و بردل او سرد  
 شود، و همواره بر نومیدی بیکاری می‌کند، و رسول ﷺ می‌گوید:  
 لَا أَجْرَ لِمَنْ لَا خَشْيَةَ لَهُ . و چون مرگ و بیماری روی بروی آرد از آن  
 گریزان باشد؛ چون کسی از کسی می‌ترسد چون به حضرت شدن  
 او رغبت کند؟

و نشان دوستان خدای عزوجل آن باشد که ایشان به مرگ  
 آرزومند باشند، قوله تعالی: قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ  
 أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ .  
 مرد خائف همیشه ترسان، و گریزان باشد، و نخواهد که  
 خداوند کار را ببیند؛ و اصل دوستی و بندگی آن است که بنده مشتاق  
 دیدار خداوند باشد، و او را جوینده و دوستدار باشد، و راجی پیوسته  
 آرزومند و جوینده باشد، و خائف پیوسته گریزان باشد۔

تا مرد در راه رجاء به کمال ترسد، و نداند که هر چه او را

۱ - م : بدو

۲ - م : بیکاری



دروایست است درخزاین او دَرَسْت چه از دنیا و چه از عقبی ، و چه از درجات ، و چه از مقامات ، و چه از منازل اولیاء ، و صد یقان ، و ابدالان ، و چه از گنجها ، و غنوم ، و کرامات ، و چه آمرزش گناه ، و چه نجات از مهلکات ، و چه از طعام ، و شراب ، و اعزاز دو جهانی ، از او امید دارد نه از کار خویش - و اعتقاد چنین دارد که او این همه از بهر مؤمنان ، و عارفان مخلص دارد : چه مذنب ، و چه فاجر ، و چه مفسد ، و چه عاصی ؛ در ولایت خدای عزّوجلّ این بس کاری نباشد که با ولیّی از اولیاء خویشتن چنین کند .

در حکایت دَرَسْت که يك بار مردی در بسطام به خواب دید که خدای عزّوجلّ ولایت بسطام در کار بایزید کرد؛ بیامد و این خواب او را بر گفت که من چنین خوابی دیدم . باینوید قدّس الله سرّه العزیز گفت : بس خوابی نیست که دیده‌ای ؛ اگر همه فرزندان آدم را در کار حضرت سلطان بایزید کردی هم بس کاری نبودی ! هنوز يك کف خاک بودی میان دو دست ، کف خاکی چه باشد ؟ ! و سلطان آن سخن از آن گفت که او را چشم پر خزینه فضل ، و کرم ، وجود او افتاده بود ، و بر خبر رسول ﷺ که او گفت : **اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰی مِائَةَ رَحْمَةٍ** : **اَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَّاحِدَةً ، وَ قَسَمَهَا بَيْنَ الْجِنِّ ، وَ الْاِنْسِ ، وَ الْطَّيْرِ ، وَ الْبَهَائِمِ ، وَ الْهَوَامِّ ؛ فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ ، وَ بِهَا يَتَوَاصَلُونَ ، وَ بِهَا يَتَرَاحَمُونَ وَ اٰخَرَ قِسْعًا وَ قِسْعِينَ رَحْمَةً لِنَفْسِهِ يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .**

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که خدای را

عز وجل صد رحمت است : يك رحمت از آن بفرستاد و قسمت کرد میان آدمی ، و پری ، و مرغ ، و سباع ، و چرنده ، و جنبنده<sup>۱</sup> ؛ و ایشان بدان بر یکدیگر مهربانی و تلطّف ، و رحم می کنند ، و همه رحمت ها در میان خلق از آن يك رحمت است ، و نمود و نه در باقی است ، تا بدان روز قیامت بر بندگان رحمت کند . اگر جمله گناه کاران امت محمد ﷺ را بیمارزد ، از دریای رحمت او چندان کم شود که یکی از ما سوزنی به دریایی ژرف فروزند ؛ هم چندان کمی در رحمت او آید که از آن سوزن در آن دریا آید !

و خزینة رحمت او را هیچ کرانه نیست ، و فضل ، و جود ، و کرم او را هیچ منتهایی نیست ؛ مردی باید که مؤمن عارف باشد از خلعت و رحمت در نماید . و این همه دریا های رحمت ، مؤمن عارف مخلص راست ، اگر چه گناه او به عدد ریگ بیابان ، و برگ درختان ، و قطره باران ، و موی چارپایان باشد ، چون مؤمن عارف است باک نیست .

\*\*\*

### فصل آخر :

این جمله که می رود در شأن مرد مخلص عارف موحد می رود که او در گفت کلمه : لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ راست باشد ؛ این همه در حق ایشان می رود ، اگر چه گناه کار باشند از گناه باک نیست . چون گناهی باشد يك نظر رحمت آن همه نیست کند چنان که گفته آمد . اما باید که در اعتقاد درست باشد ، تا بر حسب اعتقاد او با او کار

۱ - در هر دو نسخه آن را معادل پارسی برای کلمه « الهوام » در

متن خبر تازی گرفته اند !

کنند؛ کارها از سر مجاز فرا نباید گرفت، و در يك ساعتی در سبزه بهاری نباید نگریست که گرمای تابستان، و سرمای زمستان در پیش است، و آن جز به مر کب اعتقاد درست بدان راه بیرون نتوان شد.

روزی مهتر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت مر عبدالله عباس را رضی الله عنهما :  
 أُعَلِّمَكَ كَلِمَاتٍ : اِحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ ، وَأَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدَهُ أَمَامَكَ ؛ وَإِذَا  
 سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ ، وَإِذَا أَسْتَعْنَتْ فَاسْتَعِينِ بِاللَّهِ . فَلَوْ أَنَّ الْأُمَّةَ  
 اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَنْفَعُوكَ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ ، وَلَوْ  
 اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَضُرُّوكَ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكَ ؛  
 طَوَيْتِ الصُّحُفَ وَجَفَّ الْقَلَمُ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید مر عبدالله  
 عباس را رضی الله عنهما : پیاموزم ترا سخنانی ؛ نگاه دار فرمان خدای را  
 عزوجل تا خدای عزوجل ترا نگاه دارد به هر چه در پیش داری .  
 و هر چه خواهی از خدای عزوجل خواه ، و چون استعانت خواهی  
 خواست به کسی ، آن استعانت از خدای خواه . و به درستی که اگر  
 همه خلق گرد آیند بر آن تا ترا منفعتی کنند ، نتوانند کرد مگر به  
 چیزی که خدای عزوجل بر تو حکم و قضا کرده است ، و در ازل بر تو  
 نبشته است ؛ و اگر همه گرد آیند ( بر آن ) تا ترا مضرتی رسانند ،  
 نتوانند کرد مگر به چیزی که خدای عزوجل ترا قضا کرده است ،  
 و در ازل بر تو نبشته است ، نسخت در نور دیدند ، و قلم خشک شد .

تا خدای کسی را از خلق خویش بر نکزیند ، او را این اعتقاد  
 به ارزانی ندارد . اما اعتقاد چنان باید که گفتیم که مرد در گفت :  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ درست باشد ، و درستی مرد در گفت : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آن

باشد که اعتقاد دارد که : لا ضارَّ ، ولا نافع ، ولا مُعزِّز ، ولا مُذلَّ إِلَّا اللهُ  
 آن که در گفت : لا اِلهَ إِلَّا اللهُ درست باشد ، و بر اعتقاد اهل سنت  
 و جماعت باشد ، آن که گناه او همه سبب رحمت ، و مغفرت باشد ؛ زیرا  
 که مرد مؤمن مخلص عارف را قصد گناه کردن نباشد ، و چون کرده  
 آید با سر استغفار ، و ندامت شود ، و چون ندامت دل و استغفار زبان  
 بازان یار گشت سبب رحمت گردد ، قوله تعالی : وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ  
 يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهُ يَجِدِ اللهُ غَفُورًا رَحِيمًا .

لا اِلهَ إِلَّا اللهُ چون برستی گویی این کلمه دانه‌ای است که بکشتی؛  
 چون بروید بیخ تا به ثری فرو برد ، و شاخ تا به اعلیٰ علیین بر کشد .  
 هر چه در میان علی و ثری مخلوقات است ، نهنک و ار به دم به خود  
 کشد ، و فرو برد که يك ذره در وی کم و بیش نگردهد ؛ چنان که عصای  
 موسی صلوات الله علیه آن همه سحره فرعون به يك دم در کشید ،  
 و فرو برد که يك ذره در وی کم و بیش نگریدید - آن که چه عجب  
 باشد اگر کلمه : لا اِلهَ إِلَّا اللهُ همه گناه کاران را ، و همه کفر کافران  
 را به يك دم فرو کشد ؛ و عصای موسی صلوات الله علیه جز يك شاخ نبود  
 از مورد بهشت ، خدای عز و جل او را چندان سلطنت ، و شوکت ،  
 و شہامت داد تا هفتاد هزار خروار رسن را به يك دم فرو برد که هیچ  
 کس ندانست که آن کجا شد ، و چون نیست گردید !

کلمه ای که حق سبحانه و تعالی می گوید : اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ كِتَابٌ فِي السَّمَاءِ  
 مِثْلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَمَارٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ .  
 تَوَلَّى اَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ . چون خدای عزوجل داستانی ، ومثلی بزد مردمان را تا ایشان در آن نگرند ، ودراندیشند ، واز آن پند و عبرت برگیرند ، واز آن غافل نباشد :

پند بر گرفتن این ومازند این باشد ؛ نه آن که برخوانی ودر نه اندیشی که چه خواندم ، وچه شنیدم ، ودرمصحف مجید می گوید :  
 قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا . وجای دیگر می گوید : وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ .

اما این کلمه باید که چنان گویی که باید گفت ، تامقصود حاصل گردد . رسول ﷺ معلم همه خلق بوه ، و خدای عزوجل اورا رحمت جهانیان خواند ؛ وبسیار چیزهاست که مخاطب رسول الله است اما مقصود از آن امت است . این آیت که حق سبحانه به رسول ﷺ فرستاد : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَادِقًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا .

رسول ﷺ درکار حق سبحانه هیچ شریک می نیاورد ، اما امت آوردند ؛ گفت : فرا ایشان بگوی تا درکار ما ، و گفتار ما هیچ شریک نیارند . این همه ثمره لا اله الا الله آن کس راست که این کلمه از سر تحقیق گوید ، واخلاص بازان به هم باشد ، آنکه چندین ثمره دهد ، وچون نه ازسر اخلص وحققت گوید : إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ



الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ بار آرد . کلمات یکی ، هر دو گوینده همان گفتند ؛  
اما یکی از سر شناخت ، و دیگری از سر ناشناخت گفت ، در فرق این  
و آن می نگر !

قال رسول الله ﷺ : إِنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ :  
رُكُوعَهُمَا ، وَسُجُودَهُمَا ، سَوَاءٌ ؛ وَإِنْ فَضَلَ صَلَاةَ الرَّجُلِ عَلَى الْآخَرِ  
كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ . پارسى خبر چنین باشد که رسول ﷺ  
می گوید : به درستی که دو مرد از امت من در نماز ایستند : رکوع ،  
و سجود ایشان برابر باشد ؛ و از نماز یکی تا به نماز دیگری از زمین  
تا آسمان فرق باشد . در کارها به صورت اهل صورت و اهل مجاز نگرند  
اما اهل حقیقت از سر تحقق نگرند ، و گرد مجازات و پوست نگردند :  
معصیت اهل معنی همه طاعت بار آرد ، و طاعت اهل دعوی که معنی ندارند  
همه عین معصیت باشد .

مثل اهل معنی چون مثل سنگ آتش زنه است : اهل دعوی آتش از  
اهل معنی فرا گیرند ، و در پاره ای چوب ، و خاشاک ، و درمنه زنند ؛  
روشنایی بنماید ، ولیکن هم در ساعت باز فرو نشیند که نه آتش ماند  
و نه روشنایی ، و مرد مدعی در تاریکی و گمراهی بماند که نه راه  
فراپس داند ، و نه راه فرا پیش ، چنان که حق سبحانه و تعالی در کتاب  
خویش می گوید : مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ النَّارِ الَّتِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا  
حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ . صُمْ بِكُمْ عَمِي  
فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ .

و مرد عارف معنوی که مثل او چون مثل سنگ آتش زنه است

اگر همه دریاها آب، و کوه های برف، و رودهای یخ بروی کماری چون وقت کار آید، عقل عاقل متقاضی گردد، و به دست نصیحت پیغامی به سوی دل فرستد که: ای دل معنوی از خواب غفلت بیدار شو! و به دست استطاعت مفتاح فکرت برگیر، و پرده غفلت از روی هدایت باز کن، و سنگ ندامت بر آتش زنه ملامت زن، تا نور معرفت، و نار محبت، در سوخته ارادت ازل افتد، و باد فضل و لطف آن را بالا دهد و فروماندگان تیه ضلالت به نور چراغ معرفت، از تاریکی نکرت و ضلالت، به راه نجات، و هدایت، و مغفرت آیند، و در روشنایی چراغ معرفت عارفان بروند.

و در سفرهایی که پادشاهان روند در شب تاریک بی شمع و مشعله نروند، اما بسیار از او باش، و ستوربان، و کدای در روشنایی آن بروند؛ اما ایشان را در شمع و مشعله هیچ نصیب نباشد. و فردای قیامت هم این دعوی کنند؛ هم چنان که در دار دنیا در روشنایی چراغ عارفان می بودیم، در قیامت هم چنان خواهیم بود، چنان که حق سبحانه و تعالی می گوید که: روز قیامت منافقان، مؤمنان را می گویند: *انظرونا نقتبس من نورکم، قیل ارجعوا ورائکم...* تا آخر آیه اما باشید تا فردا که هر کسی را به رنگ دل برانگیزند: *یوم قبیض و جوه و تسود و جوه.*

این سپیدی و سیاهی رنگ دل است که بر روی دهد؛ و روز قیامت حشر خلق بر رنگ دل ایشان خواهد بود، و بر فعل و نیت ایشان خواهد بود، هر که امروز طبع خوک دارد، فردا خوک برخیزد،

وهر که طبع بوزنه دارد، فردا بوزنه برخیزد، هر که طبع نفاق دارد، فردا مناقق برخیزد، و هر که طبع جباری، و متکبری دارد فردا بر صورت مورچه برخیزد، و پای سپر همه خلق باشد.

وعارف که مؤمن مخلص است، هم چنان مؤمن، وعارف، ومخلص برخیزد. هم چنان حدیث آن سنگ که آتش در وی تعبیه است؛ به همه آب ها تر نکشت، و به همه رودهای برف و یخ، و سرماهای سرد، آتشی از وی بیرون نتوانست کرد، که او را از آن هیچ زیان نداشت و چون به کار آمد جهانی را روشن گردانید، وعالمی را بر افروخت، و صد هزار هیمه تر و خشک در پیش وی هیچ خطر نداشت، هم چنین روز قیامت، نور قیامت از شعاع دل عارفان خواهد بود، و نور از روی ایشان خواهد بود، وزینت بهشت تمام نگردد تا آنکه که عارفان مؤمن مخلص پای در بهشت نهند.

هیچ نور بانور معرفت پای نیارد، و هیچ آتش با آتش محبت برابری نتواند کرد. و در خبر می آید که قومی از مؤمنان قدم بر صراط نهند، آتش دوزخ به فریاد آید: بگذر ای مؤمن عارف! که آتش محبت و نور معرفت تو، آتش مرا فرو نشاند. و آتش دوزخ که همسر کشان را وجباران را می به دو نیم کند، و همه خلق از بیم او می قرار نیابند، او را می بی آتش معرفت عارفان بیم کنند، چنان که خبر بدان ناطق است، قال رسول الله ﷺ: جَزِيْنَا مُؤْمِنًا! فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَاءَ نَارِي. نور دل عارفان که از سر حقیقت، و معرفت، و محبت، و موادت برخیزد هیچ آن را حجاب نتواند کرد، و هم چنان می رود، و حاجبان

از پس ، وازپیش ، وازچپ ، وازراست ، وازفوق ، وازتحت او می روند  
وهر خاشاک هوا وهوس ، وسودا ووسواس ، که کرد او گردد می سوزد  
وهم چنان از دل عارف صادق بر آید که به هیچ التفات نکند ، وپر همت  
باز کند ، وقصد **الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ** کند که نه بر دنیا تابد ، و نه بر  
عقبی تابد ، و نه بر ارض تابد ، و نه بر سماء تابد ، و نه بر هوا تابد ، و نه  
بر فضا تابد ، و نه بر بهشت تابد ، و نه بر درجات تابد ، و نه بر عرش تابد  
و نه بر فلک تابد ، و نه بر ملک تابد ، و نه بر علی تابد ، و نه بر ثری ،  
و نه بر هیچ مخلوقی تابد که خاء خلقت دارد ، هم چنین می رود ،  
و حجاب عشق و محبت به زبان صدق و حقیقت آواز می دهند که :  
**ظَرُّقُوا لِنُورِ عَبْدِ عَارِفٍ إِلَى مَعْرُوفٍ وَاحِدٍ ، أَحَدٍ ، صَمَدٍ ، غَفُورٍ ، غَفَّارٍ**  
**كَرِيمٍ ، سَتَّارٍ ، عَالِمٍ ، جَبَّارٍ ، لَمْ يَنْزَلْ ، وَلَا يَنْزَالُ ، كَبِيرٍ مُتَعَالٍ ، لَا**  
**إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ .**

## باب چهارم

### در فضل توبه و فضل تائبان گناه کار

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید کہ :  
فرمان حق سبحانه و تعالیٰ مر جمله انبیاء و رسل را صلوات الله علیہم اجمعین این بوده است کہ : مر گناه کاران را ، و رمیدگان را با در گاہ ما خوانید ، و احسان ، و فضل ، و جود ، و کرم ، و رحمت ما ایشان را باز نماید ، تا ایشان با در گاہ ما آیند ؛ چنان کہ داود را صلوات الله علیہ گفت : **بَشِّرِ الْمُنْتَبِئِينَ وَ اَنْفِرِ الصَّادِقِينَ** . گفت : یا داود ! بشارت ده گناه کاران را ، و بیم کن صدیقان را ، تا گناه کاران نومید نگردند ، و صدیقان ایمن نگردند .

و در قرآن مجید نیز این را مدد یافتیم کہ حق سبحانه و تعالیٰ میگوید : **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَّحِيمًا** . و در خبر نیز می آید کہ مهتر عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید :



اللَّهُ أَرْحَمُ بِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَالِدَيْهَا؛ پارسى خبر چنین باشد که رسول ﷺ می فرماید که : خداوند پروردگار ما رحیم تر و مهربان تر است بر بنده مؤمن از مادر مشفق و مهربان بر فرزند خویش . و در کتاب عزیز خویش می گوید : وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا .

چون رحمت ، و فضل ، وجود ، و لطف حق سبحانه و تعالی بر بنده مؤمن گنه کار بدین جایگاه باشد ، چرا باید تا مؤمنان عارف موحد مخلص در کار یکدیگر چنین بد اندیش باشند ، و بد اعتقاد باشند چه در وعده رحمت ، و چه در وعده نعمت ، و چه در قسمت روزی ، و چه در شر ، و چه در خیر ، - هر چه او را می باید در این جهان و در آن جهان - نظری باز نگریستن بدون خدای عزوجل از بهر چراست ؟ قال رسول الله ﷺ ظَنُّوا بِالْمُؤْمِنِينَ خَيْرًا - اندیشه خوب دار ، و ظن خوب کن که فرمان او چنین است ؛ و وعده چنین داد ، و گفت : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلْيُظَنَّ بِي مَا نَسَاءَ - من به نزدیک گمان بنده خویشم ؛ هر چه مؤمن مخلص به من گمان برد ، من بازو آن کنم .

و در خبر دیگر می آید : مَنْ ظَنَّ بِي ظَنًّا وَفَيْتَهُ ، وَمَنْ لَقِينِي بِقِرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَتَهُ لَقَيْتَهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً مَا لَمْ يَشْرِكْ بِي شَيْئًا .  
وقال رسول الله ﷺ : يَسْرُوا وَلَا تَعْسَرُوا ؛ فَإِنَّ اللَّهَ دَعَاكُمْ مَيْسِرِينَ وَلَمْ تَبْعَثُوا مُعْسِرِينَ - پارسى خبر چنین باشد که : آن صدر و بدر عالم خورشید یثرب و حرم ، بر گزیده از انبیاء و امام چنین می گوید که : آسان فرا گیرید کارهای بندگان خدای را بر ایشان ، دشوار فرا

مگیرید؛ مرا فرستادند آسان فرا گیرنده بر شما، و نفرستاده اند دشوار  
فرا گیرنده بر شما.

و رسول ﷺ می گوید که: هر چیزی از من به شما رسانند که  
موافق قرآن باشد فرا ستانید، و هر چه نه موافق قرآن باشد فرامستانید  
اما این خبر موافق قرآن است که: **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ  
بِكُمْ الْعُسْرَ** - خداوند سبحانه و تعالی می گوید که من که خداوند  
پروردگار شما ام می خواهم به شما آسانی، و نمی خواهم به شما هیچ  
رنج و دشواری؛ اما ما را خود بر کس آن نیست که خداوند عز و جل  
بر ما و بر هیچ کس رحمت کند به فضل خویش. همه را می چنان باید  
که به کار ایشان بر ایشان رحمت کند، و این کار ما هیچ به سزای او  
نیست؛ همه کرد نومیدی، و سیاست، و عذاب، و عقوبت می بر آییم  
و حق سبحانه و تعالی می گوید: **وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا**. و رسول ﷺ  
گفت که حق می گوید: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي فَأَلِيظُنَّ بِي مَا شَاءَ**.

و هم رسول ﷺ می گوید که حق سبحانه و تعالی می گوید:  
**سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي**. و هم از رسول ﷺ روایت کنند که او گفت:  
**لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّنَاءِ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ! إِنْ كُنْتَ  
غَافِرًا لِذُنُوبِ أُمَّتِي لِمَ قَضَيْتَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِي؟ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فِيهِ  
إِضَاعَةٌ شَيْئِينَ: إِضَاعَةُ شَفَاعَتِكَ، وَإِضَاعَةُ رَحْمَتِي** - پارسی خبر چنین  
باشد که رسول ﷺ می گوید که: آن شب که مرا به معراج بردند  
بر آسمان ها گذر کردم، پیرسیدم از خدای عز و جل، گفتم: یارب!  
اگر تو آمرزنده گناه امت منی چرا خود گناه بر ایشان قضا کردی؟

خدای عزوجل گفت: یا محمد! در آن ضایع شدن دو چیز بود: ضایع شدن شفاعت، و ضایع شدن رحمت من.

پس با چندین لطف و کرم، و این همه امیدهای نیکو که ما را وعده کرده است، چرا باید تا ما چنین از رحمت خدای تعالی نومید باشیم؟ تا گناه بنده از رحمت خدای افزون نگردد، روی نومیدی نیست، و این هرگز نتواند بود.

در بنی اسرائیل مردی بود که گناه بسیار کردی، و توبه نیز بسیار کردی؛ آخر روزی در اندیشید، از بس جفا، و خطا، و معصیت که کرده بود، دلش از خود بگرفت، برخاست و از سر تنگدلی به صحرا شد، و گفت: بار خدایا! از بس جفا و بی حرمتی که بکردم دلم بر کلو رسید، و شرم می دارم که تیز توبه کنم تا کی از این جفاهای من؟ شنید که: ای بنده من! اگر هزار چندین بکنی، تا تو می دانی که من خداوند آمرزگارم، و بر گناه آمرزیدن توانا ام مرا شرم کرم باز دارد که ترا عقوبت کنم.

وقول رسول ﷺ نیز بر این گواهی می دهد، قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ إِطَّاعَ عَلَيْهِ، عَفَرَ لَهُ، وَإِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرْ - رسول ﷺ می گوید: هر که گناهی بکند از گناهان - و او می داند که خداوند عزوجل بر آن گناه مطلع است - خدای عزوجل او را بیامرزد، اگر چه این کس بر کرده خویش استغفار و ندامت نیارد. وهم رسول ﷺ می گوید: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ يَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ؟ فَالُوا وَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: يَكُونُ نَصَبًا

بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَيَتُوبُ مِنْهُ - پارسی خبر چنین باشد که به درستی که مرد باشد که گناهی بکند از گناهان، و خدای عزوجل او را بدان گناه در بهشت کند! گفتند آن چگونه باشد یا رسول الله؟ گفت: آن، چنان باشد، که آن کس که آن گناه بکند، آن در پیش چشم او بدارند، و او در آن می پیچد، و می نالد، تا آن گاه که توبه کند. و هم رسول ﷺ می گوید: لَوْ أَخْطَأَ أَحَدُكُمْ مِنْ أُمَّتِي حَتَّى يَبْلُغَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ - پارسی خبر چنین باشد که: اگر یکی از شما چندان گناه و خطا بکند تا آن گاه که میان آسمان و زمین پُر بر آید، پس توبه کند، خدای عزوجل توبه او قبول کند.

و هم عبادة بن الصامت از رسول ﷺ می روایت کند که رسول ﷺ می گوید: هر که توبه کند پیش از هر گناه به يك سال، خدای عزوجل توبه او قبول کند؛ پس گفت سالی بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از هر گناه به يك ماه، خدای عزوجل توبه او قبول کند پس گفت ماهی بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از هر گناه به يك هفته، خدای عزوجل توبه او قبول کند، پس گفت هفته ای بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از هر گناه به يك روز، خدای عزوجل توبه او قبول کند، پس گفت روزی بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از هر گناه به يك ساعت، خدای عزوجل توبه او قبول کند، پس گفت ساعتی بسیار بود، گفت: هر که توبه کند پیش از آن که جان به چنبر کردن رسد خدای عزوجل توبه او قبول کند.

اما ما خود از ناراستی که هستیم، و از بس کم و بیش که بگوئیم نه سخن راست در دل ماجای گیرد، و نه وعده راست باور داریم؛ اگر نه از فضل، و کرم، و لطف، و وجود، و وفا چه باقی گذاشته است؟ حق سبحانه و تعالی راست بدان ماند که مجرم و گناه کار اوستی که چندین عذر، و پذیرش، و وعده های نیکو که او می کند، اما هر کسی آن کند که از او آید: ما لئیم ایم و او کریم۔ ما پیشه خویش می کنیم، و او آن خویش؛ مردمان در مثل چنین گویند:

از عنبر بوی آید و از کژدم نیش

هر کس کاری همی کند در خور خویش

درویشان چند بی تی بگویند، آن که در آخر آن بگویند:

کردم گنهی ز زلت آدم بیش

دل بود مرا از این قبل خسته و ریش

دل داد مرا حبیب گفتا: مندیش

تو در خور خود کنی و مادر خور خویش

عن ابی هریره، عن رسول ﷺ قال: لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَذْنَبَ ذَنْبًا فَقَالَ يَا رَبِّ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَأَغْفِرْ لِي. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَمَلِ عَبْدِي ذَنْبًا، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ وَيَأْخُذُ بِهِ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي؛ ثُمَّ إِنَّهُ أَذْنَبَ الثَّانِيَةَ، فَقَالَ يَا رَبِّ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَأَغْفِرْ لِي. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: عَمَلِ عَبْدِي ذَنْبًا، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ وَيَأْخُذُ بِهِ، فَقَدْ غَفَرْتُ لِعَبْدِي؛ ثُمَّ إِنَّهُ أَذْنَبَ الثَّلَاثَةَ، فَقَالَ يَا رَبِّ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَأَغْفِرْ لِي. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: عَمَلِ

عَبْدِي ذَنْبًا وَعَلِمَ أَنَّهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ ، وَيَأْخُذُ بِهِ ، فَقَدْ غَفَرْتُ  
لِعَبْدِي ؛ كَمْ أَذْنَبَ الرَّابِعَةَ ، فَقَالَ يَا رَبَّ ! أَذْنَبْتُ ذَنْبًا فَاغْفِرْ لِي .  
فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : عَمِلَ عَبْدِي ذَنْبًا ، وَعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ  
الذُّنُوبَ ، وَيَأْخُذُ بِهِ . أَشْهَدُكُمْ مَلَائِكَتِي ، أَنِّي غَفَرْتُ لِعَبْدِي فَلْيَعْمَلْ  
مَا شَاءَ .

پارسی خبر چنین باشد که ابوهریره رضی الله عنه از رسول ﷺ  
می نقل کند که : اگر مردی گناهی کند از گناهان ، پس گوید : یارب !  
گناه کردم ، بیامرزم مرا . پس خدای عزوجل گوید : گناه کرد بنده  
من ، و می داند که من او را خداوندی ام که گناه آمرزم ، و بدان  
بگیرم ، بدرستی که من بیامرزیدم بنده خویش را ؛ پس دیگر باره  
گناهی کند از گناهان ، و گوید : یارب ! گناه کردم ، بیامرزم مرا .  
پس خدای عزوجل گوید : گناه کرد بنده من ، و می داند که من او را  
خداوندی ام که گناه آمرزم ، و بدان بگیرم به درستی که من بیامرزیدم  
بنده خویش را . هم چنین تا چهار بار ؛ بار چهارم گوید حق سبحانه  
و تعالی گواه باشید فرشتگان من ! که بیامرزیدم بنده خویش را ،  
گو کار کن هر چه خواهد .

مارا کاری عظیم بیفتاده است : بد بنده ایم ، و خویشان را نیک  
بنده می دانیم ، بد داریم و خویشان را نیکوکار می دانیم ! اگر این  
ظن نیکو که ما به خویشان ، و کار خویشان می داریم ، به خدای  
داشتیمی بهتر بودی ، و اگر آن که به نیکوکاری خویش - که نداریم -  
می امید داریم ، به رحمت خدای امید داشتیمی بهتر بودی ؛ تالاجرم نه ناله



بدکاران داریم، و نہر جای راجیان داریم، بہ تقلید چیزی از ہر کسی  
فرا گرفته ایم: اگر یکی گوید سیاہ، ما ہم گوئیم سیاہ، و اگر  
دیگری گوید سپید، ما ہم گوئیم سپید!

چون یکی سر در دین جنباند، ما ہم چنان سر در جنبانیم۔  
این نہ کار خردمندان، و عارفان، و اہل بصیرت باشد، مردم چنان  
باید کہ اورا در کارها تمیز باشد، تا ہرچہ فراوی گویند، بہ عقل  
در اندیشد، و نیک از بد جدا کند، و بہ ہر چیز ناچیزی فریفتہ نشود  
و بہ قول ہر نادانی از سرپی نیفتد، تا اورا از اہل عقل و خرد توان گفت،  
و باللہ العون، و التوفیق.

## باب پنجم

### در حرمت مؤمن گناه کار عارف مخلص

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن  
ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله سره العزیز گوید کہ :  
آیت هایی که این کتاب را بنا بر آن است تابی چند یاد کنیم ،  
تا هر طاعنی را در این کتاب جای طعن نباشد ، و اگر طعن کند ، باری  
زود خاکسار ، وسیه کلیم گردد . اول قوله تعالی : **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا  
أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا** . دیگر : **قُلْ يَا  
عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ  
يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا** . دیگر : **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ  
السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ  
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** . دیگر : **وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ  
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** . دیگر : **تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا** . دیگر : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ  
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** . دیگر : **وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ  
هُمُ الظَّالِمُونَ** . دیگر : **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ**

ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ . دِيكَرُ : إِلَّا  
مَنْ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٌ مِنْ كِتَابٍ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ .

و از این آیت ها بسیار است در کتاب خدای عزوجل ؛ اما هر  
که به قرآن ، و به قول خدای ایمان دارد که این قول خدای است  
عزوجل ، و راست است ، و در این هیچ شک نیست ، از این يك دو آیت  
بسند است این کتاب را . اما اگر کسی این ندارد ، جمله قرآن ،  
وتورات ، وانجیل ، و زبور داود بروی خوانی هیچ سود ندارد .

اما آن کسانی که در این کتاب به اعتقاد ، و ایمان درست نظر کنند ،  
ایشان را از این کتاب فایده بسیار حاصل گردد ؛ زیرا که ما در این کتاب  
درج های جواهر بسیار تعبیه کرده ایم ؛ اما از این درج ها بسی سر بسته  
دست بازداشتند ایم ، و بعضی سر بسته ایم . خدای عزوجل یار آن کس باد که  
از سر ناشناختگی در این کتاب بنگرد ، و تصرف بیهوده در باقی کند ، و به  
عصای نا بینایی گنج پادشاهان نجوید ، و مسلمانان را در رنج و گفت و گوی  
نه افکند ؛ زیرا که از این طعام کم کسی خورده است ، و از این شربت کم  
کسی آشامیده است . و اگر کسی است که علم و عقل او در این میدان جولان  
تواند کرد ، و معرفت و فهم او این سخنان را جذب تواند کرد ، آنگه او اگر  
قصد این درج ها کند که سر بسته است ، او را مسلم باشد ؛ و اگر فکرت ،  
و فهم ، و عقل او این قوت ندارد ، گو برو ، و گرد این بحر ، و این ساحل  
مگرد ، که در خون خویش سعی کرده باشی .

اما اگر کسی برقع خواجه امامی از روی عقل باز کند ،  
و معرفتی دارد و علمی که آن را کحل هدایت کشیده باشند ، و بر سبیل  
تضرع و نیاز روی بدین بادیة مفلسان ، و نیازمندان آرد ، و بدین بادیة  
فرو شود ، و بدین دریاها فرو رود بر سبیل غواصی ، اگر در این بحر  
غرق شود ، خون او ضایع نگردد ، و از شهیدان راه حق باشد ، چنان

که حق سبحانه و تعالی ما را خبر کرد، قوله تعالی: **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.**

\* \* \*

فصل: يك درج از این نوع که به فهم هر کسی نزدیکتر آید، سرباز کرده آید؛ در این سخن باید فکریست: اگر چنان است که بی انکار، و بی آن که از کسی دیگر سؤال کنی، ترا این سخن حل شود، آنکه ترا مسلم باشد که این درج های دیگر سربگشایی؛ و اگر در این سخن دل تو پیچ آرد، آن بهتر که گرد این سخن نگردی. زیرا که هر سخنی که تو از این به اول برخوانی، و اگر بر کسی دیگر عرض کنی، اول به کفر فتوی خواهند کرد، مگر کسی بود که راسخ قدم باشد، و از آن باشد که: **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.** و اگر کسی بود که در روی اعتقادی دارد گوید که: او کفر نکوید، و به حجّت گفته باشد - دیگر همه فتوی کفر و زندیقی کنند، و این همه توحید مؤحدان را باشد.

اما اگر کسی این حدیث فراموش کند، هیچ عجب نباشد؛ در مثل چنین گویند: **مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ.** و اگر کسی از مردم روستایی، و اگر دانشمندی که کم علم باشد، در این سخن آویزد، بس عجب نباشد؛ زیرا سالی چند هست که مادر شهر نیشابور بودیم، مانند این حالی افتاد:

خواجه امام اسعد خود مشتی سخن از هر جای بر گرفته بود،

و برسر کرسی آن سخنان می گفت که نه اودانست که چه می گوید ،  
 ونه آن دیگران که می شنیدند . از دانشمندان قومی آن سخنان بروی  
 بگرفتند ، وجمله ائمه عصر چه از اهل نیشابور ، وچه از اهل توس ،  
 وچه از اهل عراق هر که می شنید ، فتوی کفر می کردند ، و بر آن  
 محضری ساختند ، وجمله ائمه نامه هابرا آن نوشتند ، واورا در زندان  
 کردند تا روز آدینه برسر چهار سوی نیشابور بردار کنند !

خدای عزوجل فضلی بگرد هم به جای ما ، وهم به جای او ،  
 ودیگر ائمه که آن سخنان را بر ما عرضه کردند ، وماوجه آن بنمودیم  
 واگر نه او درخون خویش سعی کرده بود ، ودیگر ائمه همه به خون  
 او مأخوذ بودند . اما خدای عزوجل فضلی بگرد از آن فضل های  
 دیگر که کرده بود - وچشم می داریم که نیز خواهد گردان شاء الله - تا  
 ما اورا نجات دادیم ودیگران را هم . خدای عزوجل یار آن کس باد  
 که این کتاب برخواند ، ومثل این نکند ، تا در خون خویش وآن  
 دیگران سعی نکند .



**فصل آخر :** اکنون با سر سخن شویم ، وباسر آن درج که گفتیم  
 که سر باز کرده آید ؛ نیکو بشنو ، وبه اول در انکار میای ! که منکر  
 فرا هیچ چیز نبیند ، زیرا که دود انکار چشم دل کور کند ، وسخن  
 در نیابد .

از سر حقیقت شنو که من بسیار تأمل کردم ، تا درد دنیا از مردمان  
 حال که بهتر وروزگار که خوشتر ؟ واین آیت که حق سبحانه وتعالی

می گوید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، در حال که در ستر آید، و در شأن که راستر آید؟ به همه گوی‌ها فرو رقتم، و همه درها باز کردم، و همه را عقل و علم سنجیدم، و معرفت، و هدایت را نیز یار کردم، در هیچ کس این آیت درست از آن ندیدم که در شأن دو قوم راضیان، و غافلان. راضیان خود سیمرخ اند؛ به حکایت می شنویم که در جهان سیمرخی است، بسیار اندیشه کردم، گفتم به آخر هم این قوم باشند. إِنَّ أَشَدَّ الْبَلَاءِ لِلْأُنْيَاءِ، ثُمَّ لِلْأُولِيَاءِ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ مرا از این حدیث منع کرد.

پس چون به حقیقت بنگریستم، جز در شأن و نشان مؤمنان موحدان غافل مخلص این آیت نیست: جهان به غفلت بخورد بی رنجی، و اندوهی، و بیماری که بر دل ایشان باشد، و به آخر برکات اسلام، و گفتار شهادت فرا رسد، و به در مرگ توبه کنند، و بر نوتائبی به خدای عزوجل رسند، چنان که ابن عباس رضی الله عنه می گوید: طُوبَى لِمَنْ مَاتَ فِي النَّانَةِ؛ هر که او بر نوتائبی با خدای عزوجل رسد، کس فضل او به حقیقت در نیابد.

در خبر است که: نوتائب را اوّل شب که در گور نهند، هزار بار خوشتر از آن باشد که نو داماد را در بر عروس باشد. باز تفکر کردم تا نیز هیچ کس هست که هر دو جهان خوش بخورد؟ در کتاب عزیز حق سبحانه و تعالی یافتیم: فَأَمَّا بِهِمُ اللَّهُ بِمَا فَالُوا جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... و مهتر عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا



اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ؛ وَ هُم رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِي كَوِيد : مَا عَلِمَ لِإِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ .

پس اکنون از روی حقیقت نظر کردم ، مرد مسلمان اگر چه بدکار و غافل است ، هم آخر در بند شریعت است ، و در بند امر و نهی است ؛ اما مرد مشرک و بیگانه در هیچ بند نیست ، و از ایشان بسیار کس بود که به در مرگ اسلام آرد ، و بر آن برود ، هم این جهان خوش بخورد ، و هم آن جهان بهشت یابد . و بسیار کس بود که رنج شریعت می کشد ، و خویشتن را در رنج و اندوه می دارد ، و او را در آن هیچ اخلاص و معرفتی نباشد ، هم در این جهان زیان کار است ، و هم در آن جهان ، چنان که حق تعالی می گوید : **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَدْعُوا اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ . . .** تا آخر آیه .

چون کار بر این جمله است : نه به بدکاری روی نو میدی است و نه به طاعت و عبادت روی ایمنی است ؛ چون به حقیقت بنگری اعتصام بنده جز به فضل ، و رحمت خدای نیست . هر چه نه بر این اصل سازی همه ناساخته است ، و هر امید که نه بدوست همه نو میدی است ، و هر نازشی که نه به یاد اوست همه مذلت است . پس چون از روی انصاف و حقیقت بنگری ، هر دو جهان این قوم خوش بخورند بی هیچ رنجی که بدیشان رسد .

يك بار از بزرگی پرسیدم که چه خوشتر است در جهان مر مؤمنان را ؟ گفت : غفلت ! مرا بر آن سخن داوری افتاد ؛ با خود

اندیشیدم کہ این بزرگ مردی است ، این هیچ چیز می نداند! اکنون کہ از کار خبر یافتم ، ہم چنان بود کہ او می گفت . اما تا بسیار تجربہ نیفتد ، و چندان راہ در نشیب و بالا بنگذاری ، این سخن حلّ نشود ، و چون رسی بینی کہ دنیا و عقبی خوش کہ خورد . و این سخن نہ سخن ہر مقلدی ، و خویشتن پسندی است کہ بہ توبہ پنداشت خود فرو شود و گوید : اینت نیک مردی کہ منم !

رسول ﷺ روزی بہ گورستانی بگذشت ؛ گفت : اہل این گورستان بیشتر از چشم زدگی در این گورها اند ! گفتند یا رسول اللہ ، مرد از چشم زدگی در گور شود؟ گفت : آری - « چشم بداشتر را دردیگ کند ، و مرد را در گور » ، و هیچ چشم زدگی شوم تر ، و بتر از آن نبود کہ مرد را چشم بر طاعت و عبادت خویش افتد ، و بر سرہ مردی خویش ؛ دمار از روزگار او بر آید ، و جملہ کار او نیست شود ، زیرا کہ عجب از طاعت و عبادت خویشتن دیدن خیزد ، در خبر است کہ :  
 الْعُجْبُ وَالْحَسَدُ يَا كِلَانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ .

ہزار بار گناہ کنی ، و چشم تو بر گناہ تو افتد ، می بہتر از آن کہ سالہا طاعت کنی ، و چشم تو بر طاعت خویش افتد ؛ زیرا کہ از گناہ دیدن ندامت و توبہ بار آرد ، و از طاعت دیدن عجب و پنداشت بار آرد ، و این ہردو مرد را زود ہلاک کند .

\*\*\*

فصل : بسیار نظر کردم تا مؤمن مخلص عارف را - کہ عبادت بسیار دارد - تا او را چہ بہتر ، و مفید تر ، و عبادت و طاعت او را چہ نقد

است تا بر او به زیان نیاید؟ گفتیم: شکر. و شاکران اند کی اند، چنان که می‌گوید: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ**. تا مرد را چشم بر طاعت و عبادت خویش نیفتد شکر نکند، و چون چشم بر عبادت و طاعت افتاد، اگر حالی نعمت و توفیق بخدای عز و جل نبیند عجب آمد، و عجب طاعت و عبادت را بخورد هم چنان که آتش هیمه را بخورد. پس به حقیقت بنگریم، مؤمن مخلص را هیچ بهتر از آن ندیدم که بی-خواست او در میان طاعت و عبادت او معصیت می‌درافتد، و او می‌نالد، و ندامت می‌آرد، و توبه می‌کند، تا از عجب دور باشد. و این سخن برخلاف قول جمله علماست! - و بر این سخن دلیل‌ها دارم: هم از قرآن، و هم از اخبار، و هم از عقل، و هم از معرفت.

اما از قول خدای عز و جل آن است که می‌گوید: **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**. تا آن جا که گوید: **وَأَقْبِنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ**. قال رسول الله ﷺ: **إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ ذَنْبًا يَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ! قَالُوا وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: يَكُونُ نَصَبًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَيَتُوبُ مِنْهُ** - پارسى خبر چنین باشد که پیش از این نوشته شده است.

و دلیل عقلی آن است که مفیدترین، و بهترین کارهای مؤمن عارف مخلص آن است که در میان طاعت و عبادت او بی‌خواست او معصیت کرده می‌شود، و چشم آن عارف مخلص بر آن می‌افتد، تا وی را از عجب و پنداشت نگاه می‌دارد. و هم چنان که صلاح گوشت در نمک

است ، صلاح مرد مؤمن عارف که عبادت بسیار دارد در معصیت است که بی‌خواست او از او در وجود آید ؛ و نمک طاعت او معصیت دیدن اوست ، و معصیت دیدن بهتر از طاعت دیدن ؛ زیرا که از طاعت دیدن عجب خیزد، و از معصیت دیدن توبه و ندامت خیزد که : **أَلْتَدْمُ تَوْبَةَ** چون توبه آمد : **فَأَوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** در پی می آید ، و دلیل قرآن ، و اخبار ، و عقل راست آمد .

آمدیم به دلیل معرفت ، و هدایت که هیچ عارف نبود که او نداند که خداوند ارحم الراحمین است ، و اکرم الاکرمین است ، به همه حالی رحمت را معصیت باید ، و اگر نه در رحمت چه فایده بودی ؟ و اگر عاصی نبودی غافر و غفار چه بایستی ؟ و اگر لئیم نبودی ، کرم و کریم و اکرم چه سود داشتی ؟ و اگر مذنب و گناه کار و عاصی نبودی ، غفور و غفار و غافر چه بایستی ؟ و اگر بنده معیوب نبودی ، خداوند بی‌عیب چه بایستی ؟ - به هر صفات ستوده که حق را سبحانه و تعالی بدان وصف کنند ، اگر مؤمن گناه کار عاصی نبودی ، اغلب صفات او بی بر شدی <sup>(۱)</sup> ؛ زیرا که مطیعان را از آن هیچ چیز می نیاید ، و بیگانگان را از آن هیچ نصیب نیست .

پس این همه صفات ستوده ، به معصیت عاصیان امت محمد ﷺ آشکارا باید کرد . و هر که نه عارف است این را منکر باشد ، و چون منکر باشد با وی این معاملات نکنند . پس چون به حقیقت بنگری جز مؤمن عارف مخلص نشانه این حدیث نیست ؛ حق تعالی از آن گفت : **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** - بر وزن : فعالین - و این مبالغت فایده

۱ - ۲ : بی بهره بر شدی

دهد. کار بی نیاز بر آن ما قیاس نتوان کرد، از قیاس‌هایی چون آن قیاس که قومی ناشناختگان کنند که نه عارف باشند، ایشان از کار چه خبر دارند، و از دریای جود، و لطف، و کرم او چه بهره دارند، و از جواهر، و درر جود و احسان او چه نصیب دارند؟ از آن جا که هستند با مردمان ستد و داد می کنند.

مرد عارف مؤمن مخلص که کحل هدایت در دیده معرفت او کشیده باشند، و چشم او بر دریا‌های جود، و کرم، و لطف، و رحمت او افتاده باشد، همه معصیت عاصیان در دیوان خویش بیند هرگز از رحمت او نومید نگردد، و اگر هر معصیت که جمله جنّ و انس کرده‌اند و خواهند کرد در دیوان يك مؤمن عارف بیند، هرگز رقم کفر و بیگانگی بروی نکشد، و او را از رحمت خدای عزوجل نومید نکند. تا معصیت عاصی از رحمت خدای زیادت نگردد، هیچ عاصی را روی نومیدی نیست. و هرگز گمان مبر که این خواهد بود، و به دل هیچ عارف این خود در نیاید؛ اما هم شرط است که عارف را هم چنان که چشم بر خزینۀ رحمت می افتد، هم چنان بر خزینۀ عذاب و عدل می افتد، و هم چنان که غفاری و غفوری او می بیند، جباری و قهاری او می بیند، و از کردار بد خویش می ترسد که نباید که شومی کردار من فرامن رسد، و شرم و تشویر می خورد. اما به هیچ حال مرد عارف را قطع در میان نه؛ زیرا که معرفت عطای اوست، و عطا باز ستانیدن کار کریم نیست و نبود.

اما روا بود که ایمان و اسلام باز ستاند کسی را که نه عارف

باشد؛ و او خود باز نستاند اما این کس به زیان آرد. و از عارف تا به مسلمان کار بسیارست. حق تعالی چند جای در کتاب عزیز خویش منافقان را مؤمن خواند اما هیچ جای منافق را عارف نخواند. این سخن که ما می‌گوییم در مؤمن عارف می‌گوییم، نه در مؤمن مقلد اگرچه امام‌الائم است! هر سخن در عارف گناه کار می‌رود، نه در اصل، و نسب، و امامت، و عبادت، و طاعت! سخن در اصلی می‌رود که اگر همه اجناس خلق بیایند تا این سخن را تبدیل و تغییر کنند نتوانند کرد. اگر کسی در آن کوشد که من این را تغییر و تبدیل کنم، هم از بی‌معرفتی باشد، و گواه عدل باشد که بر تقلید خویش گذاشته باشد، و بالله التوفیق.



## باب ششم

### در فضیلت فرزندان آدم صلوات الله علیه

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید کہ :  
خدای تبارک و تعالی آدم را صلوات الله علیه به تقدیر مشیت ،  
و پرکار ارادت ، به علم و حکمت معزز گردانید ، و به صحرائ وجود  
آورد ، و رقم : **خَلَقْتُ بِيَدِي** بروی کشید ، و مسجد مقرر بان در گاه  
گردانید ، و همه مکرمات ها ، و اعزازها در وی تعبیه کرد ، و این ندا  
به عالم در داد : **وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَرِسْوَالِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لِنِ الْاِمْنَانِ** ؛  
**لَا يَعْلَمُونَ** . همه اعزاز فرزندان آدم در این حرف تعبیه کرد : **خَلَقْتُ بِيَدِي**  
و در این حدیث رمزهای بسیار است ، اما هر فهمی ، و هر دلی ، این  
بار تحمل نتواند کرد .

ابراهیم گفت صلوات الله علیه : **رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تَحْيِي الْمَوْتَى** ،  
قصه این بسیار است شنیده باشی ؛ اما مقصود این رمزی است اگر بدانی  
شود ، و اگر ندانی شنید داوری مکن که زیان کار باشی : ابراهیم از

حق تعالی درخواست که مرده زنده چون کنی؟! حق تعالی گفت :  
 اَوْتَمَّ قَوْمٍ؟ قَالَ : بَلَى ؛ وَفَعِن لِيَسْطَمْتِن قَلْبِي . فرمود تا چهار مرغ  
 بیاورد ، و بکشت ، و برهم کوفت ، و برهم آمیخت ، چنان که شنیده  
 باشی .

چنین گویند که آن مرغان : یکی طاوس بود ، یکی بط ، و  
 یکی کلاغ ، و یکی خرده بود ؛ هنوز از گاه ابراهیم باز اثر آن مرغان  
 بر یکدیگر پیدا است . چه عجب داری که آدمی سر کشی کند ، و بر  
 جمله عالم سرافرازی کند که ندای خاصیت : خَلَقْتُ بِيَدِي هَر رَوْز  
 مِي بَرَوِي خَوَانَد ، و بر گوش او فرو می گویند؟! اگر معرفت ، و  
 داشت حق سبحانه و تعالی نباشد ، همان کند که فرعون و نمرود کردند .  
 ولکن بند عصمت ، و نور معرفت مؤمن را از سر بدی نگاه می دارد ، و  
 به عزّ خویش عزیز می دارد ، و به لطف و کرم خویش می پروراند و  
 منافق را در ذلّ و خواری دو جهان می دارد ؛ که منافق قدر خدای و  
 رسول نداند ، و قدر مؤمن مخلص نداند ، و اگر او این قدرها دانستی  
 خود منافق نبودی .

نه هر که بگفت : لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ ، او قدر مؤمن  
 مخلص داند ؛ و اگر منافق قدر خدای و رسول و قدر مؤمن موحد  
 دانستی ، او خود هرگز منافق نبودی . و این عزّت که خدای تعالی  
 می گوید منافق آن نداند ؛ زیرا که منافق ذلیل دو جهان است ،  
 و ذلیل قدر عزّ و عزیز نداند . و هم چنان که او از قدر عزیز و عزت او  
 بی خبر است ، از رحمت ، و مغفرت ، و کبریاء ، و فضل ، و جلال او بی خبر

است؛ زیرا که منافق مؤمن ظاهری است و عارف نیست، و خدای را نداند، و چون او را نداند صفات او را هم نداند، چون از این هیچ چیز نداند وَلَيَكُنَّ الْمُنَافِقِينَ لَیَعْلَمُونَ او را درست آمد.

و چون مؤمن موحد مخلص عارف همه صفات خدای عز و جل می داند نتواند که یکی را منکر شود، و قول خدای عز و جل بر خود می خواند که: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ** و هم خدای عز و جل می گوید: **سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَيَّ غَضَبِي**؛ و عظمت، و کبریاء، و وجود، و فضل، و کرم، و لطف او می داند، و حکم قضا و مشیت او در باب خود سابق می بیند، و قضای طاعت و معصیت بر خود می بیند، و از ازل در ابد می نکرد، و از ابد در ازل می نکرد، و همه کارها را قسمت قسام می بیند، و در گزاردن فرمان ها میان در بسته، و مر کب اجتهاد از سر کوی مناهی می دواند، و روی فرا قبله فرمان و رضا کرده، و در میدان نیاز به قدم امید می رود، و بر براق فضل در میدان محبت جولان می کند، اگر چنان بود که مر کب فرمان به سر در آید، و خطایی در وجود آید، و اگر دو، و ده، و صد، و هزار، و صد هزار در وجود آید درخت معرفت قوی تر و بلندتر از آن است، که او را از این و مانند این گزندی تواند بود، و چون عقد معرفت درست آید، از این هیچ باک نیست.

هم چنان که عقد زنی با مردی درست آید: تا عقد بر جاست، از جنگ و جدل باک نیست؛ اما می باید کوشید تا جنگ کم افتد، اما چون افتاد زبان از طلاق در بند می باید داشت که نباید اسپ حکم

به سر در آید، و چیزی گفته شود که بر آن درمانی . اما چون داماد عاشق و حریف شناس باشد، خود حدیث طلاق بر زبان و خاطر وی نکذرد؛ اما چون داماد نه عاشق و حریف شناس باشد، از جنک فر اطلاق شود، و از طلاق فرقت خیزد . اما هرگز داماد محب عاشق سخن طلاق نکوید تا به طلاق چه رسد؛ زیرا که او داند که بی معشوق نتواند بود، و معشوق نه به زر و سیم، و نه به جان و جهان به دست آید . و هر چه خری بنده باشد نه معشوق باشد : هر چه به بها در آید آن همه تویی نه معبود و مقصود تست، و هر چه خری هم چون تو باشد .

کار در آن است : تا او که را خواهد، و که را خرد، و که را دوست دارد، و شیخون عشق بر که حمله برد، و کدام دل است که غارت مهر او را شاید؟ و کدام روح است که سزای نواخت اوست؟ و کدام مرغ است که شکار شاهین ارادت اوست؟ و کدام خنوز<sup>(۱)</sup> است که صدف آن دلی است که دار الملك اوست؟ و کدام مرغ زار است که چرا گاه لطف اوست؟ و کدام باغ است که تماشا گاه نظر اوست؟ و کدام جوی است که آب زلال محبت او در آن روان است؟ و کدام دیده است که در انتظار جمال و کمال اوست؟ و کدام زبان است که بر او یاد اوست؟ و کدام کوی است که در او بوی اوست؟ و کدام روی است که بر او گرد طلب اوست، تا ما آن را غلام و چاکر باشیم، و آن خاک را سرمه دیده کنیم، و جان را بر آن نثار کنیم، و هنوز هیچ چیز نکرده باشیم، و اگر هزار جان دیگر باشد به شکرانه فدا کنیم، و از میان جان بگوییم : الحمد لله رب العالمین .

۱ - چنین است در نسخه : م ، - در نسخه د ، حیور ؟

\*\*\*

فصل آخر : آدم و آدمی را خدای عز و جل خاصیتی نهاد که هیچ اجناس خلق را آن نهاد ، خاصه روی ایشان را . و از ظاهر آدمی هیچ چیز عزیز تر از روی و سر نیست ؛ و آن تعبیه ها که در آدم و آدمی است آنچه از آن باطن است اختصاص به دل دارد ، و آنچه ( از آن ) ظاهر است به سر و روی دارد ، و از آن مردمان سو کند که خوردند به سر خوردند ، و هیچ کس سو کند نخورد به دست و پای و پهلو و به هیچ عضو دیگر مگر به سر و روی ، و در آن سرّی است از اسرار ربوبیت ، و حق سبحانه و تعالی هم از آن گفت محمد را : *لَعَمْرُكَ - سو کند به سر تو ؛ و در افواه خلق در است که گویند فاروی فلان کس چنین گفت .*

کسی که کسی را بد می گوید ، گویند فرا روی وی گفت ، و چون از پس پشت گفته باشد گویند سهل است هر چه نه فاروی (وی) گفت . کسی که با کسی جفای عظیم خواهد کرد ، گویند : خیر در روی فلان کس انداخت ! و چون فراباطن رسد ، گویند : دل فلان کس بیازرد . و این همه که در افواه مردمان است ، همه تعبیه آن تعبیه است ، و حق سبحانه و تعالی چند جای در مصحف مجید می گوید ، و این ترتیب می دهد : *وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ ؛ و جای دیگر می گوید : وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ ظُوْرِ سَبْئِیْنِ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ . و جای دیگر گفت : وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ خَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تا آخر آیه .*

چون حق سبحانه و تعالی این تعبیه‌ها در طینت آدم بنهاد، از اجناس خلق زیر کان بودند بدانستند که این چه تعبیه‌های عظیم است، همه را عرق حسد بجنبید، سر بر زانوی غیرت نهاده‌اند، و زبان ملامت بر گشادند: قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ؟ قَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ. و در این سخن که گفت: وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، و در این بیان اسرار بسیار است: نگفت و لقد کرّمنا آدم، گفت: بنی آدم. و این حدیث بازان شود که مهتر صلوات الله علیه گفت: خَلِقْتُ مِنْ أَطْيَبِ التُّطِينِ وَ خَلِقَ مُجِيبِي مِنْ أَسْفَلِهَا.

آدم صدف تعبیه‌های آن دُرر بود، و جمله اجناس خلق فرو ماندند درین که حق سبحانه و تعالی این ندا به عالم درداد، و گفت: خَلِقْتُ بَيْنِي، همه در این سرگردان و متحیر شدند، و هر یکی از آن جا که فهم و خاطر ایشان بود چیزی بیرون دادند، و نفسی زدند - و آنچه مقصود است خود او داند.

اما قومی گفته اند که آن «دید» یدِ خاصیت بود، و ما را این روی می‌نماید که آن خاصیت آن بود که جمله ارواح و اشخاص اولیاء، و انبیاء، و صدیقان به یک جای حاضر بودند، و هیچ جای دیگر آن حضور نبود مگر آن جا. و آن که سوگند به سر آدمی می‌خورند از آن بود که اول که آن تعبیه را به آدم فرستاد بر سر او فرود آمد، پس به روی در آمد، آن عزّ از آن است، و این نیک ظاهر است، و همه



آدمیان راست؛ اما آنچه آدم و آدمی بدان عزیزاند، و آن خاصیت هیچ کس را نیست مگر مؤمن موحد عارف را، آن خود چیزی دیگر است، و هر کس راه فرا آن نداند، مگر آن کسی که آن تعبیه دربار وی است، و او را بدان خبر کرده اند.

بس کسی است که آن تعبیه دربار وی است، و او از آن چنان خبر دارد که ابن یامین داشت! پنداشت که او را به دزدی گرفته‌اند، و ندانست که در آن چه تعبیه است، اما یوسف دانست که در آن چه تعبیه است، و چه می‌کند، و برادر را به دزدی چرا منسوب می‌کند. یوسف صلوات الله علیه اسباب وصال می‌ساخت، دیگران همه آواز بر آوردند: **إِنَّ أَبْنِكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ!** ای بسیار تعبیه غیب که هست، و ما از آن غافل! ای بس خز این در، و جواهر، و زر، و سیم، و گنج‌های لطف و کرم که حق سبحانه و تعالی مرد مؤمن عارف مخلص را یخنی<sup>(۱)</sup> نهاده است که نه چشم هیچ کس بر آن افتاده است، و نه بر خاطر هیچ آدمی گذر کرده است، و ما از سر نادانی و ناشناخت خویش بانگ و فریاد می‌کنیم که ما را چرامی نان ندهد، بادوستان خویش چنین نکنند که او با ما کند!

و از سر این درد و ناشناختگی فریاد بر آورده که: **يَا أَسْفَىٰ عَلَيَّ يَوْسُفَ يَا يَعْقُوبَ!** تو هر چه خواهی می‌گویی، ولیکن یوسف باید که به ملک رسد، و ابن یامین باید که بازو بود، تو روزی چند صبر کن

۱ - ۴، بجای.

و بیت الاحزان رامسکن خود ساز ، تا آنچه تعبیه کرده ایم به صحرا آریم؛  
 بامؤمنان ، و موحدان ، و شکسته دلان آخر الزمان هم این می گوید:  
 باشید ! تا ما داشته خویش به صحرا آریم ، و بدخواهان و بدگویان را  
 چشم بر ملکیت شما افکنیم ، و آواز بر آریم که : **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**.

\*\*\*

فصل آخر: چون حق سبحانه و تعالی خواست که طینت آدم  
 صلوات الله علیه از کتم عدم به وجود آرد ، فرشتگان را فرمود که روی  
 زمین خاک کی کنند ، که ما از این خاک خاک کیئی خواهیم ساخت ، و  
 تعبیه ای در وی بنخواهیم نهاد. فرشتگان بروی به جدل بگفتند : **أَتَجْعَلُ  
 فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ  
 لَكَ ؟ قَالَ : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**.

قصه این دراز است و در کتاب : « انس التائبین » شرح این حدیث  
 به تمامی گفته آمده است ، اگر کسی می خواهد ، این قصه آن جا بیاید  
 نگرید ، باز این قصه نمی گویم که دراز شود .

اما چون حق سبحانه و تعالی چهل سال باران محبت بر آن  
 خاک آدم بیاراند ، و پس از آن چند سال باران رحمت ، و فضل ، و لطف ،  
 و کرم بر آن بیاراند ، و آن طینت آدم به بد عزت عزیز گردانید ،  
 و این رقم بروی کشید و گفت : **خَلَقْتُ بَيْنِي وَ جَمَلَةَ اجْناسِ خَلْقِ رَا  
 فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ  
 لَكَ ؟ قَالَ : إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** ، و سر می از اسرار ربوبیت در این پنهان  
 کرد ، و چندان افعی گزنده ، و عقرب جراحه در سر این تعبیه نهاد ،  
 که هر که بی چراغ معرفت بدین خانه در رفت ، هیچ کس به سلامت

بیرون نیامد، و جان و ایمان خویش به سر این جست و جوی داد؛ زیرا که این بحر بحری است که ساحل این را کران پدیدار نیست، و قعر این را منتها نیست، و جواهر و یدر این بی حساب و بی شمار است، و آبی دارد که هر تشنه که از او شربتی داند خورد، از آن قوم گردد که: **أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**؛ و هر که نداند خورد از آن قوم گردد که: **أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ**.

و این همه رفعت، و علو آدمی زاده از آن است که همه اجناس خلق که فرا آدمی رسند ترسند، و ایشان را خشوع<sup>(۱)</sup> کنند، که ایشان از اعزاز: **خَلَقْتُ بَيْنَهُ طِرَازِي دَارِنْد**؛ از این سبب بود که هیچ کس از اجناس خلق دعوی خدایی نکرد مگر آدمی. هر آن جا که معرفت و هدایت نبود، از آن معنی **كَه دَر**: **خَلَقْتُ بَيْنَهُ تَعْبِيَه** بود بویی بدیشان یکی نرسیده بود، **أَنَا رَبُّكُمْ أَلَا عَلِي سِرَازِ اِيْشَان بَرَزِد**، تاسر همه اشقیا شدند؛ و هر کجا که از آن معنی بویی بود، و معرفت بازان قرین بود، همه انبیاء و اولیاء و صدیقان گشتند.

و چون هدایت، و معرفت، و علم، و تقوی، و عقل، و خشوع، و صبر، و شکر، و قناعت، و تفویض، و تسلیم، و زهد، و حیا، و صدق، و یقین، و رضا قرین محبت آمدند، دانستند که آفریدگار کل اوست، و ما همه بندگان اویم، و او خداوند ماست، و هر چه هست همه به قضای حکم، و به تقدیر مشیت اوست؛ و هر چه امروز می رود، و آنچه فردا خواهد بود، همه علم اوست که با جای می آید، و هر چه دانسته است

۱- م: خضوع

و قسمت کرده، يك ذره كم و بیش نخواهد بود.

بندگی، و نیاز، و تضرع، و زاری، در پیش گیرند، و بنده وار می زینند، هم در این جهان با سلامت، و هم در آن جهان با خلعت، و ملك هر دو جهان در مراد و قبضه ایشان، و سینه ایشان نشانه فضل و وجود و کرم او؛ سخاوت پیشه ایشان، توکل راه ایشان. رضا به قسمت شعار ایشان، خرسند بودن بر بلاکار ایشان، شکر بر نعمت گفتار ایشان، نور دل خاصکان از انوار ایشان، سرور خاصکان از اسرار ایشان، یاد کرد دوست یادکار ایشان، محبت حق غمگسار ایشان، طاعت او نوبهار ایشان، لطف و کرم او مرغ زار ایشان، نظر رحمت او محو کننده او زار ایشان، عفو او انهار ایشان، نظر به عبرت کار ایشان، سخن گفتن به حکمت ثمره اشجار ایشان، قول لا اله الا الله حصار ایشان؛ چنان که مهتر صلوات الله علیه خبر می دهد که حق تعالی می گوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي.

## باب هفتم

### در کیمیای طاعت و عبادت

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابن الحسن النامقی الجامی، قدس الله روحه العزیز گوید:

بدانید برادران ما! که این کتاب هر کسی را نشاید که نگردد، و خواند، و بیند؛ زیرا که در این کتاب سخنان است که طعمه هر کسی را نشاید: بسیار کس بود که بدین کتاب فرو نگردد، نخست ما را زندیق نام کند، پس آن گه زنازده کرد<sup>(۱)</sup> بر ما بندد، و هر جای این سخن را نه بر بصیرت و نه به اعتقاد، بلکه به انکار نشر می کند، و تعبیه های فاسد در آن تعبیه می کند، و قومی مردم عامه را از آن بد می افتد، و از راه راست سردر بیابان ضلالت می دهند، و بی راه می کنند، و در خون ایشان سعی می کنند، و ما به دو جهان از آن بیزاریم، و از همه زندیقان و اباحیتان، و گمراهان. شما دین خویش به قول صاحب غرض بر باد مدهید، و این فصل را نیک یاد دارید!

احمد نمی گوید که طاعت و عبادت می نباید کرد؛ زیرا که هر که

۱ - م : ده گز ۲ - تعبیر ؟

این گوید به همه حالها کمراه، وز ندیق، و بد دین باشد. این اعتقاد ندارم، و نگویم، و روا ندارم که نیز کسی گوید؛ خدای داند که چنین است. اما کسی کاری می کند، و چون او را تیمار آن کار گرفته باشد، به همه حالها به نیک و بد آن می نگرد، و می جوید. و هیچ کاری نیست که در آن بد و نیک نیست؛ و مردمان در مثل چنین گویند: «نیکش نبود هر که به بد خرسند است»

و هر کاری که هست از سه قسمت است: مرتفع است، و دون است، و وسط است، چنان که در حدیث شکر گفته آمد؛ شکور است و شا کر است، و شکار است. همه کارها در دنیا اغلب بر سه قسمت است. اکنون احمد گوید از کارها مرتفع سمیرید، و اگر نه باری به وسط فرود آید، و به دون فرود میاید! من بر شما شفقت می ورزم، اما شما دین خود در سر من مکنید.

اکنون یک سخن چنان که فرافهم مردم مختصر همت، و مختصر طبع نزدیک باشد بشنوید: هر که در دنیا رنجی می برد، و راغب دنیا است، پیوسته او را آرزوی کیمیا می باشد. اگر او را هزار سال آن آرزو می باشد، می گوید، چون کیمیا به دست نیاید، او را از کیمیا گفتن هیچ سود ندارد. کیمیا باید که بدست آید؛ چون کیمیا به دست آمد، و علم آن نداند که چون باید کرد، هم هیچ سود ندارد، و هیچ زر در کیسه نشود. اما چون کیمیا به دست آمد، و علم آن می داند که چون می باید کرد، و هر چه باید می افکند، و آن عمل که می باید کرد بکند، زر در دست او روان گردد، و کیسه پر شود، و خزینه آبادان، و مرد توان گر گردد.



همچنین در راه دین و مسلمانی ، و در راه شریعت ، و حقیقت کارهاست که همه کبریت احمر و کیمیای سعادت است ؛ و هر یکی گوهر شب چراغی است ، و درهای یتیم است ، و گنج‌های بی‌منتهاست ، و همه خلق در آرزوی از آن یکی‌اند ، و آن علاج که ایشان را می‌باید تا به دست آرند ، هم در دست ایشان است ، و ما را شفقت بر اداری رنجه می‌دارد و شفقت مسلمانی می‌گوییم تا بو که از سر این ادبار ، و خسارت ، و تقلید هر مقلدی بدین بوستان دوستان در آیند ، و نسیم فضلی بر ایشان وزد که غبنی<sup>(۱)</sup> بزرگ باشد که در این دون همتی فرو شوند .

مؤمنان هم عزیزان‌اند ؛ اما قومی مرفومی را از راه مرتفع و وسط به راه دون کشیدند ، و آن نیکویی تمام می‌دانند که به جای ایشان می‌کنند ! ای برادران مکنید ! که هم چنان که در دنیا چیزهاست ، و کارهاست ، که مرد را از درویشی به توانگری رساند ، و از همه نیازها نجات دهد ، در کار دین نیز همچین کیمیاهاست که مرد مؤمن را که آن به دست آرد ، از این همه رنج و تعب بازرهاند ؛ چنان که خبر بدان ناطق است :

قال رسول الله ( ص ) : رَكْعَتَانِ مِنْ رَجُلٍ زَاهِدٍ قَلْبُهُ خَيْرٌ لَهُ  
وَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِبَادَةِ الْمُتَعَبِّدِينَ الْمُجْتَهِدِينَ أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى  
يَوْمِ الْقِيَامَةِ - پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید :

دو رکعت نماز از آن مردی که دل او در دنیا بسته نباشد ، و دنیا بر دل او سرد باشد ، بهتر ، و به خدای عزوجل دوستر ، از همه

عبادت عابدان و مجتهدان که بکرده‌اند، و خواهند کرد تا روز قیامت .  
 اکنون این نوعی است از کیمیا ؛ و چندان کیمیاهاست در این  
 راه که زهد همه زاهدان ، و نماز و روزه ایشان در جنب آن کیمیایا  
 چنان است که آن دیگر مردمان در جنب زاهدان ، زیرا که در میان  
 ترسایان ، و رهبانان زاهدان درند ؛ اما در میان ایشان هیچ کس نیست  
 که کیمیای حقیقت و شریعت دارد ، و در میان ایشان هیچ کس نیست  
 که کیمای رضا و تسلیم در حجت<sup>(۲)</sup> دارد ، و از این بسیار است ، و  
 بردادن آن تطویلی دارد .

احمد نمی گوید که : عبادت مکن ، می گوید : به رسم و عبادت مکن ،  
 نمی گوید که : طاعت مکن ، می گوید : در طاعت شرکت مکن . نمی گوید  
 که : دعا ، و تسبیح ، تهلیل ، و استغفار مکن ، می گوید : به ریا ، و سمعت ،  
 و انکار مکن ، و در تقبیح و تخلیط برادر مسلمان مکوش ، که طاعت و عبادت  
 با زین پای نیارد : بر هر غیبتی ، و بهتانی ، و دروغی که بر برادر مسلمان بگویی ،  
 چند ساله عبادت در سر آن باید .

گناه کاری به توبه و ندامت عین طاعت گردد ، و طاعت و عبادت  
 به حسد و عجب عین خسارت گردد ، و هَبَاءٌ مِّنْثُورٍ آ شُود . بی غل ، و غش  
 و حسد مسلمانان باش ، و مترس ، و از گناه باک مدار اگر چه به پری  
 زمین و آسمان باشد ؛ چون آتش ندامت بدان رسد همان<sup>(۳)</sup> انگار که  
 نبود ، فَأَوْبُنِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ بِرِخْوَانٍ ، و با حسد ، و غل ، و  
 غش هیچ طاعتی پای دار مدان ،

۱ - ۵ : و حجت .

۲ - ۵ : چنان .

طاعت ، و عبادت از آن ابلیس علیه اللعنته بیشتر نتواند بود؛ می نگر  
 که به يك حسد که در کار آدم صلوات الله علیه بکرد ، چون دمار  
 از نهاد او بر آورد ؟ ! و حسد و عجب کار چنین از کار گاه بر آرد ؛ و  
 سحره فرعون ، اصحاب کهف ، و وحشی در وقت کافری ندامت پیش  
 آوردند ، می نگر که چه یافتند ، و کار ایشان چون از کار گاه بر آمد ؟  
 و آن قوم که طاعت کردند چون : ابلیس ملعون ، و بلعم باعور ، و  
 بر صیصای عابد چند سالها بود تا طاعت و عبادت می کردند ؟ !  
 مارا که نه طاعت مطیعان است ، و نه عبادت عابدان ، و نه زهد  
 زاهدان ، و نه صدق صادقان ، و نه تقوای متقیان ، بازین همه عجب ،  
 و تکبر ، و حسد ، و ریا ، و جمع و منع دنیا ، و تفاخر ، و تکاثر ، هر روزی  
 کمترین ده مسلمان از ما بیازارد ، و دعوی آن کنیم که ما از کسی  
 بهتریم ! و گوئیم بر دیگر مسلمانان نشاید سلام کردن ، سلام بر ما باید  
 کرد تا نجات یابند ! اینست قومی بر پنداشت و احمق که ماییم !  
 ما از چنین و مانند این سیر بخوردیم ؛ گواه باشید که ما از نوبرده  
 رومیم ، و از نوبرده خراباتیم ، و از نوبرده کنشت و کلیساییم قُبْتُ إِلَيْكَ  
 وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ . ما اینک می گوئیم ، و اختیار ما این است : به  
 در گاه بی نیاز نتوان برد مگر هم نیاز . ما تهی دست ، و تهی دل رویم ،  
 دوستر از آن داریم که با ظاهر خلق پسند ، و با باطن خراب ، و از حق  
 دور . مهتر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین می گوید : إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ ، وَلَا  
 إِلَى أَجْسَادِكُمْ ، وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ ؛ وَلَيْسَ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ  
 پادسی خبر چنین باشد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید که : خدای

عزوجل ننگرد به صورت‌های شما، و نه به تن‌های شما، و نه به کردار شما؛ ولیکن بنکرد به دل‌های شما، و به نیت‌های شما. تاچه دارید در نیت، و کار چون می‌کنید؟ به اخلاص می‌کنید، یا به ریا؟ ناقد بصیر است؛ به ظاهر آراسته کار راست نیاید. کار خدای را ظاهر و باطن باید هم‌سان باشد، و آن خاصگان را باید که از ظاهر بهتر باشد، تا خاصگی بر او درست آید، و بالله التوفیق.

## باب هشتم در کار ظاهر و باطن

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابي-  
الحسن النامقي الجامي، قدس الله روحه العزيز گوید :  
کارها در صورت بسته نیست؛ صورت پرست مباش که بت پرست شوی.  
هیچ ظاهر پرست از باطن هیچ کار خبر نیافت؟

مردم ظاهر بین همچون مردی باشد که بر دریا گذرد بر روی  
آب، از در و گوهرها چه خبر دارد؟ مرد غواص باید تا از قعر دریا،  
و از در، و جواهر آن خبر یابد، و از آب تلخ، و شور، و شیرین،  
و معدن در، و از زخم نهنگان، و جنبندگان دریا، و از نفع و ضرر آن  
خبر دارد، و هزار بار جان در خطر نهاده باشد، و قصد دریتیم کرده  
باشد، و چندبار از روی آب به قعر دریا فرو شده باشد، و سنگ ریزه  
آن، و گوش ماهی، و استخوان، و خاشاک آن به دست بگذاشته باشد،  
و چند هزار مروارید خرد و بزرگ، و صدف، و سنگ، و ریک، و  
دلوهای نامرادی از قعر دریا به ساحل آن کشیده باشد، تا آنگاه که  
نیک از بدبازشناسد، و ظاهر از باطن باز داند، و در از حجر باز شناسد،

و سواس از یقین باز داند، و اخلاص از ریا باز شناسد، و حق از باطل باز شناسد.

و تامل در چشم ظاهر در بند نکنند، و چشم باطن وی را کحل حقیقت در نکنند، و تا دیده باطن وی به عیب ظاهر دیدن بینانگردد، هرگز از اسرار حق و حقیقت بویی به وی نرسد، و هر چه او کند و گوید همه: تقلید، و تکفیر باشد نه توحید، و تفرید. درویشی بیستی بر گوید:

بیت

معشوق پرستی مکن ای دل پیوست  
 زیرا که از این راه کس آزاد نرست  
 بنگر که به عاقبت مغ نار پرست  
 جز خاکستر چه دارد از نار به دست؟!

مرد ظاهر بین همچو مردم نادان و روستایی باشد، که هرگز در باغ ملوک و پادشاهان و سلاطین نرسیده باشد؛ چون در باغ ایشان شود، همه گرد بر کرد تخت و دکان‌های او بن‌های خار بینند؛ گوید: این چیست؟ از همه درختی این جا خار کشته‌اند! و سر آن نداند، و از باطن آن خار خبر ندارد که در وی چه تعبیه است، و او در باطن چه دارد.

اما چون وقت بهار که وعده آن باشد که او سر خویش آشکارا کند، و آنچه در باطن دارد به صحرا نهد، و رنگ و بوی و نهاد خویش از باطن به ظاهر آرد، و آنچه از اسرار که در وی تعبیه است آشکارا



کند؛ چون همان مرد دروستایی که در آن وقت آن را بیند، انگشت حیرت در دندان ملامت گیرد، و گوید: آن چه بود که من می گفتم؟ این خار خود این چنین گل در باطن داشته است، و من از سر او بی خبر!

باشید تا فردا که از خار بن این عاصیان عارف مخلص گل توبه، و برک انابت، و بوی محبت، و رنگ حقیقت، و درد مذلت و ملامت، به صحرای ربوبیت بر خلق اولین و آخرین جلوه کنند، و از اشک ندامت ایشان گلاب مغفرت بر سر همه خلق نثار کنند، و همه سیاه رویان را بدان سفیدروی کنند، و وعده: **فَاَوْثِقْكَ يَبَدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ رَاسِتٍ** کنند. آنکه مرد مقلد بداند که چه دارد، و عارف گناه کار بداند که در میان خار هصیت او چه تعبیه بوده است. کار بر این در گاه به بسیاری نیست، و به اندکی کار هم نیست؛ کار در آن است که مرد را از ازل در آوردند تا در بار او چه تعبیه کردند. فردا که در قیامت سر بارها باز کنند، آن کس که در بار تعبیه کرده است داند که هر چیزی کجا نهاده است، و در بار که تعبیه کرده است. **قال رسول الله (ص): أَلشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّه؛ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمَّه.** چون چنین است دل در بسیار کاری و اندک کاری نتوان بست؛ بنده باید بود، و دست از خدایی باید داشت، تا در هر دو جهان خوش باشی. هر چه بنده کند عاقله او بر خداوند او باشد. از خود بر خود هیچ چیز مساز که ناساخته است، از این يك سخن تجربه بر گیر:

در گاه رسول ﷺ دو مرد دوسخن بگفتند : یکی توحیدی بگفت ، و یکی دشنامی بداد؛ آنکه توحید بگفت، آن سبب کفر او شد! و آنکه دشنام داد ، سبب رحمت و مغفرت او آمد! عبدالله سعد بن ابی سرح قرآن می نوشت ، و کاتب وحی بود؛ بر زبان وی بگذشت :

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ . رسول ﷺ گفت : بنویس که این است . او به خود معجب شد؛ به خاطر وی گذشت که : من خود قرآن می گویم! وحی آمد که : بر گیر دوات از پیش او که کافر گشت . و دیگر اعرابی روزی از پی رسول ﷺ نماز می کرد با امداد؛ رسول ﷺ بر خواند سوره : وَالنَّازِعَاتِ ، چون بدان جارسید که می گوید : فَقَالَ أَفَارَبْتُمْ الْأَعْلَى ، اعرابی در نماز گفت : دروغ گفت آن روسپی بیچه! چون رسول ﷺ نماز سلام داد ، گفت : این ، که گفت؟ گفتند این اعرابی گفت . رسول ﷺ گفت : برخیز! نماز باز گردان! جبرئیل آمد صلوات الله علیه و گفت : چرا می گویی که نماز باز گردان؟ خدای عزوجل می گوید : من به برکت صلابت<sup>(۱)</sup> وی نماز شما همه پذیرفتم!

بر چنین اصلی ماکاری نتوانیم ساخت که رنگ اخلاص ندارد؛ بر این در گاه عز معرفت و اخلاص راست : دشنام به اخلاص از پیش توحید به زیان می شود! در گاه ، در گاه بی نیاز است؛ هر چه معلول است هیچ قیمت ندارد . بر در گاه بی نیاز بادشنامی که معرفت همراه بود می نگر، و با توحیدی که عجب همراه بود می نگر! طاعتی که چندین آرایش

۱ - صلات = صلوة؟

عجب دارد عین معصیت است . ندانم تا مرکب این بار را بر این عقبه بیرون برد. اگر نه ظاهری نبود نیکوتر از کسی که در پیش رسول ﷺ نشسته و وحی تازه می نویسد ، و خاطری نبود راستر از آن که با وحی آسمان راست آمد ؛ چون بر زبان او بگذشت ، رسول ﷺ گفت : بنویس که همین است - عجب در وی پیدا آمد ، کافری ملعون شد ، و جای او سقر گشت ، و چون اخلاص با دشنام همراه شد بهشت و درجه بار آورد .

وعجب ، و حسد دو نهنک خورنده ، و آواره کننده اند که کس به منتهای آن نرسد . آن همه طاعت که آن مدبر سیاه گلیم بکرد ، به يك عجب و حسد بر باد داد . و هیچ طاعت با عجب و حسد پای ندارد ، و هیچ بر خورداری ندهد ، و هیچ گناه و معصیت با اعتراف و ندامت پای نیارد . عبادت و طاعت با وجود عجب و حسد همه ناچیز است ، و عین کفر و طغیان است ؛ و همه معصیت عاصیان با وجود توبه و ندامت و اعتراف عین غفران است : مترس از گناهی که از بیم او گریان باشی ، و مناز به طاعتی که به دیدن آن از خدای از شمار بی نیازان باشی . هر دلی که او را زندگی باشد ، او از کار ظاهر ننازد . فوز بی مغز فوز نماید ، ولیکن آتش را شاید : کار بی اخلاص باطن هیچ اصلی ندارد .

از آن بود که مهتر ﷺ گفت : إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ ، وَلَا إِلَى أَجْسَادِكُمْ ، وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ ؛ وَلَيْسَ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ .  
پارسی خبر از پیش نبشته آمده است . کارهای ما را بس اصلی نباشد در جنب فضل ، وجود ، و کرم ، و لطف ، و رحمت حق سبحانه و تعالی .  
کارها که بالا گیرد به قرینه ایمان ، و صدق ، و صفاوت ، و اخلاص

بالا گیرد نه به کردار بسیار . کرده ما در حضرت عزت اوهم چون هدیه بلقیس باشد در میدان حضرت سلیمان ، بلکه هزار بار حقیرتر ، و رکیک تر ، و مجهول تر از آن بود .

چنان که مهتر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود : **لَمْ يَلِجَ الْجَنَّةَ أَحَدٌكُمْ بِعَمَلِهِ ؛ قَالُوا : وَلَا أَنْتَ ؟ قَالَ : وَلَا أَنَا ! إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ وَيَمَعْنِي مِنْهُ عَافِيَةً** - پارسی خبر چنین باشد که رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید : در نشود هیچ یکی از شما در بهشت به عمل خویش ؛ یاران گفتند : و نه تو نیز ؟ رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت : و نه من نیز ! مگر که خدای عز و جل مرا به رحمت خویش پیوشد ، و بر من فراخ گرداند رحمت و عافیت . کار کردن نیکوست ، و فرمان الله است ، و به جای آوردن آن شرط بندگی است ، و نا کردن آن از طغیان و نافرمانی است ؛ اما به اخلاص کردن شرط است که در روزگار رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قومی بودند که کار بسیار می کردند ، و در صحبت رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بودند ، و با او به غزوها می رفتند ، و در مسجد نماز می کردند ، و از قلیل و کثیر هیچ کار بنگذاشتند ، و در شأن ایشان این آیت می آمد : **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْآخِرُ وَمَنْ هُمْ بِمُؤْمِنِينَ** .

پس با کار چیزی دیگر می قرین باید ، و چون آن چیز به دست آمد ، و آن کیمیا مسلم شد ، بر هر چه افکندی : خواه طاعت باش ، خواه معصیت ؛ هم چنان که کیمیا بر هر چه افکنی ، زر گرداند - چه بر مس افکنی ، و چه بر روی ، و چه بر آهن ، و چه بر سرب ، و چه بر ارزیز ، و چه بر برنج همه را زر سارا گرداند . اما هیچ شك نیست که چون طاعت کنی نیکو نام باشی ، و مردمان ترا نیکو گویند . اما

از خدای شناسی دور باشی ، و سره مرد مردمان باشی ، چیزی دیگر نباشد . این خبر از رسول ﷺ روایت کرده‌اند راویان معتمد ، قال رسول الله ﷺ :

إِنَّ اللَّهَ يَقْضِي بَيْنَ الْعِبَادِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ، فَيَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ كُلِّ أُمَّةٍ جَائِيَةً . فَأَوَّلُ مَنْ يُدْعَى بِهِ رَجَاُ جَمَعَ الْقُرْآنَ ، وَرَجُلٌ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَرَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ . فَيَقُولُ اللَّهُ لِلْقَارِي : أَلَمْ أَعْلَمَكَ مَا أَنْزَلْتُ عَلَيَّ رَسُولِي ؟ قَالَ : بَلَى يَا رَبِّ ! قَالَ : فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا عَلَّمْتُ ؟ قَالَ : كُنْتُ أَقُومُ بِهِ آفَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ . فَيَقُولُ اللَّهُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ ، بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ : فَلَانَ قَارِي فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ . وَيُدْعَى بِصَاحِبِ الْمَالِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ دَعَا لِي بِهِ : أَلَمْ أَوْسَعْ عَلَيْكَ حَتَّى لَمْ تَكُنْ تَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ ؟ قَالَ : بَلَى يَلُوبُّ . قَالَ فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا آتَيْتَكَ ؟ قَالَ : كُنْتُ أَصِلُ رَحِمِي وَأَتَصَدَّقُ . فَيَقُولُ اللَّهُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ اللَّهُ بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ : فَلَانَ جَوَادٌ فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ . وَ يُدْعَى بِالَّذِي قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَقَالَ : فِيمَاذَا قُتِلْتُ ؟ فَيَقُولُ : أَمِرتُ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِكَ ، فَاتَمَلْتُ حَتَّى قُتِلْتُ . فَيَقُولُ اللَّهُ كَذَبْتَ ، وَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ كَذَبْتَ ، فَيَقُولُ اللَّهُ بَلْ أَرَدْتَ أَنْ يُقَالَ : فَلَانَ جَرِيٌّ فَقَدْ قِيلَ ذَلِكَ . ثُمَّ قَالَ : أَوْلَيْتُكَ الثَّلَاثَةَ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ تَسَعَّرَ بِهِمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که : خدای عزوجل حکم کند میان بندگان روز قیامت ، و گروهی از بندگان به زانو در افتاده باشند . پس اول که بخواند به حساب گاه ، مردی را

خواند که قرآن جمع کرده باشد ددیگر مردی را که در سبیل خدای کشته باشند: و سدیگر مردی را که خداوند مال بسیار باشد. پس خدای عز وجل از این مرد پرسد که: نه من ترا قرآن در آموختم آنچه بر رسول خویش فرو فرستادم؟ گوید: آری بار خداوندا! پس گوید: چه کردی بدان که در آموختم؟ گوید: بایستادم بدان، و به کار بستن آن به گاه‌های شب و روز. خدای عز وجل گوید: دروغ گفتی، و فرشتگان گویند: دروغ گفتی؛ توبه خواندن آن خواستی تا مردمان گویند: فلان مردی قرآن خوان است، پس گفتند آنچه تو می‌خواستی به تو رسید...

بهترین کارها این است که (این) مردمان می‌کنند؛ اکنون می‌نگر تا از این چه بر سر آمد؟! يك مخلص آلوده گناه بهتر از هزار عابد که آلوده عجب وریا باشد. کیمیای اخلاص به چنگ آرد که از زر سرخ در نمایی؛ کیمیای پنداشت هرگز کیسه افلاس پر نکند، و کیمیای اعتراف و اخلاص هرگز کیسه تهی بنگذارد، و مرد را در زندان افلاس باز ندارد. چون قاضی را معلوم شد که مرد هیچ چیز ندارد، و معترف باشد در زندان افلاس باز ندارد. خود را از پنداشت، و عجب، و تکبر پاک دار؛ گناه خود آب رحمت و کرم او بشوید.

اما تا تو می‌گویی که جامه سفید است، و پاک است، قصار به در سرای تو نیاید که جامه بیرون کن؛ اما تو در خود نگر، و به در سرای قصار شو، و شوخ جامه خود ببین، و بر قصار جهد کن که: این جامه سخت شوخگین است. به شوخ جامه معترف باش تا جامه پاک و سفید شود! والله اعلم بالصواب.



## باب نهم

### در نیکوگمانی به خدای عز و جل

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابو نصر احمد بن ابی الحسن  
النّامقی، قدس الله روحه العزیز گوید:

جمله خلق که باز مانده اند از نیکوگمانی به خود و به کار  
خود باز مانده اند. نیکوگمانی به خدای عز و جل باید نه به خویشتن؛  
رسول ﷺ می گوید که: خدای عز و جل می گوید: **أَنَا عِنْدَ ظَنِّ**  
**عَبْدِي بِي فَلْيُظَنِّ بِي مَائِئَةً**. از خویشتن دیدن، و کار خویشتن دیدن  
عجب افزاید، و کار از توفیق و فضل خدای دیدن شکر افزاید، و شاکران  
بهترین همه خلق اند، و معجزان به کار خویش بدترین همه خلق اند.  
معجب بودن به کار خویش بترین همه کارهاست.

معصیت کردن، و به خذلان خدای دیدن بهتر از طاعت کردن،  
و از خویشتن دین؛ از طاعت کردن، و از خویشتن دیدن بوی بی ایمانی  
آید، و آن عین عجب است: **الْعُجْبُ وَالْحَسَدُ يَأْكُلَانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا**  
**تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ**. و (از) گناه از خود دیدن به خذلان خدای تعالی

بوی توبه آید، قوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ**. عظیم دور می افتد  
میان این، و میان آن!

از آن است که اولیاء، و مردان خدای عزوجل اکثر از خرابات‌ها  
بیرون آیند، و از راه زدن، و از بتخانه‌ها! زیرا که ایشان را همد چشم بر  
آلایش خویش افتد، چون آلایش بدیدند از پی طلب آب شوند، که دانند  
این چنین آلایش جز به دریای فضل، وجود، و رحمت او پاک نگردد.

و از سر عقل و هدایت به راه فکرت آیند. و نور معرفت سر از  
بتخانه گبری بر آرد، و آتش ندامت در دل او زند، و آب حسرت در  
دیدۀ او پیدا آید، و بیم کارد قطیعت بر حلق خود بیند، و زخم تیر هیبت  
بر دل و جان خود بیند، و جان خود را نشانه آن تیر داند، و از سر این  
درد و سوز آهی بر کشد، که بوی جگر بریان در دماغ مقرّبان ملکوت  
افتد، همه به یک زبان بر آیند که: **وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ**، و این ندا  
به گوش سر آورسانند که: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**.  
و این سخن را دلیل روشن دارم، چنان که علماء و عقلاء پیسنندند؛

و این دلیل آن است که: پس از انبیاء و رسل هیچ کس فاضلتر و بهتر  
از یاران رسول ﷺ نبودند؛ و ایشان همه از پیش بتان برخاسته  
بودند، و از بتخانه‌ها، و کلیسیاها بیرون آمده بودند. یکی امیر المومنین  
علی رضی الله عنه بود که بت نپرستیده بود، دیگر همه بت پرست بودند  
و اگر به مادر، و پدر، و اصل و نسب می گویی همه پدران و مادران  
ایشان بت پرست بودند و کافر. پس هر چه تو خواهی گفت نسب همه  
خلق از این بریده کرد، که بدان جز از مادون خدای و هدایت او همه

تاوان است، چنان که گفت: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ  
و نسبت خویش در تقوی بست، چنان که گفت: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ  
أَتْقَاكُمْ.

و اتقی آن باشد چنان که دل از همه دنیا برد، و او را در کل  
کون هیچ ملجأ و دستگیر نباشد الا خدای عزوجل، و دست آویز و حبل  
خود او را دارد، چنان که می گوید: وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ  
فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ. اتقی چنین باشد که هیچ پناه گاه ندارد  
به جز او را.

و این سخنان که می رود نه در خور فهم، و عقل، و حوصله مردمان  
این روزگار است؛ زیرا که این مردمان را هنوز چشم از يك تاي نان در  
نگذشته است! سخنی که از کل کون سمران تر، آید، در دل چون کنجدی  
چون گنجد؟

این سخن را دلی باید از هفت آسمان و زمین فراختر، و آن دل را  
دیده ای باید که کحل سبقت ازلی کشیده باشند؛ و از ازل در ابد می نگرد،  
و از ابد بازل می نگرد، و در پرورش فضل او، و در دایه لطف او نگرد.  
و علم و حکمت قدیم قبله دل او باشد، و افوض امری الی الله مر کب او باشد،  
وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ پای افزار او باشد، و آسَلَّمْتُ لِرَبِّ  
الْعَالَمِينَ قدم گاه او باشد، و لا يَزَالُ<sup>(۱)</sup> روش و راه او باشد، و ازل و

۱ - صدر یکی از سه آیه شریف است در مصحف مجید، و معلوم نیست  
که مراد نویسنده کدام يك از آن آیه ها باشد: سوره شماره ۹ (التوبه) آیه  
۱۱۱، و با سوره ۱۳ (الرعد) آیه ۳۱، و با سوره ۲۲ (الحج) آیه ۵۴؟

ابد منزل گاه او باشد، و رضوان اکبر<sup>۱</sup> مقصد او باشد، و کذکر الله اکتبر  
 موعود او باشد، آن گاه این دل که چنین باشد، از این سخن بهره  
 یابد، و خداوند این دل را مسلم باشد که این سخن بشنود، و صلی الله  
 علی محمد و آله اجمعین.

۱ - «ورضوان من الله اکبر» بخشی از آیه شریف شماره ۷۳ از سوره ۹  
 (التوبه).

## باب دهم

### در نعمت دیدن از منعم و شکر گزاردن

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، قدس الله روحه العزیز گوید :

هر چند می نگریم تا این خلق چرا چنین سرگردان شده اند ، و خاص و عام از حال خویش بگردیده اند ، به همه طریقها فرورفتم ، و به دقایق نظر بنگریستم ، همه از ترك شکر ، و کفران نعمت از سر پی بیفتاده اند ؛ و هر قومی را که خدای عزوجل به بلائی گرفتار کرد هم از این کرد ، چنان که عذاب آن قوم یاد می کند ، قوله تعالی :  
فَإِذَا قَامَ إِلَهُهَا اللَّهُ يَبْسُ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ . در اول آفرینش چنین می گوید : هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً ؛ تا آن جا که : إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً ، تا آخر سوره ...

اکنون می نگریم که کفران را چه ساخته است ، و شکور و ابرار را چه ساخته است ؟ ! پس چون به حقیقت بنگری همه نیکوییها در شکر نعمت است ، و همه خسارتها در کفران نعمت است . چون دوستان و برادران ما در این کتاب خواهند نگریست ، و در این ابواب

وفصول نظر خواهند کرد ، چنان باید که خاطر می رنجانیم ، تادوستان را از این معنی نفعی باشد . ما خود را از بهر آن می رنجانیم ، و در این دریاهاى ژرف غواصی می کنیم ، تا شما را از این بهره ای باشد ، و برخوردارى توانید گرفت .

به حقیقت بدانید که : هیچ حاسد ، ودنیا دوست ، ومبغض ، ومنافق طبع ، ومرائی ، وجمع ومنع کننده ، از این کتاب واز این سخن بهره نیابد . این سخن رامردان مرد باید وسالکان راه حقیقت ، تا از این حدیث بهره توانند گرفت . ماروح می رنجانیم ، ودل می گدازیم ، ودر دریای حقیقت غواصی می کنیم ، و در و جواهر شب چراغ به ساحل می کشیم ، تا شما را بدین سخنان ساعتی انسی باشد ، و در هر ضالتهی وگمراهی نیفتید ، و مارا به دعا یاد دارید .

وما را از این کتاب از آن رنج می رسد که هر که کتابی کند ، اغلب آن باشد که از کتاب های دیگر ، ونبشته های دیگران چیزی برگیرند ؛ ما این کتاب ها که می کنیم ، از دل به کاغذ می بریم ، نه از کاغذ به کاغذ می بریم ، رنج از این است . اما این سخنان بکراست ، ودست زده ، وزبان زده هر کس نیست . مرد مردانه باید تا از بکر حلاوت تواند یافت ؛ اگر کسی را در مردی وشهوت خللی باشد ، هرگز حلاوت بکر نیابد . نامرد بکر را دشمن دارد ؛ زیرا که نامردی وسست رگی او پیدا آید . از بکر حلاوت مردان مرد یابند . سخن بکر را نیز حلاوتی دیگر باشد ، وخواننده آن لذتی دیگر یابد ، که از دیگر سخنان مستعمل نیابد . وسخن بکراگرچه به الفاظ نیکو نباشد ، دروی حلاوتی ولذتی دیگر باشد .

هم چنان که زن : اگرچه نیکو روی ، ونیکو جامه ، وخوش بوی ، وخوش زبان ، ونیکو سیرت ونیکو به هفت اندام باشد ، ونه بکر



باشد؛ وزنی که بکر باشد اگر چه این همه که بردادم هیچ چیز ندارد، چون بکارت دارد، لذت بکارت از این در گذرد. و سخن الهامی هم چنین باشد: آن را حلاوتی دیگر باشد، که سخنان صحفی را نباشد؛ پس گوش فرا باید داشت تا از حلاوت مقصود باز نمائی.

اکنون با سر سخن شویم، و در اصل و مایه خویش نگریم؛ اگر جای شکر است تا شکر کنیم، و اگر جای شکر نیست آنگاه کفران نعمت آریم. چون حق سبحانه و تعالی می گوید: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ. تا آن جا که می گوید: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. و ما را بر شکر گزاردن زیادت نعمت وعده کرد، و بر کفران نعمت عذاب شدید وعده کرد. هر که شکر گزارد زیادت نعمت یابد، و هر که کفران آرد عذاب شدید یابد. و عذاب شدید، مخلواه بیش از این که می بینی، و این عذاب خود در این جهان است، باش تا بدان جهان رسد. و شاگرد نعمت را زیادت نعمت بیش از این مخلواه که همه محنتها او را نعمت گشته است، و همه رنجها او را راحت گشته است، و از همه شدتها او را حلاوت باشد؛ پس چه زیادت نعمت باشد بیش از این، و چه محنت باشد بیش از آن که کافر نعمت را همه نعمتها او را شدت گشته است، و همه ایام بر او آفت گشته، چه بلائی باشد بیش از این، و چه محنتی باشد بیش از آن؟!!

پس چون به حقیقت بنگری همه نیکویی های دو جهانی در گزاردن شکر نعمت است، و همه محنتها، و عقوبتها در کفران نعمت است، و اغلب خلق از این هر دو غافل اند که: نه شکر نعمت منعم

می‌دانند، و نه از کفران نعمت می‌پرهیز کنند، تا در کار دین و دنیا خاسر شدند، و هر دو برایشان غرامت آمد. هر آن مؤمنی که بامداد پگاه سر از جامه خواب بردارد، و او نه چنان داند که او از شمار مردگان بود، و نه از آن جهان می‌آید، او نه شکر نعمت تواند گزارد، و نه از او کار به اخلاص در وجود آید.

اما هر آن مؤمنی که او بامداد پگاه سر از جامه خواب بر آرد، و مدد ربّانی در رسد، و توفیق رفیق او گرداند، و این بنده به چشم تعظیم بدین دریای ژرف بی‌کران و بی‌اندازه فرو نگریست، و نعماء را به نعماء بدید، و آلاء را به آلاء بدید، و زبان شکر به تعظیم منعم بر گشاد، و از بلا و ابتلا بازداشت خواست چنان که داند که چه می‌گوید، و چه می‌بیند، و نعماء را به شکایت نیالاید، و آلاء را به دولت نه انگارد، يك ساعت عمر او به عبادت عابدی بر آید که هفتاد سال روز به روزه باشد، و شب به نماز. و در این هفتاد سال يك چشم زخم نیاسوده باشد، چنان که رسول ﷺ می‌گوید: تَفَكَّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامُ لَيْلِيَّهَا وَصِيَامُ نَهَارِهَا وَلَا يَعْصِي اللَّهَ طَرْفَةَ عَيْنٍ.

و آن تفکر این باشد که در آلاء، و نعماء او تفکر کنی، نه در ذات و چگونگی او؛ هر که در ذات حق سبحانه و تعالی، و در چگونگی او تفکر کند، آن جز تشبیه، و تعطیل، و کفر، و ضلالت بار نیارد.

\* \* \*

فصل آخر: صحابه رسول ﷺ، و مشایخ، و ائمه اسلام رحمهم الله، این دعا از پس نماز بامداد گفته‌اند سخت نیکوست، و ایشان از سر دید

وعقل ، و معرفت گفته اند ، و ما در این چنین کاهل و سستیم ؛ خاصه این حمدها که کسی از پس صفاوت دل ، و نور معرفت ، و دیدار نعمت منعم بگوید: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاَلَيْهِ النُّشُوْرُ** ، تا آخر دعا بگوید این صفت حمد را ، تا به برکت این کلمات همه روز ، روزگار بروی مبارک باشد ، و تا دیگر روز کرام الکاتبین در دیوان او نیکویی می نویسند ، بلکه همه عمر - چون چنان بگوید که می بیاید گفت -

و هر که از سر اخلاص ، و صفاوت ، و نور معرفت ، و هدایت این حمدها بگوید ، هیچ آدمی ، و پیری ، و ملک ، حساب ثواب این کلمات بر نتوانند گرفت . شکر نعمت منعم گزاردن از فرایض است ، چنان که هیچ فرض در مقابل او نیفتد ؛ زیرا که هر که شکر نعمت منعم به جای آرد ، همه طاعتها به جای آورده باشد . **على الحقيقة** مرد مؤمن چنان باید که اول بامداد که برخیزد بر هفت قصر بلند شود ، و به هفت دریای ژرف فرو نگرد ، تا شکر نعمت از او درست آید :

اول چنان باید که بر قصر اسلام و معرفت شود ، و به دریای کفر ، و نکرت منعم فرو نگرد ، و بگوید : **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الْاِسْلَامِ** . ددیگر بر قصر سنت و جماعت شود ، و به دریای بدعت ، و ضلالت فرو نگرد ، و از دل پاک بگوید : **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ** . سدیگر بر قصر علم و حکمت شود ، و به دریای جهل ، و حماقت فرو نگرد ، و بگوید : **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ عَلَّمَنَا عِلْمًا نَافِعًا وَّلَمْ يَتْرُكْنَا عَمِيَانِ الْقُلُوْبِ** . چهارم بر قصر صحت و سلامت شود ، و به دریای بلا و محنت فرو نگرد ،

و بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الصَّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ** . پنجم بر قصر محبت ،  
و مودت شود ، و به دریای عداوت و غضب فرو نکرد ، و بگوید :  
**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْغَضَبَ وَالْحَسَدَ وَالْحَزْنَ وَ لَمْ يَجْعَلْنَا مِنَ  
الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهِمْ** . ششم بر قصر توکل و قناعت شود ، و به دریای حرم  
و آرز ، و فاقت فرو نکرد ، و بگوید : **الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ نِعْمَةٍ دِينًا وَ دُنْيَا** .  
هفتم بر قصر توفیق طاعت و عبادت شود ، و به دریای خذلان ، و فسق ،  
و معصیت فرو نکرد ، و از دل پاک بگوید به اخلاص تمام : **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى  
التَّوْفِيقِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ** .

هر آن مؤمن موحد مخلص که اول بامداد بر این هفت بالای  
بلند شود ، و بدین هفت دریای ژرف فرو نکرد ، و این حمدها بگوید  
از سر دیدار دل ، و هدایت ، و معرفت ، او بر همه عابدان جهان سابق  
گشت ، و او از مقرران در گناه است ، و همه گناه او عین طاعت است ،  
و همه وزر و وبال او مستحق غفران است ، و همه طاعت و عبادت او اضعاف  
مضاعف است .

هر چه در این کتاب از فضایل و شمایل یاد کرده آمد همه آن  
شا کران راست . بسیار نظر کردم تا بنده را چه بهتر ، و نافع تر ، و مفیدتر  
در دین و دنیا ، و در طاعت و معصیت ، در این جهان ، و در آن جهان ؟  
هیچ نمی بینم مرد مؤمن مخلص را بهتر ، و نافع تر ، و مفیدتر از شکر .  
و دیگر بسیار نظر کردم تا چیست بنده مؤمن را زیان کارتر ، و مهلك تر ؟  
هیچ چیز ندیدم بتر از ترك شکر ، و مضرت تر از کفران نعمت ، کما قال  
النبي **عَلَيْهِ السَّلَامُ** : **رَكْعَتَانِ مِنْ غَنِيٍّ شَاكِرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَنْفَعَتُهَا** .

هر که او کفران نعمت آورد ، در همه رنج های دو جهانی بر وی گشاده شد .

پس چون به حقیقت بنگری گزارد شکر سر همه طاعت هاست ، و ترك شکر سر همه معصیت هاست ؛ و برکت ها در گزارد شکر است ، و همه بی برکتی ها در ترك شکر است . و بندگان به حقیقت شاگردانند ، و ایشان اندکی اند ، چنان که می گوید : وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ . و هر چه قلیل باشد عزیز باشد ، و عزیز آن باشد که اندک باشد و کم یابد ، و اگر بسیار بودی خود عزیز نبودی ؛ و عزیز تر از این میخواه که هست . اگر جهانی بگردی شاگری به حقیقت نیابی (از) این شاگردانی که گفتیم کی اند ، و جهانی بیاید گردید تا یکی بیابی ؛ تفصیل این بشنو :

شاگردان سه قسم اند : شاگردان اند ، و شکوران اند ، و شگاران اند . شاگردان قومی اند که ایشان خدای را عزوجل شکر کنند بر نعمت دنیا ؛ و شکوران آن قوم اند که ایشان خدای را شکر کنند بر نعمت آخرت . و شگاران آن قوم اند که ایشان خدای عزوجل را شکر کنند بر شناخت و محبت او . آدمی بر سه قسم است : نفس است ، و روح است ، و دل است . هر چه به آدمی رسد از نفع و ضرر ، و محنت و مشقت ، و راحت و لذت ، و سرما و گرما ، و خوشی و ناخوشی ، و ثواب و عقاب همه بهره این سه قسم است ؛ اگر آن نفس باشد ، و اگر آن روح ، و اگر آن دل .

و این هر یکی را غذائی باشد ، و او را بدان غذای خویش شکر

باید گزارد، و اگر نگزارد کفران نعمت آورده باشد، و اگر شکر آن بگزارد نعمت آن زیادت گردد، قوله تعالی: **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ**. پس نظر کردم تا غذای نفس چیست، و غذای روح چیست، و غذای دل چیست، و شکر هر یکی بر چیست؟ شکر نفس در مطعم، و مشرب، و ملبس، و چرب و شیرین، و عزیز، و مرتبت، و علو جستن، و نهمت، و کام راندن یافتن و امثال این، و شکر او بر چنین معنی یافتن، و این مقام را سخت دون و فرومایه یافتن؛ زیرا که تسبیح و نماز گبرکان همه این و مانند این باشد، که ایشان بدان عبادت خویش که می کنند، می گویند: سپاس آن خدای را که ما را گاو داد، و اسب داد، و خرد داد و گوسفند داد، و زر و سیم داد، و امثال این بر شمارند.

و شکر مرد مؤمن باید که از آن مجوسی باز توان دانست؛ شکر مؤمن باید که بر چیزی دیگر باشد، نه مثل شکر مجوسی باشد. و شکر ابناء دنیا بیشترین بر این گونه باشد؛ زیرا که ایشان هیچ نعمت و رای نعمت دنیا ندانند، و این از کم دانشی، و رغبت ایشان باشد، و حریصی ایشان بر دنیا، و این بس مقامی نباشد، چنان که خبر بدان ناطق است: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نِعْمَةَ اللَّهِ إِلَّا فِي الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ وَالْمَلْبَسِ فَقَدْ قَلَّ عَمَلُهُ وَكَثُرَ عَذَابُهُ**.

اما شکر شکور، و شکر گزاردن او مر خدای را عزوجل بر غذای روح باشد، و غذای روح: علم، و عقل، و طاعت، و عبادت، و توفیق، و عصمت از معصیت، و رغبت به آخرت، و ثواب، و درجات، و امثال این باشد. اما شکر شکار بر غذای دل باشد؛ و غذای دل: معرفت، و هدایت،



ویقین، وقناعت، وصبر، وخشوع، ورضا، ومشاهدت، وقرب، وانس، وامثال این باشد، وخداوند این دل هیچ نعمت نداند وراء این، و آن از تمامی عقل، وعلم، ومعرفت، ویقین، ومحببت، و انابت او باشد به خداوند و آفریدگار خویش.

پس نظر کردم تا نخست به کدام نعمت اورا شکر کنم؛ هیچ نعمت ندیدم بر خود قوی تر، و واجب تر از آن که شکر تخلیق گزارم که: من نبودم، و ندانستم که خواهم بود، او مرا از نیست هست کرد، و چون از نیست هست کرد، و آدمی کرد، و درست اندام کرد، و نیکو صورت، و راست پیکر، و راست قامت، و راست نهاد، و بینا، و شنوا، و گویا، و گیرا، و دانا آفرید، و در سابق علم خرد مرا مسلمان دانست، و از امت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دانست، و عقل، و محلم، و معرفت، و هدایت داد، و مرا بدین شناسا کرد، چنان که در کتاب عزیز خویش گفت: **أَلْتَدِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.**

پس چون حق سبحانه و تعالی ابتدای منت به خلق مایاد کرد، پس به هدایت ما را پیاموخت که ابتداء شکر به چه کنید، پس نظر کردم در کار خلق ما، و آفرینش روح ما، و نیکویی تصویر ما، و راستی اندام های ما، و پرهیز<sup>۱</sup> جوارح ما، و تندرستی استخوان و رگ و پی و پوست و گوشت ما، و ما را چنین آراسته و راست کرده بیافرید: **وَإِذَا كُنَّا لِلْأَرْضِ نَكَارًا وَكُنَّا طَرَفًا لَهَا فَغَدَّ بِكُمْ أَسْفُلًا وَعَرْفًا وَكَرَّمُوا أَغْتَابًا مِمَّنْ يَنْظُرُونَ بِحُرْمَتِ رَبِّكَ أَهْوَاءً وَبِذِكْرِ رَبِّهِ هَسَّاءً فَدَوَّتْ رَكِبَتُهَا فُجُورًا مِمَّنْ لَبَّاسًا أَلْتَدِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.** و اگر از آن که آرمیده است، متحرك گردد چندان خروش و ناله از ما بر آید که جهانی از ما

خبر یابد .

پس چون به حقیقت در این باب نظر کردم ، علم و حکمت و صنعت آفریدگار خویش در آفرینش خود بدیدم ، پس شکر کردم بر این عطا و بر این نعمت ، و عجز خویش در شناختِ منعم خویش بدیدم ، و بدانستم که من این نعمت های او را شکر نتوانم گفت ؛ زیرا که نعمت منعم جز به عون ، و توفیق ، و مدد ، و فضل ، و لطف منعم نتوان دید . چون این نوع بدیدی شکر توفیق باید ، و چون شکر توفیق بگزاردی ، این توفیق را شکر دیگر باید ، و این شکر را توفیق دیگر . پس چون به حقیقت بنگری همه عمر از توفیق شکر يك نعمت بیرون نتواند آمد ، دیگر همه بر ما باقی است ، پس منخرج از این ، جز به عجز اقرار دادن ، و تضرع و نیاز پیش آوردن هیچ حیل نیست . بنده که عجز خود بدید در گزاردیشکر ، آن کمال شکر است :

هم چنان که در نعمت منعم نکرد ، به نظر تحقیق بداند که به منتهای نعمت او نرسد ، و نعمت های حق سبحانه و تعالی بنداند ، چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **وَإِنْ قَعُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا** . چون نعمت در حساب نیاید ، چون شکر در حساب آید ؟ !

\* \* \*

فصل آخر : چون فضیلت شکر شا کران معلوم گشت ، مردعارف و عاقل چنان باید که زمام شکر از دست مجاهدت ، و فضل ، و جود ، و کرم ، و انعام او بنگذارد ، و يك ساعت و لحظت و لمحت از شکر بنیاساید ، و در خاك مذلت و تضرع و زاری مراغه می کند ، و از کفران

نعمت ، و از لشکر شیطان غافل نباشد ، و از حق سبحانه و تعالی از کفران نعمت استعانت می خواهد ، و می گوید : يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ اغْنِنِي ! چون چنین کند هر طاعت که او کند هر یکی گوهر شب چراغ باشد ، و هر معصیت که از او در وجود آید - که نه به عمدا باشد - در یتیم باشد : و خطای او به صواب بر گیرند ، و صواب او به اضعاف بر گیرند ، و زشت او به احسان بر گیرند ، و شرك او به اخلاص انگارند . و کفر او به اسلام بر گیرند ، و اسلام او به کفر بر گیرند . گناه او به عبادت بر گیرند ، و عبادت او به ذنب انگارند . مجاز او به حقیقت بر گیرند ، حقیقت او به مجاز انگارند . سهوا او به صدق بر گیرند ، و صدق دیگران به سهوا او انگارند . غفلت او به صفاوت بر گیرند ، و صفاوت دیگران به غفلت او انگارند . سخط او به رضا بر گیرند ، و رضای دیگران به سخط او بر گیرند . افطار او به صوم بر گیرند ، و صوم دیگران به افطار او بر گیرند . مجاز او به نماز بر گیرند ، و نماز دیگران به مجاز او بر گیرند . بدی او به نیکویی بر گیرند ، و نیکویی دیگران به بدی او بر گیرند !

این همه از بهر آن کنند که : در سر ، و علانیه ، و در خلا ، و ملا ، و در خیر ، و شر ، پیوسته به شکر منعم مشغول باشد . اگر طاعت کند ، گوید : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ الْتَوْفِيقِ ، و اگر شر ، گوید : الْحَمْدُ لِلَّهِ که اسلام ، و معرفت به جای است ؛ اگر چنین که قضای معصیت کرد ، قضای عزل معرفت کردی چه کردمی ؟ و اگر این که قضای گناه کرد ،

قضای کفر کردی چه کردمی؟ الحمدلله که قضای گناه بود، نه قضای کفر، و الحمدلله که قضای شر بود، نه قضای عزل معرفت. در این میدان چندان جولان می کند، و مزد و ثواب همه کارگران می ستاند، که هر چند که در فهم آدمی در آید، هنوز بیشتر و گران تر آید - میدان ازل و ابد است! - و هر که شکر بر نعمت امروزین کند، شکر او ابر است؛ هم چنان که گفتم که مجوسی هم این شکر می کند.

اما چون مرد مؤمن عارف مخلص عاقل از سر نورهدایت، و توش معرفت، بر بالای محبت رود، و در صحرای ربوبیت نگرَد، و در سبقت ازل نگرَد، و در بدایت ابد نگرَد، و زبان صدق در حقه حقیقت بگرداند، و از سر صفا و صفاوت بگوید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا كَثِيرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ نِعْمَةٍ دِينًا وَ دُنْيَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ**. به همه عبادت‌ها برسد مگر شکر که هم ازلی است، و هم ابدی است.

بندگی گزاردن شکر است؛ نماز، و روزه، و صدقه، و زکوة و حج، و عمره، و غزو، و اغتسال، و هر چه ما بدان مأموریم همه بر خیزد مگر شکر، قوله تعالی: **وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ**. و جای دیگر می گوید: **الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ**. و اول چیزی که در لوح محفوظ قلم بر آن بر رفت این نوشت: **مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ يَشْكُرْ لِنِعْمَائِي**... تا آخر خبر<sup>۲</sup>.

۱ - یعنی درست در آیه بعدی.

۲ - تمامت این خبر در بخش مربوط به اخبار و روایات در پایان کتاب ملاحظه می شود.

این خبر در باب شکر تمام است؛ هر که قبول خواهد کرد،  
و هر که نخواهد کرد (و)، ججود خواهد کرد آن را هیچ درمان نیست.  
والله اعلم بالصواب.

## باب یازدهم

### در عبادت معجب و مرالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر ، احمد بن ابی الحسن النامقی ، البجالی قدس الله روحه العزیز گوید :

این فصل را نیک تأمل باید کرد ؛ اگر چه این قوم را که کار ایشان ، در چشم ایشان عظمی دارد ، خوش نیاید ، ولیکن باکی نیست !

در این خبر قائل کن ! مَرَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبْصَرَ رَجُلًا يُصَلِّي ، فَجَعَلَ يَنْقُرُ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَوْ مَاتَ عَلِيٌّ هَذَا ، لَمَاتَ عَلِيٌّ غَيْرَ دِينِ مُحَمَّدٍ - پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ : به جایی می گذشت ، مردی را دید که نماز می کرد - سر بر زمین می زد هم چنان که کلاغ چینگ بر زمین زند ؛ مهتر گفت ﷺ که : اگر این مرد بر چنین نماز بمیرد ، نه بر دین محمد میرد .

تو اکنون می فکر تا در کار خدای کجایی ؟ ! چون به حقیقت بنگری نماز اغلب خلق بر این گونه است ؛ بر این نماز ، و بر این عبادت چیزی نتوان ساخت - اگر عذاب نکند ، سخت نیک باشد ، هزار شکر بیاید کرد ! - مهتر ﷺ می گوید : قِوَامُ امْتِي بِشِرَارِهَا - پارسی خبر



چنین باشد که مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید که : به جای ماندن امت من به بدان ایشان است ! اکنون این سخن را معنی باید ؛ هر چند می نگریم تا معنی این سخن کجا یابیم ، و چون است ؟

بسیار نظر کردم ؛ قومی که ما ایشان را می بترین مردمان دانیم ، و می گوئیم که ایشان بترینان امت محمداند ، چندان کارهای نیک از ایشان در وجود می آید که خدای عزوجل داند ! و قومی دیگر که ما میگوئیم که ایشان بهترین مااند ، چندان شر و شور ، و کارهای بد در میان امت محمد افگندند که خدای داند ! و هر حق که فرا ایشان بگویی ، یکی قبول نکنند ، و فرایستایند ، و به جفای مردمان دست بیرون کنند ، و هر چه شان دست فرارسد از بدی بکنند .

و قومی دیگر اند که پیوسته در عون<sup>۱</sup> مسلمانان اند ، و ما ایشان را ابله و نادان نام کرده ایم ، و ایشان نیز به بدکاری خویش مفراند ، و همه کس را از خویشان بهتر دانند ، و شب و روز بر کار و کردار خویشان می گریند ، و ندامت و تأسف می خورند ، و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید : مَنْ أَسَفَ عَلَى دُنْيَا فَاقْتَتَهُ ، اقْتَرَبَ مِنَ النَّارِ مَسِيرَةَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ ؛ ( وَ مَنْ أَسَفَ عَلَى آخِرَةٍ فَاقْتَتَهُ ، اقْتَرَبَ مِنَ الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ )<sup>۲</sup> .

۱ - م ، چون

۲ - بخش اخیر این خبر ( قسمت داخل پرانتزها ) که ترجمه پاری تمامت آن در متن آمده ، از نسخه های « م » و « د » افتاده است . از کتاب « مفتاح النجات » ص ۱۱۶ نقل و درج شد . اسناد این خبر در صفحه ۳۲۴ از کتاب اخیر الذکر ملاحظه می شود .

پارسی خبر چنین باشد که مهتر عَلَيْهِ السَّلَام می گوید: هر که تأسف خورد بر دنیا، و کاردنیا، که از وی فوت شود، نزدیک گردد او به آتش دوزخ به صدهزار ساله راه؛ و هر که تأسف خورد بر کار آخرت که از وی در گذرد، نزدیک گردد به بهشت به صدهزار ساله راه. اکنون هر چند می نگرم این قومی که مامی گوئیم که: بهترین ما ایشان اند! تأسف ایشان همه بر آن است که: افسوس! و دریغ! و حسرت! که من چنین نکردم تافلان چیز به چنگ آوردمی؛ یا چنان نکردم تافلان چیز از دست من بنشدی. و اگر درمی در همه عمر خود خرج کرده باشد - اگر از بهر خدای، و اگر از بهر ریا - چون آنچه مقصود او بود حاصل نگشته باشد، همه عمر در تأسف آن کند، و بر حسرت آن بمیرد!

ندانم تا عاقبت چون شود؟! چند کس را دیده‌ام که چندان تأسف می خوردند که: در فلان وقت، بر فلان کس، چند و چندین خرج کرده‌ام، هرگز مرا به يك دانگ سیم سیاه باز نیامد، و هرگز به يك نان، و به يك سخن در هیچ جای باز نیامد؛ دریغ آن رنج من، و آن سیم من که بدو خرج کردم! تأسف نیکان ما اغلب بدین گونه است، و تأسف بدان ما و آن این امت همه بر آن است که: دریغ! چرا بد کردیم، و چرا مسلمانان را بیازردیم، چرا مال در فساد به کار بردیم، چرا نه در کار خدای رنج بردیم؟

اکنون از سر حقیقت در این سخن باید نگریست، تاراه دوزخ که می رود، و خود را به دوزخ که نزدیک تر می گرداند؟ و راه بهشت که می رود، و خود را به بهشت که نزدیک تر می گرداند؟ هر که انصاف بدهد، و در معنی این خبر در اندیشد، و تأمل کند، به حقیقت بداند که کارها چون است؟

آمدیم با سر سخن که می گفتیم که: در هر کاری، و در هر

چیزی کیمیائی است که چون مرد آن به دست آرد، سبق از جمله اقران خویش ببرد؛ آن دنیا گفته آمد، و گفت و گوی آن معلوم است. آمدیم به کیمیای دینی که در راه دین، و روش اولیای خدای عزوجل کیمیا چیست؟ در این راه کیمیاهاست که هر که از آن نوع چیزی به چنگ آرد، اسپ دولت به زیر ران او در آمد، و او را بر براق فضل، وجود، و کرم روان کردند، و چوگان توفیق به دست وی دادند، و او گوی سعادت به میدان ابد افکند، و گفت و گوی به دست همه ناشناختگان بماند.

اکنون این کیمیاهای دینی بدان که چیست؛ اول: کیمیای هدایت، و معرفت است. ددیگر: کیمیای اخلاص و صفاوت است، سدیگر: کیمیای عقل، و علم، و حجت است. چهارم: کیمیای تقوی و زهدات است. پنجم: کیمیای توکل و قناعت است. ششم: کیمیای طاعت، و عبادت است. هفتم: کیمیای نیت راست، و شریعت، و حقیقت است. هشتم: کیمیای صدق، و وفا و حکمت است. نهم: کیمیای شوق و عشق، و محبت، و حرقت است. دهم: کیمیای رضا، و حیرت، و مشاهدت، و مؤانست، و موافقت است.

هر که می خواهد که بر اقران خویش زیادت شود، در آن باید کوشید، تا از این کیمیایها یکی به دست آرد، آنکه از خود بر شرب آن جان فدا کند. اما تا از این نوع او را چیزی دامن نگیرد، و از این شربت چیزی به مذاق وی نرسد، هرگز او را از این حدیث لذت و حلاوت نباشد؛ از این جا گفته اند: مَنْ لَمْ يَتَّقْ لَمْ يَذْرِ - هر که نپشید نداند. چیزهاست هم در خبر، و هم در قرآن، که حق سبحانه

و تعالی در آن تعبیه ها کرده است ؛ اگر مادر اندیشیم ، و از خدای توفیق خواهیم ، خدای آن بر ما باز گشاید .

اما ما را خود اندوه هیچ کاردینی نگرفته است تا ما چیزی بدانیم از اسرار کارها ؛ ما را آن گرفته است تا سخن ما قبول کند ، نه آنکه تا خدای عزوجل چیزی از کنوز غیب به ما دهد ، زیرا که این همه مرد عارف محب مخلص را باشد . حق سبحانه و تعالی می گوید : **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** ؛ همه مؤمنان را گفت ، نه قومی را دون قومی ! ما را هیچ عقل ، و علم تقاضا نکند تا خود این چیست ؟ خطابی بدین عزیز ، و قومی از این چنین غافل ؟ ! از بی همتی ، و غافلی ، و بی عقلی می در نه اندیشند که این خود چیست ؟

چون چنان خداوندی ، چنین قوم بی ادب ، و خاطی ، و جافی را دوست خویش خواند ، و ما را بدین خطاب نه نازش ، و نه فخر ، و نه نشاط و نه شادی ، این نه علامت سعادت باشد ! اگر این سخن سلطان وقت گوید که : مردمان فلان دیه دوستان من اند ، و من ایشان را دوست می دارم ، بدان چندان فخر و سرافرازی کنند ، و چندان نشاط و شادی کنند ، که خدای عزوجل داند . و چون حق سبحانه و تعالی می گوید که : **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا** ، و ما چنین آهسته ! نه علامت دوستی است .

بایستی که اگر حق تعالی گفتی : من دوست قومی ام از مسلمانان اگر ما را در مسلمانی یقین بودی ، ما گفتیمی که : ما از آن قوم ایم ؛ بلکه همه مؤمنان را در این خطاب متساوی کرد ، بایستی که مانه چنین بودیمی . اما این را مثالی هست در شاهد :

هم چنان که مردی بمیرد، و از او فرزندان خرد باز مانند، و ایشان را املاک بسیار باشد. قاضی ایشان را ولیّی فرا کند، تا کار ایشان، و اسباب ایشان راست می‌دارد، و هر چه از ایشان بالغ کردند، و اثر رشد یابند، مالی که قسمت ایشان باشد، بدیشان می‌دهد. و هر که را داند که مال به زیان خواهد آورد، نفقه و جامه ای که دروایست ایشان باشد، بدیشان می‌دهد، تا مال باقی به زیان نیارند. چون حق سبحانه و تعالی می‌گوید: من ولیّ مؤمنان ام؛ لابد ولیّ حکیم چنان کند که کار به زیان نیاید، چون می‌گوید: ... اِنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِيْرُ<sup>(۱)</sup> - می‌گوید: من شما را نیک مولا ام، و نیک یاری ام، به همه حال کار نیک کند؛ چون دیگران را گفت: فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوْا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ، او هم اینی کند.

دوستانی که عارف و مخلص اند، ولایت ایشان به جای خویش است، هم چنان که آن یتیم، اگر چه در روی اثر رشد پیدا نیاید مالوی از ملک وی بیرون نشود؛ هم چنین اگر چه مؤمن، موحد، عارف، مخلص در سایه غفلت، و بند معصیت است، ولیّی از او منقطع نشود، و تولیت ولیّ به جای خویش است. اما به در مرگ که همه آفت ها منقطع گردد مال او به دست او باز دهند، و ولیّ باولی و با خداوند رسد تر و تازه، و مکر شیطان، و غرور، و هوا در میان نه.

اما مرد باید که ایمان ازل در بار وی تعبیه باشد، و هم نسبت میثاق درست دارد؛ هم چنان که آن یتیم را چون نسبت فرزندی باید

۱ - صدر آیه چنین است، وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا ...

درست آمد، مال او چه در دست ولی، و چه در دست او همه یکی باشد۔  
این جا نیز هم چنین است: چون نسبت مؤمنی درست آمد، مؤمن دوست  
خدای است، اگر چه او در حال از آن بی خبر است؛ اما دوستی هم چنان  
به جای خویش است اگر او خبر دارد و اگر ندارد، و آن جا که بهتر  
به کار آید بدو باز دهد، وباللّٰه العون والتوفیق۔



## باب دوازدهم

در آنکه پنداشت در سر آدمی از کجاست؟

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، احمد بن ابی الحسن  
النماقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید:  
این که می نویسم که: «فصل آخر»، این سخن خطابی عظیم  
است؛ زیرا که این سخن را اوّل و آخر نیست؛ هر چه در وجود آمده  
است، از «کاف» و «نون» در وجود آمده، و این سخن از علم،  
و حکمت، و لطف لطیف در صحرای ربوبیت به فضل و کرم، وجود،  
و مشیت او در وجود آمده، پس آنکه «کاف» و «نون» بدو آشکارا  
شد. زیرا که بی مخاطب خطاب از حکیم سهو باشد، و بر او سهو،  
و غفلت، و خطا روا نیست. ای بس زیرکان بر پنداشت که عقل ایشان این جا  
سرگردان شد، و مرکب علم ایشان به سر درآمد! و بدین دریافرو شدند،  
که به قعر هاویه سر از درك اسفل بر آوردند.  
در این میدان جز به نور معرفت، و هدایت هادی قدم نتوان زد.  
هر که دیده عقل او را کحل معرفت نکشیده اند، و از ازل تا ابد بینا

نکرده اند ، و هر چه در میان ازل و ابد است به نور معرفت بنشناخته است ،  
 او قدم راست ننهاده است . قدم این راه نه قدم جارحت است ، قدم این  
 راه قدم همت است ، و پرواز باز ازل است . رونده این راه اگر يك  
 چشم زخم به خود ، و به قدم گاه خود باز نکرد ، از خاسران دو جهان  
 گردد ، و دمار از روزگار او بر آید ، فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا بر خود  
 باید خواند . این طریق نه طریق قبیل و قال است ، اگر تقلید استاد و عم و خال  
 است ، اگر های وهوی و نعره و حال است ، و اگر گفتار خوب و زشت و مجال  
 است ، و اگر طلب کسب حلال است ، و اگر گفت و شغب و جنگ و جدال است ؛  
 این حدیث از همه بیرون و این بیت ها بدین حدیث سخت لایق است :

آن را که راه غیب بر و بر میسر است

اورا وجود ، و کتم ، و عدم در برابر است

در همتش نیاید کونین و عالمین

آن جا که وهم ها نرسد زان فراتر است

هر چ آدمی است خاک چو گردد بن خاک باز

آنچه او نه آدمی است ز کونین برتر است

مشنوح حدیث هر کس و این را به جان شنو

دون همتی مکن که همه کار را سراسر است

جز زین حدیث کان ز ازل تا ابد بود

این را ابد ندیم و ازل نیز مادر است

در فهم کس نیاید هر کاو نه این بود

آن را که هست معنی چون جان فراخور است

آن را که هم‌تَش به بهشت است و حور عین  
 دروی گمان مبر که ورا از تو باور است  
 راهی که راه نیست در او يك قدم دگر  
 بر طرف راه نیز فہنگان منکر است  
 آن کس که راه رفت در او گشت مستقیم  
 او را حیات و روح و دل و جان دیگر است  
 گر باد این حدیث بر احمد وزیدہ است  
 بی شک بلند بخت و سعید و مشہر است

چنان می باید کہ نسیم لطف و فضل او از سرِ سرا پردهٔ غیب بہ  
 سرِ بندهٔ مؤمن موحد عارف رسد، و از اسرار ربوبیت در دل وی کلی  
 بشکفتد، و بوی آن گل در دماغ آن عارف موحد مخلص افتد، و دیدۂ وی  
 از کل اغیار بردوزد، و چشم ظاہر و باطن وی بر هیچ شاخ اغیار ننشیند،  
 و از سرا پردهٔ غیب روزن بہ دل وی گشادہ شود، و باز ہمت او در هیچ  
 شکار منگرد، و در انتظار یوسف در بیت الاحزان بنشیند، و یعقوب  
 وار نفسی می زند، تا چون پیراھن یوسف بہ دروازۂ مصر بیفشاند، بوی  
 آن بشنود.

و در راه مصر بسا کسان بودند کہ آن باد، و آن بوی بر ایشان  
 گذر می کرد، اما چون عشق یعقوبی نبود، از بوی هیچ نصیب نیافتند.  
 اگر یعقوب باشی بوی یوسف شنوی، و اگر نہ ہمہ گفت و گوی است:  
 چون بوی بہ وی رسد، خود چشم ناینا بینا گردد، و گواہ نخواهد.  
 از بیت الاحزان آواز بر آید کہ: اِنِّی لَاجِدْرِیْحَ یُوْسُفَ ؛ چون زیان

ملا مت دراز کنند ، آواز بر آید که : اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

بیت :

ای عاشق سرسری تکلف چه کنی؟

با عشق تکلفی تصلف چه کنی؟

بازار مرقع تصوف چه کنی؟

یعقوب نه‌ای حدیث یوسف چه کنی؟

خلق در عالم دو گروه‌اند : يك گروه بر داشت‌اند ، و يك گروه بر پنداشت. هر که مؤمن عارف و موحد است بر داشت است ، و هر که مقلد و بی اخلاص است بر پنداشت است ؛ و از پنداشت تا به داشت از آسمان تا زمین راه است . همه خلق در این پنداشت فرو شدند ، و دیگران که بر آمدند همه از داشت بر آمدند .

و همه پنداشت آدمی با يك کلمه می‌گردد ، و آن کلمه آن است که : حق سبحانه و تعالی به عالم‌ندا در داد که : خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ؛ و دیگر آن که می‌گوید: وَ لَقَدْ نَزَّغْنَا بَنِي آدَمَ ... تا آخر آیت . هر چه آدمی زاده را از پنداشت ، و علو ، و برتری ، می‌رنجه دارد هم از این افتاده است . هر آدمی که او<sup>۱</sup> زیر کی دارد ، و عقل دارد<sup>۱</sup> - تمام بی‌معرفت - اغلب ایشان در این ، سربسی گم کرده‌اند ، و راه غلط کرده‌اند .

اما هر که را درازل آن همای همایون ، سایه پر خویش بر او گسترانیده است ، و دایه لطف او را شربت محبت چشانیده است ، و او به نور معرفت و هدایت راه باز شناخته‌است ، او از همه آفات برسته‌است ، و هیچ شربت نیز در جان وی مؤثر نگردد ، و از هیچ جوی دیگر نیز

۱-۱-۱ م : « زیر کی ، ندارد ، و عقل ندارد .

آب نخورد .

و خدای عزوجل به حدیث موسی عليه السلام ما را حاجت تمام کرد: آن فرادل مادر موسی داد که وی را در تابوت کن، و به دریا افکن! هم چنان کرد، تا به دست دشمن افکند، و بر کنار دشمن نشاند، و از هیچ دایه شیر بنستد تا با پستان اوّل رسید، و دشمن را بر دست وی هلاک کرد، و اگر چه او را به کنار دشمن پیرو رانید به آخر همه کارها چنان شد، که به اوّل نهاده بود؛ زیرا که موسی تعبیه معرفت و نبوت داشت، و در ازل شربت لطف و کرم چشیده بود، نور معرفت، و چراغ هدایت او را بازان اصل خویش رسانید .

اما آن مدبر ملعون سیه کلیم فرعون لعین که از خلقت بیدنی بهری داشت، اما از معرفت و هدایت نصیب نداشت، تا: **قَالَ أَنَارِبَكُمْ الْأَعْلَىٰ سِرٌّ مِنْ أَوْي بَرَزْدٍ، وَبَدَان نِيز بَسْنَدَه نَكْرَد، كَقْت: مَا عَلِمْتُمْ قَتْمٌ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي .** در سر جمله فرزندان آدم که نه عارفاند، این حدیث دبدبه می زند؛ اما اسباب آن ساخته ندارند، و اگر نه همه در این باب يك سان اند، و لکن عجز ایشان از بی اسبابی ایشان است، و پنداشتی که در سر آدمی است، همه از این است، در این يك چیز نظر باید کرد، تا مگر چیزی از این حدیث باز دانی .

اسپی که جبرئیل عليه السلام بر آن نشست، سنب آن اسب بر خاک آمد؛ سامری از آن خاک اسبابی بر ساخت که چند هزار خلق از بنی اسرائیل که همه پیغمبر زادگان بودند، گوساله پرست شدند از اثر آن يك پاره خاک سنب استور جبرئیل که بر آن خاک آمده بود؛ چندان

خلق را کردن بزدند، و ایشان از آن بر نکشتند. چون ندای: خَلَقْتُ بَيْدِي  
 به گوش آدمی ناعارف رسد، کم از این نبود که گوید: اِنَا رَبُّكُمْ  
 الْاَعْلَى؛ و پنداشت، و جباری، سر از گریبان او بر آرد.  
 این چنین همسایگی را کم از این دعوی نشاید. و اندر این حدیث  
 اسرار بسیار است آن را که خداوند این حدیث است؛ و آن که نه  
 خداوند این حدیث است، هر چند که بیشتر شنود، منکرتر، و کافرتر  
 باشد، و بالله التوفیق.



## باب سیزدهم

### حدیث : عشق ، و محبت

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی-  
الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :  
در حدیث عشق سخن بسیار می رود ؛ هر که می خواهد که مردم  
عام را در پوستین ولیی از اولیای خدای عزوجل او کند ، اول این  
حدیث عشق بردام بندد که این پارسا بود که سخن عشق گوید . این  
سخن در چشم مردم عام ، و در چشم مفسدان عظیم نفرتی دارد ، و هم این  
قوم ، این سخن را تقبیحی عظیم کرده اند در چشم مردم .  
و این عشق و عاشقی به جز این ندانند که مردی برزنی عاشق شود ،  
یا برغلامی شیفته شود ؛ این چنین عشق مذموم است ، و فساد است ، نعوذ بالله  
از چنین عشق ، و چنین راه .

اما باری بیاید دانست که عشق چیست ، و مقدر بندہ هست ، یا نی؟  
چیزی که مقدر تو نباشد ، ترا بدان مدح و ذم نباشد . از آن جا بود  
که آن سید ، و سید زاده ، امام جعفر بن محمد صادق رضی الله عنه را  
پرسیدند که : مَا مَعْنَى الْعِشْقِ ؟ قَالَ : الْعِشْقُ جُنُونٌ إِلَهِي ؛ لَيْسَ

بِمَنْ مَوْمٍ وَلَا مَمْدُوحٍ . چون چیزی که مقدر تو نباشد ترا بدان مدح  
وزم نیاید . اما هر کجا که چیزی باشد، آن چیز نیز هم چنین باشد.  
مثل عشق هم چون مثل معرفت، و هدایت، و عقل است، و عطای  
خدای است تا که راهد؛ اما هر که را بینیم که حق او را این عطا  
داده است، همه از بن سی و دو دندان او را غلامی و چاکری کنیم .  
عشق هم چنین عطای خدای است عزوجل، و مرغی غریب است : در هر جایی  
آشیانه نازد، و با هر کسی مقام نگیرد، و بر هر شاخی نشیند، و با هر کسی  
انس نگیرد، و این بیت ها از سر این کوی گفته آمده است :

نیاید عاشقی اندر عبارت	نیارد گفت او را هر زبانی
دلی خواهدز کل کون آزاد	نروید عشق اندر هر مکانی
نسازد عاشقی با هر حریفی	دلی خواهد سلیم و پاک جانی
درونی بیم قطع و بیم هجران	نه خوف و نه رجاء و نه گمانی
ایا احمد برون شو از میانه	که عاشق را نباید ترجمانی

عشق چون بر کمال رسد با دیوانگی همراه شود، و همه خلق بردیوانه  
خندد؛ اما دیوانه را از آن چه ( که ) خلق بروی خندد، و اگر چیزی  
می گویند او خود از ایشان، و خنده ایشان، و گریستن ایشان فارغ باشد .  
قیاسی فرادست نودهم، چنان که اگر می خواهی که چیزی بدانی  
بتوانی دانست : در این خبر نگر، و در اندیش ! که مهتر عَلَيْهِ السَّلَامُ می-  
گوید : مَنْ عَشِقَ ، فَعَفَّ ، ثُمَّ مَاتَ ، مَاتَ شَهِيدًا - و بر لفظی دیگر  
آمده است : مَنْ عَشِقَ ، فَعَفَّ ، فَكْتَمَ ، فَمَاتَ ، فَهُوَ شَهِيدٌ .

پس چون کسی بر زنی، یا بر غلامی که شهوت او خواهد عاشق  
شود، و نهفته دارد، اگر در آن عشق بمیرد، شهید میرد او . ای بی عقل

حاسد کم دانش! عشق بر مخلوقی که سر همه فسادهاست، چون اسم عشق بر آن دوستی افتاد، مرورا اسم شهیدی داد.

عشق و عاشقی چیزی است که اگر همه خلق روی زمین کرد آیند، و خواهند تا از آن بویی به مشام کسی رسانند، نتوانند و عاجز آیند؛ همه صد یقان عالم در آرزوی آن جان بدادند، و بویی نیافتند.

قومی عشق را بیش از این مصور نه اند که: که اگر زنی، اگر مردی بر یکدیگر عاشق شوند و هوایی برانند، تو این و آن هر دو در مقابل

افکنی، و می پنداری که چیزی می گویی؟! اگر خبر رسول ﷺ نیستی در باب عشق، مارا بدین که آوردی که مرا این باید گفت؟ اما

چون خبر بدین ناطق است، چنان که مهر ﷺ می گوید:

يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِسْتِغَالَ  
بِي جَعَلْتُ نَعِيمَهُ وَ لِدَقَّةِ هِيَ ذِكْرِي عَشِقْنِي وَ عَشِقْتَهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ  
فِي مَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مِثْلًا كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ لَيْسَهُوَ إِذَا سَهَى النَّاسُ أَوْلَيْكَ  
الْبَدَلَاءُ حَقًّا أَوْلَيْكَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ أَوْلَيْكَ الْذِينَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ  
الْأَرْضِ عِقُوبَةً أَوْ عَذَابًا فَصَرَفْتُ بِهِمْ عَنْهُمْ -

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید، که خدای تبارک و تعالی می گوید: که چون غالب گردد بر بنده من دوستی من، و مشغول گردد همگی او به من، من که خداوندم، و آفریدگارم، نعمت و لذت او در یاد کرد خویشتن بنهم. تا او عاشق من گردد، و من عاشق او، یعنی که دوستی که در ازل مرا با او بوده آشکارا کنم. و بردارم حجابی که میان من و بنده من باشد، چنان که گویی که من در پیش دیده اوام. ساهی نگردد از من چون مردمان ساهی کردند.

- یعنی که : فراموش نکنند مرا ، چون مردمان مرا فراموش کنند -  
ایشان اند که ابدالان اند به حق ، ایشان اند که سخن ایشان سخن  
پیغمبران بود ، و ایشان اند آن که چون من - که خداوند و پادشاه ام -  
بر اهل زمین عقوبتی و عذابی قضا کنم ، به سبب ایشان آن عذاب و عقوبت  
را از اهل زمین صرف کنم ؛ و چنین چند خبر است از رسول ﷺ .  
بدان که کسی را ذوق به جای نیست ، ذواقان همه دست از

طعام لذیذ باز نتوانند داشت ، هم چنان کسی که مبرسم است . خوش  
بیتی چند است این جا در معنی گفته آمد ، تأمل باید کرد ، بیت :

بر عشق مگر گذر نداری	ز و بر دل و جان اثر نداری
از درد دلم جهان به درداند	تواز دل من خبر نداری
گر عشق به سنگ رخ نماید	آن را به حجر دیگر نداری
پولاد ازو چو موم گردد	ز و در دل و جان شرر نداری <sup>۱</sup>
از گفت شکر چه طعم یابی	چون در دهنت شکر نداری؟!
ما چاکر خاک عاشقانیم	تو جز سفه و سمر نداری
مقصود ز خلق عاشقان اند	تو دفترشان زبر نداری
مارا پدر است و مادر از عشق	تو این نسب از پدر نداری
ای احمد زنده باش از عشق	شاید که تو سیم و زر نداری

اما چون خدای عزوجل حدیث عشق می گوید ، و رسول ﷺ

۱ - در مقابله بادیوان شعر احمد جام ، بیت های سوم ، و پنجم ، از نسخه

«۴» افتاده ، و نیز نسخه «۵» پس از این ، این بیت را که در دیوان ، و نسخه «۴»

دیده نمی شود ضبط نموده است ؛

معذور که این درر نداری

ای بی خبر از سرود عشاق

می گوید، و در قصه داود صلوات الله علیه می گوید: یا داود! قل لِلَّذِينَ  
يَسْتَحِلُّونَ لِعِشْقِي إِذَا كَانَ غَدَاءُهُمْ وَعَشَاءُهُمْ فَلَا يَتَّبِعُونَنِي. هَلْ رَأَيْتَ  
حَبِيبًا يَبْتَخِلُ عَنْ حَبِيبِهِ؟ الْأَطَالُ شَوْقُ الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي؟ وَإِنِّي إِلَيْهِمْ  
لَأَشَدُّ شَوْقًا -

یا داود! بگوی مر آن کسانی را که دعوی دوستی ما کنند :  
چون وقت چاشت ، و شام در آید ما را به تهمت ندارند . هیچ دیدی که  
دوستی با دوستی به چاشت و شام بخیلی کند ، و فان از وی باز دارد ؟  
بدانید ! که دراز شده است آرزوی نیک مردان به دیدار من و من ایشان  
را خواهان نرم از آن که ایشان مرا <sup>۱</sup> .

و جمله ائمه اسلام ( حدیث ) <sup>۲</sup> عشق می گویند مگر اندکی ، و  
از مشایخ و اجلاء طریقت نیز از بسیاری روایت می کنند ؛ پس چرا  
این حدیث نباید گفت ؟ چندان سخنان می رود بر زبان این قوم که این  
حدیث را منکرند که در تشبیه دارد ، و شین مذهب است ، و جمله ائمه  
اسلام بر آن فتوی کفر و تشبیه می کنند که در آن هیچ فایده و راحت  
نیست ؛ اگر امر معروف بر خویشتن کنند مگر بهتر باشد ! چون ما  
نیز این حدیث عشق می گوئیم ، موافقت جمله ائمه است که می کنیم ،  
بر ما نیز از این هیچ شینی نیاید ، الحمد لله که حاسد ما را بر ما بیش  
از این دست نیست ، و ما این حدیث را به جان خریداریم .

۱ - این خبر و ترجمه آن در کتاب «کنوز الحکمة» از احمد جام (باب  
چهارم) نیز مذکور است . یاری خبر متن با آن تطبیق داده شد و بعضی اصلاحات  
در آن صورت گرفت .

۲ - هر دو نسخه فاقد آن است - به قیاس جمله های بعدی به متن افزوده شد .

کیمیای عشق هم طبع و طعم آتش دارد : سوزنده است ، و نیست کننده است ، و خورنده ، و فروزنده است ؛ تا نخورد نیفروزد ، و هر چه بازو باز کوشد تا نیست نکند ، و پاک بنسوزد ، آرام بگیرد ، مرد باید که چندان رنج و مجاهدت آن بکشد که آن برق ازل در سوخته : « بانی ! » و « اَلتُّ بِرَبِّکُمْ » افتد ، تا نور آن بر روزگار او افتد ؛ روزن فضل او به انکار دست عمل خود خراب و محکم نکنند تا باد جود ، و لطف ، و کرم ، و فضل او فرا آن برق ازل وزد ، و او از میان غوغای او باش آدمی - مری بیرون آید ، آنگاه اگر همه عالم خاشاک هوس ، و چوب تر و خشک ، و سنگ ، و روی ، و آهن ، و آب ، و آتش ، و برف ، و یخ ، بروی افگنی باک نیست که هر چند همیشه زیادت فروغ و روشنایی آن زیادت ، و آن آتش عشق بالا گیرنده تر ، و سوزان تر .

و اگر تقدیر کنیم که بیابانی ، اگر کوهی که صدهزارهیمه تر دروی باشد ، و صدهزار تنه های درخت بیخ آور در وی باشد ، چون آتش بالا گرفت همه رانیست کند . هر جا که از آتش ندامت ، و توش محبت ، و سوز عشق در کسی پیدا آمد ، اگر همه کفر کافران ، و همه معصیت عاصیان و همه فساد مفسدان بر یک جای جمع آید ، و در یک تن فراهم آید ، آن را هم چنان می دان که در آن وقت بهار گاه آن شبنم بر آن گیاه نشیند ؛ چون آفتاب بر آید ، از آن هیچ نماند ، و هیچ کس نداند که آن کجا شد ؛ آتش عشق با گناه ، و معصیت ، و کفر این کند که شنودی .

و اگر کسی قبول نکند گوهر کز مکن ! اگر حجتی دارد که نه چنین است - او را باد ، ما را این است ، و چنین خواهد بود . درویشان بیتی گویند ، بیت :

اگر تو پارسایی روهمی باش      که نه ما بر میان زنار داریم !

پارسایی تو ، تو را باد و عشق ما ، ما را ؛ والسلام !



\* \* \*

فصل آخر: آمدیم به سر کوی طاعت، و عبادت؛ هر طاعتی که نه این قوم کنند، آن خود نه طاعت باشد، و اگر تقدیر کنیم که طاعت کنند، آن از عجب، و پنداشت خالی نباشد! و خبر صاحب شریعت است که: **الْعَجَبُ وَالْحَسَدُ يَأْكُلَانِ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ**. اما طاعت این قوم طاعت باشد: هر تکبیری، و تهلیلی، و تسبیحی، که بگویند از کفتن آن بسیار کس بر آید؛ چنان که مهتر عالم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ می گوید: **تَكْبِيرَةُ الْأُولَى خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا** - یعنی: تکبیر پیشین بهتر از دنیا و هر چه در دنیا است.

هر که از سر چنان ندامت، و سوز عشق و محبت، يك تکبیر بگوید - آن تکبیر که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید این است که: از سر چنین اخلاص، و محبت، و معرفت گویی - آنکه هم چنان می رود، و کار خویش می کند، و به عبادت بسیار خلق بر آید که نه از ایشان باشد. به حقیقت بدان که ایشان نافلة نکنند، و از ایشان نافلة نیفتد مگر اندکی. کار ایشان همه بر فرض افتد، و نفس ایشان همه کیمیا و گوگرد احمر باشد، و عمل ایشان اضعاف مضاعف باشد.

کار جوهری با کار مزدور برابر نتوان کرد، اگر کسی کند برابر نیاید: مزدوری شب و روز کاریل کند، و ناهه کشد، و خربندگی کند، و تا شب جان و جگر خورد، تا مگر دو من نان به دست آرد. اما آن مرد صراف با جامه نیکو، و پاکیزه بر جای نشسته؛ هر چه می باید می خورد، و هر چه می خواهد می نوشد، و با هر که می خواهد

می‌نشینند. چون وقت نماز در آید برخیزد، و با جامهٔ پاک در اول وقت به مسجد شود، و نماز جمعه و جماعت بگزارد، و نماز شام به خانه باز شود با هزار درم سود، و باشد که با هزار دینار. کار این بازان مزدور برابر نتوان کرد!

مثل محبتان، و تائبان، و عاشقان، و دوستان، و خاصگان در گاه چنین باشد: عزیزترین همه خلق خدای ایشان‌اند و هر که ایشان را دوست ندارد، اگر عبادت پری و آدمی بکند جز خاسری و بدبختی نباشد؛ با دوستی ایشان همه کارها راست باشد، و با دشمنی ایشان همه توحیدها کفر گردد. طاعت بی دوستی ایشان معصیت است، و معصیت با دوستی ایشان طاعت؛ و کار از بهر خدای به جز از این نیست که دوستان او را دوست داری از بهر او را، و دشمنان او را دشمن داری از بهر او را، چنان که در حدیث موسی صلوات‌الله علیه می‌آید، که خدای عزوجل او را گفت: **يَا مُوسَى! هَلْ وَالَيْتَ فِيَّ وَلِيًّا قَطُّ، وَهَلْ عَادَيْتَ فِيَّ عَدُوًّا قَطُّ؟** - یا موسی! هیچ دوستی را از دوستان ما از بهر ما دوست داشته‌ای، و هیچ دشمنی را از دشمنان ما از بهر ما دشمن داشته‌ای؟ موسی صلوات‌الله علیه بدانست که: هیچ کاری نیست و رای آن که دوستی را از دوستان او را از بهر او دوست داری، و دشمنی را از دشمنان او را از بهر او دشمن داری.

\*\*\*

فصل آخر: هر آن مؤمنی که خدای عزوجل دوستی خود در دل وی بنهاد، او حق را سبحانه و تعالی چنان دوست دارد که هیچ دوستی بر دوستی او اختیار نکند؛ او ولیتی است از اولیای خدای عزوجل، و صدیقی است

از صدیقان ، و عزیزی است از عزیزان در گاه . و این فصولی که در این کتاب گفته آمد ، همه در باب این قوم است ، نه در باب هر مدعی بی معنی ، و نه در باب هر ناشناختی است . هر که او چیزی بر دوستی خدای عزوجل اختیار کند ، و اگر چیزی از آن بهتر داند ، او از این قوم نیست ، و این سخن در باب او نیست ؛ آن کس از این بهره نیابد و اگر چه امام الاثمه باشد .

فضل دوستی ، از فضل قیل و قال جداست ؛ این بازان و آن بازین هیچ مناسبت ندارد ، این خود چیزی دیگر است ، و آن چیزی دیگر . فضل قیل و قال چیزی است که در میان خلق لابد می بیاید ، و خلق را از آن گزیری نیست ، هر که آن نداند بی قدر و بی شریعت باشد . امامی دان به حقیقت که هیچ چیز به نزدیک خدای عزوجل بزرگوارتر و فاضلتر ، و بهتر ، از دوستی او نیست ؛ و هر که را دوستی زیادت است او به نزدیک حق سبحانه و تعالی بزرگوارتر ، و مشرفتر ، و برگزیدهتر از همه خلق است . زیرا که و رای دوستی هیچ چیز نیست ؛ و اگر کسی می خواهد تا بداند که نشان دوستی چیست ، نشان آن است که : هر چه دوست دوست دارد تو دوست داری ، و هر چه او دشمن دارد تو دشمن داری . اصل دوستی این است - اگر هیچ طاعت دیگر نداری - و اگر همه طاعتها ، و عبادت های عابدان تو داری که این نوع نداری ، هیچ چیز نداری .

بادوست دوست دشمنی کردن ، و کار دوست بگذاشتن و کار دشمن کردن ، غرور و کار شیطان است نه کار دوستان ؛ کار دوستان آن باشد که : ببینی مگر او را ، و نستانی مگر از او ، و نبخشی مگر بدو ، و

نروی مکر بدو، و نشنوی مکر از او، و نخوزی مکر بازو، و نتشینی مکر بازو، و نخسبی مکر بازو، و نخشی مکر آنچه ذوق او دارد، و شادمان نشوی مکر بدو، و اندوه کین نشوی مکر از او. و اغلب تسبیح و تهلیل، و عبادت تو آن باشد که می گویی: یا هو، یا من هو، یا لا اله الا هو. اگر می خواهی که از آن قوم باشی چنین باید بود.

زیرا که ایشان هیچ چیز نبینند مگر هو، دوست ندارند مگر هو، لذت نیابند مگر از هو، التجا نکنند مگر به هو، امید ندارند مگر به هو، شکوه ندارند مگر از هو، توکل نکنند مگر بر هو، اعتصام ایشان نبود مگر به هو، مونس ایشان نیست مگر هو، آرام ایشان نیست مگر به یاد هو. در دنیا انس ایشان به هو، در قیامت هو، در درجت هو، اگر در درکت باز دارند هم هو، به همه وقت ها هو، تا نفس دارند هو، تا روح دارند هو، و هو، و هو، شهید الله انه لا اله الا هو، و این حدیث جز بدین بیرون نتوان داد، شعر:

هو بی نشان و حرف است زو چون بیان کنم  
از هو به هو سماعی آن چون عیان کنم؟  
هرچ اندرین بگویم آن جز حدیث نیست  
هو را دل است مسکن، چون بر زبان کنم؟  
تفصیل این حدیث به حق گر کنم بیان  
آشوبها بنخیزد، جان اندران کنم  
هرگز که دید راحت هو بی بلا و رنج  
تا من بران طریق روان را روان کنم؟

فریاد چون کنم که به جانش خریدم  
 پرهیز چون کنم که به جانش ضمان کنم؟  
 کاری است این برون زخردها و علمها  
 از وهم، و عقل، و علم، برین ره زیان کنم  
 هو نقطه محبت میم است درنگر  
 هو وحبیب هر دو انیس جنان کنم  
 تا سرّ این ندانند نامحرمان حق  
 بستان عشق و فتنه خلق جهان کنم  
 گوینده این حدیث نکفته است جز به حق  
 از هو به هو اشارت جان را مکان کنم  
 احمد از این حدیث ترا توبه گاه بود  
 تایب زبان کنم و دلم ترجمان کنم

## باب چہار دہم

در

وعظ برادران

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن  
النسافی ، الجامی ، قدس اللہ روحہ العزیز گوید :  
مرا چنان آرزومی کند کہ : دوستان ، و برادران ما این سخنان  
را نیک تأمل کنند ؛ نہ از سر معجاز ، و سودای دل ، در این سخنان  
نگرند ، زیرا کہ از این ہر سخنی بسیار تعبیه دارد ، و از اسرار ربوبیت  
در این کتاب بسیار معانی است کہ ہر کسی در نیابد ، و آن درجہا  
کہ در اول کتاب گفتم ہمہ در این کتاب تعبیه است . و سخن حکما  
آن بود کہ در اندک سخن تعبیه بسیار کنند و ہر کہ نہ از این قوم است  
سخنان بسیار باید گفت تا اندک چیزی در آن تعبیه کنند ، و آن نہ  
حکیم باشد .

بہ يك سخن کہ ملائکہ بگفتند : قالوا اَنْجَعَلُ فِيْهَا مَنْ يُّفْسِدُ  
فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ . جواب آما  
کہ گفتم : قَالَ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ .



ابلیس ملعون روزی با قومی از مقر بان در گاه ، بدان صحرا که کالبد آدم صلوات الله علیه نهاده بود می گذشت ؛ دست ادبار ، و پنداشت بر کالبد آدم زد ، و گفت : این مجوف است ! در این چیزی نباشد ، و از روی بی حرمتی آب دهان خویش بر ناف آدم افکند ؛ این همه ناخوشی که در درون آدمی است ، از پلیدی آب دهن ابلیس ملعون است ، و این هم رفعت و اعزاز آدم و آدمیان از : *خَلَقْتُ بَيْنَهُمَا* است . آن ملعون مدبر روز کور سیاه گلیم می خواست تا آدم را صلوات الله علیه ، در چشم آن مقر بان بی قدر و خوار کند ، تا لاجرم از آن باز هر روزی آن مدبر سیاه گلیم ، بدبخت تر ، و شقاوت زده تر ، و مدبر تر است . مقصود از این حدیث آن است که : سرّی از اسرار ربوبیت ، و علمی از خزینة غیب ، و حکمی از احکام مشیت در خاک آدم تعبیه کرد ، و چند<sup>۱</sup> هزار ساله طاعت ابلیس ملعون بدان *هَبَاءً مَّنْثُورًا* کرد<sup>۲</sup> ، و سرّی از اسرار غیب ، و قضایی از قضای مشیت ازلی در آن تعبیه کرد ، و جمله هشت بهشت ، و اشجار ، و انهار ، و نعمت آن ، او را مباح کرد ، و به مشیت ، و قضای ربوبیت ، عقرب ارادت ، و افعی غفلت در پوست او پنهان کرد ، و نهنگ حرص را بر اندرون آدم گماشت ، و عفریت ملعون را بر ظاهر وی مسلط کرد ، و گندم فریبنده بر چشم و دل او پیار است ، و عقرب مشیت نیش ارادت بزد ، و دشمن ملعون مکر خود بر کشاد ، و سوگند به دروغ را سلاح خود ساخت ، و نسیان را

۱ - ۵ : صد .

۲ - ۵ : و به روایتی دوست هزار ساله ، و به روایاتی عدد آن حضرت خداوند می داند که چند است .

بر حفظ فرمان آدم گماشت تا: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ازمیان بر آورد و از ازل تا بد تعبیه‌ها در میان این پنهان کرد تا ما در نگریم، و دست تصرف ناقص خویش ببریم، و هر چه ما را نفرموده‌اند نکنیم، و بر هر چه حق سبحانه و تعالی می‌کند، ما داوری نکنیم، زیرا که او احکم الحاکمین است، کارها کند و در کمین غیب چیزها دارد که به چشم ما چیزی دیگر نماید، و آن خود را اصل چیزی دیگر باشد.

هان! ای برادران! تا قفل مشیت او نکشاید، و در قضا و قدر نکوبید، که رنجور و مشغول گردید، و بودنی بیاشد، و ما خا سر و بد بخت بمائیم: 'إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، الْآيَةُ'. هیچ کس بر دوستان خدای بیرون نیامدند که ایشان از آن سلامت یافتند؛ مگر کسی که - پیش از آن که تا خدای عزوجل ایشان را بکشد - ایشان باز گشتند.

به حقیقت بدان که: از آفرینش خلق مقصود دوستان بودند نه چیزی دیگر؛ این همه تعبیه‌ها، و این هم دارو گیر قیامت، و بهشت و دوزخ، و درکات و ثواب و عقاب هم از بهر دوستان خویش کرده‌است و هر که با دوستان او دوست، کار دو جهان او راست، و هر که دوستان او را بدگوی، و بدخواه و منکر؛ در دو جهان بدبخت، و مدبر، و خاکسار، و سیاه کلیم، و سیاه روی. و آن که بود که در کار آدم و آدمی بدی گفت یا بدی کرد، که نه خدای عزوجل او را در این جهان و در آن جهان نکالی کرد؟

دراول کار از آدمیان کسی احکام شریعت ندانست؛ خدای عزوجل

۱ - ۱: نسخه د، فاقد این قسمت است.

هر روزی از آسمان دو فرشته مقرّب بفرستادی : یکی را نام عزا ، و یکی را نام عزایا . چون ایشان به حکم کردن می آمدند ، به همه حال چشم ایشان بر عیب آدمیان می افتاد ؛ و زبان ملامت بر گشادند ، و گفتند : خدای عزوجل آدمیان را چرا آفرید ، تا ایشان چنین کارهای بدمی کنند و می گویند ؟ ! خدای عزوجل نوبت ما بداشت ؛ گفت : اگر آنچه من بر آدمیان گماشته ام ، اگر بر شما گمارم ، يك ساعت پای نیارید ! گفتند : هر چه ایشان در آن پای آرند ، ما نیز هم پای توانیم آورد ! خدای عزوجل گفت : اینک ببینید !

هم در ساعت شهوت بر ایشان گماشت ، و زنی را باشوهر او خصومت افکند . چون آن زن به خصومت آمد ، آن شهوت بر ایشان اثر کرد هر دو بر آن زن فتنه شدند . گفتند : ما را باش ! تا ما ترا از او باز کنیم . آن هاروت ، و ماروت دو فرشته اند که در بابل در جاه اند بر کنار شهر حله ؛ تا همه خلق که به سفر حجاز می روند ، می بینند ، و می دانند که بد نباید کرد ، و بد نباید گفت ، و با دوستان او در نباید بست ، تا به چنان و مانند آن گرفتار نیایی .

این دوستان خدای عزوجل قومی عزیزان اند ، و ملوکان دو جهان اند ؛ نگر ! که به چشم حقارت در مؤمنان عارف ، و در اولیای خدای عزوجل ننگری ، که هر کب دولت توبه سر آید ، و خاسر دو جهان کردی . ملوک دنیا را عادت باشد که هر که با ایشان عداوت کند ایشان را مالش دهند ، و مالش هر کس از نوعی دیگر باشد . اما آنکه پادشاهان و ملوک باشند چون کسی با ایشان و اگر با دوستان ایشان به عداوت بیرون آیند ، ایشان را بگیرند ، و بند بر نهند ، و مجلسی بیارایند ،

وایشان را بنشانند ، و طعام و شراب و میوه نیکو بیارند ، و رامش گران خوش آواز و خوش نوا بیارند ، و شراب می خورند ، و جرعه برایشان می ریزند ، تا ایشان که به عداوت بیرون آمده اند رنجور می باشند ، و هر چه از آن طعام و شراب و میوه چیزی به سر آید ، در پیش ایشان می نهند ، و هر جرم که در آن انجمن کسی بکند ، گویند : جرم این فلان را بود۔ از آن یکی که مهتر و سرور بود جرم در کردن وی می کنند ، و او را ناسزا می گویند ، همه از بهر خوار داشتن او را !

خدای عزوجل با آدمی همین کرد ، و با بدگویان و بدخواهان ما چنین کرد : ابلیس لعنة الله عليه ( را ) که بدگوی ، و بدخواه ما بود ، و بدخواه پدر ما که آدم بود ، خدای عزوجل گفت : سجود کن او را ! گفت : انا خیر منه ؛ گفت : و انّ علیک لعنتی الی یوم الدین . فرشتگان را که در کار ما طعن زده بودند گفت : همه کارکنان ، و مزدوران فرزندان آدم باشید ! برخی گناه ایشان را استغفار می کنید ، و برخی پاسبانی ایشان می کنید ، هاروت ، و ماروت را گفت : شما تا قیامت سرنگون در این چاه می باشید ، تا دوستان و عزیزان آخر زمان شمارامی بینند ، و می دانند که شما را از بهر که باز داشته اند ، و شما را از بهر چه عقوبت می کنند ؛ تا دوستان ما درنگرند ، و شکر می کنند ، و عبرت می گیرند .

و چون فرا کاری رسد که پای یکی از دوستان ما در سنگ آید گویند : لعنت بر ابلیس باد که این او کرد . و اگر آدم گندم بخورد ، گوید : فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ ؛ جای دیگر می گوید : فَنَسِيَ وَكَمْ فَجِدْ لَهُ عَزْمًا . و چون موسی صلوات الله علیه قبطی را بکشت ، ( گفت ) :

فَوَكَّرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ. و چون برادران یوسف کردند با یوسف آنچه کردند ، گفت : فَنَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي. و چون مؤمن موحد مخلص کاری بد کند ، گوید : مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ. ای دوستان و برادران ما ! عبرت بر گیرید ، و خویشتن را صیانت کنید . قومی که حق سبحانه و تعالی را در حق ایشان چندین لطف ، و کرم ، و رحمت باشد ، که چون فرا گناه ایشان رسید که خاصگان او در حق ایشان طعن زدند ، صد هزار ساله طاعت ، و عبادت ایشان به باد نیستی <sup>۱</sup> برداد ، و ایشان را دست ماله ایشان کرد ، و هر طاعنی که در باب ایشان طعن زد ، همه را ادب کرد : برخی را بر سر کوی طبیعت بردار سیاست کرد ، و برخی را بر سر چهار راه نومیدی دست و پای بپسید ، و برخی را در سرای اهانت باز داشت ، و برخی را به زندان بی ادبان مالش داد !

و چون فرا مدح و ثنای ایشان رسید ، گفت : سَبَقَتْ لَهُمْ مِثْلُ الْخَسَنِي ، دیگر گفت : وَكَانَ بِإِلْمِ الْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ، دیگر گفت : كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ . . . دیگر گفت : يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ <sup>۲</sup> ، و دیگر گفت : أَوْلَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ، دیگر گفت : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ <sup>۲</sup> .

هان ! وهان ! ای برادران و عزیزان ما ! قومی که عنایت حق

۱ - ۵ : بی نیازی .

۲ - ۲ : نسخه « م » ندارد .

سبحانه و تعالی در باب ایشان بدین جای گاه باشد ، که این همه فضل ،  
و کرم ، وجود ، و لطف ، با ایشان بکرده است ؛ ای ناجوان مرد ، بدبخت ،  
سیاه کلیم ، ادبار گرفته ! چرا زبان ادب در کام پرهیز نکشی ، و از بد  
گفتِ ایشان حذر نکنی ؟ مسلمانان را ، و خود را به دوزخ می بری .  
مکن ! که هیچ کس از این راه بدگفتِ دوستان سلامت نیافت ، تو هم  
نیابی ! وهذه النصيحة .



## باب پانزدهم

### در اسرار ربوبیت با خاصگان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن  
ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :  
اگر کسی پندارد بدان که از مؤمن مخلص گناهی در وجود آید ،  
و اگر خطائی بیفتد ، و اگر به عمداً نیز چیزی در راه وی افتد ، او را  
بدان از خدای عزوجل بُعدی یا قطیعتی باشد ، بد اعتقاد کسی باشد  
در باب مؤمنان ، و مختصر همت ، و مختصر دیده . اگر از کیمخت زمین  
تا به عنان آسمان همه گناهان يك مؤمن مخلص بکند که به اعتراف  
و ندامت پیش آید ، همه عین طاعت گردد .

مادر ، و پدر مشفق فرزند بی ادب را دوستر دارند ، و بیش گمرد او  
بر آیند ، و بر وی شفقت برزند ، اگر چه ایشان را از بی ادبی او می زیان  
دارد ؛ اما همواره در پی او باشند ، و در پاسبانی او باشند ، و در مراعات  
او باشند ، و از فرزند پارسا ، و با ادب ، و نجیب ، و نیک بخت خود فارغ  
باشند . اما پیوسته دل ایشان بدان فرزند شوخ بی ادب مشغول باشد ، و او را  
بیشتر نوازند ، و کالای بیشتر دهند ، و رشوت بیشتر دهند ، و همواره می گویند :

جان پدر! و جان مادر! مکن! تا ترا چنین و چنین دهیم. و او چون بدانت که ایشان ناز او بکشند، از بی ادبی کردن هیچ باک ندارد، و هر بدی که بکند، پناه با مادر و پدر برد. و اگر جایی جراحی رسیدش، اگر بیماری، اگر در دسری رسیدش، همه ناله اش آن باشد که: آه! ای مامه! چه کنم؟ راه جز فرا مادر و پدر نداند. چه در سفر و چه در حضر، چه در خیر و چه در شر همه ناله او آن که می گوید: ای مامه! وای بابا! به هیچ کس دیگر ننالد، و التفات نکند، و هر کاری بد که بکند، عاقله او پدر و مادر باشند، به همه خیر و شر ایشان اورا باز یابند.

و در خبر آمده است که رسول ﷺ می گوید: اللَّهُ أَرْحَمُ بِعَبْدِهِ-  
 الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَالِدِهَا. کار همه مؤمنان مخلص خدای عزوجل بیاراست بدین دو آیت، یکی که گفت: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ... و دیگر آیه که گفت: إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. هر که در این دو آیت نکرد از سر تحقیق بداند که حق سبحانه و تعالی چه تعبیه کرده است در زیر این دو آیت.

در شرع چنین است که: هر که بنده ای بخرد به عیبی که می داند که او دارد، اورا بدان عیب باز نتواند داد، و خود باز ندهد. چون مارا به ظلومی، و جهولی، بخرید هر چه ما می کنیم که بد است از نادانی می کنیم. اگر این عیب بردست خریدار افتاد، هم تو خریدی؛ و اگر معیوب بودیم هم تو می دیدی، و بدین عیب مارا بخریدی، در کرم نسزد که بازدهی، بوذر بوزجانی راست،

بیت:

تو به علم ازل مرا دیدی

دیدی آنکه به عیب بخریدی

تو به علم آن و من به عیب همان

و امزن ! آنچه خود پسندیدی

این کاری نیست که امروز از سر آب فرا گرفته اند، و اگر روزی چند بر آید نیست خواهد شد ! این کار ازلی است، وابدی است : در ازل الّا زال بر علم قدیم، و بر حکمت ازل، و بر قضا، و تقدیر، و مشیت، و ارادت قدیم کاری بر ساخته است که يك ذره پس و پیش، و کم و بیش نخواهد بود، و به مقدار پر پشه ای فراوا نخواهد شد از ضرر و نفع که نه علم قدیم اوست<sup>۱</sup> و هر چه تو کنی و خواهی کرد هم از این حساب خواهد بود.

و علم، و تقدیر، و حکمت حق سبحانه و تعالی از آن مهندسی کم مدان، و اگر از آن دینا بافی، و اگر از آن لوافی که جامه سیاه و سفید باشد، و اگر سرخ و سفید : آن مهندس در جایی خراب رود، یا در صحرائی نگردد که آن جا سرایی، یا کوشکی، یا حصاری یا قلعه، یا شارستانی خواهد کرد؛ هنوز نا کرده او آن را چنان که خواهد بود می بیند، و می داند که آن چگونه خواهد بود که هیچ فراوا نیوفتد.

و آن دینا بافی، و آن لواف حساب آن رزها که آن نقش بدان خواهد بود، چنان راست ببندد که اگر شاعر شود خواهد که نقشی دیگر آورد نتواند آورد. اما به حقیقت می دان که شاعر را با سر استاد هیچ کاری نیست، او را بر فرمان استاد کار می باید، و قول او نگاه می باید داشت :

۱ - پس از این کلمه در نسخه « د » چنین آمده . . . که باز جای می آید به يك عجم و نقط و ذره و نقیر و قطمیر فراوا نخواهد شد .

چون استاد گفت : شانه محکم بر کارزن ! شانه محکم باید زد ، و چون گوید : دست سست فرا دار ! دست سست فرا باید داشت ؛ و چون گوید : رشته سپید در کاران ! رشته سپید در کار باید راند ، و چون گوید : رشته سیاه در کاران ! رشته سیاه در کار باید راند - زرد ، و سرخ ، و کبود ، و لاژورد ، همه همچنین . همه نقش جامه چنان آید که استاد خواهد ، نه چنان که شاگرد خواهد . و در جمله سر استاد با استاد باید گذاشت ، و کار بر فرمان کاردان می باید ، تا فضولی نباشی ، و شاگرد ناخلف نباشی !

سر آزل وابد ، و دنیا و آخرت در این حرف تعبیه است مردعارف وعاقل را ، و هر که نه عارف وعاقل است اگر هزار چندان بگویی ، و بر خوانی ، هیچ سود ندارد قوله تعالی :

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا يَؤْمِنُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَئِنْ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ؛  
و دیگر می گوید : مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۱ .

اگر می خواهی که از این همه بازرهی ، خویشتن را به سر کوی نیستی بگذار ، و دست از تصرف باز دار که به همه حال کار چنان رود ، و چنان آید که در وجود آرند : امر به خودی خود در وجود آمده ای ، هم به خودی خود چنان که خواهی زندگانی کن ، و به خودی خود نیز بیرون شو آن وقت که خواهی ، و چنان بیرون شو که خواهی - و چرا خود بیرون می باید رفت ؟ هم در این منزل که هستی می باش ! - و اگر می دانی که نبودی ، و چه بودی ، و یا چه خواهی گشت ، خویشتن را

۱-۱- این بخش از نسخه «م» افتاده است .

مردار مکن! برسر گوی امر ونهی بنشین ، و می دان که : امر ونهی برتست  
ونه به تست ؛ آن راند که خود خواهد ، وچنان راند که خواسته است و بوده  
است ، هم چنان که در ازل بوده ، و در علم قدیم رقم کرده است امروز  
باز جای می آید ، و قلم سر بشکست ، و بودنی ها ببود ، و بالله العون  
والتوفیق .

## باب شانزدهم

در

### کار برای خویش کردن و تقلید مقلدان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزيز گوید که :  
مردمان این روزگار را کارهایی درپیش افتاده است که برخلاف قول خدا ورسول است ، و بر رای و قیاس خویش کارها می رانند ، و هر چه با طبع ایشان راست آید آن را قبول می کنند ، و هر چه با طبع ایشان نه راست باشد ، آن را منکر باشند ؛ تا کارها همه زیر و زبر شد و مقلدان ، و سالوس گران ، و قرآیان بی علم ، شریعت محمدی زیر و زبر کردند ، و امت محمد را به هر وادی درافکندند .

کسی را که علم قرآن خواهد آموخت ، الف ، و باء ، و تاء ، و ثاء ، و ابجد را آموختن اصل کار است ، و بی آن که آن را بر خوانی و بیاموزی کار راست نیاید ؛ اما همه عمر در خواندن و آموختن آن کردن از علم و - مانند است ؛ اگر پیوسته متعلم در این حروف ، و بر این لوح بماند ، هرگز از قرآن و از هیچ علم بهره ای نیابد ؛ آموختن آن را وقتی است ، و حدی است ، چون به حد آن رسید فرا باید گذاشت . اگر همه این خوانی ، بی فضل و بی علم و بی ادب بمانی ! بدان که اصل همه نبشته ها این است ، و بی از این هیچ کتابت نتوان کرد ، و هیچ نبشته ای بر نتوان خواند ؛



اما همه روزگار در این کردن ، و همه را بر این ضلالت کردن ، که اصل همه کارها و همه علم‌ها این است ، و نگر ! از این درنگذری این نه بس ناصحی باشد .<sup>۱</sup>

همه عقلا دانند که کودک خرد را بی شیر نتوان داشت که به زیان آید ؛ اما همه عمر او را شیر نتوان داد که به زیان آید . چون کودک چنان شود که او را می طعام باید ، او را به شیر مادر وابستن در خون او سعی کردن باشد ، مادر مهربان چنان نکند : کودک را در وقت شیر دادن شیر دهد ، و در وقت طعام دادن طعام دهد ، و در وقت رفتن از گهواره بیرون کند ؛ و اگر هم چنان در گهواره می دارد ، و طعام ندهد ، نه شفقت مادران دارد ، و نه عقل عاقلان . بر پدر واجب باشد که شفقت پدری به جای آرد ، و کودک را از دست چنان مادری بیرون کند ، تا به زیان نیاید .

هم چنین گروهی از مشایخ صحبت نایافته ، و از این دانشمندان مقاد که از علم تحقیق هیچ خبر ندارند ، امت محمدا چون شترخراسی بیاموخته‌اند که همه روز می‌روند بر پنج گز جای !

در حکایت است : شترخراسی با شتر کاروانی مناظره کرد . شترخراسی گفت : خدای عزوجل با من فضل بسیار کرده است که مرا بريك جای می‌دارد ، و شمارا در تك و پوی و رنج درافکنده است ! شتر کاروانی گفت : حال خویش مرا بر گوی ! تا ترا چون می‌دارند که تو این همه شکر می‌کنی ؟ شترخراسی گفت ، من دريك

۱-۱-۲ . فاقد آن است .

روز ده<sup>۱</sup> خراس بکنم، و خداوند من مرا چشم باز بندد، و در آن خراس می گرداند، تا آنکه که روغن از کتان بیرون آید. گفت: چند بار کشی؟ گفت: آسیا سنگی می کشم، و جوالی پر ریگ - این هر دو بار کشیدن من باشد. گفت: چه خوری؟ گفت: کنجاره و گاه، و پندانه! شتر کاروانی را خنده آمد؛ گفت: ای بی چاره! که خبر نداری از آن تماشاها و صحراهای پر گیاه، و مرغ زارهای خوش. و هر روز جایی دیگر، و شهری دیگر دیدن، و در صحرائی دیگر تماشا کردن، و بر مراد خویش رفتن، و خوردن، و آشامیدن.

و تو چنین بر من افسوس می کنی، با این همه رنج و بند که در پیش داری! اما تو معذوری که از راحت جهان جز خراس نصیب تو نیامده است: قومی از مردمان سخنی چند به تقلید از مقلدی دیگر فرا گرفتند، و آن را اصلی ساختند، و می پندارند که به جز از این هیچ کاری دیگر نیست. اگر ایشان از قدم تقلید مقلدان بیرون آمدندی، بدانستندی که به جز از آن که ایشان در آن اند، کارهایی دیگر است، و به جز از آن خراس جهانی دیگر است.

چنان که خبر رسول ﷺ بدان ناطق است، قال رسول الله ﷺ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ يُعِيسِي، يُعِيسِي! إِنِّي بَاعْتُ مِنْ بَعْدِكَ أُمَّةَ إِذَا أَصَابَهُمْ مَا يُجِبُونَ حَمْدًا وَشُكْرًا وَإِذَا أَصَابَهُمْ مَا يَكْرَهُونَ إِحْتَسَبُوا وَلَا عِلْمَ وَلَا حِلْمَ! قِيلَ: وَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا لَهُمْ وَلَا عِلْمَ وَلَا حِلْمَ؟! قَالَ: أُعْطِيَهُمْ مِنْ حِلْمِي وَعِلْمِي.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید به درستی

و راستی که خدای عزوجل مرعیسی را گفت : یا عیسی ! به درستی  
 که من بفرستم از پس تو امتی که چون برسد بدیشان چیزی که ایشان  
 دوست دارند ، حمد و ثنا گویند مرا ، و بدان شکر کنند ، و اگر چیزی  
 بدیشان رسد که آن چیز ایشان را دشوار آید ، به نیکویی فرستائند  
 و بر آن صبر کنند ، و ایشان را نه علم باشد و نه حلم ! رسول را گفتند :  
 چگونه باشد که ایشان را نه علم باشد و نه حلم ؟ ! گفت : بدهد خدای  
 عزوجل ایشان را از علم و حلم خویش تا ایشان آن به جای آرند .  
 چون فضل حق سبحانه و تعالی بدین جای گاه باشد ، و چنین  
 فضل ها کند بابت نادان ، و چنین صحراهای بر نبات ، و باغ های پر گل ،  
 و جوی بارهای پر نرگس و پربنفشه ، و اسرار غیب ربوبیت از علم  
 و حلم خویش در سینه مؤمنان عارف مخلص خود باز تواند گشاد ، چرا  
 مرد موحد در بند تقلید هر مقلدی باید بود ، و در عهد او چرا باید  
 نشست که هرگز باد فضلی بروی نوزیده است ، و از لطف ، و کرم ،  
 وجود ، و علم ، و حلم او هیچ بهره ای ندارد ، و در خون صد هزار مرد  
 موحد مخلص عارف می شود ، و راه زن اولیای خدای عزوجل گشته .  
 و هر باد لطفی که از خزاین فضل ، وجود ، و کرم او بر بنده وزد آن را  
 و سواس شیطان نام کنند نه وقت و حالت ؛ و اولیای خدای تعالی ،  
 و صدیقان ، و عزیزان در گاه او را بردگان شیطان دانند !  
 میان ایشان ، و میان مشرکان مکه ، و میان جهودان خیر چه  
 فرق باشد ؟ این قوم مقلدان هم این می کنند که ایشان می کردند :  
 جمله می گفتند : رسولی بخواهد آمد ؛ چون پیامد بدو کافر شدند ،

چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید: فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا  
كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ .

این قوم ناشناختگان در باب خدای عزوجل همه این می کنند :  
حدیث ایشان ، وسیرت ایشان بردام بسته اند ، ومجلس خویش بدان می آریند  
ومی گویند که : اولیای خدای عزوجل چنین وچنین باشند ، ومردمان را  
به سخن خوش و نیکو شکاری کنند . وچون یکی از ایشان جایی فرا دیدار آید ،  
هم چنان می کنند که چون آن کلاغان بازی را بینند همه گرد آیند ، وقاغ  
قاغ فرا کردن گیرند ، این قوم راست هم چنین می کنند : همه روز ستایش  
اولیای خدای بردست دارند ، ومجلس خویش به سخن ایشان گرم می کنند ،  
وچون یکی پیدا آید ، هم آن کنند که آن جهودان و مشرکان مکه کردند ،  
و آن فرا گفتن گیرند ، که ایشان فرا گفتن گرفتند : همه منکر شوند ،  
ودیگران را نیز منکر کنند ، وگویند که : چرا گرد این قوم ، واین مرد  
می گردید ؟ که شما را از راه ببرد ! و گفتار نابکار از تاب باز کنند ۱ که :  
اولیای خدای نه چنین باشند ، در میان خلق نباشند ، و هیچ کس ایشان را  
نبیند !

ای مرد کم خرد نادان ! اولیای خدای عزوجل از انبیا فراتر  
باشند ۱ ، و از صحابه رسول فراتر باشند ، و از جمله ائمه اسلام فراتر  
باشند ، و از ابوبکر ، وعمر ، وعثمان ، وعلی ، رضی الله عنهم فراتر باشند ،  
نه ایشان همه در میان خلق بودند ، وهمه مردمان ایشان را می دیدند ۲ ؟  
این سخن نه نیکو می نماید که بردام بسته اند که اولیای خدای عزوجل  
را نتوان دید . اما صد هزار بی دینی ، وبدعت در میان این سخن تعبیه  
است ؛ زیرا که از پس پیغمبران هیچ کس فاضل تر ، وعزیز تر از یاران

۱-۱- ، این قسمت از نسخه « م » افتاده است .

۲- ۲ : می دانند .

رسول ﷺ نبودند ، و اگر ائمه اسلام که مسلمانان بدیشان اقتدا دارند<sup>۱</sup> گویی که ایشان نه اولیای خدای بودند بد اعتقاد کسی باشی در ائمه مسلمانان خاصه در : ابوحنیفه<sup>۲</sup> ، و شافعی<sup>۳</sup> ، و ابو عبدالله ، و مالک ، و سفیان ، و امثال ایشان .

ای دوستان ، و برادران ! هر که را خدای عزوجل بدین و مانند این مبتلا نکرده است خدای را عزوجل شکر کند . و هر که را بینی که پنج نماز باتو به جماعت می کند ، و به کار بد مشغول نیست ، و در فسق و فساد ظاهر نیست ، همه را از اولیای خدای عزوجل می باید دانست ، و از پی او نماز می باید کرد ، و او را از خویشتن بهتر می باید دانست ، و به اعتقاد نیکو می باید نگریست تا آنگاه که ترا از او چیزی بد معلوم شود چون : کفر ، و اگر بدعت ؛ آنکه اگر اعتقاد بد کنی ترا مسلم باشد .

به هر سخنی ، و تعصبی ، و هوایی که مارا بر آید ، مرد مسلمانرا کافر خواندن ، و بد دین ، و زندیق ، و ملحد ، و اباحتی ، و مانند این نه شرط اهل سنت و جماعت است . و رسول ﷺ می گوید : هر که کسی را کافر خواند از دو یکی کافر باشند : اگر آن کس که او را کافر خواند او کافر بود ، فرا راستی بگفت ، و اگر نه کافر بود این که مسلمانان را کافر خواند باری کافر شد . از این و مانند این پرهیز باید کردن تا از کفر و بدعت رسته باشی ، و بالله التوفیق .

۱ - ۵ ... و سفیان .

۲ و ۳ : نسخه « م » ندارد .

## باب ہفتم

در

### قدر مؤمن مخلص

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس اللہ روحہ العزیز گوید :

مرد مؤمن چنان باید کہ درباب برادر مؤمن بہر چیزی از سرپی نیفتد ؛ زیرا کہ مہتر صلی اللہ علیہ وسلم می گوید : **الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ** - پارسی خبر چنین باشد کہ مہتر صلی اللہ علیہ وسلم می گوید : مؤمن آینہ مؤمن باشد ؛ و چون مؤمن در آینہ نگرد مؤمن بیند . و ہر کہ مؤمن باشد بہ **یک** گناہ ، و بہ دو گناہ ، و بہ دہ ہزار ، و صد ہزار گناہ از مؤمنی خویش نومید نگردد . و چون مرد مؤمن عارف از خود گناہ بسیار می بیند ، و گناہ ہی داند ، ہرگز رقم کفر بر خود و بر ایمان خود نکشد . پس چرا باید بدان کہ از برادر مؤمن موحد عارف **یک** گناہ ، یا دو گناہ ، یا دہ گناہ ، یا صد گناہ بیند ، بروی بدان رقم کفر و زندیقی کشد .

از خویشتن صد گناہ دانی بہ یقین ، و بر خود ہیچ رقم کفر نکشی ؟! چون از برادر مسلمان گناہی بدانی ، و اگر بہ تہمتی ، و اگر بہ ظنی بد ، و اگر بہ سخن صاحب غرضی ہزار شنت بر وی



بزرگی هیچ انصاف برادر خویش بنداده باشی ، و این آینه آینگی را  
 نشاید . چون قاعدۀ مؤمنی راست آمد باید که آینه راست نماید ،  
 و چشم احوال نباشد ، و یکی دو نبیند . ای بی معنی ! در حق خویشتن  
 هزار بدی یکی بینی ، و در حق برادر مؤمن يك بدی هزار بینی ،  
 انصاف او بنداده باشی . این گناه بر مؤمن چنان می بیاید که نمک در دینک :  
 دینک بی نمک سخت بی خای باشد ، اما شور نیز نباید .

مہتر عالم رحمۃ اللہ علیہ در باب امت خویش چنین می گوید کہ : ایشان  
 روز قیامت بر حوض بامن رسند همه سپید روی ، و سپید دست و پای باشند ،  
 چنان کہ می گوید : خَيْلٌ بِهِمْ غُرٌّ مُحَجَّلِينَ تا آخر خبر . مؤمن  
 نورانی ، و سپید روی ، و سپید دست و پای باشند ، و سپید هفت اندام باشند ،  
 گناه وی بروی ہم چنان کہ خال سیاه باشد بر روی ماہ رویان ، و چون  
 سیم سوخته زرگر بر نقرہ سپید ؛ کس قیمت آن خال نداند مگر مرد  
 عاشق . چنان کہ شاعر گوید :

آن خال فکر بر رخ آن یار منا هر خالی را بها خراج یمنای  
 بس زیبا ، و دل پستان باشد خال سیاه بر روی چون ماہ ؛ اما قدر  
 آن خال معشوق داند و بس . اما مرد نامرد نہ از خوبی معشوق خبر  
 دارد ، ونہ از خال و جمال ، ونہ از زشتی ، ونہ از نیکویی . حق سبحانہ  
 و تعالی هر کہ روز یاد کرد ، شب اندر مقابل آن یاد کرد ؛ و چند  
 جاہاست کہ نخست شب را یاد کرد آنکہ روز را چنان کہ می گوید :  
 دُولِجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ دُولِجُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ شاعر نیز بیتی  
 می گوید :

این آن مثل است که عاشقان را شاید تا شب نبود روز نکو نماید  
در حکایت است که يك بار مردی نو تائب در صحرائی می رفت؛ جوانی  
از سر جوانی خویش بیتی می گفت .

آن مرد تائب خود آن بیت بسیار گفته بود اما بر روی دیگر؛  
چون بر سر توبه بود، او را از آن بیت سماعی دیگر افتاد، و حالتی  
بروی در آمد، چنان که هر که با او بودند همه را وقت خوش شد .  
چون او باز جای آمد، او را پرسیدند که : ما را بگوی ! تا ترا از این  
بیت چه روی نمود؟ او گفت : چه خواهید از من ؟ گفتند : چاره نیست  
بباید گفت . او سماع آن بیت ایشان را بگفت ؛ همه را دیگر بار وقت  
خوش شد، و گفتند که : ما چند بار این بیت بگفته ایم، و شنیده ایم،  
و هرگز ما را این سماع نیفتاد! این مرد تائب گفت : آن من نیز همین  
بود؛ اما گوش امروز رنگ دل گرفته است، راست می بیند، و راست  
می شنود، و آن بیت این بود :

چون باد سپیده دم وزیدن گیرد

زاغ از رخ یا رمن پریدن گیرد

عاشق نشکبید و تپیدن گیرد

تا پرده راز خود دریدن گیرد

قرآن مجید و کتاب عزیز گروهی می خواندند و می شنودند،  
و از آن جا که بودند سماع می کردند؛ و گروهی می شنودند، و سماع  
لهو، و لغو، و باطل می کردند!

این چرا چنین است؟ قرآن یکی است، و سماع مختلف! زیرا

که دل‌های‌شان مختلف بود . هر که را دل راست بود راست شنود ، و هر که را دل نه راست بود نه راست شنود ؛ چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید : هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا . این آیت چون منافقان ، و بیمار دلان شنودند ، گفتند : مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا .

پس درست شد که سماع جز راست دلان ، و راست گویان را مسلم نیست ، و هرگز بیمار دل سماع راست نتواند کرد ؛ هم چنان که بیمار تن از هیچ طعام خوش لذت نیابد . هیچ بیمار دل سماع راست نکند ، و هیچ تن درست از طعام خوش و ناخوش در غلط نیوفتد . اصل این کار سماع همه در نیاز بسته است ؛ هم چنان که مرد گرسنه باید تالذت طعام یابد ، هم چنین مؤمن عارف نیازمند باید تالذت سماع یابد . هر که او بیمار است او را تن درستی طلب باید کرد ، نه طعام ؛ چون تن درست شد از لذت طعام در نماید . چون او در بیماری لذت طعام جوید ، و تصرف طعام کند ، هر چند بیش فرایش وی نهی عیب آن بیش بیند ، و از آن سیرتر گردد اگر چه در شکم هیچ ندارد . اما چون تن درستی باز یابد ، آنکه بینی که هر طعام که ناخوش تر ، او از آن چون لذت یابد ، خاصه که گرسنه باشد . تن درستی به دست می‌باید آورد ، تا از این همه گفت و گوی باز رهی . در اشعار کسان می‌دیدم این بیت :

زه ، واحسنت ! چنین باش و از این راه مگرد

تا منافق تزیی مشرك و ملعون نمری

مبادا که حال قومی هم چنین باشد: همه عمر در تعصب کردن ،  
و در بدگفتِ مسلمانان و اولیای خدای عزوجل ، و با خدای به جنگ  
بودن ، و با دوستان او به جنگ ، و با ابلیس به صلح ! تاب الله علیهم .

\*\*\*

فصل آخر : قال النبی ﷺ : أُمَّةٌ مُدْنِبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ . راویان  
می گویند که : این خبر در بهشت نبشته است ؛ چون آن جا که بهترین  
جای هاست ، و جمله خلایق را بر آن دیدار است ، مدحت ما این است که :  
أُمَّةٌ مُدْنِبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ ؛ چنان واجب کند که ما نیز هم فخر بدین  
کنیم ، و معترف آییم که : ما آلوده گناه ایم ، جز به آب مغفرت تو  
پاک نکردیم ، تا اعتراف بر توبه کار ما بالا دهد ، و سر و سالارهم مطیعان  
در گاه کردیم ، و سبق از همه مقرر بان در گاه الله بپریم ، چنان که  
خاصکان در گاه را در یاد آورد : التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ تا آخر آیت ؛  
ورقم دوستی بر هیچ کس نکشید از اجناس خلق مگر بر این قوم که  
ایشان از آرایش خویش خبر دارند .

و از سر آن ندامت و اعتراف آرند ، و توبه کنند ، تا لاجرم در  
شان ایشان می آید : إِنَّ اللَّهَ يُجِبُ التَّوَابِينَ وَيَجِبُ الْمُتَطَهِّرِينَ . و مهتر  
ﷺ می گوید : التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ . و مردمان در  
مثل گویند : توبه نکند پیشه‌ور از پیشه خویش . اکنون خداوند ما  
اکرم الاکرمین است ، و مالتیم و بدکار ، و توغفوری و غفار . ما مذنب ،  
و جافی ، و خاطی ؛ صنعت و پیشه تو : رحیمی ، و کریمی ، و ستاری -  
و پیشه ما : عصیان ، و نسیان ، و لثیمی . و تو گفته‌ای در کتاب عزیز

خویش : وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخِرًا  
سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

بار خداوند! مادرپیشه خویش هیچ تقصیری نکردیم ، و انبارهای:  
گناه ، و عصیان ، و جفا ، و خطا برهم نهادیم ؛ اکنون به اعتراف ، و  
ندامت ، و توبه ، و عجز پیش آمدیم ، و خطا کردیم . الهی ! چنان که  
ما درپیشه خویش ، و در بدبندگی درست آمدیم به جود ، و کرم ، و لطف ،  
و رحمت تو می امید داریم که ما را قبول کنی ، و به حق آن که ارحم  
الراحمینی بر ما رحمت کنی ، یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین .

\*\*\*

فصل آخر : خدای عزوجل فرزندان آدم به چهار قسمت کرد :  
يك قسمت : انبیا و رسل اند ؛ و ایشان بهترین خلق اند . ددیگر : قوم  
مؤمنان ، و مخلصان ، و عارفان اند ؛ و ایشان عزیزان دو جهان اند .  
سدیگر : قوم منافقان اند ؛ و جای ایشان در که اسفل است . قوم چهارم :  
کافران اند ؛ و ایشان همه ضال ، و گمراه ، و اهل دوزخ اند .  
در انبیا و رسل هیچ سیخن نیست که ایشان هم بر گزیدگان خدای اند ،  
قوله تعالی : وَ لَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلٰی الْعَالَمِينَ . وَ آتَيْنَاهُمْ  
مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ . آمدیم به مؤمنان ؛ و ایشان نیز چهار  
قسم اند : قومی از ایشان مؤمنان عارف ، و مخلصان ، و مطیع ، کس را  
با ایشان کار نیست . قومی دیگر اند از مؤمنان که ایشان مؤمنانند  
ولکن بر تقلید مادر ، و پدر ، و بر تقلید استاد ، و آن دانشمندیه ، و  
کار آن مقلدان در مشیت است ، و اغلب ائمه اسلام بر آن اند که

مقلد کافر است . وقوم سدیکر از مؤمنان عابداند ، ومجتهد ، وبانماز وروزہ ، وظاہری بر صلاح ! زکوة وصدقہ می دهند ، ولکن مبتدع اند ؛ کار ایشان نیز در مشیت خداست اگر ہم بر آن بمیرند ، جای ایشان دوزخ باشد ، و از ایشان هیچ کس را بارتحت خدای کار نیست ، إلا قلیل .

آمدیم به قوم چهارم کہ : مؤمنان عارف مخلص گناه کاراند ؛ اما سنی اند ، وبہ گناه خویش مقرر آند ، ومعترف ، ویقین می دانند کہ حق سبحانہ وتعالی قادر است بر آن کہ گناه آمرزد ، وبہ گناه کاری از رحمت خدای نومید نگردند ، ودانند کہ این معصیت قضای خداست عزوجل بر سر بندگان او ، وبندہ را این حجّت نیست ؛ بہ توبہ ، وعذر واعتراف پیش آیند ، وزبان عذر برکشایند ، ومی گویند : قَالَارَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

این دریاہای رحمت این قوم راست . مردباید بود تا مگر بر توبہ از این جهان بیرون شوی ، نہ بر معصیت و بر اصرار . در خبر می آید کہ : ہر کہ اوّل شب در گور شود با توبہ ، ہم چنان باشد کہ اوّل شب در بر نوعروس در بستر نرم خفته باشد . لطف و کرم حق سبحانہ و تعالی با آن نوتائب ، ہزار بار بیشتر از آن باشد کہ آن نوداماد با آن نوعروس نیکوروی ، خوش بوی ، مہربان ؛ رحمت خدای ہم این قوم راست .

چنان کہ شنیدی کافران ، ومنافقان را خود جای پدیدار است وآن دیگران بشنیدی ؛ چون بہ حقیقت بنگری ، رحمت خدای اغلب



قسمت مؤمنان عارف مخلص گناه کار است. در این خبر که مهتر عالم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید، سرّی است از اسرار که می گوید:

النَّاسُ كُلُّهُمْ مَوْتَى إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ نَائِمُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ  
وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ مَوْقُوفُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ  
عَظِيمٍ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: مردمان همه مردگان اند مگر عالمان؛ و عالمان هم خفتگان اند مگر کارکنندگان، و کارکنندگان همه بازداشتگان اند مگر مخلصان، و مخلصان همه بر خطر عظیم اند؛ زیرا که مخلص را چشم اگر بر کار خویش افتد و بداند که او مردی مخلص و نیک مرد است، و چشم او نه بر تقصیر و تشویر خود افتد، هلاک از وی بر آید، و او از معجزان است، و از هلاک شدگان است. پس هر کجا که هست، و در هر مقام که هست، نیاز و تقصیر و عذر و اعتراف و توبه و ندامت می باید که هیچ زادی قیامت را بهتر از این نیست. و هر توبه که کسی کند که آن توبه نه از سر نیاز، و توش دل، و آتش ندامت باشد، آن را بس قیمتی نباشد. توبه گناه کار نه چون توبه مرد مصلح باشد که از سر پنداشت، و طاعت دیدن خویش بر خدای تعالی منتهی نهد که: من با چندین طاعت که دارم توبه می کنم؛ اینت! مردی نیک که من ام. او را از چنین توبه توبه باید کرد. و هیچ کار پنداشت آلود، و زرق آمیز با خدای راست نیاید.

تائب چنان باید که هر چند نگردد در همه روز کار خویش یک کار نیک نبیند الا جز خسارت، و نگون ساری، و بد بندگی خویش،

وجفا، وخطا، وعصیان، وبی حرمتی، وناراستی؛ وچشم او از سر شکستگی بر خزانه فضل، وجود، و کرم، و لطف، و رحمت او افتد و آتش ندامت در جگر او افتد، آنکه از سر این شکستگی توبه کند توبه او توبه باشد، و هم در ساعت از آن قوم گردد که حق سبحانه و تعالی می گوید: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**. تا آن جا که می گوید: **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ إِمْرًا** خشی ربه.

## باب هجدهم

در

### لطف و کرم حق سبحانه و تعالی

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابو نصر احمد بن  
ابی الحسن النامقی ، الجامی ، قدس اللہ روحه العزیز گوید :  
گوش نیک فرا کار خویشتن باید داشت تا خود را هلاک نکنی  
من دانم که قومی ناشناخت از سر بی ایمانی خویش و بی معرفتی  
خواهند گفت که چون چنین است ، خود همه گناه باید کرد ، و چرا  
طاعت باید کرد ؟ آن نیز هم از آن ناشناختگی ها یکی باشد . من  
فضل اخلاص و معرفت می بیان کنم : چون اخلاص ، و معرفت با گناه  
می چنین کند ، بنگر که طاعت را چون بالا دهد ؟ !  
در هیچ مقام مرد مؤمن عارف مخلص میان طاعتی و معصیتی که  
نه به عمدا باشد هیچ فرق ننهد ، بلکه این معصیت هنوز از پیش آن  
طاعت بشود ؛ زیرا که مرد عارف مخلص را چشم دل گشاده باشد ، هر  
چه کند بر دیدار معروف کند آن عارفان که ایشان مفسد ، و روند ،

وقلاش اند ولکن مخلص باشند ، ایشان همه مثل غلامان سرای سلطان باشند : و کسان باشند از آن غلامان سرای ، ورنه در گاه که سلطان را با زیشان سرّی باشد که با ندیمان ، و وزیران نباشد :

بر ظاهر فرمان ها دهد ، و در باطن با زیشان نشانی ها دارد ، و گوید : چون من دست فرا محاسن کنم ، اگر کلاه از سر بر گیرم به خشم نمایم ؛ شما تیغ بر گردن فلان کس زنید . و از هیچ کس ، به هیچ کار چنان خشنود نگردند که از ایشان . و بدان کار در پیش مردمان ایشان را ملامت کنند ! و تهدیدها کنند ! و مجرم نهند ، و بی ادب ، و بی حرمت شان نام کنند ، ولکن در سر با زیشان راست باشند ، و سخت خشنود باشند ، و چندان خلعت یابند که کس حساب آن نداند .

و این سخن در حوصله هر کسی نگنجد ، خاصه در آن مردمقلد که وی را بر رشته تقلید راست کرده باشند . و اگر می گویی دلیلی می روشن باید این حدیث را ، در قصه موسی و خضر صلوات الله علیهما بنگر ! هر چه به موسی امر کرده بوده ، خضر همه بر خلاف آن کرد ، و بهترین ، و راستترین آن بود که خضر می کرد . آن (را) که عاقل است این قدر تمام است دلیل ، و هر که فرا نخواهد دید ، و فرا نخواهد نیوشید و جحد خواهد کرد ، حجت خواه یکی آر ، خواه هزار ، همه یکی باشد .

ای بس عقرب های جرّاره ، و افعی های کشنده ، و تیغ های قطیعت ، که در زیر طاعت ها پنهان کرده ! وای بس دولت ها ، و سعادت ها که در عین عصیان پنهان کرده اند ، و هیچ کس سرّ آن نداند ؛ چنان که رسول صلی الله علیه و آله و سلم می گوید : بسیار کس بود که او طاعت

می‌کند تا چنان گردد که يك ارش به بهشت نزدیک گردد - يك کار بکند از کارهای اهل شقاوت ، شقی و بدبخت گردد و آن جمله طاعت ، و عبادت او هبء منشوراً گردد ! و بسیار کس بود که او کارها می‌کند از کارهای اهل شقاوت تا چنان گردد که يك ارش به دوزخ نزدیک گردد - پس کاری بکند از کارهای اهل بهشت ، پس خدای عزوجل او را سعادت روزی کند ، و او از اهل بهشت گردد . پس نه بر طاعت این توان بود ، و نه به معصیت نو می‌توان گشت .

اما هر که مؤمن عارف مخلص است اگر بد کردار است ، و اگر نیکوکار است ، و اگر بر است ، و اگر فاجر است ، و اگر مطیع است ، و اگر عاصی است ، بی شك صدر بهشت او راست . مهتر عَلَيْكَ وَاللَّهُ سَلَامٌ می‌گوید : شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَايِرِ مِنْ أُمَّتِي ؛ حق سبحانه و تعالی وعده کرده است که : وَتَسُوْفُ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى . کرم ، وجود ، و رحمت حق سبحانه و تعالی بیش از آن است که در خاطر ما آید ، و آن همه گناه کاران اّمت محمد راست .

مطیعان را خود روز قیامت بزدا برد خواهد بود ، اما عاصیان را آمرزش ، و نوازش ، و افر و ختن و نواختن بسیار خواهد بود . و آن بردا برد فرشتگان گویند ، اما این نواختن این گناه کاران از حق تعالی باشد . مثل این گناه کاران هم چنان است که : مادر و پدر مهربانی باشند که فرزندان بسیار دارند ، و یکی بیمار شود ؛ مادر و پدر بر همه مهربان باشند ، اما يك هفته باشد که آن فرزندان تن درست را نبینند ، و به طلب ایشان نروند ، اما يك ساعت از بالین این بیمار بر نخیزند ،

ہر چند کہ شغل بسیار از آن ایشان بہ زیان می آید !  
 و خدای عزوجل ہزار بار بر بندہ مؤمن عارف مخلص مہربان تر  
 است از آن مادر و پدر مشفق مہربان بر آن فرزند بیمار خویش . از  
 آن جا بود کہ داود صلوات اللہ علیہ گفت : **إِلٰهِيْ اَيْنَ اَجْدُكَ اِذَا طَلَبْتُكَ؟**  
**قَالَ : اِنَّا عِنْدَ الْمُنْتَكِرَةِ فَلَوْبِهِمْ مِنْ مَخَافَتِيْ .** وہم در حدیث موسی  
 صلوات اللہ علیہ می آید ، کہ حق سبحانہ و تعالیٰ مر موسیٰ را گفت :  
 یا موسیٰ ! من بیمار بودم ، چرا بہ پرسش من نیامدی ؟ موسیٰ گفت :  
 ای بار خدای ! تو نیز بیمار شوی ؟ ! گفت : ہر آن وقتی کہ کسی از  
 آن من بیمار شود ، چنان استی کہ من بودمی ؛ و ہر کہ ایشان را فرا  
 پرسد ، ہم چنان استی کہ مرا پرسیدی .

گفت : ای بار خدای ! آن کہ بود ؟ گفت : آن کہ ، آن فلان  
 جای فلان کس بیمار بود ، و راہ فرا ہیچ کس می ندانست مگر فرامن .  
 نہ مادر و پدر داشت کہ بدیشان بنالیدی ، ونہ خواہر و برادر داشت کہ  
 حاجتی بدیشان برداشتی ، ونہ طاعت و عبادت کہ بہ حق آن بر مادادی ؛  
 شکستہ دل و بستہ زبان چشم درہوا می گردانید ، و راہ فرا ہیچ کس  
 نمی دانست مگر فاما . ہر کہ کہ چنان کسی بیمار گردد و کسی آن  
 کس را زیارت کند ، ہم چنان باشد کہ مرا زیارت کردہ باشد کہ مارا  
 بازمین شکستہ دلان کارہاست \* کہ با مطیعان و عابدان نیست .

مطیع عزیز است ، اما آلودہ پنداشت ، و عجب کار خویش است ،

این بخش یعنی از علامت ☆ در این صفحہ تا علامت ☆ در صفحہ ۱۶۶ ،

نظر سوم ، از نسخہ «م» افتادہ است . از نسخہ «د» بہ متن نقل گردید .



ومننت دار خویشتن است! گناه کار خجل، وتشویر زده کار خویش،  
 ودل خسته، وجگر بریان، واندوهگین، وشکسته، وگریان باشد،  
 وما را بازین شکسته دلان کارهاست\* . همه شکستگان را ما درست  
 کنیم، همه زنگار گرفتگان را ما روشن کنیم، همه مردگان را ما  
 زنده کنیم، وهمه فرو کشتگان را ما برافروزیم، و همه سیاهان را ما  
 سفید کنیم . ما را به درست آمدن کسی حاجت نباشد : شکسته تان  
 درست کنیم، آلوده تان پاک کنیم، ناشسته تان بشویم، بی داشتی تان  
 داشت دهیم . ترسان تان، گوئیم : مترس ! گریان تان، گوئیم :  
 مگری ! نیازمندان بی نیاز کنیم، بی خودتان از خودی خود بهره  
 دهیم ؛ و هر چه تو خواهی خواست همه خزاین ما از آن پر است ،  
 مگر نیاز و بد کاری .

در حکایت است که : پادشاهی يك بار سکاکی را بخواند، و او را  
 کاردی فرمود، گفت که : باید نیکو و سره بکنی ! آهنگر برفت، و کاردی  
 سخت نیکو، وزیبا، و سره بکرد، و برداشت و پیش آن پادشاه برد، او در آن  
 نگرست، و کارد فرا ستد، و بشکست، و بینداخت ! این آهنگر گفت : ای  
 خداوند ! مرا به جان زینهار ده تا يك سخن بگویم . گفت : بگوی ! گفت:  
 هر چه توانستم کرد، و دانستم، همه بر این کارد بکردم ؛ خداوند را چشم  
 بر چه عیب افتاد که آن را بشکست، و بینداخت ؟ پادشاه گفت : تو ندانستی که  
 در خزاین ما از این بسیار است ؟ چرا بر این نقره و سیم سوخته نکردی، و  
 نقطه های سیاه بر روشنایی تیغ وی نزدی ؟ ندانستی که هر نقشی که تکحیل  
 سیاه ندارد، زیب بدهد !

درویشی در آن مجلس حاضر بود، نقره ای بزد، گفت : الحمد لله که  
 بر آستین ایمان ما طراز گناه برکشیده اند، که بی سیاهی پادشاهان می نقره

را باز دہند! جامہ را نیز چون ہمہ از ریسمان سیاہ يك رنگ بافی قیمت نیارد، و چون سفید يك رنگ بافی ہم قیمت نیارد؛ چون ہم از ریسمان سیاہ و سفید بیافی قیمت یکی بہ دو شود. ہر کارگری کہ باشد او دوست دارد کہ کار او روان باشد.

چون حق سبحانہ و تعالیٰ کریم، و رحیم، و ارحم، و اکرم، و غفور، و غفار، و ستار باشد، و گناہ کاری مؤمن عارف مخلص نباشد، او چہ آمرزد؟ و گناہ مادر جنب رحمت او بس چیزی نیست؛ در این خبر تأمل باید، تا کمال قدرت، و رحمت او بدانی، و بہ کوی نومیدی فرو نشوی! قال رسول اللہ ﷺ قال اللہ تبارک و تعالیٰ: یا عبادي! كلتم مذنب الا من عافيت؛ فاستغفروني اغفر لكم ومن علم منكم ادنى ذوق قوة على المغفرة فاستغفروني لقد رقتي غفرت له ولا ابالي، و كلتم ضال الا من هديت فاستلوني الهدي اهدكم، و كلتم فقراء الا من اغنيت فاستلوني ارزقكم ولو ان اولكم و آخركم و حيثكم و ميتكم و رطبكم و يابسكم اجتمعوا على قلب اذني عبد من عبادي لم يزدوا في ملكي جناح بعبوضه؛ ولو اجتمعوا على قلب اذني عبد من عبادي لم ينقصوا من ملكي جناح بعبوضه. ولو ان اولكم و آخركم و حيثكم و ميتكم و رطبكم و يابسكم اجتمعوا فسأل كل سائل ما بلغت امنيتهم فاعطينا كل سائل ما سئل لم ينقص ذلك مني شيئا الا كنا لو ان احدكم مر على سفر البحر فغمس فيه ابرة ثم اختزعتها ذلك بآذني جواد ما جد افعل ما اشاء. عطائي كلام و عبادي كلام اذا اردت شيئا انما اقول له كن

## فَيَكُونُ ۱.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید که خدای عزوجل می گوید: ای بندگان من! شما همه گناهکاران اید مگر آن که من او را از آن نگاه دارم. (پس) آمرزش خواهید تا پیامرزم شما را و هر که از شما بداند که من خداوند تواناام بر گناه آمرزیدن، پیامرزم او را به قدرت خویش، و از هیچ کس باک ندارم. و جمله شما که مرا هان اید مگر آن که من او را راه نمایم؛ پس از من راه فرا خواهید تا شمارا راه نمایم. و همه شما درویشان اید مگر آن که من او را توانگر گردانم؛ فرا خواهید از من تا شمارا روزی دهم. و اگر آن که از شما در اول بود، و آن که از شما به آخر خواهد بود، و اگر مردگان شما وزندگان شما، و تر شما و خشک شما همه گرد آیند بر دل پرهیزگارترین بندهای از بندگان من، و همه طاعت ها بکنند، بنیفزاید در مملکت من به پارسا رخنگی.

و اگر هم چنین همه گرد آیند بر دل بندهای که او بدبخت ترین بندگان من است به بدی يك پرپشه در ملك من زیان نیاید. و اگر اول شما، و آخر شما، و مرده شما، و زنده شما، و تر شما، و خشک شما گردد

۱ - با وجود همه تفحیصی که به عمل آمد به اسناد این خبر دست رسی پیدا نشد؛ مگر به همین مضمون با تفاوتی در بعضی از الفاظ در تفسیر: «کشف الاسرار» ج ۱ ص ۵۷۱ و ج ۲ ص ۷۸۸ به روایت از «ابوزرغفاری»، و ج ۳ ص ۴۴۸ باز از همین راوی دیده شد. پس آنگاه متن خبر که در نسخه ها مضطرب و مغلوط بود با مقابله و مطابقه با آنچه در این تفسیر منیف آمده تصحیح و درج شد.

آیند، و همه خواهند کردند، و هر خواهنده‌ای را آنچه مهم او بدان رسد، و هر چه بخواهد همه را حاجت روا کنم، و هر چه می خواهند ببخشم، نقصان نیاید در ملك من چندانی که از شما یکی به کنار دریایی بگذرد، و بدان دریا سوزنی فرو برد و باز بر کشد! زیرا که من جوادم، و بخشنده‌ام؛ هر چه خواهم بکنم، و بر کردن او توانا ام. بخشش و نوازش من سخنی باشد، و عذاب و عقوبت من سخنی باشد. چون خواهم چیزی از نیست هست. کنم، همی گویم: بیاش! فی الحال آن چیز بیاش چنان که مرا می‌باید.

قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .

ای مومنان عارف مخلص! از خداوندی که دریای رحمت، و فضل، وجود او بر این گونه باشد: چرا بدو امید نباید داشت؟ و در پهلوی این هم چندین عدل و سیاست دارد، چرا از او نباید ترسید؟ اما يك چیز مرد مومن عارف عاقل را دامن می‌گیرد، و بدین سبب بر شاخ سیاست و جباری می‌تواند نشست از بهر این يك حجت را. عقل، و علم، و معرفت هر سه در این مسئله موافق شدند من بازیشان بر نمی‌آیم. اکنون اگر کسی این سخن را حجتی دارد تا من از دست این بجهم، و هم باز با آن سرپی‌آیم که بودم:

<sup>۱</sup>عقل، و علم، و معرفت من متقاضی اند که <sup>۱</sup>: اگر کافری بسیار عبادت بکند، چون دست از کفر باز ندارد هرگز او در بهشت

۱-۱- م: و آن مسئله آن است...

نشود؛ از دیگر سو هم چنین باید اگر مؤمنی عارف بسیار گناه بکند، چون اسلام بد جای باشد، هرگز در دوزخ نشود بازان که حق سبحانه و تعالی می گوید: سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَىٰ غَضَبِي - چون رحمت بر غضب سبقت دارد، و رحمت او را کرانه نیست، نومییدی از چه روی باید؟ و حق سبحانه و تعالی می گوید: أَدَاعِنْدُ ظَنَّ عَبْدِي بِهِ فَلْيُظَنِّ بِي مَا شَاءَ؛ اگر مرا بخواهد گرفت - و بدین گیرد که از رحمت او می گویم، و بدو ظن نیکومی برم - دوستر دارم از آن که بدو ظن بد برم تا ما را بدان نکیرد!

و ظن نیکو به حق سبحانه و تعالی سخت نیکوست، و ظن بد بدو سخت زشت و مذموم است. در خبر است که: روز قیامت مردی را بیارند و حساب او بکنند، در دیوان وی هیچ طاعت نیابند؛ فرمان آید که: او را به دوزخ برید! آن مرد متحیر گردد، و گوید: ای بار خدای! من را به تو این ظن نبود که تو مرا به دوزخ کنی؟! ندا آید که: ظن تو به ما چه بود؟ گوید: ظن من به تو آن بود که بر من رحمت کنی. خدای عزوجل گوید: ظن او وفا کنید! مِنْ ظَنِّ بِي ظَنًّا وَفِيئَةً او را از راه دوزخ باراه بهشت آرند: ظن نیکو به خدای عزوجل سخت نیکوست، و به خلق نیز هم چنین است.

در حکایت است که: روزی جوانی می رفت بر کوی رزان؛ فاخته‌ای بر بن<sup>(۱)</sup> درختی نشسته بود. این جوان از سر جوانی خویش

۱- کلمه در اصل به صورت کهن خویش (باریشه‌ای پهلوی و اوستایی) = بن (= درخت، تنه درخت، ساقه) در نسخه «ه» آمده است، اما کاتب نسخه «م» ظاهراً بامعنی کلمه آشنایی نداشته و آن را از نسخه خویش حذف کرده است.

تیری در آن فاختہ انداخت؛ آن تیر در باغ مہتری بر زمین آمد، و بر  
 پسر آن مہتر آمد. در ساعت اجل سپری گشت، و بانگ و مشغلہ  
 بر آمد، و مردمان را فرا گرفتن گرفتند. این جوان گفت: چہ بودہ  
 است؟ گفتند: تیری از ہوادر آمد، و بر پسر این مہتر آمد، و او را  
 بکشت. این جوان گفت: آن تیر بہ من نماید! من بدانم کہ او را کہ  
 کشت. او را بردند بہ نزدیک آن مہتر و خلقی را گرفته بودند. این  
 جوان گفت: آن تیر بیارید! بیاوردند؛ تیر آن بود کہ آن جوان در  
 فاختہ انداختہ بود. گفت: اگر من راست بگویم، این مردمان را ہمہ  
 دست بدارید؟ گفتند: داریم؛ گفت: این تیر من در فاختہ انداختم،  
 و این تیر آن من است، و این زخم من زدہام، اکنون تو ہر چہ بازیشان  
 می خواستی کرد با من کن!

مہتر گفت: دانم کہ آنچه کردی خطا کردی. این اقرار چرا  
 بر خویشتن فرادادی؟! گفت: بہ کرم تو امید می دارم کہ چون من  
 اعتراف کردم، تو مرا بہ خطانگیری. مہتر گفت: برو! کہ ترا آزاد  
 کردم. ظن نیکو چنین کارها کند: مہتری لئیم را کہ پسر کشتہ شدہ  
 بود، و از درد دل سوزان، و چشم گریان، و ہمہ شہر بہ ماتم وی نشستہ؛  
 کشندہٴ پسروی پیش روی او بہ کشتن اعتراف آورد، و گفت خطا  
 کردم و عذر خواست. آن مہتر لئیم از خود روانداشت کہ عذر او را  
 رد کردی، خون پسر در کار او کرد!

پس چرا بہ خداوندی کہ ا کرم الا کرمین است، و ارحم الراحمین  
 است امید نباید داشت؟ اگر چہ گناہ بسیار، و خطای بسیار، و جفایای



بی حدّ کرده آمده است . **الْكَرِيمُ إِذَا قَدَرَ غَفَرَ** ؛ و او همیشه قادر بوده و قادر است بر هر چه خواست و خواهد که کند . و اگر در این معنی تقصیری افتد ، جرم ما را باشد که اعتقاد نهد راست کرده باشی ، و درظن و فکرت خویش درست نیستیم . یا اعتقاد راست و یقین درست مرد در هوا پیرد ، و در آب برود ؛ و بی اعتقاد راست بر زمین خشک متحیر فرماند که چپ از راست باز نداند . پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت : **لَوْ وَزِنَ إِيمَانُ أَبِي بَكْرٍ بِأَيِّمَانِ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَرَجَحَ إِيمَانُ أَبِي بَكْرٍ** . روزی از رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که : ایمان ابوبکر که از ایمان اهل آسمان و زمین زیادت می آید آن چیست ؟ **قَالَ : بِشَيْءٍ وَقَرَفِي قَلْبِهِ** .

هر که در این راه ، و در این معنی بر کسی سبقت گرفت همه به خصال باطن گرفت نه به کثرت عبادت ؛ چنان که حق سبحانه و تعالی گفت : **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ** — کار در بسیاری نبسته است ، کار در اخلاص ، و صفاوت ، و یقین بسته است ؛ اگر چه چون کوه احد باشد به يك گناه مرد مستوجب دوزخ گردد که به استحلال کند ، و به صد هزار گناه مستوجب آتش نگردد که با اعتراف و ندامت باشد ، و به يك طاعت مرد مستوجب بهشت گردد که با تشویر و خجالت باشد ، و به صد هزار طاعت مستوجب بهشت نگردد که با عجب و تکبر باشد . هر چه از آن بوی ریا و نفاق آید به در گاه عزت يك ذره قیمت ندارد .

ای عارف مخلص موحد! به در گاه او چون در میان بار تعبیه معرفت باشد ، بار هر چه خواهی می دار ؛ اگر طاعت داری به اضعاف بر گیرند ،

واگر معصیت داری که ندامت بازان باشد به اضعاف مضاعف بر گیرند،  
 زیرا که : فَأُولَٰئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ فِي عَقْبِ مَا أَن مَي آيِد .  
 بی تعبیه این چیزها به سفر قیامت مرو که در میان راه فرومانی ، و  
 باژوانان بگیرند ، و بی سرمایه از دست ایشان بنتوانی جست ؛ چنان که  
 بوند بوزجانی می گوید ، بیت :

برد در مرگ باژوانان اند بازدارند باجواز بسی !

وجوازا جز نیاز ، و تضرع ، و توبه ، و ندامت ، و اعتراف نیست ؛  
 فکر خویش بیاید کرد ، دست تهی ، و مفلس وار ، (و) عذر خواهان ،  
 و گریان ، و مجرم وار بیاید رفت . ارحم الراحمین خود داند که چه  
 می باید کرد ، و بالله التوفیق .

## باب نوزدهم

در :

### شناختن طریق آزاد مردان

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی الحسن النّامقی ، الجامی قدس الله روحه العزیز گوید :

همه مشایخ اسلام ، و ارباب طریقت ، و خداوندان حقیقت بر این يك سخن اتفاق دارند که آن خود در باقی باید کرد که : الْمَعْلُومُ شَوْمٌ وَكُؤْمٌ چه در باب دنیا ، و چه در باب عقبی . و مرد راه روچنان باید که پی گم کرده رود ، تا هر کسی بر آن طریق از پی وی فرود که زحمت غوغا ناخوش باشد . و قومی از ایشان که عزت اختیار کردند از این سبب است که سر خلق و زحمت غوغا نداشته اند . انبیاء و رسل را که به خلق فرستادند اسباب آن بازیشان بفرستادند ، و پا دزهر آن به دست ایشان دادند ، تا هر زخمی و زهری بر ایشان کار نکرد . و صحبت خلق چون زهر کشنده است چون پادزهر بازان به هم نباشد . مثل آن هم چنان است که : دو پادشاه روی فرا روی کنند ،

واز هر دو سوی لشکر مصاف بر کشد؛ بسیار مردان مبارز لشکر شکن باشند در میان این دو لشکر، و می خواهند که (به) مبارزت شوند، اما اسباب آن ندارند، از بی اسبابی فرو مانند، و سر خویش در نهان می دارند. امروز این چنین بسیار است از مردان، و اولیای خدای عزوجل در میان خلق، و جگر ایشان از غیرت خلق پاره می شود از کارهای بی سنت و بدعت های هایل؛ اما می دانند که اگر هیچ سخنی فرا دوشود، فساد از صلاح در گذرد، و فساد یکی فزاید شود، و باشد که فزاید شود؛ زیرا که اسباب خیر اغلب از میان خلق برداشته (شده) است؛ چنان که در کتاب عزیز خویش از قومی حکایت می کند که ایشان از یکدیگر بیزاری کنند: **إِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ أَتَّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ أَتَّبِعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.**

اما باشید! تا فردا ببینید. مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می گوید: **الشیخ فی قومہ کاتبی فی اُمتہ**؛ و هم او گفت: **العلماء ورثة الأنبياء**. هر دو به جای است اما اسباب منقطع است. و این سخن سرّی دارد که گفت: **الشیخ فی قومہ کاتبی فی اُمتہ** آنکه گفت: **العلماء ورثة الأنبياء**. سخت عزیز سخنی است، و فخری بزرگ است، و درجتی عظیم است اما این که **الشیخ فی قومہ کاتبی فی اُمتہ** سرّی دارد و رای آن همه، و آن سرّ آن است که: روا باشد که مردی بمیرد و از او وارثان مانند برخی مردمان خردمند و عزیز، و برخی مفسد، و برخی مصلح، و برخی عالم، و برخی کم دان، این همه روا باشد؛ اما چون آن کس گوید: فلان به جای من باشد، و نایب من است، آن نه فرا وارث

ساخته باشد .

به هیچ وقتی نخواهد بود که نه در میان خلق قومی خواهند بود که ایشان راه حق ، و کار خدای بر خلق ، و بردل خلق می آرایند؛ اما هر کسی فرا آن نبیند از بس داعیان ضلالت و گمراهی که در میان امت محمد در آمدند و همه قرآنی بر دام بستند .

ای دوستان ، و عزیزان ! ما این کتاب را که بنیاد فرو نهادیم از بهر این نهادیم که بسیارند و نه اندکی از این قرآیان بی علم نماز فروش دنیا ساز دین سوز که چندان مکر و حیل بردام بسته اند ، و زرق بر ساخته اند ، و همه به دعوی شیخی و دانشمندی بیرون آمده اند ، و چون به حقیقت بنگری یک مسئله علم که در آن نجات او باشد ، و اگر آن مسلمانان دیگر ، نگویند و ندانند ؛ همی زبان جهل و حماقت بر گشاده اند ، و فتوی کفر روان کرده ! از این یک گناه کار عاصی و مفسد که سعی باشد ، و به هر چیزی رقم کفر بر مسلمانان نکشد ، و فریضه و سنت از هم باز داند ، از این یکی بهتر و عزیزتر بر خدای از آن هزار شیخ ، و قرآی بی علم ، و خواجه امام که فتوی به دروغ کند .

چون مهتر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: **أَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ** ؛ و گفت: **الْشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ** اگر این دعوی می کنی شوانی کن نه گمگی ! شوان آن باشد که رمه را فراهم دارد ، و فرا چرا زار برد ، و فرا آبشخور برد ، نه چون گمگی که در میان رمه افتد ، و همه را زیر و زبر کند از بهر شکم خویش را ! برخی را بکشد ، و برخی را مجروح کند ، و برخی را در جهان آواره کند ، و برخی را سر به صحرا بیرون دهد ، و گمگان دیگر را سر در پی ایشان ! اینت نیک شوانی که تو هستی ! فردا از عهده رمه بیرون توانی آمد ، و با خداوند رمه جواب توانی داد؟ از آن است

که عواجه امام شوانی چنین می‌کند که از علم خبر ندارد! و شیخ الشیوخ  
اگر در همه سینه او بوی تحقیق بودی، و از علم هیچ خبر داشتی، و در  
شکم او یک حرف از علم تحقیق بودی، از خبر رسول ﷺ خبر داشتی؛  
هم عواجه امام را، و هم شیخ المشایخ را سخن رسول ﷺ را فرا بایستی نویسد:  
قال رسول الله ﷺ: كَلِمَةُ رَاعٍ وَكَلِمَةُ مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ: فَأَلَا مِيرُ رَاعٍ  
عَلَى رَعِيَّتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَ الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ  
مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، وَ الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ  
عَنْهُمْ، وَ الْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَ مَسْئُولٌ عَنْهُ؛ أَلَا فَكَلِمَةُ رَاعٍ  
وَ كَلِمَةُ مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ -

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: هر که از شما  
هستید هم نگاه با نان اید، و همه شمارا بپرسند از آنچه بر آن نگاه با نان اید:  
اول امراء نگاه با نان اند و ایشان را بپرسند از رعیت ایشان، و شوهر  
نگاه بان است بر سرزن بپرسند او را از نگاه داشت او، و زن نگاه بان است  
بر مال شوهر او و بپرسند او را از نگاه بانی او، و بنده نگاه بان است بر  
مال خواجه او و بپرسند او را از نگاه بانی او؛ پس گفت: بدانید و آنگاه  
باشید! که شما همه نگاه بانان اید، و بپرسند شما را از آنچه شما را بر آن  
نگاه بان کرده‌اند.

هان! ای امراء، و علماء، و مشایخ اسلام گوش فرا کار خویش  
دارید که آن بنده درم خریده را از پنج درم که در دست اوست می‌پرسند،  
و آن مستوره ضعیفه را بدان مال که شوهر از در سرای در آرد اگر  
از آن هیچ ضایع شود می‌پرسند، و آن مرد دانا و نادان را از داشت  
آن زن که زیر دست اوست می‌پرسند، و جمله این همه اغلب با دنیا و با  
هوا می‌گردد. هان! ای مرد مفتی که دعوی دانش می‌کنی، و در دین و



ایمان مسلمانان تصرف می‌کنی ، گوش فرادار تا چه می‌کنی ! ای مرد نادان که دعوی‌دانش می‌کنی ، چگونه از عهده این سخن بیرون توانی آمد ؟ !  
 که چند هزار هزار مردم مؤمن مخلص را و سنی را کافر خوانی و نه از خدای ترسی ، و نه از پیغمبر و صحابه شرم داری ، و نه از روز قیامت و از حساب آن ، و نه از عهده این سخن بیرون آمدن در اندیشی ، و گوئی که من عالم و مفتی‌ام ! پی‌خشت بر چنین مفتی و بر چنین دانش !  
 باش تا هر که این سخن می‌گوید از این چه برد ، هم در این جهان و هم در آن جهان ؟ !

ای بدبخت ادبار گرفته در چه افتاده ! اگر در هزار گز چاه افتادی ترا بهتر از آن بودی که در این فتوی ؛ مگر به خدای و رسول ایمان نداری ؟ مکن بیش از آن که اگر خواهی که باز گردی نتوانی گردید ! باز گرد از این گمراهی و بدبختی ! هر کس تنها گوی تواند باخت ، و تنها نرد تواند باخت ؛ اگر دعوی کاری می‌کنی ، و می‌گویی که من چیزی می‌دانم فرامیدان مقامران آی ! تا خود بنگذارند که تو یک بار راست بر خود بجنبی ، و اگر در میان سواران در میان میدان آی ! تا خود یک چوگان از پشت اسپ راست نتوانی زد ! اینت ادبار ، و اینت سیاه گلیمی و بدبختی که در این کس کام یافته است ! خدای عزوجل شر او و آن هر که در این و مانند این اند کفایت کناد ، بحق محمد و آله اجمعین .

\*\*\*

فصل آخر: چون حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می-  
 گوید که : ما این شمس و قمر را دو نشان کردیم ، شب و روز رادو

نشان کردیم تا آیت جهانیان باشند در این آیات و نشان بسیار است<sup>۱</sup> :  
 یکی آن که تا جهانیان عدد سال ، و ماه ، و ایام شریف چون : رجب ،  
 و شعبان ، و رمضان ، و ایام حج ، و آدینه ، و تاریخ روز کارها بدانند ،  
 و در این نشان بسیار است<sup>۲</sup> ؛ اما ما را در این يك چیز روی نموده  
 است و آن سخت نیکوست :

مثل دین هم چون آفتاب است ، و مثل شریعت و کار ما چون ماه  
 است ،<sup>۲</sup> و هر عمل که ما راست ، راست هم چون مثل ماه است که<sup>۲</sup>  
 او را استقامت نباشد . آدمی خود طبع ماه دارد ، و کار آدمی هم چنین  
 راست . گویی طالع آدمی و آن ماه یکی است ، و آن آفتاب چون  
 طالع دین است پیوسته بر يك نسق که هر گز کم و بیش نکرده ،  
 و اگر غباری یا میغی در پیش وی آید ، در آفتاب هیچ خلل نیفتد ، خلل  
 در دیده ماست نه در آفتاب .

دین ما چنین است هر گز کم و بیش نکرده ، و دین جمله پیغمبران  
 هم این بود ، چنان که مهتر عليه السلام می گوید : نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ  
 أَوْلَادُ عِلَاتٍ : دِنْبُنَا وَاحِدٌ وَ شَرَاءُ بَعْنَا مُخْتَلِفَةٌ . گفت : دین همه انبیاء  
 و رسل یکی است ، اما شرایع مختلف است .

و در عمل آفتاب هیچ خلل و کم و بیش نیوفتد ، اما در شریعت  
 ما و عمل ما کم و بیش اوفتد ، و ما در آن تصرف می کنیم تا کارها به  
 زبان می آریم .

اکنون بدان که مثل کار ما با ماه چون ماند ؟ اوّل شب ماه را

۱ - ۱ : این مطلب از نسخه « م » افتاده است .

۲ - ۲ : از نسخه « م » افتاده است .

کسی تیز نظر باید تا ماه ببیند؛ دیگر شب اغلب مردمان ببینند. شب سیم هر که چشم داردهم ببینند، دروی هیچ شکی نباشد، و هر شبی در ضیای خویش تمام تر و تابنده تر تا آن گاه که تمام گردد. چون تمام گردد با آفتاب مقابلگی<sup>۱</sup> کند؛ چون نور ضیای خویش ببیند در نقصان افتد. هر روزی می کاهد، و در پنداشت خود می رود که از نقصان خویش هیچ خبر نیابد تا چند روز، چون از نقصان خویش خبر یافت هم چنان در پی آفتاب می رود که از خجلت دیدن خویش چنان بگدازد که ناپیدا شود، و روی در نقاب مهجوری آرد. چون آفتاب بر وی گذر کند، وضعف و بیچارگی او ببیند، نظری در کاروی کند، دیگر باره فرا افزونی گیرد، هم چنان در ضیای خویش می نازد تا آن گاه که دیگر باره چشمش بر خود افتد، و بر روش خود، و بر روشنایی خود؛ آنکه بار دیگر در مهجوری و در نقصان افتد تا باز به سر ضعف خویش رسد.

طبع آدمی نیز هم چنین است، قوله تعالی: **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِفٌ**؛ طبع آدمی نیز خود به جز از این نیست<sup>۲</sup>؛ هیچ آدمی نباشد که خود را نیکویی ببیند از هر نوع که باشد که او آن بدید بر خویشتن به زیان آرد<sup>۳</sup>. حرص آدمی هم چنان آتش است؛ هم چنان که آتش يك ذره بیش نباشد اما چون هیمه یابد، و بادی یابد که فرا وی جهد هم از زیر آتش و هم از زیر آتش، و به چند

۱ - ۵: مقابلی.

۲ - ۲: از نسخه «م» افتاده است.

گزنیز آتش از زبر هیمه بشود۔ در هر چه خواهی که آدمی باشد، خواه در دین و خواه در دنیا، در هیچی آرام نگیرد. و هر زیان که آدمی را افتد همه از پنداشت، و خویشتن دیدن افتد، که خود را به سره مردی بدید و پسندید، هلاک از وی و روزگار وی بر آمد.

اگر می خواهید که سلامت دو جهان یابید، خویشتن را چنان یابید که خدای در ما آموخت، قوله تعالی: **أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ فَجَعَلْنَا فِي قَرَارٍ مَّيِّينٍ. إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ. فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ.** چون بدانی که اول چه بودی، و در میانه چه ای، و به آخر چه خواهی گشت، هرگز تکبر و پنداشت نیاری و به مردمی به جای خویش بماند و در غلط نیفتد. هر که بدانست که اول نطفه ای بود گندا، و در میانه کثیفی روان است، و به آخر مرداری خواهی گشت که همه خلق بینی از وی فرا گیرند، در سر وی هیچ تکبر نماند، و او را از خویشتن دیدن و از کار خویش تنگ آید، و از عار خویش سر به خاک اندر کشد، و جز به فضل، و کرم، وجود، و لطف او نبیند، و پیوسته به شکر منعم و آفریدگار خویش مشغول باشد، و هر روزی نعمت زیادت، و امید او جز به فضل خدای عزوجل نه.

چون به سمع مهتر صَلَّىٰ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید که حق سبحانه و تعالی گفت: **مَنْ بَرَّ بَنَدَ كَانِ خَوِيْشٍ مَّهْرَبَانٍ تَرَّ اَزْ اَنْمِ كِهْ مَادِرْ مَّهْرَبَانٍ مَشْفُقٍ بَرِ فَرْزَنْدِ عَزِيْزِ خَوِيْشٍ، كَقْتِ: اَللّٰهُمَّ اَخْلَانِيْ كِلَاةَةَ الْوَلِيْدِ. و این را اسرار بسیار است، و از این اسرار برخی به وحی و الهام، و برخی به واسطه جبرئیل، و برخی به تجربه روزگار معلوم می گشت؛ از آن بود که در مهتر هیچ رعنائی و تکبر نبود.**

روزی جهودان مکه از مہتر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حدیث اصحاب کھف پرسیدند؛ رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: فردا بیایید تا بگویم. چون نکفت إِنْ شَاءَ اللهُ، چند روز جبرئیل نیامد، و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن صعب غم ناک شد کہ آن جهودان، و مشرکان مکه می گفتند کہ: خدای محمد بروی خشم گرفت! چون جبرئیل بیامد و آیت آورد، مہتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بدانست کہ او را نیز از خود نباید گفت مگر بہ فرمان حق سبحانہ و تعالی؛ پس از آن زاری، و تواضع، و فروتنی کردی، و این دعا گفتی:

أَلْمِهِمْ أَكْلَانِي كَلَاءَةَ الْوَالِدِ.

و از اسرار این سخن یکی این است کہ تا کودک خود را در بند مادر می دارد، و از خود هیچ چیز نکند، مادر او را همی پروراند چنان کہ خود خواهد؛ چون کودک دعوی کفایت، و قوت خود را فرا کردن گیرد، مادر او را بازو نگذارد، و هر چه کودک کند فراوی گوید چرا کردی؟ و هر چه بد باشد او را بدان ادب کند. اما چون کودک همه خیر و شر خویش از مادر بیند، اگر در روزی صدبار جامہ پلید کند، مادر بشوید، و صد بوسہ بر روی وی بازدهد و هر جرم کہ بکند مادر عذر آن بنخواهد، و هر ساعتی او را بہ نو دستی جامہ بیرون آرد، و هر غباری کہ بر وی نشیند رویش بشوید، و هر بار کہ روی بشوید نیل چشم زدگی بروی کشد. اما چون از مادر نہ اندیشد، و هر جایی می رود، و هر چه می خواهد می گوید و می کند، مادر از مادری بیرون نشود، اما بہ هر خطایی کہ بکند بروی سرزنشی و ملامتی بکند، و بی ادب نام کند.

۱ - ۱ م: وقوت خود را بی فرا گیرد.

چون مهتر عليه السلام گفت مر آن جهودان را که : فردا جواب آن سخن شما بازدهم و نکفت : «اگر خدای خواهد» ؛ اورا باز گذاشت چند روز، آنکه آیت فرستاد که : چون سخنی خواهی گفت ، یا کاری خواهی کرد ، بگویی : «اگر خدای خواهد بکنم» ، تا ترا باتو نکذارم؛ چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید : **وَلَا تَقُولُنَّ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .** مهتر عليه السلام گفت : **اللَّهُمَّ اكْلَانِي كَلَاءَةَ الْوَلِيِّدِ .** هم از سر این ادب بود که گفت : **أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَأَفْحَزُ ؛** چون گفت : **أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ** یادش آمد که ادب در قفامی آید ، گفت : **وَلَأَفْحَزُ .** گفت فحزمن بدوست نه به خود ، و در دعوات خود می گفت : **اللَّهُمَّ اكْلَانِي كَلَاءَةَ الْوَلِيِّدِ ،** و الله اعلم .



## باب بیستم

در

### قسمت قسام و قیمت گوهر فقر

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن  
النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزيز گوید : آدمی دو قسمت است :  
«نفس» و «نفس». آنچه نفس است خاک است ، و آنچه نفس است ارواح  
است . و ارواح مختلف است : ارواح شیاطین است ، و ارواح بهایم ، و  
ارواح سباع است ، و ارواح مؤمن است . و نفس نیز چهار قسمت است :  
نفس اماره است ، و نفس لوامة است ، و نفس عالمة است ، و نفس مطمئنة  
است .

اما ارواح شیاطین که حق سبحانه و تعالی از او خبر داد : **إِنَّ الْمُبْتَدِرِينَ  
كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ** . و آن که ارواح بهایم دارد گفت : **أُولَئِكَ  
كَانُوا دُعَامَ بِلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** . و آن که ارواح سباع دارد  
گفت : **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ** . و آن که ارواح مؤمن دارد گفت : **إِنَّ الْأَبْرَارَ  
لَفِي عَلَيِّينَ** .

نفس نیز چهار قسمت است: اماره، و نفس لوآمه، و نفس عالمه، و نفس مطمئنه. نفس اماره آن است که حق سبحانه و تعالی می گوید: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَحِمَ رَبِّي**. و نفس لوآمه (آن) است، قوله: **وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ**. و نفس مطمئنه آن است که گفت: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً**. و نفس عالمه (آن) است، قوله تعالی: **عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ**. این هر یکی را تفصیلات بسیار است، اگر بدان کوی فروشوم دراز گردد.

اما به حقیقت بیاید دانست که این ارواح، و این نفوس که یاد کرده آمد مثل این هم چنان است که: مرد بازرگانی به بازرگانی شود با کالای بسیار، و از هر نوعی بضاعتها دارد، و چهار پای بسیار دارد، و بارهای هر گونه دارد، و انواع جواهر، و زر، و سیم، و یواقت، و دُرَر، و انواع حلی و حلل دارد، و بر هر چهار پای از این انواع چیزی بر نهاده باشد، و خروارهای بارگوناگون می آرد، و در هر خروار بار تعبیه ای کرده که هیچ کس نداند مگر خداوند آن بار و آن تعبیه؛ نه ستور داند که بر پشت او چیست، و نه هم راه داند که در بار او چه تعبیه است، و نه راه داند که بر او چه می گذرد، به جز خداوند هیچ کس دیگر را بر آن اطلاع نیفتد، تا آن وقت که بار به بیاع گاه برند، و در شهر در او باز کنند، و تعبیه ها به صحرا آرند، آن گاه کسان دیگر خبر یابند.

و در هر تعبیه جوهری، و درئی قیمتی که از آن نیکوتر نباشد در میان باری که بی تهمت تر باشد تعبیه کنند، و بر خر لنگی نهند تا

هیچ کس را ظن آن نبود که در این بار چه تعبیه است. و چون بیم دزدان از راه برخاست، و بار به بیاع گاه رسید، آن گاه حسرت‌ها برخیزد که چشم دشمنان بر بضاعت بازرگان افتد. اما باشید! تافردا که کوس قیامت فرو کوبند، و کاروان‌های ازل بارها از منزل‌های دنیا برگیرند، و روی به منزل ابد نهند، و به بیاع گاه قیامت سر بارها باز کنند، و تعبیه‌های ازلی از میان بار بی قیمت بیرون گیرند، و همه پانیدها، و خرماها، و شکرها؛ و همه بارسالاران را نقاب خجالت به روی فروگذارند، و گنج‌های پادشاهان از این خزینه‌ها به صحرای قیامت آرند، و بر هر گوهری و در قیمتی بهای ازل و ابد برنشته، و جواز ابد فراستده، و بر مر کب دولت نشسته، و بردا برد شاهنشهی ملائکه ملکوت در بالا افکنده که: *ظَرِّقُوا لِعَبْدٍ مُّؤْمِنٍ عَارِفٍ اِلَى دَارِ الْخُلُودِ*. ای درویشان ژنده پوشان ستم کشان! صبری فرا کنید این روزی چند که در این منزل فرود آمده اید تا صبح سعادت قیامت سر از تاریکی شب دنیا برزند، و کوس قیامت فرو کوبند، و روز روز درویشان، و عارفان، و محبتان باشد، و این رنج‌های شما فرا سر آید، کاروان به منزل قیامت رسد، و در مقام محمود سر بار شما باز کنند، و تعبیه‌های ازلی از میان ژنده‌های شما بیرون کنند، و گوهر فقر فقرا نور خویش آشکارا کند، و همه خلق اولین و آخرین در آن عجب بمانند، و گویند: این آن ژنده پوش بی قدر است که مادر آن منزل دنیا او را در سرای نگذاشتیمی، و بروی سلام نکردیمی؟! او این همه کار و بار از کجا آورد، و چه داشت؟!

آری! شما همه در نمد، و رگوه، و پشمینه، و پوستین می نگرستید، آن تعبیه در میان آن بود خبر نداشتید! و در جعد، و قبا، و ظاهر بشوئیده می نگرستید؛ جمله خلق در تهمت اند که چیزی هست امامی ندانند که از کجا می باید جست.

نهنده حکیم و بصیر است، دانست که چه می نهد و کجای می باید نهاد، و نگاه بانی آن بکرد، و از ازل در آورد تا ابد الابد، که هیچ دزد و خائن بدان راه نیافت، و از همه آفت ها نگاه داشت. آن خرك لنگك بسیار بنالید که راه دور است، و من لنگك و ضعیف، اما سود نداشت. چند غلام و مزدور بروی موکل کرده بود که گوش بر آن خرك لنگك می دارید که اوضاع است! و هر نادانی زبان طعن بر گشاده که این چیست، و چه بخیلی است؟ این را بیاید فروخت و اگر نه عوض باید کرد، چرا پیوسته رنج این باید کشید، این چیست؟! خداوند بار می داند که چه می کند، در او چه تعبیه دارد، و خود آن خرك لنگك از بهر آن تعبیه می دارد، و جمله آن کاروان بر طفیل آن خرك لنگك می دارد از بهر آن تعبیه که در بار وی است، شمارا تصرف بیهوده در باقی باید کرد! والسلام.

\*\*\*

فصل آخر: هر کجا که فرا حدیث گناه کاران امت محمد صلی الله علیه و آله رسید خدای عزوجل در باب ایشان همه لطف و کرم ورزید؛ ما که باشیم که نه همان کنیم؟ در خبر می آید که رسول گفت صلی الله علیه و آله که خدای گفت تبارك و تعالی: **أَهْلُ ذِكْرِي فِي نِعْمَتِي وَ أَهْلُ شُكْرِي فِي زِيَادَتِي وَ أَهْلُ طَاعَتِي فِي كِرَامَتِي وَ أَهْلُ مَعْصِيَتِي لَمْ أَقْنَطْهُمْ مِنْ رَحْمَتِي.**

إِنْ مَرَضُوا فَأَنَا طَبِيبُهُمْ ، وَإِنْ قَاتَبُوا فَأَنَا حَبِيبُهُمْ ، وَإِنْ لَمْ يَتَوَدَّبُوا  
فَبِأَلْمَصَائِبِ وَالْبَلَاءِ أَظْهَرُهُمْ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می گوید ، که خدای عزوجل می گوید : آن کسانی که مرا یاد کنند ، و به یاد کرد من نازند در نعمت من اند ، و آن کسانی که شکر نعمت من گزارند در زیادت احسان من اند . و آن کسانی که طاعت من کنند و فرمان من نگه دارند ایشان در کرامت من اند ، و آن کسانی که اهل معصیت اند ایشان را از رحمت من نومید مکنید : اگر ایشان بیمار شوند طبیب ایشان منم ، و اگر توبه کنند دوست ایشان منم ، و اگر توبه نکنند من ایشان را به مصیبت ها و بلاها پاک کنم و شما را با ایشان کار نه !

چون حق سبحانه و تعالی عذر گناه گاران چنین می خواهد ، و طبیب و دوست ایشان است ، و او خود به خودی خود ایشان را پاک می کند من و تودیکر در میان ننگجیم . زبان به ادب باید داشت ، سخن دوستان او نباید گفت که هر که حق سبحانه و تعالی او را دوست دارد به همه حال نیل چشم زدگی به روی وی فرود آرد ، تا مرد حاسد بد چشم را چشم بر آن سیاهی افتد ، و بر روی خوب زیبای او نیفتد . و جمال جهان آرای دلگشای ایشان نبیند ، و از سر پرده سر ذوالجلال ندای آید که :  
أُولِيَاءِي تَحْتَ قَبَائِدِي لِأَيُّمْرِ غَيْرِي . ماهر یکی از این پیرزالی در حبابه خویش آریم ، اگر چشم صدیقی بروی افتد ، چندان حمیت و جوش بر ما اثر کند که از رنگ و روی ماسر ما بدانند . و رسول ﷺ میگوید :  
أَنَا غَيُورٌ وَاللَّهِ أَغْيَرُ مِنِّي .

او دوستان خود را چنین فرو گذارد تا اهل و نامحرمی را

دیده بر جمال ایشان نهافتد. مادر مشفق هر کودک را که دوستر دارد جامه نیکو بپوشاند، و رویش بسیار تشوید، و مثنی خرمهره بروی بندد، یاسیاهی به روی وی فرود آرد. هر که در مرد عارف مؤمن مخلص نگرد همه عیب او بیند، آن از کم عقلی و ناشناختگی اوست، و از دیده مختصر اوست، به هر حال آن مادر را از آن کودک چیزی می نکو آید تا خرمهره بروی می بندد، و نیل چشم زدگی به روی او فرومی آرد. اگر باور می نداری در دیده مادر او در آی، و به روی او درنگر تا حسن و جمال بینی که هر چه ترا و مرا زشت آید، جمال خود آن است.

هر کس فرزند خود را از آب نگاه می دارد؛ و مرغ آبی تافرزند خویش را در آب نبرد ایمن نگردد. در مثل مردمان در است: تاراه زده نشود مردم از دزد ایمن نگردد. مهتر عالم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آینه زدوده روشن بود؛ هر که در روی نگرستی خود را بدیدی، گفتی: محمد این است که من دیدم! و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را خود کس ندید، هر که دید خود را دید. ای مرد کوتاه دیده! در هر مؤمنی که می نگری عیب او می بینی، در خود نگر تا آن عیب در تو هست؟ اگر آن عیب در خود می بینی بدان که آنچه می بینی خود را می بینی که: *الْمُؤْمِنُ مِنْ مِرْآةِ الْمُؤْمِنِ*، مهتر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این خبر باز داده است اما خود نه شنواییم، و نه بینا، و نه عالم، و نه عاقل تا چنین سرگشته و متحیر می باشیم.

ای بس دریاهاى رحمت و وعده‌هاى نیکو که خدای عزوجل این



گناه کاران امت محمدرا یعنی نهاده است و مادر کنج ادبار خویشتن را  
هلاک می کنیم؛ اگر هیچ نیستی مگر این يك خبر که این خود تمام  
است: روى عن معاذ بن جبل أنه قال سمعت رسول الله ﷺ أنه قال:  
أتاني جبرئيل فيقول الرب يقرؤك السلام ويقول إن بيني وبينك  
سبع شرائط: أولها من أطاعني منهم قبلت طاعته ولا أكلفهم كما ينبغي  
لي ولكن كما ينبغي منهم إذا كان يوم القيمة أتيهم كما يليق بي  
لا كما يليق بهم. و الثاني: أنظر إلى جوارحهم السبعة فإن كان  
الستة مذنبه و واحدة غير مذنبه وهبت الستة للواحدة. والثالث:  
من ذاب من الذنوب أخرجه منها كيوم ولدته أمه. والرابع: من  
أصر على الذنوب ابتليته بالأمراض والأسقام والأوجاع فأكفر بها  
ذنوبهم. والخامس: من علم أنه أساء في معصيتي أغفر له ولا أبالي.  
والسادس: أفتح عليهم كل سنة أربعين يوماً باب التوبة وأربعين  
يوماً باب الزمهرير وأحرم عليهم نار جهنم وزمهريرها. والسابع:  
إذا كان يوم القيمة أتوني بالأوفار من الذنوب والخطايا فأحاسبهم  
بكرمي وأحاسبهم بما عصوني لأني لهم المليك الكريم الغفور.

پارسی خبر چنین باشد که معاذ جبل می گوید: شنیدم از  
رسول ﷺ که او گفت که جبرئیل صلوات الله علیه گفت که: خدای

عزوجل تر اسلام می کند، و می گوید که: میان من و میان امت توهفت شرط است: اول: آن که هر که از ایشان مرا طاعتی کند قبول کنم از ایشان، و در نخواهم آن طاعت چنان که به سزای من باشد، فرا ستانم چنان که از ایشان آید، و چون روز قیامت آید ثواب دهم چنان که از من آید، نه چنان که فراخور کار ایشان آید. دوم: بنگرم به هفت اندام ایشان؛ اگر از هفت اندام ایشان، شش گناه کار باشد و یکی نباشد، آن شش را بدان یکی بخشم. سیم: هر که از ایشان توبه کند او را از گناه بیرون آرم چنان که اول روز که از مادر زاده بود. چهارم: هر که بر گناه اصرار آرد ابتلا کنم او را به بیماری ها، و محنت ها، و دردها<sup>(۱)</sup> تا گناه او را بدان مکفر کنم و بیمارزم. پنجم: هر که بداند که او معصیت کرد و بد کرد، او را بیمارزم و باک ندارم. ششم: هر سالی چهل روز درِ هاویه و درِ زمهریر و اگشایم بر ایشان، تا بدان حرام کنم بر ایشان آتش دوزخ و زمهریر آن. هفتم: چون روز قیامت آید ایشان می آیند بامن با خروارهای گناه، و معصیت، و خطا؛ من حساب بازیشان به گرم خویش کنم نه بدان که ایشان به من عاصی شدند، از بهر آن که من ایشان را پادشاه کریم، و غفور، و رحیم ام.

۱- کاتبان هر دو نسخه گاهی در نقل ترجمه پارسی بعضی از کلمه های تازی تصرف های نابه جا روا داشته اند؛ از جمله در ترجمه پارسی متن خبری که گذشت کلمه: «الاولیاء» (= دردها، ج، وجع) را ظاهرأبا (جوع = گرسنگی) مرتبط دانسته و در نتیجه معادل کلمه را در پارسی به صورت: گرسنگی ها ثبت کرده اند، تصحیح شد.

قومی را کہ خدای عزوجل عذر معصیت ایشان چنین می خواهد مگر صواب باشد کہ مانیز دست از پوستین ایشان بداریم ، و توبہ خویش در پیش گیریم ، و حدیث دیگران کوتاہ کنیم ، و از سر نو توبہ کنیم ، تا مگر ما نیز از این قوم باشیم ، و برکات اعتراف و توبہ فرا مارسد ؛ والسلام ، وباللہ التوفیق .

## باب بیست و یکم

در :

### صفت آدمی و مجاهدت او

شیخ اسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، احمد بن ابی الحسن  
النامقی ، البجالی ، قدس الله روحه العزیز گوید :  
خداوند ، تبارك و تعالی آدم را صلوات الله علیه از دو چیز  
معجون کرد : از آب ، و از خاک ؛ و آب جوهر لطیف است ، و خاک  
جوهر کثیف است . و این هر دو جوهر را درهم آمیخت ، و اصل آدم  
و آدمی از این هر دو بساخت : یکی آب ، و یکی خاک . و آب را معنی  
است ، و خاک را معنی است . و معنی آب آن است که به هر چه رسد او را  
حیات ، و لطافت ، و صفاوت دهد ، و هم طبع و هم خوی خویش کند ،  
و بر هر چه گذر کند هم رنگ او گیرد ، ولیکن او را به طبع و خوی  
خویش کند . و خاک را نیز معنی آن است که هر چه به وی دهی هم چون  
خود گرداند ، و به طبع و رنگ خویش کند ، و هر دو مهلك اند ، اما  
چون فراهم رسند هر چه بدیشان دهی به اضعاف باز دهند .

وهر ثقلت ، و کدورت ، و ظلمت که در آدمی است همه از جوهر  
 خاک است و هر لطافت ، و صفاوت ، و نور ، و حیات که هست همه از جوهر  
 آب است . و سری از اسرار ربوبیت ، و از علم غیب ، و حکمت قدیم  
 در این هر دو جوهر تعبیه کرد ، و نمک و گشنیزی از مطبخ خانه قدرت  
 بر این پراکند ، و به یدِ خاصیت و عزت صنعتی بکرد ، و آدم را به  
 صحرای وجود کشید ، و ندای : خَلَقْتُ بَيْنِيْ بِه ملکوت در داد که :  
 إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّآلَ اِبْرٰهِيْمَ وَّآلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ .  
 ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ .

و از ازل تا ابد دایره ای کرد ، و سلسله ای درهم کشید ، و هر چه  
 هست و بود و خواهد بود از عرش تا فرش ، از سمک تا ملک ، از ماه تا به  
 ماهی ، از ایام و ساعات ، و از ماه و سال ، و از شب و روز ، و از زمان و مکان  
 و از نور و ظلمت ، و از جن و انس ، و از ملک و شیاطین ، و از سعید و شقی ،  
 و از بر و فاجر ، و از خیر و از شر ، و از نفع و از ضرر ، و از بحر و از بر ،  
 و از علم و از جهل ، و از عقل و از هوی ، و از معرفت و از نکرت ، و از  
 امر و از نهی ، و از طاعت و از معصیت ، و از توفیق و از خذلان ، همه در  
 این تعبیه کرد که هیچ کس سر رشته این سلسله و این دایره باز نیافت ،  
 و از سر این اسرار و تعبیه این معنی خبر نیافت .

و همه خلق را در گردش این دایره چنان سرگردان و متحیر  
 کرده است که همه عقلاء ، و علماء ، و فیلسوفان عالم در این دایره فرو  
 ماندند که هیچ راه فرا این سر نمی دانند ، و سر این پی بازمی یابند .  
 و قومی از این بی خبران و کم دانشان بی معرفتان از کنج ادبار خویش

ندای یَمَنِ الْمَلِكُ؟ در دادند . اما قومی دیگر ( که ) از این اسرار بویی به مشام ایشان رسیده است ، و به چشم تحقیق در آن نگریسته اند ، و به عین معرفت و هدایت هادی بر طریق صواب بر مرکب فضل روی فرا قبله بندگی کرده اند ، و در طلب رضای او میان بسته اند از سر سر پرده جلال ندای ذوالجلال به سمع ایشان می رساند : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۱ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱ .

این کاری است که هر کسی راه فرا این کار و فرا این تعبیه نداند ، و هر چه هست از ازل تا ابد در تحت این سخن تعبیه کرده اند ؛ هشیار باش ! تا از این تعبیه بی بهره نمانی . ای کسی که حق سبحانه و تعالی با تو این فضل کرده که ترا علم و معرفت داده است ! این هر دو دو گوهر است که هر یکی از این جهان و از آن جهان بهتر است ، به چشم حقارت در آن ننگری ! که بر تو به زیان آید .

هر چیزی که خدای عز و جل او را بزرگ داشته است تو هم بزرگ دار تا قدر آن چیز دانسته باشی ، و هر چه خرد و خوار داشت تو نیز خرد و خوار دار تا موافق فرمان خدای باشی . ای مرد عارف عالم عاقل ! بنگر به تقلید هر مقلدی امت محمد را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سردر بیابان تقلید و پنداشت ندھی ، و گرمغان درنده را سردری ایشان ندھی ، و گویی آنچه بر من بود بکردم ، و بگفتم ! چون فرمان فرا نبردند من چه کنم ؟ ! ای برادران ! چنان نباید کرد . زینهار ! که دست شفقت از سر ایشان برتگیرید ! شکر این نعمت را که خدای عز و جل ترا داده است . مردمان در مثل گویند که : « عام چون انعام باشد » ؛ و علماء عارف عاقل چون شوان است ، و علماء ظامع و مقلد

۱-۱- این بخش از آیه شریف از نسخه «م» افتاده است .



چون گریک و دزد . هان ! ای برادران ! رمه را از گریک نگاه دارید ! در شب فتنه دزد ، و در روز غیم گریک نیرو زیادت کند ؛ و شب تاریک است ، اگر شوانی به نصیحت نکنی ، گریک و دزد رمه را تاراج کنند ، و غرامت بر تو باشد . مگوی ! که آنچه بر من بود بکردم ، و رمه به چراگاه بردم ؛ رمه به چراگاه بردی ؟ باز آر ! نه که چون شب تاریک گردد ، رمه را در دشت درمیان گریک ، و سباع ، و دزد ، بگذاری و گویی : آنچه بر من بود بکردم ! مرا گفتی : رمه به چراگاه بر ، بکردم . نه در ضمن این سخن در است که به صحرا بر ، و گوش دار ، و باز آر ، تا شوانی به نصیحت کرده باشی ؟ و اگر نه رمه بر تو تاوان باشد ؛ هر زیان که افتد غرامت بر شوان باشد .

هر که را خدای عزوجل علم ، و عقل ، و معرفت داد منشور ولایت دو جهانی بدو داد ، او را کار فراخور آن باید کرد ، و سخن فراخور آن باید گفت ، و اگر نه کار بروی تاوان کنند .

اکنون با سر سخن اول شویم که مقصود از این فصل آن است که : آب ، و خاک دو جوهر اند ؛ از یک جوهر همه کدورت ، و از دیگری همه صفاوت است ، و آدمی را از این هر دو سرشته اند . اما به حقیقت بدان که از خاک بی آب نبات نروید ، و از آب نیز بی خاک هیچ نروید ؛ و چون هر دو به هم رسند این چندین نبات گوناگون ، و چندین آبادانی که در عالم می بینی پیدا آید : چه از شهرها ، و چه از حصارها ، و قلعه‌ها و سرای‌ها ، و چه از باغ و بوستان‌ها ، و درختان میوه ، و کشتزار ، و سبزه ، و ریاحین ، و نرگس ، و سپرغم ، و مرغزارها . و همه راحت‌ها در دنیا و غیر آن به سبب فراهم آمدن آب و خاک است ، واصل همه‌اشیاء بر این است ، تا آن گاه که این هر دو به هم نرسند ، هیچ معنی از آب

و خاک (به) حاصل نه آید، و چون هر دو به هم رسیدند این همه معانی در وجود آید.

اما آب را طبعی است که به هر چه رسد او را حیات دهد، اما چون نرسد چه کند؟ هم چنان می باشد، و هیچ بر ندهد. خدای عزوجل آب را سبب حیات همه چیزها کرده است، قوله تعالی: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا. و خاک نیز هم بی آب هیچ بر ندهد؛ و طبع خاک آن است که چون با آب قرین گردد یکی بدو دهی ده باز دهد، و باشد که صد باز دهد، و باشد که هفصد باز دهد، و باشد که به اضعاف باز دهد.

اما ماه و سال، و شب و روز، و آفتاب و ماه تاب بیاید تا هر چه از آب و خاک تولد کند، اینها او را رنگ، و بوی، و طعم، و بالش، و کاهش دهند؛ و ماه، و سال، و اوقات، و ساعات بیاید تا در هر وقتی، و هر روزی، و هر ساعتی، که آن چیز به حاصل باید آمد، به حاصل آید. و اگر این همه باشد، و دهقان را علم آن نباشد که چون باید کرد، و کی باید کرد، هم هیچ بر ندهد.

و مپندار! که بردادن این همه به صنعت تست! تا آن وقت که از صنع بدیع او، و ارادت و حکمت او، این همه سلسله ازلی در هم نیاویخت، از این صنعت هیچ بر نیاید. هم چنین که این نوع که اغلب خلق در این اند بدانستی، این نوع نیز بدان که: آدمی که اصل وی خاک و آب است، برخی طبع آب دارد، و برخی طبع خاک دارد؛ چون آب با خاک یار نگردد، هرگز از هر دو هیچ فایده نیاید.

اگر در آب گرفتار آبی که خاک نباشد هلاک شوی، و اگر در خاک گرفتار آبی که آب نباشد هلاک<sup>۱</sup> شوی. و این هم چنان باشد که مردی در بیابانی متحیر و سرگردان شود؛ چون آب نباشد، از هلاک شدگان باشد<sup>۱</sup>، و این هر دو عالم هولناک است؛ یکی بیابان بی آب و یکی دریای بی کران، و این هر دو، دو نهنک خورنده آواره کننده اند. اما آب را برخاک چند مزیت است از یک روی، و از دیگر روی خاک را بر آب مزیت است، و هر دو بی یک دیگر هلاک کننده اند و چون به هم باشند، نفع دهنده؛ و به تفصیل این، خردمند را حاجت نیفتد.

اکنون آمدیم به حدیث آنچه از این فصل مقصود بود: هم چنین علم و عقل دو چیز عزیز است که و رای این در آدمی هیچ چیز نیست مگر معرفت؛ اما هم چنان که تا آب و خاک به هم نباشد هیچ نفع از ایشان (به) حاصل نیاید، علم و عقل هم چنین است: اگر همه علم علما در یک شخص جمع باشد که با او عقل نباشد، از او هیچ نفع نباشد؛ و اگر همه عقل عقلا آن یک تن را باشد که بازو علم نباشد، در وی هیچ نفع نباشد، و چون هر دو به هم باشند، همه نفع های دو جهانی از ایشان باشد. اما<sup>۲</sup> کحل هدایت و معرفت باید<sup>۲</sup> تا صدر جنت یابد، و نجات از شرکت یابد، و در دار دنیا از معالم دین صد هزار ولایت یابد، و به در مرگ بشارت یابد، و در گور فسحت و وسعت یابد، و روضت

۱ - ۱ - نسخه «م» فاقد این قسمت است.

۲ - ۲ - از نسخه «م» افتاده است.

یابد، و سؤال منکر و نکیر را اجابت یابد، و بر صراط مجاوزت یابد، و<sup>۱</sup> در قیامت صد هزار کرامت، و در بهشت باحور و قصور خلوت یابد<sup>۱</sup>، و از شراب طهور شربت یابد،<sup>۲</sup> و در مقام خلوت قربت و زلفت یابد،<sup>۲</sup> و در مقام قربت لقاء و رؤیت یابد، تا ابد الابد دولت بر دولت یابد، و نعمت بر نعمت یابد، آن همه از نور هدایت، و معرفت یابد. و چون معرفت و هدایت نباشد، اگر چه سر و سالار همه خلق باشد در دنیا، اما در عقبی مخذول، و مطرود، و معاتب، و معاقب باشد.

اما علم و عقل بی معرفت هیچ بر ندهد، و معرفت بی علم و عقل در آن جهان بر دهد، و مرد را نجات دهد. و معرفت و هدایت نجات دهنده است هر کجا که باشد، و باهر که باشد؛ هم چنان که اصحاب الاخدود را نجات داد، و هم چنان که اصحاب کهف را، و آن سگ ایشان را نجات داد. و علم و عقل بی معرفت با مرد آن کند که با بلعام با عور و با برصیصای عابد کرد، و با ابلیس ملعون کرد.

هر آن آدمی که در طینت وی، و در آب و خاک وی تعبیه معرفت نیست، او از آن قوم است که حق سبحانه و تعالی می گوید: **أُولَئِكَ هُم شَرُّ الْبَرِيَّةِ** و نشان آدمی که در آب و گل او این تعبیه است، او را این نشانهاست: صفاوت، و لطافت، و زهادت، و قناعت، و سخاوت، و شجاعت، و دیانت، و دلالت، و حمیت دین، و نیت نیکو، و سیرت پسندیده، و فکرت، و فطنت، و کشادگی خلقت، و حسن خلق، و امثال

۱ - ۱ - از نسخه «م» افتاده است.

۲ - ۲ - از نسخه «م» افتاده است.

این هم در وی باشد، و از دیگر سوهیچ کدورت، و نکرت، و عجب، و تکبر نباشد.

هم چنان که آب هر گز دعوی سرافرازی نکند: همه از سوی نشیب رود، و بر زمین فرو شود، و همه چیزها را حیات دهد، و همه پلیدی‌ها را پاک شوید، و به هیچ چیز پلید نگردد، و هر گز دعوی علو نکند. و هر جوهر که لطیف است قصد علو کند مگر آب که او جوهری لطیف است، و همه قصد نشیب کند از فروتنی که او را هست. و خاک جوهری کثیف است، و خویشتن از همه فروتر دارد، و پای سپر<sup>۱</sup> همه خلق است؛ اما چندانی بس بود که بادی فراوی جهد، چندانی علو نماید، و بزتری فرا جستن گیرد که همه خلق جهان را پر ظلمت کند، و روز روشن بر چشم همه خلق چون شب تاریک کند، و همه خلق از زحمت او کناره کنند، و در وی یک ذره راحت نباشد.

آدمی هم چنین است؛ و در هر شخصی که اغلب تعبیه او خاک است هم چنین باشد، و در هر شخصی که اغلب تعبیه او آب است، چنان است که گفته آمد. و هر آدمی که در وی علم، و عقل، و معرفت تعبیه است همه راحت‌ها، و نورها، و صفاوت‌ها، و نیکویی‌ها در وی است؛ هر کجا که می‌رود از نور و ضیای او جهانی منور است، و عالمی می‌افروزد، و همه ظلمت‌ها از پیش وی می‌گریزد، و همه حیات‌ها<sup>۲</sup> با وی می‌رود، و مفتاح همه خیرها باشد،<sup>۳</sup> و راحت دل‌ها باشد،<sup>۴</sup> و امان همه

۱ - پای کوب.

۲ - احسان‌ها.

۳ - از نسخه «م» افتاده است.

خلق روی زمین باشد، (و) خورشید زمانه خویش باشد، و ملجأ درویشان باشد، و پدریتیمان باشد، و شوهر بیوگان باشد، و یار ضعیفان، و معدن احسان باشد.

و هر چه از خیر، و خوبی، و نفع مسلمانان باشد همه از وی باز یابند. و ایشان نیز دو قوم باشند: يك قوم از ایشان دل در سبب بندند، و يك قوم دل در سبب بندند. و مثل آن قوم که دل در سبب بندند، هم چون مثل آن چیزها باشد که در دست مردمان باشد، و به کسب ایشان آبادان است: چون باغ، و بستان، و درختانی که ایشان به دست خویش بکارند؛ اگر آب، و عمارت، و بیل، و نیرو، و امثال این از آن باز گیرند، خلل بدان راه یابد و بر ندهد. و اگر يك سال خشک سال باشد، و اگر کاریز خلل کند اغلب آن به زیان آید، مگر درختی که بیخ به آب دارد.

دو دیگر قوم که دل در سبب بسته اند: هم چون چیزهایی است که در کوه و صحرا و بیابان باشد، و دست عمل خلق از وی دور باشد، و سبب عمارت ما در میان نباشد، اگر آب یابد و اگر نیابد، و اگر باران باشد و اگر نباشد، هم چنان تر و تازه و خندان می باشد. در سرمای زمستان، و گرمای تابستان، و در خشک سال، و در نم سال، همه يك رنگ دارد؛ زیرا که تکیه بر پرورش و لطف ایزدی دارد، نه بر دست و کسب این و آن.

هان! ای مردی که در بند او راد، و رکعات، و عبادت خویشی؛ زینهار! دست از مجاهدت باز مداری، و او را و عبادت خویش هم چنان می ورز



که در خون خویش شوی! هم چنان که در کسب دنیا دل در سبب بسته‌ای  
 و بی سببی هیچ نبینی، در باب دین هم چنین دست از مجاهدت بازمدار که  
 بی مجاهدت هیچ نیکویی نیابی؛ زیرا که هر که دل در سبب بست هرگز  
 بی سبب بازو کار نکنند. سر پی خویش نگاه دار! در آن درختان  
 کوهی، و بز، و میش کوهی، و آهو منگر؛ اگر تو گوسپند، و چهار  
 پای خویش یک روز سر به صحرا بیرون دهی بی شوان یکی بازنیابی.  
 و آن گوسپندان کوهی شب و روز در آن دشت و صحرا می گردند،  
 و پیوسته فر به و قوی! زیرا که ایشان تو کل بر رحمان دارند نه  
 بر شوان.

اما اگر آن کس که می‌سبب را بیند، و نفع و ضرر همه از او  
 داند، هم چنان که آن درخت کوهی، که اگر سال خشک باشد، و  
 اگر تر هیچ زیان ندارد، بلکه چون نم سال باشد شاداب‌تر باشد.  
 اما اگر مرد سبب بین یک سبب از کار باز گیرد، بی شک خلل کند؛  
 و اگر مرد سبب بین خواهد که از سبب ببرد، در دل باید کرد که  
 رنج بسیار بکشد، آنکه پس از آن مگر او را مسلم گردد که بی  
 اسبابی زیان ندارد، و بالله العون والتوفیق.

## باب بیست و دوم

در

مجاهدت خاصگان که چگونه باید کرد

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی، الجامی، قدس الله روحه العزیز گوید که:

مجاهدت کردن مبارک باشد، ورنج خلق و قهر هوی سخت مفید باشد از بهر دو چیز را: یکی حرمت داشتن فرمان خدای را عزوجل، قوله تعالی: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**؛ و دیگر امید داشتن وعده احسان را، قوله تعالی: **وَاحْسِبُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**.

چون اصل کار بر این ساخته اند دست از مجاهدت باز نباید داشت: چون روزی که قسمت کرده است دست از کسب بازنداری، بهشت و و کار آن جهان که در عمل بسته است و در مجاهدت، دست باز نباید داشت. معاش اغلب خلق همه بر کسب دست خویش ساخته اند؛ از هزار یکی باشد که از گنج خورد، دیگر همه از دست رنج خود خوردند. در جمله مقرر باید بود که حق سبحانه و تعالی کار کند به سبب، و کار کند بی سبب. اگر گویی: همه به کسب ماست، فضل خدای کجا شود؟

واگر گویی: همه به فضل اوست، امر ونهی کجاشود؟ پس هر دورا مقرّ می باید بود تا مرد مؤمن عارف مخلص باشی، تا هم فایده فضل به تورد، و هم آن فرمان. و چنان باید که بنده بر سر امر ونهی باشد؛ اما اگر باران فضلی در آید، چنان باید که بنگریزد، و در پناه کسب دست خویش و آن دیگران نرود، تا باران فضل وی را آغشته خود بکند، و بداند که بایک ساعت فضل او بنده چندان کارها بکند که همه عمر به دست کسب خویش نتواند کرد.

یک بار ابر سعادت بر آید، و چندان باران فضل فرو بارد که عالمی آبادان کند، و چندان سیل ها انگیزد که بسیاری چشمه و کاریز بر انگیزد، و چندان نبات ها بروید که جهانی بدان توانگر گردد. اما چندانی نباده، و گلیم، و بارانی، از دست خویش بر نباید دوخت که در زیر آن پنهان باشی و فرا هیچ فضل نبینی، و پیوسته در پناه عمل خویش بمانی!

و هر کس را سخن فضل گفتن مسلم نباشد، و آن باران فضل؛ زیرا که اول باری بدان ایمان باید نه گفتاری بلکه حقیقتی.

و از پناه خیمه، و سرای، و دهلیز، و هر چه ساخته است بیرون باید آمد، تا آن گاه که یاران فضل به تورد، و منفعت آن بیابی. همه قحط سالی از بی بارانی باشد و همه فراخی ها از باران باشد، و هر که از باران فضل بهره ندارد پیوسته در رنج و محنت باشد.

سبب فراخی، و معیشت خلق همه از باران باشد؛ چون آن را منکر باشی آنچه نصیب و طعمه تو باشد به تورد، اما منکر باران بودن که: من آب کاریز و چشمه دارم، نه از عقل و معرفت باشد، این جز راه تقلید مقلدان نباشد، عقل کار باید بست، و در باید اندیشید که:

اگر باران نباشد، هیچ چشمه و کاریز آب ندهد، و مدد آب ایشان همه از باران است، نه از دست کسب این و آن.

در معانی این سخن می نگر! و به سلامت می باش: هرگز از چشمه و کاریز آب بر سر هیچ کوه نرود، اما هیچ کوهی نیست در عالم که آن بلندتر است که نه ابر سعادت و باران فضل برزبر آن است، و همه از سر او فرو بارد و هیچ کاریز و چشمه در هیچ بیابان و وادی فرو نرود؛ اما چون ابر سعادت بر آید، و باران فضل فرا باریدن آید، چه کوه، و چه بیابان، و چه خارستان، و چه گلزار، و چه بلاد مسلمانان، و چه آن کافران، همه را بهره دهد، و آثار آن در کل عالم منتشر گردد، قوله تعالی: فَانظُرُوا إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.

احوال مردم مؤمن هم چنین باشد که: از فضل، و لطف، و وجود، و کرم، و رحمت او خبر دارد، به هیچ چیز دل او مشغول نگردد، و در انتظار فضل او باشد، تا کی بود که ابر سعادت بر آید، و با د لطف فرا وزیدن آید، و برق ندامت فرا جستن آید، و رعد محبت فرا غریدن آید، و باران فضل فرا باریدن آید، و نور معرفت فرا رخسیدن آید، و مردم مؤمن عارف مخلص از سر هدایت و شفقت اسلام زبان صدق بر گشاید، و آواز در ملکوت افکند که: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْواتِ.

چون از این فارغ شود باز همت پر گشاید تا کرد همه بلاد روم، و زنک، و سند، و هند، و ترک، و سقلا ب، و عرب، و عجم، و شام و شامات، و مشرق و مغرب بر آید، و پیر شفقت بر سر همه خلق عالم بگستراند:

جمله جهودان ، و کبران ، و ترسایان ، و مشرکان ، و کافران را مسلمانی خواهد ؛ منافقان را اخلاص خواهد ، مفسدان را صلاح خواهد ، عاصیان را توبه خواهد ، مطیعان را استقامت خواهد ، مسلمانان را زیادت بر واحسان خواهد . هر نفسی که از وی در وجود آید درجی باشد دروی چندان گوهر و درر تعبیه باشد که همه توانگر گردند ، و از آن باران فضل او چندان سیلها خیزد که از مشرق تا مغرب می رود ، و نفع می دهد ، و دریا از آن پر می گردد ، و جمله بر و بحر از آن باران فضل او نصیب می یابند . هرگز از کارینز و چشمه این نفع به حاصل نیاید ، فضل را باری منکر نباید بود ، تا از نفع او بی نصیب نباشی ، که منکر فضل هرگز توانگر نگردد ، نامعلوم باشد !

\* \* \*

فصل : چون حق سبحانه و تعالی در هر چیزی از اسرار ربوبیت چیزی تعبیه کرده است از هر اجناس خلق از هر نوعی که هست : چه در جانوران ، و خداوندان ارواح ، و چه در جمادات ، و چه در نور ، و چه در ظلمت ، و تر و خشک ، و گرم و سرد ، و چه در آسمان ، و چه در زمین ، و افلاک ، و بروج ، و چه در شمس و قمر و کواکب ، و چه در مار و مور و ماهی ، و خزنده ، و مخنده ، و سباع ، و طیور ، و جن و انس ، در هر چه هست در هر یکی از لطف ربانی تعبیه ای است ، و سرّی است از اسرار حق ، و آن اسرار با خداوندان معنی به زبان حال باز می گوید ،

۱ - این جا در حاشیه نسخه « ۵ » این بیت ملاحظه می شود ،  
بنگر به چشم عقل که از عرش تا به فرش در هیچ ذره نیست که سرعجیب نیست

و هرگز مرد مقلد را از آن معنی هیچ بهره نباشد؛ زیرا که مقلد در هر چه نکرد، چون چیزی بدو روی نماید، او را از قول استاد، و پدر و مادر چیزی یاد آید در آن نوع، و از قول ایشان در آن نکرد، و از نفع آن اسرار بی بهره ماند، مگر کسی که چیزی به تقلید از خداوند نظری گرفته باشد، آن که آن تقلید زود به حجت راه نماید، و از تقلید بگذرد، و نظر او صحیح گردد، و از اسرار کارها چیزی بداند؛ دیگر هیچ کس را در این معانی راه نباشد مگر خداوندان نظر را.

و اگر خداوند نظر راغب دنیا باشد، از ده نظر یکی راست و صحیح افتد، و دیگر همه خطا باشد! اما اگر خداوند نظر زاهد، و عالم، و عاقل، و متوکل، و متقی، و مفوض، و راضی باشد، در هر چه نکرد او را از آن چیزی روی نماید، و در دل وی نور هدایت ربانی برافروزد، و حکمتی بر زبان وی برود، و عبرتی در چشم وی پیدا آید و سری از اسرار که در این معنی یاد کرده آمد چیزی بر وی گشاده گردد، و آن سر خایه و بیچه می کند، تا آن گاه که اغلب اسرار، و معانی چیزها او را کشف گردد.

هر که از آن قوم بدین صفت گردید، ایشان اوتاد ارض باشند و کوه های بین آور، و گنج های دُرَر، و درج های پر جواهر، و معدن خزاین بشر، و مکان سخا وجود، و اماکن جواهر، و معادن کبریت احمر، و امان زمین و زمان، و آسایش جهان و جهانیان، و همه راحت های دو جهانی از وجود ایشان، و بقای عالم در بقای ایشان، و رنج همه جهانیان



برایشان نهاده ، و همه بلاها نصیب ایشان کرده ، (وایشان) را 'میخ‌های زمین کرده ' ، هم‌چنان که تا کوه‌ها را میخ زمین نکرد ، زمین آرام نگرفت ، چون کوه‌ها بر روی زمین افکند ، و جهان را به سبب آن بر جای بداشت ، قوله تعالی : **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْنَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا ذُوقَهُمْ سُبَاتًا ؟** تا آخر آیت ؛ این همه اسرار است ، و اگر به اسرار این همه مشغول گردیم ، تطویل بسیار افتد ، اما چون از سر تحقیق در یکی نگری ، و آن یکی بدانی که چیست ، دیگر همه بر تو آسان گردد .

اول بدان که ؛ مهد گهواره باشد ، و چند جای خدای عزوجل این زمین را مهد می‌خواند ؛ یکی این جا که می‌گوید : **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْنَادًا ؟** دیگری گوید : **وَمَهْدَتُ لَهُ قَمَاهِئِدًا** و جای دیگر در باب عیسی صلوات الله علیه می‌گوید : **وَكَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا** . این جهان را مهد خواند ، و در میان مهد کودک بود چنان که از عیسی صلوات الله علیه خبر داد . و هم مهد را و هم کودک را دایه باید ، و نگاه بانی باید ؛ خدای عزوجل این کوه‌ها را بر مثال دایه و نگاه بانی بیافرید ، تا این زمین را و هر چه در او است نگاه بانی<sup>۲</sup> می‌کند و دایگی .

هم‌چنان که مادر مهربان و دایه مشفق خویشتن را فدای آن کودک کند ، و همه بلاها ، و رنج‌ها بکشد ، تا رنجی بدان نرسد ، و همه چیزها بخورد تا آن کودک را شیر باشد ، و تا او را نیکو پیرو راند در

۱ - ۱ - : نسخه ۵ ، ندارد .

۲ - در نسخه ، « م » دایه بانی ۱ و نگاه بانی . . .

رنج خویش ننگرد ، و در پرورش و آسایش کودکان کرد ؛ خدای عزوجل هم چنین این چند هزار کوه های بیخ آور سر به عنان آسمان ، و بیخ به تری آفروده (بیافرید) و هر بلا که از آسمان به زمین فرستد ، نخست همه بر کوه ها فرود آید ، و کوه رنج آن بکشد ، و نفع آن به زمین و هر چه در زمین است برساند ، و از هیچ کس هیچ نفع نپوسد<sup>۱</sup> ، و همه را نفع دهد .

دلیل روشن بر این بشنو ، و خرد را کار بند ! تا از بسیاری چیزها باز رهی ؛ و آن دلیل این است که : هرگز هیچ کس به کوه نشود که چیزها به کوه برد ، همه از کوه چیزها آرند ، و هر که درماند به کوه پناه برد ایمن گردد . و کوه همه خلق را نفع دهد چه در تنگی ، و چه در فراخی ، چه در بیم ، و چه در امن ، و چه در غم ، و چه در شادی ، همه را پناه دهد ، و پناه همه خلق کوه باشد ، و ملجأ ضعفاء ، و اقویاء کوه است و تا بر کوه برف ، و باران ، و تگرگ ، و گرما ، و سرما نباشد در زمین و دشت ، و صحرا ، هیچ نباشد . و تا هر یک چندی کانی از اما کن کوه پیدانیاید ، در دست مردمان چه درویش ، و چه توانگر ، زر و سیم فراخ ننگرد .

و هر چه اسباب معیشت خلق است اغلب از کوه خیزد : چه زر سرخ ، و روی ، و برنج ، و آهن ، و مس ، و سرب ، و ارزین ، و چوب ، و هیمه ، و داروها ، و میوه های ناکشته ، و آب های خوش همه از کوه است .

۱ - ۴ ، ثریا ۱

۲ - ۴ ، نپوشد ۱

و هر گوهری که هست همه از کوه است . و کوه از دریا توانگرتر  
 و مفیدتر است ؛ زیرا که هر کودکی ، و پیرزنی ، و پیرمردی ،  
 و ضعیفی ، از کوه بهره توانند گرفت<sup>۱</sup> ، و نفع بدیشان رسد ، اما از  
 دریا هر کسی نتواند گرفت<sup>۱</sup> . و تا کوه رنج برف و باران ، و یخ ، و ژاله ،  
 نکشد دریا خود دریا نگردد<sup>۲</sup> ، و دریا خود دریا نباشد<sup>۲</sup> و هرگز کوه را  
 از دریا هیچ نفع نباشد ، و دریا را از کوه نفع باشد . و هر که در دریا شود  
 از بیم دریا نه رنگ روی ماند ، و نه قوت تن ماند ، و نه بر جان ، و نه  
 بر مال ، و نه بر هر چه بازو ، و نه بر آنچه نه بازو باشد هیچ تکیه نماید ؛  
 اما آن کوه همه بر بدل این است .

از آن است که اولیای خدای عزوجل را اوتاد الارض خوانند ، که  
 ایشان میخ زمین اند ، و امان جهانیان اند ، و تا خدای عزوجل کوه هارا  
 بر زمین نیوفکند ، زمین آرام نگرفت ؛ از آن است که آرام جهانیان  
 به اولیای خدای عزوجل است . و هر چه در کوه در است ، در اولیای  
 خدای عزوجل در است ، و هر چه از کوه بازیابی از ایشان بازیابی . و در  
 ایشان چیزهای دیگر باشد که در کوه نباشد ؛ و هر کس که او کوه دوست  
 دارد از ایشان باشد . از آن است که : زاهدان ، و پارسایان ، و اولیای  
 خدای عزوجل اغلب در کوه باشند ، و مسکن خود در کوهها سازند که ایشان  
 هم طبع کوه باشند . آن قوم که در مردم کوهی طعنه زنند ، و گویند : این  
 مرد کوهی است ! ایشان از کم خردی می گویند . اگر ایشان از فضل کوه ،  
 و مردم کوهی خبر داشتندی ، چنان سخنان نگفتندی ! گرفتیم که هیچی نمی  
 دانند ، باری نمی دانند که رسول خدای عزوجل از کوه بود ، و او بهترین

۱ - ۱ - : از نسخه م ، افتاده است .

۲ - ۲ - : از نسخه م ، افتاده است .

همه خلق بود . او از کوه بود ، و هر وقت که درماندی پناه به کوه بردی .  
ای کم عقل ! چون در کوه ، و در مردم کوهی طعنه زنی ، در رسول خدای  
عزوجل طعنه زده باشی .

و این طعنه در مردم کوهی نهاد شعار جهودان و کبرکان است نه  
آن مسلمانان ؛ و چنین ، و مانند این چیزها بسیار است که بیگانگان  
در میان خلق افکنده اند ، و به طعنه می گویند . و ایشان بسیار طعنه  
زده اند در پیغمبران خدای عزوجل ، و آن هم چنان در میان خلق بمانده  
است . و می گویند ، و خود در نه اندیشند تا چه می گویند ؛ و این نیز هم  
از آن است که در سر کارها ، و سر سخنان تأمل نکرده اند و نمی کنند ،  
تا از اسرار کارها باز مانده اند . و به پوست قناعت کرده اند ، و از مقصود  
محبوب مانده اند ، حق سبحانه و تعالی می چنین فرماید : **وَالَّذِينَ  
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا .**

گفت آن کسانی که در راه ما جهد کنند بنمائیم ایشان را راه های ما  
تا ایشان خردمندی کنند . و آن راهی که شایسته ، و بایسته است ، و راستر  
بر گیرند و بر آن بروند . دلیل بر آن که چنین است آن است که راه بیان کرد ،  
گفت : **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۚ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ  
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُكُمْ بِه لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .** و رسول ﷺ می گوید :  
پیش از شما کسان بودند که راه ها می رفتند ، و همه هلاک شدند ؛ ای  
شما که امت منید ! چنان مکنید که هلاک شوید ! و هم رسول ﷺ  
می گوید چنان که راویان روایت کرده اند که :

**خَطَّ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ خَطًّا فَقَالَ : هَذَا سَبِيلُ اللَّهِ وَخَطَّ خَطُّوًّا**

عَنْ يَمِينِ الْخَطِّ وَعَنْ يَسَارِهِ ؛ قَالَ هَذَا سَبِيلٌ ، عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا  
شَيْطَانٌ يَدْعُوا إِلَيْهِ ؛ ثُمَّ قَالَا : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَأَتَّبِعُوهُ وَلَا  
تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمْ وَصِيَّتُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ خطی بکشید، و باران  
خوبش را گفت : این خط راه خدای است - یعنی مثال راه خدای است -  
عزوجل ، و از چپ و راست آن خط ، خطها نیز بکشید ، و گفت : این  
راههایی است که بر سر هر راهی شیطانی ایستاده است شما را بازان  
راه می خواند ؛ نگر ! که اجابت مکنید او را ، پس این آیت برایشان  
خواند : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ، الایة . آن خط که اول بکشیده  
بود ، گفت : این را پس روی<sup>۱</sup> کنید ، و آن راههای دیگر را پس روی<sup>۲</sup>  
مکنید ، وصیت خدای و رسول شما را این است ، اگر شما هستید از  
پرهیزگاران .

چون وصیت خدای عزوجل مر بندگان را این است، و وصیت رسول  
مرامت را این است ، لابد در این تفکر و تدبیر و تأمل باید کرد ، و کرد  
تقلید هر مقلدی نباید گشت ، و به پوست قناعت نباید کرد ، که از پوست  
هیچ چیزی نیاید . طبع کیک و گزنده دیگر نباید داشت که همه کرد  
پوست کردند ، و هر گز دهن ایشان از پوست فراتر نشود ، و طعم گوشت

۱ و ۲ - شیخ جام برای مصدر مزید عربی «اتباع» ( = اقتفاء ) معادل  
به جا و سخته‌ای در زبان فارسی جست و جو کرده ، و آن را به صورت ترکیبی ؛  
«پس روی کردن» جای به جای در این کتاب و در آثار دیگر خویش به کار برده است ،  
اما کاتب نسخه «م» از این معنی بی خبر آن را به صورت «پیش روی کردن»  
نوشته است .

نیابد، عقاب طبع باید بود که به اول آهنگ دل کند، تادل یابد هیچی دیگر  
نخورد، و عقاب طبع باش نامقصود حاصل گردد.

و مجاهدت بیاید کرد و راه بیاید دید، و به نظر صحیح بیاید  
نگریست، و بیاید دانست، تا از آنچه مقصود است چیزی (به) حاصل  
آید، و (از) آن معنی که دروی است ترا چیزی روی نماید.

چند گرد پوست گردی؟ از پوست هیچ نیاید! مغز باید تاروغن آید؛  
آنکه که مغز باشد تا او را بنرنجانی هم روغن بیرون نیاید، مالش باید داد  
تاروغن بیرون آید. و چون روغن از پوست جدا خواهی کرد آن را طریقی  
است، چون نه بر آن طریق روی - و نه چنان کنی که می باید کرد - روغن و  
قشر ۱ هر دو درهم بماند؛ افزون نماید و لکن روغن يك تا نباشد.

مجاهدت مرد عارف بیناهم چون روغن بیرون کردن مرد عصار باشد  
که داند که چه می کند: در يك ساعت ده من روغن از پوست بیرون کند؛  
کنجاره به جای خویش، و روغن به جای خویش. مردمان دیگر همه در  
بسیاری کوشند، نه در صفاوت و اخلاص؛ اغلب خلق سر رشته این جاگم کردند  
که هوی می پرستند و می پندارند که مجاهدت می کنند! شیطان راه مقلدان  
و قرآیان، و راغبان مجتهد همه می زیر و زبر کرده است. مرد مجتهد را  
می جهد در آن باید تا نقد قیامت راست کند. جهد ما<sup>۲</sup> همه در آن است تا مردمان  
چه پسندند، و در باب ماچه گویند، و بر چه کار ما را بستایند تا ما آن کنیم؛  
ما را آن هیچ نگرفته است تا رضای خدا چیست؟! همه جهد ما<sup>۲</sup> در بسیاری  
است نه در جستِ نجات، و در راست کاری نجات است.

اما بیاید دانست که مجاهدت هر کسی از نوعی دیگر است،  
و در هر مقامی، و سرایی، که مرد باشد آن جا مجاهدت سودمند باشد.  
مجاهدت از مرد دهقان بیاید آموخت: اگر در آن وقت که تخم  
باید کشت او آب برد، و اگر در آن وقت که می آب باید برد او تخم

۱ - ۴ : غش .

۲ - ۲ : این مطلب از نسخه «م» افتاده است .



کارد هر دو بی برگردد . و اگر در آن وقت که داس برمی باید گرفت او بیل  
برگیرد ، و اگر در آن وقت که بیل بر باید گرفت او داس بگیرد ، پیوسته  
بر کار باشد اما در کاروی هیچ فایده ای نباشد ، ورنج بیهوده باشد .  
و مانند این بسیار کسان اند که پیوسته در او را در فضایل گزاردن اند ،  
و فرایض سربه رود فرومی دهند ! و مردمان ایشان را بدان می ستانید ،  
و ایشان می پندارند که بر کاری اند : فریضه ناسان<sup>۱</sup> فضایل گزاران اند ، و  
دستنبویه<sup>۲</sup> شیطان ند . و قومی دیگر اند که می گویند که مامی قهر هوی<sup>۳</sup>  
می کنیم ، و هوی را تربیت می دهند و آن را مجاهدت نام کرده اند .  
تایی چند از این نوع بردهم تا دوستان ما بدانند ، و از آن حذر کنند :  
بسیار کس بود که روزی چند روزه فضایل بدارد ، و مردمان او را  
در زبان گیرند که : فلان نیک مردی است که در این گرمای گرم چنین  
روزه می دارد ! و او شرب ستایش مردمان بیابد ، و آن پیشه گیرد . وزن  
جوانی دارد که او را بدو حاجت است ؛ هر چند که فراوی گویی که روزه  
بگشای ! گوید که : من چندین گناه است که روزه نگشاده ام ! مردمان !  
مرا چه گویند ؟ البته که روزه نگشاید تا آن زن جوان به فساد در افتد -  
و او می پندارد که بر کاری است آن هم شاخی است از نهاد شیطان ؛ نگر تا  
دوستان ما چنین نکنید !  
دیگر قومی باشند که برایشان زکوة فریضه باشد ، و او قرآنی ، و شب

۱ - در هر دو نسخه به خطا « فریضه شناسان » نوشته شده است . توضیح  
آن که در آثار دیگر « احمد جام » از جمله در : مفتاح النجات - باب سوم (در  
نسخه های ۵ گانه ) ، و انس الثائبین - باب ششم ( نیز در هر ۵ نسخه ) « فریضه  
ناس » ثبت شده است . « و فریضه ناس فضایل گزار » در تعبیر فقهی بدان کس  
اطلاق می شود که فرایض و تکلیف واجب شرعی را فراموش کند و فرو گذارد ،  
و به جای آن به « تطوع » ، و « استحباب » روی آورد و به نوافل پردازد - تصحیح شد .

۲ - م : مسخره .

۳ - ۵ : نفس .

خاستن ، و نماز گزاردن گیرد و چندان فرض و حق ۱ درویشان در گردن وی ! و مردمان او را می گویند : اینت ! پارسا مردی که اوست ! و اونیز بدان رسن فراچاه شود که من مردی پارساام !

دیگری آن است که قرآنی ، و او را خواندن پیشه گیرد ، و جامع قرآن برگیرد ، و به دست می دارد ، و بدل قرآن غیبت و بهتان مسلمانان می گوید ، و هر چند فراوی گویی : چنین نباید کرد ، زبان نگاه دار ! گوید : ای مرد ! تا کی گویی ؟ آخر من شب و روز جامع قرآن در دست دارم ؛ و خدای تعالی بدان قدر که من غیبتی بگویم ۲ مرا عقوبتی نخواهد کرد !

دیگری آن است که می دعوی آن کند که : من آسایش مردمان می جویم ، و در آن آسایش جستن هر روزی چند مسلمانان را بیازارد ، و یکی را آسایش ندهد !

و دیگری آن است که می گوید : من نفس را می مالش دهم ، و نفس را خوار کنم ؛ و از این حرام خوار بدان حرام خوار می شود ، و دین خود برباد می دهد که من نفس را می مالش دهم ! و اگر هزار درم و دینار به وی دهی ، هرگز از آن باز نگردد از بس شرب که در آن دارد !

دیگری آن است که شب و روز از نماز به جماعت دست باز دارد ، و به کسب دنیا مشغول گردد ، و مال حرام و شبهه ۳ جمع می کند ، و اگر مسلمانی را بدو حاجت باشد درمی فراوی ندهد ۴ که الحمدلله که مسلمانی را از دست رنج من آسایش بود !

دیگری آن است که چندان رنگ و ناموس بر سازد ، و مرقع پوشد ، و سبلیت به سوهان بکند ، و درویشان را بردام بندد ، و چندان مال حرام گرد کند - که چند دینار زکوة بروی فریضه گشته باشد - و هنوز می ستاند ! و می گوید که : من این از بهر درویشان ، و ضعفا می ستانم ! و یک تایی نان فرا هیچ کس ندهد ، و اگر درویشی به در سرای وی بگذرد ، و اگر از آن دیه که

۱ - ۵ : خون .

۲ - ۵ : . . . غیبتی بگویم و اگر بازی کنم مرا . . .

۳ - ۴ : حلال .

۴ - ۵ : دهد .

وی در آن جا باشد يك تاي نان به وی دهند ، در خون وی سعی کند ! که چرا من در این ديه بودم ، تو بدین ديه در آمدی ؟ !

دیگری آن است که شهر و ولایت بر خود ، و فرزندان خود قسمت کند که : فلان ديه ، و فلان ولایت از آن تست ؛ نگر ! به دیگر ديه‌ها در نروی که آن فلان است ! و مال مسلمانان هر یکی به نوظلمی ، و نو دامی خود را حلال کرده ، و از سر این اخلاص ، و این اعتقاد ، در مسلمانان ، و در اولیای خدای عزوجل تصرف می کنند ؛ و هر یکی شیطانی ، ظریدی ، و غولی گشته ! و راه دین بر مسلمانان مشوش کرده ، و هر یکی چندان او را ، و مجاهدت فرا دست گرفته که گویی زاهدان کوه لبنان باشند .

و قومی روی فرا ایشان داده که ایشان نیک مردانی اند ! و هر کسی را نامی نیکو ! بر نهاده اند : یکی را شیخ الشیوخ ! نام کرده ، یکی را صوفی ! نام کرده ، یکی را درویش ! نام کرده ، یکی را دانشمند ! نام کرده ، یکی را خواجه امام ! نام کرده ، و یکی را زاهد ! نام کرده اند چنین می شنوم که سد چهار هزار کس اند در لشکر سلطان عالم خلدالله ملکه (که) خویشان را زاهدان نام کرده اند : یکی می گوید که : من زاهد فلان امیرم ! دیگری می گوید که : من زاهد فلان خاتون ام ! دیگری می گوید که : من مقری فلان ام ! دیگری می گوید که : من اوتاد ارضم ! دیگری می گوید که : من قطب زمین ام !

ای ناجوان مردان ناخدای ترسان ! شرم ندارید ، و به قیامت ایمان ندارید ؟ که چنین عمل کنید ، و این را مجاهده و قهر هوی نام

کنید! اگر یکی را از ایشان کردن بزنی هرگز از آن برنگردد<sup>۱</sup> از بس شرب هوی که ایشان در آن دارند<sup>۱</sup>. اگر قهر هوی کنی به خلاف نفس کاری فرا دست گیر! نه به خلاف خدای ورسول. هوی پرستیدن، و آن را مجاهدت و ریاضت نام کردن! وغیبت، و بهتان مسلمانان طاعت نام کردن! و سخن اولیای خدای عزوجل به طعنه و سخریت سنت<sup>۲</sup> نام کردن! و از بدگفت تائبان و پارسایان<sup>۳</sup> نجات جستن، ندانم که یکی بر این سیرت از جهان مسلمان بیرون شود و اگر نه.

مکنید! ای مسلمانان که این همراه شیطان است؛ قومی دست از مجاهدت برداشتند که ما راه تمام برقتیم! آن غلط است؛ که راه بر شما تاریک شده است می پندارید که بر راه برسیدید! هر چند مرد تمام تر، مجاهدت او بیشتر. اما هر دو قوم غلط کرده اند؛ هم این قوم که می گویند<sup>۴</sup> که ماه راه برقتیم! وهم آن قوم که می گویند که: چرا<sup>۴</sup> فلان کس نماز فضایل نکند، و روزه فضایل ندارد؟ مردی که راه بر او گشاده کردند چندانی او را فریضه پیش آمد که به فضایل نرسید فضایل سزاردن بسیار از نقصان کار است، و از نابالغی است که هنوز حقیقت کار بنداخته است. نشنوده ای که رسول ﷺ می گوید؛

إِنَّ أَشَدَّ الْبَلَاءِ لِلْأَنْبِيَاءِ ، ثُمَّ لِلْأَوْلِيَاءِ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ . پس

۱ - ۱ - از نسخه «م» افتاده است .

۲ - م : ندارد ،

۳ - ۵ ، تائبان .

۴ - ۴ - از نسخه «د» افتاده است .

مجاهدت بر نخیزد ، و بلکه زیادت شود .  
 اما نه هم چنان که مردمان قرآیان ، و پارسایان به رسم با عامه  
 خلق ؛ بلکه بعضی علماء نیز آن مجاهدت خاص بندانند . هم چنان که  
 اولیای خدای عزوجل به چیزی عزیزند که خلق فازان نبینند ، مجاهدت  
 ایشان هم چنان است که خلق فازان نبینند . اکثر نظر ایشان ، و سمع  
 ایشان ، و خنده و گریستن ایشان ، و نشست و خاست ایشان ، و خوردن  
 و خفتن و آشامیدن ایشان ، و بودن ایشان در دنیا ، و جمع و منع ایشان  
 هم از روی بینایی است ، و هم عین عبادت است ؛ زیرا که ایشان هر چه  
 کنند برای او کنند ، و دیگر مردمان هر چه کنند برای خود کنند .  
 هم چنان که از کار خدا تا کار به هوی فرق افتد ، کار اولیای خدای  
 که بر بصیرت کنند هم چندان فرق افتد با کار آن کسی <sup>۱</sup> که کار به تقلید کند .  
 یاد کنندگان <sup>۱</sup> خدای عزوجل دو قومند : قومی اند که خواندن ایشان خدای  
 را سبحانه و تعالی ، <sup>۲</sup> هم چون خواندن فرزند مطمع است که مادر را که  
 خواند <sup>۲</sup> از بهر مصلحت خویش می خواند . و قومی اند که مادر را که خوانند <sup>۳</sup>  
 از بهر مادری خوانند که بی مادر فرزند نیاساید <sup>۳</sup> . و نشان فرزندی که مادر  
 را از بهر مصلحت و طعمه خویش می خواند آن باشد که : چون مادر او را پاره <sup>۴</sup>  
 و یا میوه ، یا چیزی که می خواهد بدو دهد فرزند بدان چیز مشغول گردد  
 و مادر را ، و خواندن مادر را در باقی کند !

۱ - ۱ - ، نسخه « م » ندارد .

۲ - ۲ - به جای این مطلب در نسخه « م » چنین آمده است : . . . از  
 معرفت و رضا ، و قومی اند که <sup>۱</sup>

۳ - ۳ - ، از بهر آن خوانند که بی مادر قرار نیابند .

۴ - کاتب نسخه « ه » در کلمه ندانسته تصرف کرده و آن را به صورت  
 پاره میوه اکتابت کرده است . برای اطلاع بر معانی گوناگون کلمه به لغت نامه های  
 معتبر مراجعه شود .

و آن فرزند که مادر را دوست دارد، اگر مادر از ده گونه میوه پیش وی نهد، و خواهد که يك چشم زخم از پیش وی فراتر شود، او دست با باتک و فریاد بر آرد، و بی مادر آرام نگیرد؛ اگر صدبار مادر او را بر زمین می زند، و جفا می گوید، او دست از دامن مادر رها نکند، و تا آنکه که مادر او را برنگیرد، و سینه در دهان وی نهد آرام نگیرد.

یادکنندگان حق سبحانه و تعالی هم چنین اند: قومی در اوراد، و رکعات، و صوم، و مجاهدت‌ها آویزند از بهر نجات دوزخ، و از بهر یافتن بهشت، و درجات، و حورعین، و امثال آن! و این خود در میان قوم عزیز باشند که فرا طلب آن جهان شده اند؛ زیرا که اغلب فضایل گزاران، و ذاکران خدای عزوجل که او رادها دارند، هم در طلب چاشت، و شام، و دستار و پیراهن اند! و در طلب حرمت، و حشمت، و جاه اند! خود فرا آن جهان راه نیابند!

اما عزیزانی که ایشان را درد محبت گرفته است، اگر همه نعیم بهشت و درجات آن بر یکی عرضه کنی در هیچ ننگرد، و جز به رضای:

حَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ فَرُو نِيَايِدُ . هم چون آن فرزندی که مقصود او از مادر خواندن نه میوه بود، مقصود از خواندن مادر روی به پستان او باز نهادن بود و نواختن مادر. مهتر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از آن جا گفت: **اللَّهُمَّ اكْلَانِي كِلَاءَةَ الْوَالِدِ .**

مادر فرزندی را که دوست دارد به دایه ندهد، و اگر بدهد شیر خود از وی باز نگیرد، تا دایه رنج او می کشد، و مادر شفقت خویش می نماید، و به لطافت، و رعایت خود می پروراند، و بالله العون والتوفيق.



## باب بیست و سوم

در :

### بیان خوف و رجاء

شیخ الاسلام ، قدوة الابدال ، قطب العالم ، ابونصر احمد بن ابی-  
الحسن النامقی ، الجامی ، قدس الله روحه العزیز گوید :  
چون فضل ، وجود ، ولطف ، و کرم حق سبحانه و تعالی بر بنده  
مؤمن موحد گناه کار بدین جای گاه باشد - چنین که یاد کردیم - چرا  
باید تا مؤمنان عارف موحد مخلص در کار یکدیگر چنین بد اندیش  
باشند ، و چنین بددل ، و بد اعتقاد باشند چه در وعده رحمت ، و چه در وعده  
نعمت ، و چه در قسمت روزی ، و چه در خیر ، و چه در شر ، و هر چه او را  
می باید در این جهان و در آن جهان به غیر بازنگریستن از بهر چراست ؟  
قال رسول الله ﷺ : ظنوا بالمؤمنین خيراً ؛ اندیشه نیکو ، و ظن  
خوب کن که فرمان چنان است .

و وعده چنین داد و گفت : انا عند ظن عبدي بي فليظن بي  
ما شاء ؛ حق سبحانه و تعالی می گوید : من به نزدیک گمان بنده خویشم

هر چه مؤمن مخلص به من گمان برد ، من با او آن کنم . و دیگر می گوید:  
 مَنْ ظَنَّ بِي ظَنًّا وَفَيْتَهُ وَمَنْ لَقِينِي بِقِرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَتَهُ لَقِيَتْهُ بِمِثْلِهَا  
 مَغْفِرَةً مَالِمْ يَشْرِكُ بِي شَيْئًا ؛ گفت <sup>۱</sup> : هر که به من گمانی برد ، گمان  
 او را وفا کنم ، و هر که با من آید ، او به پری روی زمین گناه دارد ،  
 من گناه او بیا مرزم تا با من او به چیزی انباز نیارد . اینست ! امیدواری  
 که این است .

\* \* \*

فصل آخر : برادران و عزیزان ما به حقیقت شناسید که ما این کتاب  
 را بر طریقی <sup>۲</sup> بنیاد <sup>۳</sup> کرده ایم که بس کسی در این طریقت <sup>۴</sup> نیست ، و بر  
 این روشن نه اند ، لابد بر این انکار کنند ؛ اگر به انکار هر مقلدی شما نیز  
 در انکار خواهید آمدن ، گرد این کتاب مگردید ؛ که انکار آن مردمان دیگر  
 ایشان را چندان زیان ندارد که شما را دارد ؛ زیرا که ایشان در اصل همه را  
 منکر اند ، اما آن شما <sup>۵</sup> : نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ باشد . <sup>۶</sup> هر که از  
 بی دردی ، و بی نیازی ، و بی محبتی <sup>۶</sup> ، این کتاب را برخواند ، همه به کوی  
 داوری فرورود ، و به جز انکار هیچی نرود .

و هیچ خویشان بین ، و مقلد ، و قرآی بی معرفت ، و عابد بی علم ، و مشایخ  
 سالوس گره رگز از این کتاب برنخواهد خورد . بر خورداری از این  
 کتاب مؤمنان ، عارف ، مخلص ، محب ، دردمند ، آلوده کردار <sup>۷</sup> خویش

- 
- ۱-۱- ترجمه پارسی خبر در نسخه «م» نارسا و مضطرب است ،  
و افتادگی هایی دارد .
  - ۲-۵- اصلی .
  - ۳-۵- بنا .
  - ۴-۵- طریق .
  - ۵-م ، آن آشنا .
  - ۶-۶ از نسخه «م» افتاده است .
  - ۷-۵- گناه .

( راست ) ہم چنان کہ آن کودک بی ادب ، جامہ دریدہ ، و در خاک غلتیدہ و بر خود و بر جامہ حدث کردہ - کہ ہر کہ دروی نکرد آب دهن در وی اندارد - و غوغای مگس بروی کرد آمدہ ، واو بانگ می کند ، و مادر را آواز می دہد، و ہمہ خلق دروی می گذرد، و خیو دروی می اندازد و او طمع از ہمہ بریدہ : ای مامہ ! چہ کنم ؟

چون مادر بانگ او بشنود ، و بدو نکرد ، و او را بیند بدان علامت از آن ہمہ حدث ، و وحشت ، و خاک هیچ باک ندارد ، و او را بہ شفقت ، و لطف ، و مہر آواز دہد کہ : جان مادر ! این چیست کہ کردہ ای ؟ فرارود ، و او را از میان آن ہمہ وحشت بر گیرد ، و صد بوسہ بہ روی وی باز دہد ، و جامہ اش بشوید ، و رویش بشوید ، و از ہمہ وحشت ہا پاک کند . و اگر کسی بروی سرزنش کند ، مادر گوید : مگر شما چنان نبودید کہ بروی سرزنش می کنید ؟ ! این کتاب چنان کسانی را باید کہ هیچ کس در ایشان ننگرد ، و او گندہ ہمہ خلق باشند ، و دست تھی ، و آلودہ گناہ ، ہمہ خلق از ایشان اعراض کردہ ، بشویدہ روزگار ، خجل ، و تشویرزدہ ورد کردہ ہمہ رد کردگان باشند ،<sup>۱</sup> جز بہ مادر در هیچ چیز التجا و اعتصام او نہ<sup>۱</sup> .

روز عیدی مادری فرزند را روی بشست ، و جامہ نیکو پوشید ، و سرمہ کرد ، و نیل بر کشید ، و ہر چہ شرط بود بکرد . این کودک از پیش مادر برخاست ، و از سرای بیرون آمد -<sup>۲</sup> راہ بہ گذر آب میان سرای ایشان از زیر آستانہ در بیرون می آید<sup>۲</sup> - آن جانب نشست ؛ و از آن

۱-۱-۵ ، جز بہ ماہیج التجا و اعتصام نکنند .

۲-۲- در نسخہ ۵۵ ، بہ جای این عبارت چنین نوشته شدہ ، و در میان آب

پلید بنشست .

وحشت که دانی که چون باشد برخی بر جامه ، و برخی بر روی ، و برخی بر سر آلود . چنان که قاعدهٔ عید است مردم انبوه بر او گذر می کردند و قومی می گفتند ؛ ای کودک ! این چیست که می کنی ؟ و برخی خیره بر روی می افکندند ! و برخی به چشم ترحم در روی می نگر بستند !

يك بار مادر بیرون آمد ، بنگریست ، کودک را دید که جامه و سروروی در آن وحشت و پلیدی تباه کرده ؛ گفت : آه ! جان مادری ! مردمان ترا چنین بدیدند ؟ ! او را از آن جا برداشت ، و سروروی او بشت ، و چندان بوسه بر روی او داد که روز عید است ، نباید که مردمان ترا چنین ببینند . اندوه مادر همه آن بود که مردمان فرزند مرا بدین حال بدیدند ؛ و مامثل این بسیار می کنیم ، و حق سبحانه و تعالی باممثل آن که آن مادر کرد بسیار می کند ، و خواهد کرد چنان که :

در خبر می آید که روز قیامت که عید مهین مؤمنان باشد ، و همه خلق روی زمین به يك جا حاضر باشند ، و مؤمنان ، و مطیعان ، و مصلحان امت محمد ﷺ<sup>۱</sup> می آیند با چندان بردا برد . و قومی باشند از این گناه کاران امت محمد ﷺ<sup>۱</sup> که حق سبحانه و تعالی ایشان را به زینت دین<sup>۲</sup> بیار است در سرای دنیا ، و پیراهن تقوی در ایشان پوشید ، و دستار سنت و جماعت بر سر ایشان نهاد ، و ردای خشوع و خشیت بردوش ایشان افکند ، و نور معرفت در نهاد ایشان بر افروخت ، و آتش محبت

۱-۱- ، نسخهٔ «۵» فاقد این مطلب است .

۲- م ، دنیا .

در دل ایشان زد، و پنبه<sup>۱</sup> غفلت از زور<sup>۲</sup> آن فرو کرد، و ایشان در خاک  
دان دنیا همان کردند که آن کودک کرد بازان جامه عیدی که مادر  
در وی پوشید؛ حق سبحانه و تعالی همان کرد و می کند که آن مادر  
کرد بازان کودک، چنان که:

در خبر آمده است که: روز قیامت خدای عزوجل حساب  
بندگان می کند؛ بنده ای باشد که روزگارهای خویش تباه کرده  
باشد، و در جریده عمر وی بس نیکویی نباشد. چون او خود نامه  
می خواند، حق سبحانه و تعالی گوید: ای بنده من! نرم خوان! تا کسی  
دیگر نشنود؛ و چون فرا چیزی رسد که نیک باشد، گوید:

آواز بردار! تا مردمان بشنوند که من پیش ندا به ملکوت در  
داده ام، و بر زبان محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بشمار رسانیده ام که: **اللَّهُ أَرْحَمُ بِعَبْدِهِ**  
**الْمُؤْمِنِ مِنَ الْوَالِدَةِ الشَّفِيقَةِ بِوَلَدَيْهَا**؛ چون سرپوشیده ای همه عیب  
فرزند خویش ببوشاند، و نخواهد که کسی را چشم بر ستر<sup>۳</sup> و عثرات  
وی افتد، ارحم الراحمین، و اکرم الاکرمین با کمال لطف، وجود،  
و فضل خویش کی روای دارد که مؤمن مخلص موحد عارف در میان  
وحشت گناه و معصیت او را بر سر خلق باز نپوشد، و ستر خود از وی  
بر گیرد؟<sup>۴</sup> بازان که می گوید: «من بر آن بنده مؤمن رحیم تر و مشفق<sup>۵</sup> ترم  
از آن مادر مهربان بر آن فرزند عزیز خویش».

۱- ۵: جبه.

۲- ۴: روز. ۵: زبر - تصحیح شد

۳- ۵: شر. (شرم؟) ۴: سر.

۴- ۵: بازگیرد.

۵- ۴: شفیق.

درخبر است که در بنی اسرائیل مردی بود گناه بسیار از وی در  
در وجود آمده بود؛ آن مرد پیغمبر آن زمانه را گفت: گناه کرده‌ام؛  
چه باشد که مرا شفیع باشی؟ و خدای را عزوجل بگویی تا مرا بیامرزد؛  
آن پیغمبر آن سخن را با حق سبحانه و تعالی بگفت. گفت: بگوی  
اورا که بیامرزیدم، گوی نیز مکن! بار دیگر در گناه افتاد؛ دیگر  
بارہ پیش آن پیغمبر آمد و گفت: بار دیگر در گناه افتادم، خدای را  
عزوجل بگوی تا مرا بیامرزد. دیگر بارہ بگفت، خدای عزوجل گفت:  
بیامرزیدم، گوی دیگر نیز مکن!

بار دیگر کرده بیامد و گفت: دیگر بارہ در گناه افتادم، بگوی  
تا بیامرزد! ہم چنین تا هفتاد بار می آمد، و می گفت، و آن پیغمبر می گفت، و  
خدای عزوجل می آمرزید، تا آن گاه که این مرد گناه کار را شرم آمد از  
این پیغمبر، گفت: چه کنم؟ چون دیگر بارہ گناه کرده آمد،  
خود بہ صحرا بیرون آمد و گفت: ای بار خدای! شرم می دارم کہ  
نیز عذر خواهم، و گناه کرده می آید، و هفتاد بار ہم در این گناه  
افتادم، و نیز خواهم افتاد؛ تا عمر باشد ہم این خواهم کرد کہ پیشہ  
من این است! ندایی شنید کہ: چون پیشہ تو گناه کردن است، و پیشہ  
من گناه آمرزیدن است، و چون تو از پیشہ خود توبہ نمی کنی، من  
با خدایی خود - کہ پیشہ من غفاری، و رحیمی، و کریمی، و ستاری  
است - کی روا دارم کہ پیشہ خویش بگذارم؟! تو گناه می کنی، و می  
کنی؛ و من می آمرزم، و می آمرزم، و می آمرزم.

۱-۱- این مطلب از نسخه «م» افتاده است.



از چنین خداوندی باچندین کرم روی نومیدی نیست ، و عدل و سیاست او نیز بسیار است ؛ روی ایمنی نیست : از عدل او بر حذر می باید بود ، و به رحمت او امید می باید داشت ، و فرمان او را مطیع می باید بود ، و به جای می باید آوزد ، و از هر چه نهی کرده است پرهیز می باید کرد ، و بر گناه دلیری نباید کرد که بر گناه دلیری کردن شوم باشد ؛ نباید که مر کب فرمان به سر در آید ، و تخت بخت نکون سار گردد ، و خاسر روزگار خویش کردی .

و اگر از عنان آسمان تابه کیمخت زمین گناه داری ؛ چون می دانی که بد می کنی ، و دوستان او را دوست داری ، و دشمنان او را دشمن داری ، خدای عزوجل همه را بیامرزد ، و بر تو و بر ما رحمت کند ، ان شاء الله تعالی و بالله العون والتوفیق .



[در این جا کتابت متن مقابله شده و مصحح کتاب : « روضۃ المذنبین و جنۃ المشتاقین » به پایان رسید . به تاریخ دوشنبه یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۴ خورشیدی ، مطابق با هفدهم ربیع الاول سال ۱۳۹۵ از هجرت نبوی مصادف با سالروز میلاد پیامبر اسلام ﷺ و ولادت امام همام حضرت صادق علیه السلام ، و موافق باسی و یکم از ماه مارس سال ۱۹۷۵ مسیحی . ]

# فہرست آیہ ہامی شریف قرآنی

کہ در این متن برنا سبت بدنا اتشہا شدہ  
با ذکر: نام و شہرت سورہ، شمارہ سورہ، و شمارہ آیہ

## مُتخرج از

«قرآن مجید»، مطابقت با: نجوم لفرقان فی اطراف القرآن

بر اساس:

کشف الآیات: گوتسا و فلوگل



## فهرست آیات

ص ۱۰	س ۴	:	قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله - « الزمر » ۴۹ - ۵۴
ص ۱۴	س ۲۰	:	لا تقنطوا من رحمة الله - « الزمر » ۴۹ - ۵۴
ص ۱۶	س ۹	:	افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه - « الزمر » ۲۳ - ۲۹
ص ۱۶	س ۱۶	:	الم نشرح لك صدرك - « الانشراح » ۹۴ - ۱
ص ۱۷	س ۷	:	ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء - « المائدة » ۵ - ۵۹
ص ۱۷	س ۷	:	یضل من یشاء ویهدى من یشاء - « الفاطر » (الملائكة) ۳۵ - ۹
ص ۱۷	س ۸	:	و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور - « النور » ۲۴ - ۴۰
ص ۱۷	س ۹	:	[ من یهد الله فلا مضل له و من یضل فلا هادی له ] بی گمان از خطاهای فاحش کاتبان نسخه های کتاب است که ظاهراً با اعتماد بر حافظه خویش بی مراجعه به مصحف عزیز مرتکب چنین سهوی شده اند؛ زیرا بدین صورت آیتی در محکم کریم ثبت نشده است . چرا؛ قریب به همین معنی لکن در عباراتی دیگر،

- در سورہ ہای : الاعراف ( آیہ ۱۷۷ ) ، و الاسراء  
( آیہ ۹۹ ) ، و الکہف ( آیہ ۱۶ ) دیدہ می شود .  
ص ۲۰ س ۱۷ : لیس کمثلہ شیء و هو السميع البصير - «الشوری»  
۹ - ۴۲
- ص ۲۱ س ۱۳ : مصدق الذی بین یدیه - « الانعام » ۹۲ - ۶  
ص ۲۱ س ۱۸ : ولكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر و الملائكة  
و الكتاب و النبیین - « البقرة » ۱۷۲ - ۲
- ص ۲۷ س ۱۴ : ان المنافقين فی الدرك الاسفل من النار - « النساء »  
۱۴۴ - ۴
- ص ۲۷ س ۱۶ : ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا -  
« النساء » ۹۶ - ۴
- ص ۲۷ س ۲۱ : و توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون - « النور »  
۳۱ - ۲۴
- ص ۲۸ س ۱۹ : والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا  
الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين  
آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم - « الحشر » ۵۹ - ۱۰
- ص ۲۹ س ۷ : الا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجہ الذين كفروا ثانی  
اثنين اذهما فی الغار - « التوبة » ۹ - ۴۰
- ص ۲۹ س ۸ : يا ايها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين -  
« الانفال » ۶۵ - ۸
- ص ۲۹ س ۱۰ : أمن هو قانت آناء الليل ساجداً وقائماً - « الزمر »  
۱۲ - ۳۹
- ص ۲۹ س ۱۰ : انما وليکم الله و رسوله و الذين آمنوا - « المائدة »  
۶۰ - ۵
- ص ۲۹ س ۱۱ : و السابقون السابقون اولئك المقربون - « الواقعة »  
۵۶ - ۱۰ و ۱۱
- ص ۲۹ س ۱۲ : و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين

- اتبعوهم باحسان رضی اللہ عنہم ورضوا عنه۔ «التوبة»  
 ۹ - ۱۰۱
- ص ۳۰ س ۸ : وله المثل الاعلیٰ۔ «الروم» ۳۰ - ۲۶
- ص ۳۰ س ۱۵ : ليس كمثلہ شیء وهو السميع البصیر «الشوری» ۴۲ - ۹
- ص ۳۰ س ۱۶ : وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة۔ «القیمة»  
 ۲۲ - ۲۳ و ۷۵
- ص ۳۰ س ۲۰ : لا یكلف اللہ نفساً الا وسعها۔ «البقرة» ۲ - ۲۸۶
- ص ۳۱ س ۸ : یریدون ان یدلوا کلام اللہ۔ «الفتح» ۴۸ - ۱۵
- ص ۳۱ س ۹ : فأجره حتی یسمع کلام اللہ۔ «التوبة» ۹ - ۶
- ص ۳۱ س ۹ : و کلم اللہ موسیٰ تکلیماً۔ «النساء» ۴ - ۱۶۲
- ص ۳۱ س ۱۶ : ان اللہ لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء۔ «النساء» ۴ - ۵۱
- ص ۳۲ س ۱۴ : فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویلہ وما یعلم تأویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا۔ «آل عمران» ۳ - ۵
- ص ۳۲ س ۲۰ : خلقت یدی۔ «ص» ۳۸ - ۷۵
- ص ۳۲ س ۲۰ : و جاء ربك۔ «الفجر» ۸۹ - ۲۳
- ص ۳۲ س ۲۰ : الرحمن علی العرش استوی۔ «طه» ۲۰ - ۴
- ص ۳۲ س ۲۱ : وان من شیء الا یسبح بحمده۔ «الاسراء» ۱۷ - ۴۶
- ص ۳۲ س ۲۱ : ولله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرها۔ «الرعد» ۱۳ - ۱۶
- ص ۳۴ س ۶ : اللہ نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوكب دری یوقد من شجرة مباركة زیتونة لاشرقية ولا غریبة یكاد زیتها یضیء ولو تمسسه نار نور علی نور یرہدی اللہ



لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس والله بكل

شيء عليم - « النور » ۲۴ - ۳۵

ص ۳۵ س ۲ : ولو تمسسه نار نور على نور - « النور » ۲۴ - ۳۵

ص ۴۱ س ۱۴ : قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء الله من

دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين - « الجمعة »

۶۲ - ۶

ص ۴۵ س ۶ : و من يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله

غفوراً رحيماً - « النساء » ۴ - ۱۱۰

ص ۴۵ س ۱۹ : الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها

ثابت و فرعها فى السماء . تؤتى أكلها كل حين باذن

ربها و يضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون -

« الحجر » ۱۴ - ۲۹ و ۳۰

ص ۴۶ س ۶ : قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن

تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً - « الكهف »

۱۸ - ۱۰۹

ص ۴۶ س ۷ : ولو ان مافى الارض من شجرة اقلام والبحر يمدده من

بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم -

« لقمان » ۳۱ - ۲۶

ص ۴۶ س ۱۴ : قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد

فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك

بعبادة ربه احداً - « الكهف » ۱۸ - ۱۱۰

ص ۴۶ س ۲۱ : ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار - « النساء »

۴ - ۹۶

ص ۴۷ س ۱۸ : مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله

ذهب الله بنورهم وتركهم فى ظلمات لا يبصرون . صم

بكم عمى فهم لا يرجعون - « البقرة » ۲ - ۱۶ و ۱۷

- ص ۴۸ س ۱۶ : انظرونا نقتبس من نورکم قبل ارجعوا ورائکم . . . .  
« الحديد » ۵۷ - ۱۳
- ص ۴۸ س ۱۷ : يوم تبيض وجوه وتسود وجوه . . . . « آل عمران »  
۱۰۲ - ۳
- ص ۵۰ س ۴ : ... الحی الذی لا يموت . . . . « الفرقان » ۴۰ - ۶۰
- ص ۵۱ س ۱۳ : ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً  
رحيماً - « النساء » ۴ - ۱۱۰
- ص ۵۲ س ۴ : . . . و كان بالمؤمنين رحيماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۴۲
- ص ۵۳ س ۵ : . . . يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر . . . .  
« البقرة » ۲ - ۱۸۱
- ص ۵۳ س ۱۲ : . . . و كان بالمؤمنين رحيماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۴۲
- ص ۵۹ س ۷ : ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً  
رحيماً - « النساء » ۴ - ۱۱۰
- ص ۵۹ س ۸ : قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من  
رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً . . . . « الزمر »  
۳۹ - ۵۴
- ص ۵۹ س ۱۰ : انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم  
يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله  
عليماً حكيماً - « النساء » ۴ - ۲۱
- ص ۵۹ س ۱۲ : و توبوا الى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلکم تفلحون -  
«النور» ۲۴ - ۳۱
- ص ۵۹ س ۱۳ : . . . توبوا الى الله توبة نصوحاً . . . . «التحریم»  
۸ - ۶۶
- ص ۵۹ س ۱۳ : . . . ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين -  
«البقرة» ۲ - ۲۲۲
- ص ۵۹ س ۱۴ : . . . ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون - «الحجرات»  
۴۹ - ۱۱

- ص ۵۹ س ۱۵ : و الذين اذا فعلوا قاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله  
فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب الا الله ... -  
« آل عمران » ۳ - ۱۲۹
- ص ۶۰ س ۱ : الامن تاب وآمن وعمل صالحاً فأولئك يبدل الله سيئاتهم  
حسنات ... - « الفرقان » ۲۵ - ۷۰
- ص ۶۱ س ۱ : ... و من يخرج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثم  
يدركه الموت فقد وقع اجره الى الله ... - « النساء »  
۴ - ۱۰۱
- ص ۶۱ س ۱۱ : ... والراسخون في العلم ... « آل عمران » ۳ - ۵
- ص ۶۳ س ۱ : و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة  
حسنة و قنا عذاب النار - « البقرة » ۲ - ۱۹۷
- ص ۶۳ س ۲۰ : فاثابهم الله بما قالوا جنات تجري من تحتها الانهار ... -  
« المائدة » ۵ - ۸۸
- ص ۶۴ س ۱۰ : و من الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان  
به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا و الآخرة ... -  
« الحج » ۲۲ - ۱۱
- ص ۶۶ س ۲ : ... و قليل من عبادي الشكور - « سباء » ۳۴ - ۱۲
- ص ۶۶ س ۱۱ : ثم ان ربك للذيين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من  
بعد ذلك و اصلحوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم -  
« النحل » ۱۶ - ۱۲۰
- ص ۶۶ س ۱۳ : و آتيناها في الدنيا حسنة و انه في الآخرة لمن الصالحين -  
« النحل » ۱۶ - ۱۲۳
- ص ۶۷ س ۵ : ... فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات ... -  
« الفرقان » ۲۵ - ۷۰
- ص ۶۷ س ۲۱ : ... ان الله يحب التوابين ... - « البقرة » ۲ - ۲۲۲
- ص ۷۰ س ۷ : ... خلقت يدي ... - « ص » ۳۸ - ۷۵
- ص ۷۰ س ۹ : ... والله العزة و لرسوله ولكن المنافقين لا يعلمون -  
« المنافقين » ۶۳ - ۸

ص ۷۰	س ۱۰	: . . . خلقت یدی . . .	ص، ۳۸-۷۵
ص ۷۰	س ۱۳	: رب ارنی کیف تحی الموتی . . .	البقره، ۲-۲۶۲
ص ۷۱	س ۲	: . . . أو لم تومن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی-	۲-۲۶۲
ص ۷۱	س ۸	: . . . خلقت یدی . . .	ص، ۳۸-۷۵
ص ۷۲	س ۳	: . . . ولكن المنافقین لا یعلمون -	المنافقین، ۶۳-۸
ص ۷۲	س ۶	: ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون -	
			الانبیاء، ۲۱-۱۰۱
ص ۷۴	س ۸	: . . . لعمرک . . .	الحجر، ۱۵-۷۲
ص ۷۴	س ۱۷	: . . . وصورکم فاحسن صورکم . . .	«المؤمن»، ۴۰-۶۶
ص ۷۴	س ۱۷	: والتین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین لقد	
			خلقنا الانسان فی احسن تقویم- «التین»، ۹۵-۱، ۲، ۳، ۴
ص ۷۴	س ۱۹	: ولقد کرما بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر . . .	
			الاسراء، ۱۷-۷۲
ص ۷۵	س ۴	: . . . قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء	
			و نحن نسبح بحمدک و نقدرس لك قال انی اعلم ما لا
			تعلمون - «البقره»، ۲-۲۸
ص ۷۵	س ۶	: ولقد کرما بنی آدم . . .	الاسراء، ۱۷-۷۲
ص ۷۵	س ۱۲	: . . . خلقت یدی . . .	ص، ۳۸-۷۵
ص ۷۶	س ۱۰	: ان ابنک سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب	
			حافظین - «یوسف»، ۱۲-۸۱
ص ۷۷	س ۴	: انی اعلم ما لا تعلمون -	البقره، ۲-۲۸
ص ۷۷	س ۸	: . . . اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن	
			نسبح بحمدک و نقدرس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون -
			البقره، ۲-۲۸
ص ۷۷	س ۱۷	: . . . خلقت یدی . . .	ص، ۳۸-۷۵
ص ۷۸	س ۵	: . . . اولئک هم خیر البریة -	البینة، ۹۸-۶
ص ۷۸	س ۶	: . . . اولئک هم شر البریة -	البینة، ۹۸-۵

ص ۷۸	س ۹	: ... خلقت یدی ... «ص» ۷۵-۳۸
ص ۷۸	س ۱۱	: ... خلقت یدی ... «ص» ۷۵-۳۸
ص ۷۸	س ۱۲	: ... انا ربکم الاعلیٰ - «النازعات» ۲۴-۷۹
ص ۸۳	س ۱۶	: ... هباء منثوراً - «الفرقان» ۲۵-۲۵
ص ۸۳	س ۱۹	: ... فاولئك یدل الله سیئاً تهم حسنات ... «الفرقان»
		۷۰-۲۵
ص ۸۴	س ۱۵	: ... تبث الیک و انا اول المؤمنین - «الاعراف»
		۱۴۰-۷
ص ۸۸	س ۹	: ... فاولئك یدل الله سیئاً تهم حسنات ... «الفرقان»
		۷۰-۲۵
ص ۸۹	س ۵	: ... فتبارک الله احسن الخالقین . «المؤمنین» ۱۴-۲۳
ص ۸۹	س ۹	: والنازعات ... ۱-۷۹
ص ۸۹	س ۱۰	: فقال انا ربکم الاعلیٰ - «النازعات» ۲۴-۷۹
ص ۹۱	س ۱۵	: ومن الناس من یقول آمناً بالله و بالیوم الآخر وما هم بمؤمنین - «البقرة» ۲۴-۷
ص ۹۵	س ۱	: ... ان الله یحب التوایین ... «التحریم» ۸-۶۶
ص ۹۵	س ۱۲	: و انی لغفار لمن تاب ... «طه» ۸۴-۲۰
ص ۹۵	س ۱۳	: ... ان الله یحب التوایین و یحب المتطهرین -
		«التحریم» ۸-۶۶
ص ۹۶	س ۱	: ... فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون - «المؤمنین»
		۱۰۳-۲۳
ص ۹۶	س ۲	: ... ان اکرمکم عند الله اتقاکم - «الحجرات» ۱۳-۴۹
ص ۹۶	س ۶	: ... و اعتصموا بالله هو مولیکم فنعیم المولیٰ و نعیم
		النصیر - «الحج» ۷۸-۲۲
ص ۹۶	س ۱۶	: ... و افوض امری الی الله ... «المؤمن» ۴۷-۴۰
ص ۹۶	س ۱۷	: و توکل علی الحی الذی لا یموت ... «الفرقان»
		۶۰-۲۵
ص ۹۶	س ۱۷	: ... اسلمت لرب العالمین - «البقرة» ۱۲۵-۲

- ص ۹۷ س ۱ : ... ولذكر الله اكبر ... «العنكبوت»، ۲۹ - ۴۴
- ص ۹۸ س ۱۰ : ... فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون - «النحل»، ۱۶-۱۱۳
- ص ۹۸ س ۱۱ : هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً - «الدهر»، ۷۶ - ۱
- ص ۹۸ س ۱۲ : ... اما شاكرآ و اما كفورآ - «الدهر»، ۷۶-۳
- ص ۱۰۰ س ۷ : ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين - «المؤمنين»، ۱۲-۲۳
- ص ۱۰۰ س ۸ : ... فتبارك الله احسن الخالقين - «المؤمنين»، ۲۳-۱۴
- ص ۱۰۴ س ۶ : ... وقليل من عبادى الشكور - «سبأ»، ۳۴-۱۲
- ص ۱۰۵ س ۲ : ... لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد - «ابراهيم»، ۱۴-۷
- ص ۱۰۶ س ۱۲ : ... الذى اعطى كل شىء خلقه ثم هدى - «طه»، ۵۲-۲۰
- ص ۱۰۷ س ۱۵ : ... وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ... - «الحجر»، ۳۷-۱۴
- ص ۱۰۹ س ۱۶ : وقالوا الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور - «الملائكة»، ۳۵-۳۱
- ص ۱۰۹ س ۱۷ : الذى احلنا دار المقامة من فضله - «الملائكة»، ۳۵-۳۲
- ص ۱۱۵ س ۷ : الله ولى الذين آمنوا ... - «البقرة»، ۲-۲۵۸
- ص ۱۱۵ س ۱۷ : الله ولى الذين آمنوا ... - «البقرة»، ۲-۲۵۸
- ص ۱۱۶ س ۸ : ... ان الله مولاكم نعم المولى و نعم النصير - «الانفال»، ۸-۴۱
- ص ۱۱۶ س ۱۰ : ... فان آنتم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم ... - «النساء»، ۴-۵
- ص ۱۱۹ س ۵ : ... فجعلناه هباء منثوراً - «الفرقان»، ۲۵-۲۵
- ص ۱۲۰ س ۱۷ : ... انى لاجدريح يوسف ... «يوسف»، ۱۲-۹۴



- ص ١٢١ س ١ : ... انى اعلم ما لا تعلمون - «البقرة» ٢-٢٨
- ص ١٢١ س ١٠ : ... خلقت يدي ... «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٢١ س ١١ : ولقد كررنا بنى آدم ... «الاسراء» ١٧-٧٢
- ص ١٢٢ س ١٠ : ... خلقت يدي ... «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٢٢ س ١١ : ... قال انا ربكم الاعلى - «النازعات» ٧٩-٢٤
- ص ١٢٢ س ١٢ : ... ما علمت لكم من اله غيرى ... «القصص»
- ٣٨ - ٢٨
- ص ١٢٣ س ١ : ... خلقت يدي ... «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٢٣ س ٢ : ... انا ربكم الاعلى - «النازعات» ٧٩-٢٤
- ص ١٢٩ س ٤ : ... بلى ... «الاعراف» ٧-١٧١
- ص ١٢٩ س ٥ : ... الست بربكم - «الاعراف» ٧-١٧١
- ص ١٣٣ س ١٢ : شهد الله أنه لا اله الا هو - «آل عمران» ٣-١٦
- ص ١٣٥ س ١٤ : ... قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء  
و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك؟ - «البقرة» ٢-٢٨
- ص ١٣٥ س ١٦ : ... قال انى أعلم ما لا تعلمون - «البقرة» ٢-٢٨
- ص ١٣٦ س ٦ : ... خلقت يدي - «ص» ٣٨-٧٥
- ص ١٣٦ س ١٢ : ... هباء منثوراً - «الفرقان» ٢٥-٢٥
- ص ١٣٧ س ١ : ... فعصى آدم ربه فغوى - «طه» ٢٠-١١٩
- ص ١٣٧ س ٩ : انما تجزاء الذين يحاربون الله ورسوله ... «المائدة»
- ٣٧ - ٥
- ص ١٣٩ س ١١ : ... أنا خير منه ... «ص» ٣٨-٧٧
- ص ١٣٩ س ١١ : و ان عليك لعنتى الى يوم الدين - «ص» ٣٨-٧٩
- ص ١٣٩ س ٢١ : فوسوس اليه الشيطان ... «طه» ٢٠-١١٨
- ص ١٣٩ س ٢١ : ... ففسى ولم نجد له عزماً «طه» ٢٠-١١٤
- ص ١٤٠ س ١ : ... فوكره موسى فقضى عليه قال هذا من عمل الشيطان...  
«القصص» ٢٨-١٤

- ص ۱۴۰ س ۲ : ... نزع الشيطان بيني و بين اخوتي ... - « يوسف »  
 ۱۲ - ۱۰۱
- ص ۱۴۰ س ۳ : من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور  
 الناس من الجنة والناس - « الناس » ۱۱۴ - ۴ ، ۵ ، ۶
- ص ۱۴۰ س ۱۴ : ... سبقت لهم منا الحسنی . . . - « الانبياء » ۲۱ - ۱۰۱
- ص ۱۴۰ س ۱۵ : ... و كان بالمؤمنين رحيماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۴۲
- ص ۱۴۰ س ۱۵ : كتم خير أمة أخرجت للناس... - « آل عمران » ۳ - ۱۰۶
- ص ۱۴۰ س ۱۶ : ... يحبهم ويحبونه . . . - « المائدة » ۵ - ۵۹
- ص ۱۴۰ س ۱۷ : ... اولئك هم خير البرية - « البينة » ۹۸ - ۶
- ص ۱۴۰ س ۱۷ : ... رضى الله عنهم ورضوا عنه... - « المائدة » ۵ - ۱۱۹
- ص ۱۴۳ س ۱۱ : ان الله اشترى من المؤمنين ... - « التوبة » ۹ - ۱۱۲
- ص ۱۴۳ س ۱۲ : ... انه كان ظلوماً جهولاً - « الاحزاب » ۳۳ - ۷۲
- ص ۱۴۵ س ۱۱ : ولواننا انزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى وحشرنا  
 عليهم كل شيء قبل ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله  
 ولكن اكثرهم يجهلون - « الانعام » ۶ - ۱۱۱
- ص ۱۴۵ س ۱۳ : ما اصاب من مصيبة في الارض ولا في انفسكم الا في  
 كتاب من قبل ان نبراهها ان ذلك على الله يسير -  
 « الحديد » ۵۷ - ۲۲
- ص ۱۵۱ س ۱ : ... فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين -  
 « البقرة » ۲ - ۸۳
- ص ۱۵۴ س ۲۰ : يولج الليل في النهار و يولج النهار في الليل - « الحج »  
 ۲۲ - ۶۰ « لقمان » ۳۱ - ۲۸ . « الملائكة » ۳۵ - ۱۴ .  
 « الحديد » ۵۷ - ۶
- ص ۱۵۶ س ۳ : ... هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله  
 وما زادهم الا ايماناً و تسليماً - « الاحزاب » ۳۳ - ۲۲
- ص ۱۵۶ س ۵ : ... ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً - « الاحزاب »  
 ۳۳ - ۱۲

- ص ۱۵۷ س ۱۱ : التائبون العابدون . . . - « التوبة » ۹ - ۱۱۳
- ص ۱۵۷ س ۱۵ : ... ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين - « البقرة »
- ۲۲۲ - ۲
- ص ۱۵۸ س ۱ : وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحاً و آخر سيئاً عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم - « التوبة » ۹ - ۱۰۳
- ص ۱۵۸ س ۱۵ : ولقد اخترناهم على علم على العالمين . و آتيناهم من الايات ما فيه بلاء مبين . « الدخان » ۴۴ - ۳۱ ، ۳۲
- ص ۱۵۹ س ۱۱ : قال ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين - « الاعراف » ۷ - ۲۲
- ص ۱۶۱ س ۵ : ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية - « البينة » ۹۸ - ۶
- ص ۱۶۱ س ۶ : رضى الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشى ربه - « المائدة » ۵ - ۹۱۹
- ص ۱۶۴ س ۳ : ... هباء منثوراً - « الفرقان » ۲۵ - ۲۵
- ص ۱۶۴ س ۱۲ : و لسوف يعطيك ربك فترضى - « الضحى » ۹۳ - ۵
- ص ۱۶۹ س ۹ : انما قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون - « النحل » ۱۶ - ۴۲
- ص ۱۷۲ س ۱۲ : لاخيو فى كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس . . . - « النساء » ۴ - ۱۱۴
- ص ۱۷۳ س ۲ : ... فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات ... - « الفرقان »
- ۷۰ - ۲۵
- ص ۱۷۵ س ۱۰ : اذ تبرء الذين اتبعوا من الذين اتبعوا و رآوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب - « البقرة » ۲ - ۱۶۱
- ص ۱۸۰ س ۱۴ : كلا ان الانسان ليطغى . ان رآه استغنى - « العلق »
- ۷۰۶ - ۹۶

آیہهای شریف قرآنی	۲۴۱
ص ۱۸۱ س ۶ :	ألم نخلقكم من ماء مهين . فجعلناه في قرار مكين . الى قدر معلوم . فقد رنا فنعم القادرون - « المرسلات » ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۲۰ - ۷۷
ص ۱۸۳ س ۵ :	ولا تقولن لشيء انى فاعل ذلك غداً الا أن يشاء الله - « الكهف » ۲۳ - ۱۸
ص ۱۸۴ س ۱۱ :	ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين . . . - « الاسراء » ۲۹ - ۱۷
ص ۱۸۴ س ۱۲ :	. . . اولئك كالانعام بل هم أضل . . . - « الاعراف » ۱۷۸ - ۷
ص ۱۸۴ س ۱۴ :	. . . فمثلته كمثل الكلب . . . - « الاعراف » ۱۷۵ - ۷
ص ۱۸۴ س ۱۴ :	[ توضيح ] تمامت آیه چنین است : كلا ان كتاب الابرار لفي عليين ( سورة : المطففين - آیه ۱۸ )
ص ۱۸۵ س ۳ :	. . . ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي . . . - « يوسف » ۵۳ - ۱۲
ص ۱۸۵ س ۳ :	ولا أقسم بالنفس اللوامة - « القيامة » ۲ - ۷۵
ص ۱۸۵ س ۴ :	يا أيتها النفس المطمئنة . ارجعي الى ربك راضية راضية - « الفجر » ۲۸ ، ۲۷ - ۸۹
ص ۱۸۵ س ۶ :	علمت نفس ما قدمت و أخرت - « الانفطار » ۵ - ۸۲
ص ۱۹۴ س ۷ :	ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين . ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم - « آل عمران » ۳ - ۳۰
ص ۱۹۵ س ۱ :	. . . لمن الملك . . . - « المؤمن » ۱۶ - ۴۰
ص ۱۹۵ س ۵ :	وأن هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا لسبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون - « الانعام » ۱۵۴ - ۶
ص ۱۹۷ س ۵ :	. . . وجعلنا من الماء كل شيء حى . . . - « الانبياء » ۳۱ - ۲۱



## احادیث

ص ۸ س ۱۱ :

المرء يشبه بزمانه

بدین ترتیب نیافتم؛ اما به صورت: «الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم» در: «كشف الخفاء و مزيل الالباس» از قول: «عمر بن الخطاب» نقل شده، و «عجلونی» در ذیل آن نوشته است: و بعضی آن را از قول علی (ع) دانسته اند، ج ۲ ص ۳۱۱. نیز ر. ف: امثال و حکم از «دهخدا»، «و تذكرة الموضوعات» ص ۱۸۳.

صاحب: «الدر المنثور» آن را در عداد کلمات قصار حضرت علی (ع) ذکر نموده و مفاد آن را در بیتی به زبان پارسی چنین آورده است:

خلق را نیست سیرت پدران      همه بر سیرت زمانه روند



ص ۸ س ۱۳ :

الاسلام بدأ غريباً ، و سيعود غريباً كما بدأ ، فطوبى للغرباء .

این حدیث صحیح را ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود، و مسلم از ابوهریره و طبرانی از سلمان و سهل بن سعد و ابن عباس چنین روایت کرده اند: «ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ ، فطوبى للغرباء» به همین



صورت ویا با اندک تفاوت لفظی که در کتاب حاضر آمده در: «کنوز الحکمة»  
 ورق های ۲۰۶، و ۲۰۷، و در: «بحار الحقیقه» ورق ۲۱۵ همراه با صورت  
 پارسی آن، و در: «فرق الشیعه» ص ۱۰۸، «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۲  
 ص ۳۱۲، و ج ۵ ص ۳۳، به روایت شریح بن عبید «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۲۹،  
 «صحیح مسلم» ج ۱ ص ۹۰، «کمال الدین و تمام النعمه» ص ۱۱۶، «بحار الانوار»  
 ج ۱ ص ۶۴۴، «مسند احمد» ج ۱ صفحہ های: ۱۸۴، ۲۹۸، و ج ۲: ص ۳۸۹،  
 و «حلیۃ الاولیاء» ج ۲ ص ۱۰، «مرصاد العباد» صفحہ های: ۱۸، ۱۲۰،  
 و ۵۶۰، و «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۶۰۵ و ص ۷۱۲، «مجموعه  
 ورام» ص ۴، «شرح فارسی شهاب الاخبار» ص ۱۲۵، «جامع الصغير» ج ۱،  
 صفحہ های: ۷۸ و ۱۳۳، «کنوز الحقایق» ص ۲۸، «احادیث مثنوی» ص ۱۵۸  
 ضبط شده است.

«شیخ بهاء الدین عاملی» با ذکر مقدمه ای چنین: ان النبی (ص) خرج  
 ذات یوم فاذا قوم يتحدثون، و یضحکون؛ فسلم علیهم. این حدیث را بدین -  
 صورت: (ثم) قال:

«ان اسلام بدأ غریباً، و سبعود غریباً، فطوبی للغرباء یوم القیمة. قیل:  
 و ما الغرباء یا رسول الله؟ فقال: الذین اذا فسد الزمان صلحوا» ضبط نموده  
 و آن را منقول از «خلیل بن احمد» معرفی کرده است - کشکول، ج ۳،  
 ص ۴۶۷.

«ابو ابراهیم اسمعیل مستملی بخاری» در کتاب: «شرح التعرف لمذهب  
 التصوف» پس از نقل این حدیث شریف، در باب آن شرح مختصری آورده  
 است: «الاسلام بدأ غریباً، و سبعود غریباً کما بدأ. یعنی: بدأ غریباً تصدیقاً،  
 و سبعود غریباً تحقیقاً» - شرح تعرف، ج ۱ ص ۳۳.

«حافظ ابونعیم اصفهانی» در کتاب: «حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء»  
 (ج ۲ ص ۱۰) بدان به صورت: ان الدین بدأ غریباً.... استشهاد نموده است.  
 صاحب: «نفثة المصدور» آن را با تفاوت: ... عاد غریباً... ضبط

نموده است (ص ۴۷) . هم‌چنین ر . ف : به شرحی لطیف و ممتع که دکتر یزدگردی مصحح دانشمند در باب این حدیث شریف در بخش تعلیقات « نفثة » ص ۲۲۱ آورده‌اند .

ژنده پیل احمد جام نامقی در کتاب : « کنوز الحکمة » صورتی نادر از آن را چنین نقل نموده است :

« . . . یا اباهریره ! انا وجدنا الاسلام غریباً و سيعود فی ذلك الزمان غریباً ( ورق ۳۲۹ )

« غزالی » در : « احیاء » مضمون این حدیث را چنین به پارسی عبارت کرده است : « . . . ای ؛ اسلام در اول غریب بود ، و زود باشد که باز غریب شود ، پس خنک مر غریبان را ( ج ۱ ص ۱۲۱ )

صاحب : « طرائف الحکم » به نقل از : « معالم العبر فی استدراک البحار السابع عشر » (الجعفریات) ص ۲۶۵ به اسناد حضرت علی (ع) آورده است که از رسول (ص) پرسیدند که : « غرباء » [ مذکور در این حدیث ] چه کسانی‌اند ؟ فرمود : الذین يصلحون اذا افسد الناس . و قریب است به همین مضمون آنچه « مبدی » در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۷۳ به دست داده است :

« . . . قیل : یا رسول الله ! و من الغرباء ؟ قال : الذین يصلحون ما افسد -

الناس بعدی من سنتی » .

صاحب « ترجمه سواد الاعظم » نیز صورت پارسی این حدیث را چنین مذکور داشته است :

« . . . و اسمعیل بن سعد الساعدین روایت می‌کند که رسول علیه السلام گفت که : مسلمانی در ابتدا غریب بود ، سرانجام هم غریب شود ، چنان که ابتدا بود . پس گفت : خنک مر غریبان را ! گفتند : یا رسول الله ! « غریب » کیان‌اند ؟ گفت : آن کسانی که بر دین و مذهب خود ثبات کنند ، چون (در زمانی که) دیگران تباہ شوند ( ص ۲۰۲ )

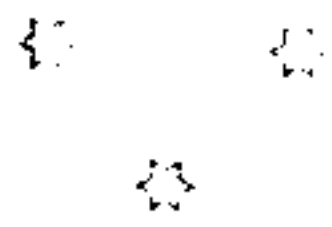
و باز روایتی است از : علی بن محمد بن عبدالله ؛ قال ابو جعفر (ع) :

« قد افلح المؤمنون » - أتدری من هم؟ قلت: انت اعلم ا قال: « قد افلح المؤمنون المسلمون؛ ان المسلمین هم النجباء - فالؤمن غریب، فطوبی للغرباء ( اصول کافی - مجلد دوم - کتاب الحجۃ ص ۲۳۶ ) .

نیز ر. ف: « كشف الخفاء » ج ۱ ص ۲۸۲، « المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی » ج ۱ ص ۱۵۰، و « فرہنگ لغات و تعبیرات مشوی » ج ۷ ص ۳۳۲، و شرح « بحر العلوم » بر « مشوی شریف » - دفتر پنجم، ص ۴۹، و « مرصاد العباد » صفحہ های: ۱۸، ۱۲۰، ۵۶۰ .

« احمد افلاکی » در کتاب: « مناقب العارفين » ج ۱ ص ۳۰۸ گوید کہ: « ... ہم چنان فرمود کہ روزی مولانا شمس الدین تبریزی شرح والدم می کرد: فرمود کہ سرّ مولانا ہم چون سرّ اسلام پوشیدہ است؛ چون اسلام «غریب» آمدہ است، سرّ او را بین کہ چون باشد کہ: الاسلام بدأ غریباً ... اینک در پایان این شرح بیتی لطیف از « مشوی شریف » متضمن معنی

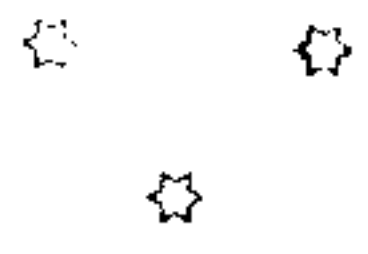
این حدیث آورده می شود:   
 بھر آن گفت آن رسول مستجیب   
 رومز: الاسلام فی الدنيا غریب   
 ( دفتر پنجم - بیت شماره ۴۸۹ )



ص ۹ س ۷

يأتى على الناس زمان المقر باحق فيه ناج . قالوا: يا رسول الله!  
 فاین العمل یومئذ؟ قال: لا عمل یومئذ!

به همین صورت در: « سراج السائرین » باب دهم، ورق ۸۷؛ نیز  
 ر. ف: « مفتاح النجات » بخش توضیح احادیث، ص ۳۳۰ .



ص ۹ س ۱۸

... و هم روایت است از رسول که : روزگاری بر امت من درآید که از ده ، نه منکر حق باشند ! و نرهد از شر آن روزگار مگر مؤمنی ، یا مؤمنه مخلصی .

صورت پارسی خبری است که اصل آن در کتب اخبار چنین وارد شده است :

« ... یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلك الزمان من عشرة تسعة اعشار ! لا ینجو من شر ذلك الزمان الا کل مؤمن ، او مؤمنة » .

« شیخ ابوطالب مکی » در کتاب خویش ، ذیل : « وصف العلم وطریقه السلف » صورتی دیگر از این خبر را به روایت حضرت علی (ع) چنین ضبط نموده است :

« یأتی علی الناس زمان ینکر الحق تسعة اعشارهم ؛ لا ینجو منهم یومئذ الا کل مؤمن نومة ، یعنی : صموتاً ، متغافلاً ... ا » « قوت القلوب » ، ص ۴۰ متن خبر و پارسی آن در کتابهای : کنوز الحکمة ورق ۲۸۹ ، « بحار الحقیقه » ورق ۳۲۲ ، « سراج السائرین » ورق ۸۵ ، « وسایل الشیعه » ذیل شماره ۱۶۰۸۹ ، و هم چنین توضیح آن در کتاب : « مفتاح النجات » بخش احادیث کتاب ، ص ۳۳۰ ملاحظه می شود .

☆ ☆

☆

ص ۱۰ س ۵ ، ص ۵۱ س ۹

یا داود ! بشر المذنبین و انذر الصدیقین .

بخشی از وحی الهی است به داود پیامبر (ع) که باقیبت آن در کتاب : « تنبیه الخواطر و نزهه النواظر » ص ۳۱۷ ، این چنین مضبوط است :  
اوحی الله الی داود : بشر المذنبین و انذر الصدیقین ! فکأنه اعجب ، قال : أبشر المذنبین و انذر الصدیقین ؟ ! فقال : نعم !

بشر المذنبین انه لا يتعظمني ذنب اغفره ، و انذرا الصديقين ان لا يعجبوا باعمالهم» صورت پارسى تمامت خبر در معراج السعاده ص ۱۸۵ ملاحظه می شود. و نیز « مجلسی » در « حيوۃ القلوب » ( ج ۱ ص ۳۴۳ ) ذیل عنوان : در « بیان قصه داود » پارسى آن را چنین به دست داده است :

« ... حق تعالی وحی نمود به سوی داود که ای داود ! بشارت ده گناه کاران را ، و بترسان صدیقان را . آن حضرت گفت : پروردگارا چگونه گناه کاران را با بدی ایشان بشارت هم ، و صدیقان را با فرمانبرداری ایشان بترسانم ؟ فرمود : ای داود ! بشارت ده گناه کاران را که من توبه ایشان قبول می کنم از گناهان و به رحمت خود عفو می کنم ، و بترسان صدیقان را که عجب نمایند به کرده های خود ... »



ص ۱۶ س ۱۰  
« اذا دخل النور الصدر انشرح و انفسح ؛ قيل : هل لذلك من علامة يعرف بها ؟ قال ص : التجافی عن دار الغرور ، و الاقامة الى دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل النزول . »

جزئی است از حدیث شریف نبوی که تمامت آن در کتاب : التعرف لمذهب التصوف ص ۲۳ ، چنین ضبط شده است :

« قال النبی (ص) : اذا دخل النور فی القلب انشرح و انفسح ؛ قيل : و ما علامة ذلك يا رسول الله ؟ قال : التجافی ... والاستعداد للموت قبل نزوله . فاخبر النبی (ص) ان : من تجافی عن الدنيا نور الله قلبه . » و با شرح و تفسیر در « شرح تعرف » ، ج ۱ ، ص ۶۳ و نیز با همین الفاظ بی بخش اخیر آن : (از فاخبر النبی) در « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۲۱۷ ، خطاب به « ابوذر » آمده است . و در همین کتاب ص ۲۳۱ ، به نقل از مجلد هفدهم « بحار الانوار » صدر حدیث این سان ثبت شده است :

« یا ایها الناس ان اکبکم اکثر کم ذکراً للموت . . . الا وان من علامات العقل : التجافی . . . »  
 وبا مختصر تفاوت در لفظ ، در کتاب : « تنبیه الخواطر ونزهة النواظر »  
 ذیل : « باب التفکر - بیان مبادرة العمل » چنین مذکور است : قال (ص) : ان -  
 النور اذا دخل الصدر انفسح ؛ فقیل له : هل لذلك علامة ؟ فقال : نعم ! التجافی . . .  
 وهم چنین در کتاب اخیر الذکر در ص ۲۷۴ ، از خطاب مقام نبوت به « ابوذر  
 غفاری » چنین نقل شده است :

« یا اباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع . قلت : فما  
 علامة ذلك بابی انت و امی یا رسول الله ؟ قال : الا نابة الی دار الخلود .  
 اما در کشکول از « شیخ بهاء الدین عاملی » ، این معنی از وصایای  
 حضرت رسول اکرم (ص) به « ابن مسعود » به شمار رفته است ( ج ۳ ص ۱۲۴ )  
 نیز ر . ف : « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۶۳ ، و ج ۳ ، ص ۴۶ ، « احیاء  
 العلوم » ج ۱ ، ص ۵۸ ، و « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ، ص ۲۲۴ و ص  
 ۴۲۵ ، و کتاب « احادیث مشوی » که در ضمن ضبط این حدیث در صفحه ۱۳۵  
 به صورت مذکور در متن « روضة المذنبین » ( با مختصر تفاوتی در لفظ ) ،  
 و اشاره به اسناد آن ، این دو بیت از « مشوی ملای روم » متناسب با مضمون  
 آن حدیث نقل شده است :

آن چنان که گفت پیغمبر ز نور      که نشانش آن بود اندر صدور  
 که تجافی دارد از دار الغرور      هم انابت آرد از دار السرور

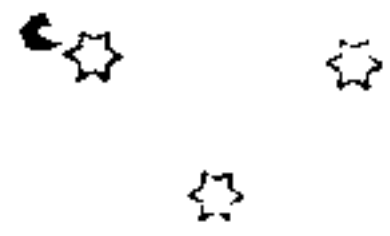
آن مقدار از این حدیث نبوی که در متن کتاب « روضة المذنبین »  
 بدان استشهاد شده است ، بی تفاوتی در کتب تفسیر ، و کتب اخبار ، و آثار  
 معتبر صوفیان ملاحظه می شود ، از جمله در تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار »  
 ج ۱ ص ۱۹۶ ، ج ۲ ص ۳۷۱ ، ج ۳ ص ۴۸۱ ، ج ۶ ص ۵۴۴ ، و ج ۸  
 صفحه های : ۴۰۲ و ۴۰۶ - « احیاء العلوم » ج ۱ صفحه های : ۵۸ ، ۲۲۵ ،  
 « اسرار التوحید » صفحه های : ۲۴۸ ، و ۳۰۸ « شرح تعرف » ج ۱ ص ۶۳ ،  
 و ج ۲ ص ۴۶ ، « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ص ۴۲۴ ، و ص ۴۲۵ ،



« قوت القلوب » ( باب وصف الزاهد و بیان الزهد ) ج ۲ ص ۱۷۱ ، و نیز « مفتاح النجات » بخش احادیث ، ص ۳۰۵ که به بعضی از وسائط و اسناد آن در آن جا اشاره شده است .

استاد دکتر سید صادق گوهرین ، در کتاب ممتع : « فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی » ( در مجلد سوم ، ذیل کلمه : « تجافی » ص ۴۶ ، و در مجلد چهارم ، ذیل کلمه : « دارالغرور ص ۳۸۷ ) به مناسبت تمامت این حدیث را با صورت پارسی آن بدین سان نقل فرموده اند :

« اذا دخل النور القلب انشرح و انفسح ، قيل : وما علامة ذلك ؟ قال : التجافی عن دارالغرور ، و الانابة الی دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل نزوله - چون روشنایی بردل تابد گشایش یابد . گفته شد نشانه آن چیست ؟ گفت : جدا شدن از سرای فریب ، و بازگشتن به جانب سرای جاودانی ، و حاضر بودن برای قبول مرگ پیش از فرود آمدنش »



ص ۱۲ س ۱۰

بعثت داعياً و معلماً و لیس الی من الهدایة شیء ، و بعث ابلیس داعياً و مزیناً و لیس الیه من الضلالة شیء ، بل الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء .

در باره سند این حدیث ر . ف : جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۲۱۶ و « احادیث مثنوی » ص ۶۴ ، و بخش احادیث کتاب « مفتاح النجات » ص ۳۱۲ ، و نیز به : « انس الثائبین » صفحه های ۲۳۳ ، و ۲۷۴ ، و ۳۳۵ . صورت کوتاه تری از آن با تفاوتی در لفظ در مجلد هفتم از : « فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی » ص ۶۸۱ ، ذیل کلمه : « نقد » آمده و این دو بیت از مثنوی ملای روم مناسب با مضمون آن روایت دانسته شده است :

گفت ابلیسش گشا این عقد را      من محکم قلب را و نقد را  
 امتحان شیر و کلیم کرد حق      امتحان نقد و قلبم کرد حق  
 «سیوطی» در کتاب: «اللالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة»  
 ج ۱ ص ۲۵۴ صورتی از این حدیث را چنین به دست داده:  
 «بعثت داعياً و مبلغاً و لیس الی من الهدی شیء و جعل ابلیس مزیناً  
 و لیس له من الضلالة شیء» و آن را «موضوع» معرفی کرده است.



ص ۱۹ س ۶

و روی عن رسول الله انه قال: بنی الاسلام علی خمس: شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله، و اقام الصلاة، و ایتاء الزکوة، و صوم رمضان، و حج البيت.

این حدیث به همین صورت در: «جامع الصغير» ج ۱ ص ۲۱۷، «مجمع الزوائد» ص ۴۷، «صحیح مسلم» ج ۱ ص ۳۴، «مرصاد العباد» صفحه‌های: ۲۹، و ۱۶۲ «جامع الاسرار و منبع الانوار» ص ۵۹۱، «مصباح-الهدایة و مفتاح الکفایة» ص ۲۸۴، مضبوط است، و با تفاوت: ... ان تشهد ان لا اله الا الله، و ان محمداً رسول الله، و تقيم الصلاة، و تصوم رمضان ... در: «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۱۱۸؛ نیز در همین کتاب و همین مجلد ص ۲۹۱. حجة الاسلام «غزالی» در رساله «ایها الولد» ص ۱۳ خطاب به فرزندش می‌پرسد: وما تقول فی هذا الحدیث؟ و آنگاه این حدیث را موافق با صورت مذکور در متن ذکر می‌کند.

صاحب کتاب: «بستان العارفين» در صفحه ۳۵ این حدیث را به روایت از «ابن عمر» در شمار ۲۶ حدیث «صحیح» آورده و در آخر آن چنین اظهار نظر کرده است: «متفق علی صحته» - و باز با اندک اختلافی در تقدیم و تأخیر کلمات در: «حلیة الاولیاء» ج ۳ ص ۶۲، و ج ۹ ص ۲۵۱ مذکور است.

صورتی دیگر از آن در : « منتهی الامال » ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ ، این چنین

مضبوط است :

« مالك بن نويرة الحنفی از رؤساء بنی تمیم به پیامبر اسلام گفت :  
« علمنی الايمان ! فقال له رسول الله (ص) : الايمان أن تشهد أن لا اله الا الله ، و أنى رسول الله ، و تصلى الخمس ، و تصوم شهر رمضان ، و تؤدى الزكوة ، و تحج البيت . »

نیز ز . ف : « معتقد الامامیه » ، ص ۱۷۳ ، ذیل : ( اندر فقه )  
درمندی ابن حنبل به شماره ۴۳۶۷ به روایت از « ابن عمر » همین صورت  
متن با اضافه ای در آخر آمده است : بنی الاسلام ... فقال له رجل : و الجهاد فی سبیل الله ؟

قال ابن عمر : الجهاد حسن ؛ هكذا حدثنا رسول الله .

« کلینی » در : « اصول کافی » ، ذیل باب : « دعائم الاسلام » این

حدیث را با الفاظ متفاوت به چند صورت ضبط نموده است .

اکنون با توجه به قدرمندی این حدیث صحیح که حکایت از دعائم پنج گانه دین مقدس ما اسلام دارد ، مناسب می نماید که شرح لطیفی را که « کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سزواری » در باب این حدیث شریف در کتاب خود : « الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة » ص ۱۹ نگاشته است در این جا بیاوریم :

« وصل سوم در اسلام قال النبی (ص) : بنی الاسلام علی خمس ...

یعنی خانه اسلام را بر پنج ستون بنا کرده اند ، و قصر مسلمانی را بر پنج قاعده نهاده اند اگر می خواهی که یگانه دو جهان باشی در این سه روزه عمر فانی چهار بازار وجود خود را بدین پنج گوهر آرایش ده تا شهر دینت معمور گردد ؛

پنج اساس است که ایمانی است هر يك از آن حصن مسلمانی است  
هر که در آنها نه عمارت نهاد مایه خود جمله به غارت بداد

اول - از این ابنیه خمس مسلمانی که اثنیة وحدت ربانی است از شجرة

طیبة شهادت ثمره جانی برداشتن است ، و این نهال نامی مبارک را در زمین

دل بی غل کاشتن .

دوم - قامت ستون نماز که قاعده دین پیغمبر است ، كما قال النبي (ص) :  
« الصلوة عمود الدین » برافراشتن ، و خانه ایمان را بدین رکن اعظم  
معمور داشتن .

سوم - از زروسیم مزکای زکوة کلید نجات ساختن ، و در بهشت گشادن ...  
چهارم - به روزه رمضان مهر بر در دوزخ نهادن ، و ملائکه ملکوت را  
از بخار عطر : « ریح الصیام اطیب عندالله من المسک الاذفر » تحفه فرستادن .  
پنجم - به سوی امان خانه : « و من دخله کان آمناً » راه برداشتن ،  
و به قلم : « أن اول بیت وضع للناس » بر لوح خاطر رقم : « ولله علی الناس  
حج البيت » نگاشتن ...



ص ۲۳ س ۱۳

قال رسول الله : رحم الله خلفائي . قيل يا رسول الله ! و من خلفائك ؟  
قال : الذين يحبون سنتي و يعلمونها عباد الله .

به همین صورت در : « المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار » ، و :  
« احیاء العلوم » ضبط شده است ، وهم با این ترتیب : « اللهم ارحم خلفائي :  
الذين یأتون من بعدی ، الذين یروون احادیثی و سنتی ، و يعلمونها الناس » .  
و نیز با تفاوت اندکی در لفظ در : « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۱۰۳ ،  
و « رشحات نبویه » ص ۱۰۹ مذکور است . در . ف : بخش احادیث کتاب :  
« مفتاح النجات » ص ۳۱۷ .



ص ۲۴ س ۶

قال رسول الله : يا ابهريرة ! علم الناس سنتي ، يكن لك نوراً ساطعاً  
يوم القيامة ، يغبطك به الاولون و الآخرون .

سند این حدیث در کتب اخبار به دست نیامد .

ص ۲۴ س ۱۲ ، و ص ۲۸ س ۸

أمرت أن أقاتل الناس ، حتى يقولوا : لا إله إلا الله ؛ فإذا قالوها  
عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله .

اسناد این خبر در : « صحیح مسلم » ج ۱ ، ص ۳۸ ، و « مجمع الزوائد » ،  
ج ۱ ، صفحه های ۲۶ و ۲۷ ، و « مرصاد العباد » صفحه های : ۶۴ و ۳۳۵ ،  
و « حلیه الاولیاء » ج ۳ ، ص ۲۵ ، و « جامع الاسرار و منبع الانوار » صفحه های :  
۸۴ ، و ۵۹۱ ، و با تفاوتی اندک در عبارت ، در : « جامع الصغیر » ج ۱ ،  
صفحه های ۵۷ و ۱۱۰ ، و « شرح تعرف » ج ۲ ، ص ۱۸ مضبوط است .  
در کتاب : « المقدمات من نص النصوص » ( فعل اول ، قسم اول ،  
الافتاحیات ) ص ۲۹ ، مراد از قول : « لا اله الا الله » در این خبر این چنین  
باز گفته شده است : و المراد به : التوحید ، لا غیر . نیز ر . ف : همین  
کتاب ، ذیل : القسم الثالث ، ص ۴۰۴ .

« ابوالفتوح رازی » در مجلد سوم از تفسیر خویش ، ص ۳۵۱ ، پاسخ  
مقام شامخ نبوت را در برابر سؤال از جزء اخیر این خبر : « ... الا بحقها  
و حسابهم على الله » این چنین درج نموده است : قیل : و ما حقها یا رسول الله ؟  
قال : زناء بعد احصان ، و کفر بعد ایمان ، و قتل نفس تقیل بها . نیز ر . ف :  
« مفتاح النجات » ص ۳۰۷ .



ص ۲۵ س ۵

قال ابوالحسن بن علی بن محمد التمیمی ، قال حدثنا ابراهیم بن یوسف  
البلخی عن عبدالمجید ، عن عبدالعزیز ، عن ابيه ، عن نافع ، عن ابن عمر ،  
قال رسول الله : من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل يوم ثواب الف  
نبي من الانبياء و بنى الله له بكل يوم مدينة في الجنة ، و كتب الله له بكل  
قدم يرفعها عشر حسنات ، و من صلى في الجماعة كتب له بكل ركعة اجر شهيد .

قالوا : يا رسول الله ! و متى يعلم الرجل انه على السنة و الجماعة ؟ قال :  
اذا عرف من نفسه عشر خصال . . .

خبری است مبسوط در بساب : ده قاعده اساسی از مسائل : « سنت و جماعت » که احمد جام در کتاب های : « مفتاح النجات » ، باب دوم : « اندر بیان کردن سنت و جماعت ، و طریق آن از هر نوع که هست » ، ص ۸۵ و در کتاب : « انس الثائین » باب چهارم ، ذیل عنوان : « می پرسند سنی و جمعی کیست » ، ص ۴۲ ، در شرح و توضیح مسائل اعتقادی مربوط به « سنت و جماعت » بدان استناد جسته است .

حجة الاسلام «غزالی» در : « نصيحة الملوك » به ده نکته قریب به مضمون این خبر ، تحت عنوان : آغاز اصول اعتقاد که بیخ ایمان است ، ص ۲۹۵ ، اشاره کرده است .



ص ۲۹ س ۱۹

صلوا خلف كل امام بر او فاجر لكم صلواتكم و عليهم اثمهم .

به صورت : « صلوا خلف كل بر و فاجر و صلوا على كل بر و فاجر و جاهدوا مع كل بر و فاجر » در « جامع الصغير » سیوطی ج ۲ ص ۷۳ به « روایت بیهقی » از « ابوهریره » و در کتاب : « كنوز الحقايق » ص ۴۷۴ به روایت « دارقطنی » چنین ضبط شده است : « من اصل الدين الصلوة خلف كل بر و فاجر » .

و به روایت : « معاذ بن جبل » در : « مجمع الزوائد هشمی » ج ۲ ص ۶۷ این چنین مذکور است :

« اطع كل امير و صل خلف كل امام ولا تسبن احداً من اصحابي »





ص ۳۰ س ۲

من فارق الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه

این حدیث با مختصر تفاوتی در « کنوز الحقایق » ص ۴۸۰ ، « اخلاق مخشمی » ص ۳۴ ، و نیز در الفاظ مختلف متفق المعنی در کتاب : « صحیح بخاری » ( باب فتن و باب احکام ) ، « صحیح مسلم » ( باب اماره ) ، « سنن ابی داود » ( باب سنه ) آمده است - همچنین « ابن جوزی » مضمون این حدیث را در « تلبیس ابلیس » ذکر کرده و در : « المعجم المفهرس » صورت های دیگری از آن مضبوط است .



ص ۳۰ س ۳

یدالله علی الجماعة

به همین صورت در کتاب : « کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ص ۵۰۹ ، و « جامع الصغیر » ج ۲ ، ص ۳۷۰ به روایت « ابن عباس » ، و باز در همین مجلد از همین کتاب با تفصیل بیشتر در ص ۳۲ ، و « تفسیر ابوالفتوح رازی » ج ۲ ، ص ۱۸۷ ، و « تلبیس ابلیس » ص ۵ ، « التمثیل و المحاضرة » ص ۲۷ ، « المستطرف » ج ۱ ، ص ۲۶ ، ذیل : من الامثال من الحدیث النبوی ، و « مفتاح النجات » ص ۳۳۱ ، و : « انس الثائبین » ص ۴۶ ، و « ترك الاطناب » ص ۱۸۸ ، و « امثال و حکم دهخدا » ص ۲۰۳۵ .

صورتی دیگر از آن را « ابن جوزی » در : « تلبیس ابلیس » چنین به دست داده است : « یدالله علی الجماعة والشیطان علی من ینخاف الجماعة » و هم مؤلف در این کتاب ، ذیل باب : « الامر بلزوم السنة والجماعة » ترتیب دیگری از این حدیث را نقل کرده است .

« ابن اثیر » در کتاب : « النهاية فی غریب الحدیث و الاثر » ، در ذیل

لفظ « ید » ، به مناسبت توضیحی در باب : « یدالله » نگاشته ، و سپس بدین حدیث استناد نموده است :

« ... و یدالله کنایة عن الحفظ و الدفاع عن اهل المصر ؛ کانهم خصوا بواقیة الله و حسن دفاعه ، و منه الحدیث : یدالله علی الجماعة » .

در : « صحیح ترمذی » ج ۹ ص ۱۰ ذیل : « ابواب الفتن » به روایت « ابن طاوس » از پدرش ، و وی از « ابن عباس » چنین منقول است :  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : « یدالله مع الجماعة » و پس آنگاه می نویسد : « هذا حدیث حسن غریب ؛ لا نعرفه من حدیث ابن عباس الا من هذا الوجه » .



ص ۳۴ س ۵ و ۱۴

المعرفة نور حار :

« ابن مطهر » در کتاب : « حدیقة الحقیقه » ورق ۵۹ ، در باب دوم ، ذیل عنوان : « فی بیان المعرفة ... » چنین آورده است :  
« ... سئل رسول الله (ص) : ما المعرفة ؟ قال : المعرفة نور حار - بدان وفقك الله اكه : معرفت نوری است ، سوزنده ، و نیست کننده ، و روشن گرداننده . و مضمون آن به صورت پارسی نیز در « معراج السعادة » ص ۵۴۳ دیده می شود .



ص ۳۶ س ۶

لولم تذنبوا لخلق الله قوماً یذنبون فیغفر لهم .

این حدیث قدسی در « شرح جامع الصغیر » از سیوطی ، ج ۲ ص ۲۲۱ ، به روایت « عبدالله بن عباس » چنین ضبط شده است : « لولم تذنبوا لجاء الله

تعالی بقوم یذنبون لیغفر لهم». و باز صورتی دیگر از آن را «عجلونی» به روایت «ابوهریره» چنین نقل نموده است: «لولم تذنبوا لذهب الله بکم و لجا ب قوم یذنبون، فیستغفرون الله، فیغفر لهم». (کشف الخفاء، ج ۲ صفحه های ۱۶۴، ۳۴۳) و در همین کتاب صورت هایی دیگر از آن نیز دیده می شود با آغازی این چنین: والذی نفسی بیده لولم تذنبوا ...

«عین القضاة همدانی» در: «تمهیدات» خود، ص ۲۳۱، این حدیث را همراه با صورتی لطیف از پارسی آن، چنین به دست داده است: «لولم تذنبوا لذهب الله بکم، و لجا ب الله بقوم یذنبون، فیستغفرون، فیغفر الله لهم و یدخلهم الجنة» - می گوید: «اگر این گناه کاران نبودندی، گناه کاران دیگری بایستندی. تا این ذنب بر جای داشتندی؛ ترک این گناه کفر باشد، و فرمان این گناه طاعت!»

«ابوالفتوح رازی» در تفسیر خویش (ج ۵ ص ۱۸۹) صورت پارسی حدیث را بدینسان ذکر نموده است:

«ابوسلمه گفت از ابوهریره که رسول علیه السلام گفت: به دوزخ نشود آن که از ترس خدای تعالی بگریزد، و به بهشت نشود آن که بر معصیت مصر باشد؛ و اگر شما گناه نکنید خدای تعالی قومی را بیارد که گناه کنند، تا ایشان را بیامزد، و به بهشت برد.»

«مبیدی» بخشی از مناجات موسی علیه السلام را در این باب با باری تعالی، چنین ضبط نموده است:

«... آورده اند که موسی گفت، الهی! ترید المعصية من العباد و تبغضها؟ - معصیت بندگان به ارادت تست، آنکه آنرا دشمن می داری، و بنده را به معصیت دشمن می گیری؟! حق جل جلاله فرمود: یا موسی! ذاك تأسیس لعفوی. آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می نهم؛ خزینة رحمت ما پر است، اگر عاصیان نباشند ضایع ماند. در خبر است: لولم تذنبوا لجا ب الله بقوم یذنبون کی یغفر لهم - کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۸ ص ۴۴۰»

نیز ر. ف : کشکول از : «شیخ بهاء الدین عاملی» ، ج ۲ ، ص ۳۶۱ ،  
و کتاب : «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۹۲۶ .  
و محتمل است که مفاد این رباعی منسوب به : «خیام نیشابوری» ناظر  
بدین حدیث شریف باشد :

آباد خرابات ز می خوردن ماست      خون دوهزار توبه در گردن ماست  
گرمی تکم گناه رحمت که کند ؟      آرایش رحمت از گناه کردن ماست  
(تذکره طرب خانه ، ص ۲۰۳)

\* \*  
\*

ص ۳۸ س ۲

ان لربکم فی ایام دهر کم نفعات الا فتعرضوا لها لعل احدکم ان تصیبه  
نفعة منها فلا یسقی بعدها ابداً .

به همین ترتیب باصورت پارسی آن در : «خلاصة المقامات» ورق ۱۷۰  
دیده می شود . «عجلونی» بخش نخستین آن را تا : «لعل» به روایت : «ترمذی»  
در : «النوادر» ، و «طبرانی» در «الاوسط» ، و «ابن عبدالبر» در : «التمهید» ،  
در کتاب خود : «كشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۱ ص ۲۳۲ نقل نموده  
است .

و به همین مضمون با اختلافی در عبارت به صورت : «تعرضوا لنفعات رحمة  
الله تعالی فان الله تعالی فی ایام دهر کم نفعات من رحمته یصیب بها من یشاء من  
عباده» در کتاب : الرسالة العلیة فی احادیث النبویة «ذیل باب : در شرف بعضی  
از ازمه» ، ص ۲۷۷ مضبوط است .  
«ملاحسین واعظ کاشفی» در : «فتوت نامه» آن جا که سخن در جهات

تسمیه «خرقه» می راند (فصل اول: در بیان خرقه) ، ص ۱۵۲ این حدیث شریف را در شرحی صوفیانه چنین تفسیر نموده است :

«... و گویند این اسم را از «خرقه» گرفته اند ؛ و آن روزنی باشد در خانه . و مقصود سخن آن است که از بوستان غیب ، در خانه دل باید که روزنی کرده باشد ، و پیوسته دیده بر آن روزن نهاده ، تا نسیمی که از آن گلشن برسد ، آنرا به شامه روح استشمام کند تا به سر این حدیث کار کرده باشد که : وان لربکم فی ایام دهرکم ...»

نیز ر. ف. : «فتوحات مکیه» ج ۱، ص ۲۴ ، «احیاء علوم الدین» ج ۱ ، ص ۱۳۴ ، ذیل : «کتاب اسرار الصلوة و مهماتها» ، و ج ۳ ص ۷ ، و : «النهاية فی غریب الحدیث» ، و «جامع الصغیر» ج ۱ ص ۹۵ ، و «عبر العاشقین» ص ۱۰۷ ، و «احادیث مثنوی» ص ۲۰ ، همراه با این بیت از مثنوی شریف :

گفت پیغمبر که نفحت های حق اندر این ایام می آرد سبق  
و «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» ج ۵، ص ۲۴۴ ، ذیل : «سبق آوردن»  
و کتاب «فروع بینش» ص ۱۹۳ .

«روزبهان بقلی شیرازی» این حدیث را بمناسبت در ضمن ترجمه احوال و ذکر «شطح» : «ابوالحسین المزین» بیان نموده است :

«... صوفی صحن خاموشان عشق ، مریدان زوایای مراقبت را گفت که : هلا ، هلا ! طیب وصال جان را مستشوق باشی ... ان لربکم فی ایام...» -  
(شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی - ص ۲۱۸) .

صاحب : «سراج السائرین» تفصیل آن را به همان گونه که در متن کتاب حاضر می یابیم ذکر کرده با ترجمه اش به پارسی بدین سان :

«... فارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام می فرماید که خداوند پروردگار شما را در ایام شما ، و روزگار شما عطاهاست ، یعنی نسیم های فضل و لطف بوزاند ؛ طلب کنید آنرا از جای گاه آن تا مگر شما را از آن نصیبی باشد ، تا هرگز نیز بدبخت نشوید» (باب اول - ورق ۳)

«خرندزی» جزء نخستین این حدیث شریف را یعنی به مقدار : ان لربکم

فی ایام دهر کم نفحات « در « نفثة المصدور » ص ۷۱ ضبط نموده است اما بقیت آن را تا : الا فتعرضوا لها استاد دانشمند دکتر یزدگری در بخش تعلیقات و حواشی این کتاب (صفحه‌های ۲۶۵-۲۶۶) آورده ، و معنی تمام را به الفاظ پارسی چنین لطیف عبارت نموده‌اند :

« . . . همانا به روزگار شما نسیم لطف و عنایت پروردگارتان درویش است ، هان ! آن نسیم قبول را به جان پذیره شوید . ( و دل و جان خویش را در معرض و مهب آن قرار دهید ، شاید بود که باویش آن دل مرده شما زنده گردد ، و جان پژمرده و روح افسرده شما طراوت و نضارت گیرد . »



ص ۳۸ س ۱۲

### کل شیء یرجع الی اصله

حدیث نیست ؛ بلکه عبارت معروفی است که پیشینیان در کتب : امثال ، و قصص ، و اخلاق ، و حکمت ، و نحو به کار برده‌اند (دکتر مهدوی دامغانی در تعلیقات کشف الحقایق ، ص ۳۱۹ ، درباره آن نوشته‌اند : از مصطلحات علم نحو است در مبحث تصغیر و جمع و نسبت) - « شیخ جام » نیز آن را به عنوان حدیث به کار برده است .

حکیم ناصر خسر قبادیانی ، مضمون آن را در این بیت چنین آورده است :

هر چیز باز اصل شود آخر      گفتار سودگی کند وزاری  
(تحلیل اشعار ناصر خسرو ، ص ۱۱۱)

« عثمان مختاری » نیز در قصیده‌ای در مدح ارسلان شاه بن کرمان شاه مفهوم این قول را چنین آورده است :

کل است خنجر ملك ، وذات فتح جزء

لابد به کل خویش بود جزء را مآب

( دیوان عثمان مختاری به اهتمام دانشمند گرانمایه جلال الدین همائی )



صوفیه در آثار خویش غالباً آن را به صورت مثل آورده اند؛ از جمله شیخ بزرگک: «روز بهان بقلی شیرازی» در تصنیف خویش: «عبر العاشقین»، ص ۳۱، آنجا که سخن در فضیلت حسن، وحسن، و مستحسن می راند بدین مثل این گونه توسل می جوید:

«... از بدایت فطرت حسن برگزید شاهدان حق... و با معدن اصلی برند، که از جنت فردوس اعلی، وجنة المأوی، شجره طویبی، وسدرۃ المنتهی شعشه می زند؛ زیرا که آنجا نور از نور حق دارد، وحسن از حسن، و جمال از جمال، و بها از بها، و بقا از بقا. در این جوار نشیند الا آنک از آن جای نصیبه دارد؛ جزو باکل رسد: کل شیء یرجع الی أصله.

و نیز در: «فصوص الاداب»، ص ۴۰، و: «کشف الحقایق» صفحه های: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۹۱، ۱۹۲، و: «امثال و حکم» از: «علامه علی اکبر دهخدا»، ج ۱، ص ۳۶۱، ذیل: «باز گردد به اصل خود هر چیز = صورت پارسی این مثل، که به مناسبت، عباراتی مشابه آن، یا ابیاتی متضمن همین معنی نقل شده است:

یکی داستان زد بر این بر پلنگ . بدان گه که در جنگ شد نیز چنگ  
مرا کارزار است گفت آرزوی . پدر از نیا این چنین داشت خوی  
( شاهنامه فردوسی )

و:

نباشد مار را بچه به جز مار . نیارد شاخ بد جز تخم بد بار  
(ویس و رامین)

و باز این بیت از «ادیب صابر» در صفحه ۱۲۲۷ از: «امثال و حکم»

به اصل باز شود فرع و هست نزد خرد  
مر این حدیث مسلم، هم این مثل مضروب

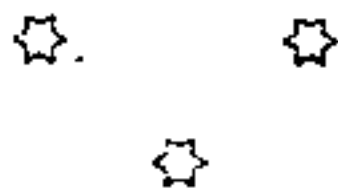
ادیب «وصاف الحضرة» در تاریخ خود، ذیل فصل: «ذکر اتابکان فارس»  
 ص ۱۵۹، بدین مثل این گونه استشهاد نموده است:  
 «... بعد از اندک مدتی مملکت فارس که مانند دُرّ، در صدف محروز  
 و محفوظ بود، به حکم: «کل شیء یرجع الی اصله»، چون قطره در دریای  
 پریشانی غرق شد...»  
 تفصیل در باب این مثل معروف را هم در کتاب: «انس التائین»،  
 ص ۳۴۰، (بخش احادیث، و روایات، وامثال، و اقوال مشایخ و بزرگان)  
 می توان بازجست.



ص ۴۱ س ۱۰

لا اجر لمن لا خشية له .

بدین صورت در جایی نیافتم .



ص ۴۲ س ۱۶

ان الله تعالى مائة رحمة: انزل منها رحمة واحدة، و قسمها بين الجن،  
 والانس، والطيور، والبهائم، والهوام؛ فيها يتعاطفون، و بها يتواصلون،  
 و بها يتراحمون، و آخر تسعا وتسعين رحمة لنفسه یرحم بها عباده يوم القيمة .

ملخصی از آن در «المنهج القوی» ج ۵ ص ۵۸۶، و نیز دو صورت  
 مفصل و متفاوت از این حدیث با مضمون واحد، یکی به روایت «ابوهریره»  
 در «شرح جامع الصغیر» ج ۱ ص ۱۱۸، و دیگری به روایت: «سلمان الفارسی»  
 در تفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۳ ص ۷۵۸ مضبوط است. و نیز  
 ز. ف: «تنبيه الخواطر و نزهة النواظر» ص ۲۹۲.

صورت پارسی این خبر در: تفسیر «ابوالفتوح» ج ۱ ص ۲۴ (بی ذکر

متن عربی آن ( چنین نقل شده است : « عطا » روایت کند از « ابوهریره » که رسول (ص) گفت : خدای تعالی را صد جزء رحمت است ؛ نودونه در خزانه غیب رحمت ذخیره کرد ، و يك جزء بر همه اهل دنیا مفرق کرد ، و هر رحمتی و رأفتی و شفقتی و عطفی که در جهان هست از آن يك جزء رحمت است . چون فردای قیامت باشد آن جزء پراکنده جمع کند ، و به آن ضم کند . . . »  
 علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر ، در کتاب : « احادیث مشنوی » ص ۱۸۳ این بیت از دفتر پنجم مشنوی « ملای روم » را با مضمون این خبر موافق ضبط نموده‌اند :

عفوهای جمله عالم ذره‌ای      عکس عفوهای تو هر بهره‌ای

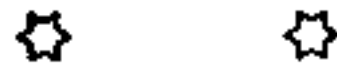


ص ۴۴ س ۵

روزی مهتر (ص) گفت مر عبدالله عباس را رضی الله عنهما : أعلمك كلمات : احفظ الله يحفظك ، واحفظ الله تجده أمامك ؛ واذا سئلت فاسئله ، واذا استعنت فاستعن بالله . فلو أن الأمة اجتمعوا على أن ينفعوك لم ينفعوك الا بشيء كتب الله لك ، ولو اجتمعوا على أن يضروك لم يضروك الا بشيء كتب الله عليك ؛ طويت الصحف و جف القلم .

به همین ترتیب مذکور در متن ؛ خطاب به «عبدالله بن عباس» باصورت پارسی آن در « خلاصة المقامات » ورق ۱۴۵ ، و « كنوز الحكمة » ورق ۸۶ ، و « سراج السائرین » ورق ۳۸ ملاحظه می‌شود .  
 جزء نخستین این خبر با اختلاف عبارت در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۷۶۱ و ج ۵ ص ۵۵۱ مذکور است .  
 در کتاب : « بستان العارفين » ذیل باب : « احادیث صحیح ص ۳۸ » با تفاوتی در بعضی از الفاظ در جزء اخیر حدیث به ضبط رسیده است به روایت از ابن عباس :

« ... قال : كنت خلف النبي (ص) يوماً ، فقال : يا غلام ! انى أعلمك كلمات : احفظ الله يحفظك ... »  
 در کتاب : « تنبيه الخواطر و نزهة النواظر » همین مضمون با اندک فرقی در لفظ خطاب به « ابوذر غفاری » به ثبت رسیده است :  
 « يا اباذر ؟ ألا أعلمك كلمات ينفعك الله عزوجل بهن ؟ قلت : بلى ! يا رسول الله ! قال : احفظ الله تجده امامك ... ص ۲۷۸ » .



ص ۴۷ س ۴

ان رجلین من امتی یقومان فی الصلوة : رکوعهما ، و سجودهما سواء ؛  
 و ان فضل صلوة الرجل علی الآخر كما بین السماء و الارض .

به همین معنی و مضمون اما با الفاظ متفاوت در « حلیة الاولیاء » ج ۱ ص ۳۶۲ مذکور است .

« ابو حسین ورام مالکی » در کتاب : « تنبيه الخواطر و نزهة النواظر » ص ۴۰۶ صورتی متفاوت از آن را چنین آورده است :

« ان الرجلین لیکونان فی صلوة واحدة و بینهما من الفضل كما بین السماء و الارض ؛ و ذلك ان یکون احدهما مقبلا علی الله و الآخر ساه غافل » .

« احمد جام ژنده پیل » در « سراج السائرین » باب ۱۲ ، تحت عنوان : « در فرق میان نماز و راز » ترجمه پارسی این خبر را به صورتی نغز بیان می کند و پس آنگاه به ذکر متن خبر می پردازد :

« ... اما از نماز تا به نماز بسیار فرق است ، اما این فرق در نماز کننده افتد نه در نماز ؛ زیرا که دو تن نماز کنند ، و هر دو روی فرایک قبله کنند ، و هر دو مسلمان باشند ، و هر دو رکوع و سجود هم چون هم کنند ، و از نماز یکی تا به نماز دیگر چندان فرق افتد که از آسمان تا به زمین ا »

صاحبان : « اللالی المصنوعة » در ص ۳۸ ، و : « تذکرة الموضوعات »

نیز در ص ۳۸ ، این حدیث را در کتاب خود نقل نموده و آن را « موضوع » دانسته اند . هم چنین رف : « مفتاح النجات » ص ۳۱۰ بخش شرح احادیث .



ص ۴۹ س ۱۹

جزیا مؤمن ! فان نورك اطفأ ناری:

به همین صورت در تفسیر : « كشف الاسرار وعدة الابرار » ج ۶ ص ۸۹ ، وبا تفاوت : « لهبی » به جای : « ناری » در « تمهیدات » از : « عین القضاة همدانی » همراه با توضیحی : « اگر ذره ای از آتش دل مشتاقان بر آتش دوزخ آید ، چنان که کافران را عذاب باشد از دوزخ ، دوزخ نیز عذاب یابد از آتش دل ایشان . . . ص ۲۴۰ » ، و هم در مکاتیب « عین القضاة » ج ۲ صفحه های ۲۱۶ و ۲۳۶ : در حالی گویند که دوزخ را پیک دم خود سرد کند ، باورت نبود ؟ خبر مصطفی شنو ! که دوزخ با مؤمن بگوید که : جزیا مؤمن . . . » و به همین ترتیب با پارسی آن در : « انس التائبین » باب ۴۲ ، و « کنوز الحکمة » ورق ۱۶۷ مذکور است .

این مقدار که در متن این کتاب عنوان شده ، بخش دوم از خبری است

که تفصیل آن به صورت :

« ان المؤمن اذا وضع قدمه على الصراط يقول النار : جزیا مؤمن ! فقد اطفأ نورك ناری - چون مؤمن تمام بر صراط نهد آتش دوزخ گوید : سبك بگذر ای پارسا ! چون نور تو نار مرا خواهد کشت . » در شرح تعرف ج ۲ ص ۱۷۷ ملاحظه می شود .

« ابوالفتوح رازی » مخاطب را ، شاه مردان ، علی علیه السلام دانسته و

چنین آورده است :

جزیا علی ! فان نورك اطفأ لهبی ؛ بگذر که نور تو درفش من بنشاند ( تفسیر ابوالفتوح ، ج ۲ ، ص ۱۴۵ ) و باز در جای دیگر از همین تفسیر چنین می آورد :

« . . . و مؤمن بود که او را چندانی نور بود که آتش دوزخ را بنشانند، و تاب ببرد؛ تا آنجا که برصراط می‌گذرد، و از دوزخ آواز می‌آید که: جز یا مؤمن . . . ج ۵ ص ۲۴۷»

« تقول النار للمؤمن يوم القيمة: جز یا مؤمن! فقد اطفأ نورك لهبی »  
صورتی دیگر از آن است که «سیوطی» در جامع الصغیر، ج ۱ ص ۱۳۲، و «عجلونی» در: «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۳۱۳، به روایت: «طبرانی» در: «الکبیر» از یعلی بن منبه، و «ترمذی» در: «نوادیر الاصول» به دست داده است.

«غزالی» تعبیری بس لطیف درباره این خبر آورده است:

« . . . نور عقل چون قوت گیرد، آتش شهوت و خشم فرو کشد تا گوید: جز یا مؤمن! فان نورك اطفأ ناری؛ دوزخ از ایمان فریاد کند، و حدیث در میان نه. بلکه چون طاقت نوری ندارد به هزیمت شود چنان که پشه از باد به هزیمت شود، نار شهوت هم از نور عقل به هزیمت شود . . . کیمیای سعادت ج ۲ ص ۸۰۵ ».

«روزبهان بقلی شیرازی» در «شطحیات»، فصل ۱۵۰، ص ۲۵۳، ذیل عنوان: «فی شطح الشبلی» گوید که: اگر بر دل من دوزخ با همه آتش و همه سوختن بگذرد، و از تن من مویی بسوزد من مشرک باشم! قال: یعنی من در محل معرفت به نور قدم ملتبس ام، اگر دوزخ خواهد که مرا بسوزد، نتواند . . . در توحید تحقیق این سخن از شب روضحرای سبحانی علیه السلام ربانیان را در نعت توحید صادر شد و گفت: روز قیامت دوزخ گوید مر مؤمن را که: جز یا مؤمن . . . یعنی نور تو نور حق است، و آن نور قدیم است چون بر من قاهر شود، من مستأصل شوم.

محقق مفضال استاد مدرس رضوی صورت پاریسی این مقدار از حدیث مذکور در متن را بدین صورت: «ای مؤمن از پیش من بگذر، و دور شو که نور آتش تو مرا می‌کشد» همراه با اسناد آن در کتاب مستطاب: «تعلیقات حدیقة الحقیقة» صفحه‌های: ۱۵۷ و ۱۵۸ مرقوم داشته، و این بیت از «حکیم



غزنوی « را :

آه عارف چوراه برگیرد دوزخ از بیم او سپر گیرد

ملهم از آن ذکر نموده‌اند . نیز ر . ف : « مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحر العلوم » دفتر ۶ ص ۱۵۸ ، و کتاب : « احادیث مثنوی » ص ۳۵ ، و « حلیۃ الاولیاء » ج ۹ ص ۳۲۹ ، و « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » مجلد ۱ ، ص ۲۹ ، ذیل : « آتش عاشق » ، که به مناسبت این دو بیت از دفتر پنجم مثنوی معنوی :

ز آتش عاشق از این رو ای صفی

می شود دوزخ ضعیف و منطقی

گویدش بگذر سبک ای محتشم

ور نه ز آتش های تو مرد آتشم

همراه با تمامت حدیث در آن نوشته آمده است ؛ و نیز مجلد ۳ ص ۲۸۰ ،

از همین فرهنگ ذیل کلمه : « جحیم » با این دویست از دفتر اول :

مصطفی فرمود از گفت جحیم که به مؤمن لابه‌گر گردد زیم

گویدش : بگذر ز من ای شاه زود هین که نورت سوز نارم را بود

و باز در مجلد ۴ ص ۴۰۲ ذیل : « دامن کشیدن » با این دویست از

دفتر سوم :

زان که دوزخ گوید : ای مؤمن تو زود

برگذر که نورت آتش را ربود

بگذر ای مؤمن که نورت می‌کشد

آتشم را چون که دامن می‌کشد

و نیز در مجلد ۶ ص ۱۷۲ ، ذیل کلمه « صفی » ، و در ج ۷ ص ۵۶۱ ،

ذیل : « نار الکافرین » همراه با این بیت از دفتر اول مثنوی معنوی :

نار شهوت را چه چاره نور دین نورکم اطفاء نار الکافرین

و هم در این مجلد ص ۷۱۷ ، ذیل کلمه : « نور » و با این بیت از دفتر سوم

مثنوی ملای روم ، ناظر به حدیث شریف متن :

کشتن این نار نبود جز به نور نورك اطفأ نارنا نحن الشکور

☆ ☆

☆

ص ۵۰ س ۱۰ ، و ص ۱۸۶ س ۱۱

طرقوا لنور عبدعارف الی معروف واحد ، احد ، صمد ، غفور . . .

«طرقوا» صیغه جمع امر مخاطب است به معنی : راه دهید ! و به یک سو شوید !

و رسم چنین بوده است که نقیبان عرب در پیش سلاطین بگویند :  
طرقوا ! طرقوا !

لفظ یسعی بخوان که اندر نشر طرقوا گوی مؤمن است به حشر

( تعلیقات حدیقه الحقیقه - تألیف محقق مفضل استاد مدرس رضوی ص ۱۳۸ )

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در « اسرارنامه » ذیل : «صفت معراج رسول (ص)» صفحه های : ۱۹ و ۱۸ چنین گوید :

قدم بر ذروه خلد برین زد علم بر عرش رب العالمین زد

شده فیروزه گردون خروشان زبانگ طرقوا! ای سبز پوشان

به آخر هم چنان می شد علوجوی ملایک صد هزاران طرقوا! گوی

فتاده غلغلی در عرش اعظم که آمد صدر و بدر هر دو عالم

امیر و سید سادات آمد سپه سالار موجودات آمد

مصحح دانشمند «اسرار نامه» در صفحه ۲۴۰ از این کتاب ، در توضیح

« طرقوا! » چنین آورده اند :

« . . . در صفت معراج آمده است که هنگام عبور سرور کائنات از آسمانها

ملایک راهنما بانگ بر می داشتند که : راه دهید ! زیرا که از هجوم فرشتگان

برای دیدن این مهمان نورسیده خدای تعالی راه بسته می شد .

ص ۵۲ ، س ۱ ، و ص ۱۴۳ ، س ۹ ، و ص ۲۲۴ ، س ۱۱  
**الله ارحم بعبده المؤمن من الوالدة الشفيقة بولدها**

به همین صورت در : « خلاصة المقامات » ص ۱۱۲ ، و با تفاوت : الله ارحم بعباده المؤمنين . . . در همین کتاب ص ۱۷۴ ، و همراه با ترجمه پارسی ، در کتاب « كنوز الحكمة » ورق های شماره : ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۳۱۵ و ۳۱۶ ، و نیز در « بحار الحقیقه » ورق شماره ۱۸۰ ، و در : « نامه های عین القضاة همدانی » ج ۲ ص ۱۴۱ مورد استشهاد قرار گرفته است .

مصنف « سراج السائرین » احمد جام ، این خبر را در باب پنجم از کتاب خویش ، ورق ۴۸ ، آورده و در جای دیگر از همین کتاب ( باب نهم - ورق ۷۵ ) برای خبر تفسیری لطیف بدین قسم ترتیب داده است :  
 « . . . و این سخن سرّی عظیم دارد : یکی آن است که مادر مزدحجم بدهد تا او پشت کودک به نیش پاره کند ، و خسته کند ، و نه از گریستن کودک اندیشه کند ، و نه از زخم نیش صلاح اونگه دارده . و وقت نیز باشد که کودک حدث کند در کنار مادر ؛ مادر وی را بشوید و صد بوسه بر اندام های او زند - نه از گند حدث باك دارد ، و نه از ملامت مردمان . رسول علیه السلام می فرماید :  
**حق تعالی بر بندگان خویش رحیم تر ، و بدیشان بیناتر ، و به مصلحت ایشان داناتر است ( از آن مادر مهربان به فرزند خود . . . )**  
 « غزالی » در : « کیمیای سعادت » ( مجلد اول ، عنوان دوم ، در شناختن

حق تعالی ، ص ۴۳ ) پارسی خبر را چنین ضبط نموده است :  
 « . . . چنان که رسول علیه السلام گفت : شفقت خدای تعالی بر بندگان بیش است از شفقت مادر بر فرزند شیرخواره »

« ان الله سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها » صورتی دیگر است از این خبر که « میبیدی » در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۳۹۴ ، و ج ۴ ص ۳۲۴ آورده است . مؤلف در این جا به نکته ای دل انگیز تمثل جسته است که اجمال آن را به پارسی برمی گردانیم :

« . . . روایت کنند که مهتر عالم علیه السلام در یکی از سفرها بر زنی گذشت که نان می پخت و کودکش باوی . به او خبر دادند که پیامبر خداست که

می آید . زن به خدمت رسول خدا بار یافت و اظهار داشت : چنین دریافتیم که فرموده اید : خداوند نسبت به بندگان خویش از مادر به فرزندش مهربان تر است ؟ پیامبر خدا در پاسخ گفت : آری ! هم چنین است . آن زن بیان داشت : اما مادر فرزند خود را در این تنور نمی افکند ! مهتر گریست ، و فرمود : خداوند هیچ کس را در آتش دوزخ عذاب نمی کند مگر آن کس که از گفت : لا اله الا الله سر باز زند . «

و باز به صورتی دیگر در « کشف الاسرار » ج ۶ ص ۴۰۹ می بایم : قال النبی (ص) : انما انا لکم مثل الوالد لولده . همین ترتیب در « غزالی » در « احیاء » ج ۱ ص ۱۶۷ ، و « عین القضاة همدانی » در « نامه ها » ج ۱ ص ۱۳۱ ، و ج ۲ ص ۴۳ نقل نموده اند .

گفت پیغمبر شما را ای مهان چون پدر هستم شفیق و مهربان  
یتی است از « مثنوی معنوی » که در کتاب : « احادیث مثنوی » ص ۸۴ ،  
از این روایت منقول از کتاب : مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ ، مستفاد دانسته شده  
است . نیز ر . ف : « جامع الستین » ص ۲۴۲



ص ۵۲ س ۱۳ ، و ص ۲۲۰ س ۱۲  
ظنو بالمؤمنین خیراً

به صورت : « من ظن بك خیراً فصدق ظنه » منسوب به حضرت علی (ع) ،  
در « نهج البلاغة » ص ۱۱۱۶ ، و نیز به صورت : « احسنوا ظنونکم باخوانکم »  
در « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة » ج ۲ ص ۴۶۴ دیده می شود .



ص ۵۲ س ۱۳ ، و ص ۵۴ س ۱۳ و ص ۹۴ س ۷ ، و ص ۱۷۰ س ۵ ،  
و ص ۲۲۰ س ۱۴

انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ماشاء

به همین صورت در کتاب : « خلاصة المقامات » ص ۱۱۱ ، تفسیر :

« کشف الاسرار » ج ۱ ص ۵۱۹ و ج ۶ ص ۲۱ خطاب به داود (ع) ، در :  
 «جامع الصغير» ج ۲ ص ۱۳۸ ، و تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۴ ص ۵۷۰ ،  
 و : « المعجم المفهرس » ج ۱ و « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة » ج ۲  
 ص ۴۶۶ ، و به صورت : « انا عند ظن عبدی بی الی الخیرات » در : «جامع  
 الستین » ص ۲۸۰ مضبوط است .  
 خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب : « اوصاف الاشراف » ( فصل ۴  
 ص ۳۸ ، در رجاء ) این حدیث شریف را همراه با توضیحی چنین درج  
 نموده است :  
 « ... و نیز رجاء مقتضی حسن ظن باشد به مغفرت و عفو باری سبحانه  
 و تعالی ، وثقت به رحمت او ، اولئك یرجون رحمة الله و در حصول به مطلوب  
 به موجب آن توقع فرموده است : انا عند ظن عبدی ... » نیز در ف : تفسیر  
 ابوالفتوح ج ۴ ص ۲۴۰ که تفصیل بیشتری را در این باب در بر گرفته است .  
 « انا عند ظن عبدی بی و ان ظن خیرة فله و ان ظن شرأ فعلیه » صورتی  
 دیگر است از این خبر که به روایت ابوهریره در جامع الصغير سیوطی مضبوط  
 است . و هم در این کتاب به صورت : « انا عند ظن عبدی بی ان خیراً فخبیر  
 و ان شرأ فشر » با ذکر اسناد ملاحظه می شود ، ج ۱ ص ۲۴۵ ، و همین مضمون  
 با مختصر تفاوتی در لفظ در همین مجلد ص ۲۰۳ آمده است .  
 صاحب « طرائف الحکم » در ج ۲ ص ۲۳۷ از کتاب خویش به نقل  
 از : « الکافی » ( کتاب الایمان و الکفر - باب : حسن الظن بالله عزوجل )  
 می نویسد : کان الله عند ظن عبده المؤمن ان ... و باز در : « الکافی » ( در  
 همان کتاب الایمان و الکفر و همان باب ) به روایت از : محمد بن اسماعیل بن  
 یزید از ابی الحسن الرضا (ع) می خوانیم که قال : احسنوا الظن بالله ؛ فان الله  
 عزوجل یقول : انا عند ظن عبدی ...  
 « میدی » دو صورت متفاوت از این خبر را : « انا جلیس من ذکرنی ؛  
 انا عند ظن عبدی بی وهو معکم اینما کتم » ( کشف الاسرار ج ۶ ص ۱۵۱ ،

ذیل تفسیر سوره طه ( وهم چنین : «انا عند ظن عبدی ، وانا معه حین یدکرنی ؛ فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ، و ان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم » در: ج ۷ ، ص ۳۹۵ ، ضبط نموده است .

در کتاب : « السوانح فی العشق » صورتی نادر از این خبر به صورت :  
 « انا عند ظن عبدی بی ؛ فالعبد متصل بالظن ، و الظن متصل بالرب ،  
 به دست داده شده (ص ۶) ، و این توضیح به دنبال آن آمده است : آن ظن  
 که غواص این بحر است ، مگر آن گوهر به دستش افتد ، یا او به دست گوهر  
 افتد .

صاحب « برید السعادة » این خبر را ذیل شماره ۳۲ ، در کتاب خویش ،  
 ص ۱۱۴ ، درج نموده ، و مفاد آن را به پارسی همراه با این دو بیت چنین  
 بیان داشته است :

... معنی حدیث آن است که : من آن جا ام که ظن بنده است به من ،  
 تا به من آن گمان برد که خواهد ... :

ظنی که ترا بود به هر کس      پیوسته از او توقع آن دار  
 تخمی که تو از گمان بکاری      بروفق گمان تو دهد بار

« عبادی » این خبر را با تفاوت : ... فلیظن العبد ... ضبط نموده است  
 با توضیحی در ذیلش : گفت عز من خیمه قرب آن جا زند که گمان  
 بندگان است به من - یعنی هر گمان که بری ... ( التصفیه فی احوال المتصوفه  
 ص ۶۹ ) .

صاحب « مناقب العارفين » ، احمد افلاکی خبر مذکور را با تفاوت : ...  
 حسن ظن ... و همراه با مقدمه ای این چنین آورده است : « ... باز فرمود  
 که اغلب مردم بی دف می رقصند ؛ اگر آواز دف شنوند تا چه کنند ؟ او  
 هم چنان تاویل دوم آن است که در آدمی به غیر اعمال ظاهر و تقوی محض  
 عملی تقوی مخفی هست که آن حسن جوهر اوست که : انا عند حسن ظن  
 عبدی ... ( ج ۲ ص ۶۷۸ )



و « شیخ بهائی » آورده است که : یکی از وزراء وصیت کرد که پس از مرگ بر کفن او بنویسند : اللهم حقق ظنی بك ا. (کشکول ، ج ۳ ، ص ۳۳) در باب این حدیث نیز ر. ف : « مصباح العارفين » باب ۲۸ ، ص ۷۳ ، ذیل : « در بیان رجاء » ، وهم در : « شفاء السائل لتهذيب المسائل » ص ۷۸ ، و « حلیة الاولیاء » ج ۹ ص ۳۰۶ ، و « شرح تعرف » ج ۲ : ص ۹ و « معراج السعادة » ص ۱۴۱ ، و ص ۱۴۳ ، ذیل باب : در ترغیب و امر به حسن ظن به خدا .



... هرچه مؤمن مخلص به من گمان برد ، من با او آن کنم .  
ص ۵۲ س ۱۵ ، و ص ۱۷۰ ، س ۱۵ ، و ص ۲۲۱ ، س ۲  
من ظن بی ظناً و فیتته ، و من لقینی بقرب الارض خطیئة لقیته بمثلها مغفرة مالم یشرک بی شیئاً - باین صورت در کتب احادیث دیده نشد .



ص ۵۲ س ۱۸

یسروا ولا تعسروا فان الله بعثکم میسرین ولم تبعثوا معسرین .

قریب بدین مضمون یا تفاوتی در لفظ ، در : « کشف الخفاء » ج ۱ ، ص ۳۷۵ ، و باز به صورت : « یسروا ولا تعسروا و بشروا ولا تنفروا » در ج ۲ ، ص ۳۹۸ ، از همین کتاب به روایت « انس » ملاحظه می شود . نیز ر. ف : « جامع الصغير » ج ۲ ، ص ۲۰۵ ، « کنوز الحقایق » ج ۲ ، ص ۱۹۸ ، و « صحیح بخاری » ، و « صحیح مسلم » ، و « نسائی » ، و « مسند احمد » ، و « تعلیقات حدیقة الحقیقة » ، ص ۵۵۱ ، و « ترك الاطناب فی شرح الشهاب » ، ص ۴۲۸ .

« یسروا ولا تعسروا فانما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین » ترتیب دیگری

از این حدیث شریف است که در رسائل « پیرهرات » خواجه عبداللہ انصاری، ص ۲۲۵، ذیل فصل ۳۱، با عنوان: «در آسان گرفت کارها» مضبوط است بدین شرح:

«... حدثنا ابو الیمان، اخبرنا شعيب عن الزهري قال، وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبدالله بن عبدالله بن عتبة ان ابا هريرة اخبره ان اعرابيا بال في المسجد ا فتناوله الناس ليقعوا به فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يسرو ولا تعسروا فانما بعثتم مبشرين ولم تبعثوا معسرين». . . .  
 و مرید چون به حضرت شیخ ملازم شود، شیخ باید که اورا کیفیت رجوع به خدای تعالی بیاموزد، و او را به راه طریقت دلالت کند، و سلوک راه را بر وی سهل گرداند، و آن را در نظر و دل او دشوار و درشت ننماید که رسول خدای فرمود: يسروا ولا تعسروا.



ص ۵۳ س ۴

و در رسول (ص) می گوید: هر چیزی از من به شما رسانند که موافق قرآن باشد فرا ستانید؛ و هر چه نه موافق قرآن باشد فرا ستانید!

این صورت پارسی حدیثی است که تفصیل آنرا در: «تفسیر ابوالفتوح رازی»، ج ۱، ص ۷۶۸، چنین می یابیم:

« إذا أتاكم عنی حدیث فاعرضوه الی کتاب الله و حجة عقولکم؛ فان وافقهما فاقبلوه، و الا فاضربوا به عرض الجدار - چون حدیثی از من به شما آید، بر کتاب خدای و حجت عقل عرضه کنی؛ اگر مطابق باشد قبول کنی، و الا بر جانب دیوار زنی!»

« شیخ احمد جام » در کتاب: «سراج السائرین» باب اول، این

مضمون را با صورت پارسی آن ذکر نموده است :

« ما حدثتم عنی مما تنكرون ، فلا تصدقوا به فانی لا أقول المنکر ،  
و ما حدثتم عنی مما تعرفون فصدقوا به . »

و « عجلونی » این روایت را از « الدار قطنی » ، در : « كشف الخفاء  
و مزيل الالباس » ج ۱ ، ص ۸۶ ، نقل نموده است :

« اذا حدثتم عنی بحديث يوافق الحق ، فصدقوه و خذوا به ؛ حدثت  
به او لم أحدث . »

نیز . ر ف : « تذكرة الموضوعات » که چند صورت از آن با مضامین  
نزدیک به یکدیگر ، ذیل باب : « رواية الحديث و العمل بالضعيف بحسن الظن »  
ص ۲۷ ، ضبط شده است .



ص ۵۳ س ۱۵ ، و ص ۷۲ س ۲ ، و ص ۱۲۰ س ۲  
سبقت رحمتی علی غضبی .

حدیث قدسی است ؛ میباید آن را در کتاب : « كشف الاسرار و عدة  
الابرار » ج ۷ ص ۳۹۹ به صورت : « سبقت رحمتی غضبی ضبط » کرده است .

نیز ر . ف : تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۲ ص ۲۵۸ و ص ۴۶۱ ، و ج ۴  
ص ۲۰۶ - « كنوز الحقایق » ج ۱ ص ۲۹ و ص ۸۹ ، « مسند احمد » ج ۲  
صفحه های : ۲۴۲ ، و ۲۵۸ ، و ۳۹۷ - صحیح مسلم ج ۸ ص ۹۵ ، و « جامع  
الصغیر » ج ۱ ، ص ۷۲ ، که صورتی دیگر از این حدیث را ذکر نموده است :  
« ان الله تعالى لما خلق الخلق كتب يده على نفسه ان رحمتي تغلب غضبي »  
و ج ۲ ص ۸۹ از همین کتاب .

« نجم الدین رازی » همین صورت را همراه با شرحی چنین ضبط  
نموده است :

« ... برخورداری عوام از صفت رحمانیت است ، و آن مقبول و مردود

می‌یابد؛ از بهر آن که رزق و صحت و شفقت بر عیال کافر و مسلمان را هست، و آن از خاصیت صفت رحمانیت است، و اگر نه از اثر این رحمت بودی، يك شربت آب به هیچ کافر ندادی، آنچه فرمود: «سبقت رحمتی غضبی» از این معنی بود. «مرصاد العباد، ص ۲۳۸

«حکیم غزنوی» در سرودن این بیت از: «حديقة الحقیقة»:

عفو او بر گنه سبق برده سبقت رحمتی عجب خورده

ناظر بدین حدیث بوده است؛ ر. ف: «تعلیقات حدیقة الحقیقة»

ص ۱۵۷. مولانا «جلال الدین محمد مولوی» این بیت از مثنوی شریف خویش را:

زان که این دم ها چه گر نالایق است

رحمت من بر غضب هم سابق است

ناظر بدین حدیث سروده است؛ و هم این آیات را:

سبق رحمت راست و این از رحمت است

چشم بد محصول قهر و لعنت است

رحمتش بر نقیمش غالب بود

چیره زان شد هر نبی بر خصم خود

«احادیث مثنوی» صفحه‌های: ۲۶ و ۱۵۲.

و این آیات:

جز به نفع حق نسوزد نفع سحر

نفع قهر است این دم و آن نفع مهر

رحمت او سابق است از قهر او

سابقی خواهی برو سابق بجو

از همین حدیث شریف الهام یافته است - ر. ف: «فرهنگ لغات

و تعیرات مثنوی» ج ۷، ص ۶۶۶.

☆ ☆

★

ص ۵۳ س ۱۵

و هم از رسول روایت کنند که او گفت :  
 ليلة اسرى بى الى السماء سألت الله تعالى ، فقلت : يا رب ! ان كنت  
 غافراً لذنوب امتى لم قضيت عليهم المعاصى ؟ قال الله عزوجل : فيه اضاءة  
 شيئين : اضاءة شفاعتك ، و اضاءة رحمتى .

در کتاب : « كنوز الحكمة » ورق ۳ ، و با ترجمه پارسی آن در کتاب :  
 « سراج السائرین » باب نهم ، ورق ۷۹ ، ملاحظه می شود .  
 « در شرح شطحیات روزبهان بقلى شیرازی » ذیل : « فى شطح ابي بكر  
 الواسطى » ص ۳۱۰ ، از مناجات داود پیامبر علیه السلام چنین می خوانیم :  
 « ... روزی داود علیه السلام بگریست ، گفت : الهی ! چون تو قادر بودی  
 که مرا به معصیت نگذاری ، در معصیت افگندن چه حکمت بود ؟ ... »



ص ۵۴ س ۱۶

من اذنب ذنباً و علم ان الله اطلع عليه غفر له و ان لم يستغفر .

ر . ف : « حلیة الاولیاء » ج ۸ ص ۲۸۶ ، تفسیر « ابوالفتوح رازی » ،  
 ج ۱ : صفحه های : ۶۵۴ و ۶۵۵ ، و ج ۲ : صفحه ۱۳۸ .  
 « شیخ بهاء الدین عاملی » قریب بهمین مضمون را از پیامبر اسلام (ص)  
 با این عبارت نقل نموده است :  
 « قال النبى (ص) : من اذنب ذنباً فاوجع قلبه عليه غفر له ذلك الذنب  
 و ان لم يستغفر له » - « کشکول » ج ۱ ، ص ۳۰۲ .



ص ۵۴ س ۲۰ ، و ص ۶۶ س ۱۵

ان الرجل لیذنب الذنب یدخله الله به الجنة ! قالوا : و کیف یكون ذلك یا رسول الله ؟ قال : یكون فصاً بین عینیه فیتوب منه .

بدین صورت در : « کافی » ج ۲ ص ۴۲۶ ، و با تفاوتی مختصر در عبارت ، در : نامه‌های عین القضاة همدانی ج ۱ ص ۳۱۳ ، و ج ۲ ص ۶۹ . و به صورت : ان الله لینفع العبد بالذنب یذنبه ، به روایت « ابن عمر » در « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۱۲۳ ، و در همین مجلد ص ۱۴۱ ، به روایت « ابن مبارک » به صورت : ان العبد لیذنب الذنب فیدخل به الجنة یكون نصب عینیه نائباً فاراً حتی یدخل به الجنة .

نیز رف : « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۲۱۵ ، ذیل : وصایای پیامبر (ص) به « ابوذر غفاری » و هم در : « تنبیه الخواطر و نزہة النواظر » ص ۲۷۳ ، به روایت « ابوذر » ، و « حلیة الاولیاء » ج ۸ ص ۱۹۹ ، و « معراج السعادة » ص ۵۰۷ ، از قول امام همام حضرت صادق علیه السلام ، و « احادیث مشوی » ص ۳۸ .

صورتی از این حدیث موافق با آنچه در متن کتاب حاضر ملاحظه می‌شود ، در « فرهنگ لغات و تعیرات مشوی » ج ۶ ص ۳۲۳ ضبط شده است ، همراه با این بیت از مشوی ملای رومی ( از دفتر اول ) مناسب با مفاد آن ، در توضیح کلمه « عصات » :

کی بدیدندی عصا و معجزات معصیت طاعت شد ای قوم عصات



ص ۵۵ س ۶

لو اخطا احدکم من امتی حتی یبلغ ما بین السماء والارض ثم تاب ، تاب الله علیه .



« عجلونی » این خبر را به صورت : « لو أخطأتم حتی تبلغ خطایا کم السماء ثم تبتم لتاب الله علیکم » در « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج ۲ ، ص ۱۵۲ ضبط نموده است ، و صورت پارسی آن در : « معراج السعادة » ص ۵۰۶ ملاحظه می شود .

☆ . ☆

☆

ص ۵۵ س ۱۱

و هم عبادة بن الصامت از رسول (ص) روایت می کند که رسول (ص) می گوید : هر که توبه کند پیش از مرگ به يكسال خدای عزوجل توبه او قبول کند ؛ پس گفت سالی بسیار بود ...

تمامی این مضمون هم در عبارات پارسی و تفاوتی اندک در لفظ مانند : « هر که او توبه کند پیش از آن که جان او به غرغر رسد » به جای « ... جان به چنبر گردن رسد » در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ، صفحه های : ۷۳۸ و ۷۳۹ نقل شده است .

☆ ☆

☆

ص ۵۶ س ۱۲

عن ابی هريرة ، عن رسول الله (ص) ، قال : لو أن رجلا أذنب ذنباً فقال : يارب ! أذنبت ذنباً فاغفر لي ! فقال الله تعالى : عمل عبدی ذنباً ، و علم ان له رباً يغفر الذنوب و يأخذ به ، فقد غفرت لعبدی ؛ ثم انه أذنب الثانية ، فقال : يارب ! أذنبت ذنباً فاغفر لي ...

از احادیث مفصلی است که در متن بدان استشهاد شده است ؛ اسناد و وسائط این حدیث از منابعی که در دسترس بود به دست نیامد .

☆ ☆

☆

ص ۶۱ ص ۱۶ و ص ۱۱۴ ص ۲۱

من لم یذق لم یدر .

از مثل‌های معروف و مستعمل در زبان تازی است که در متون عرفانی و اخلاقی ، و داستان‌های پارسی غالباً بدان تمثیل جسته‌اند .

به صورت : « من لم یذق لا یدری - تا نجشی ذوق آن شناسی ، و تا نبینی ندانی ، و چون بینی دانی که ندانی » در : « حدیقة الحقیقة » تصنیف : « محمد بن شمس‌الدین مطهر » ورق ۷۰ مذکور است ؛ و هم در این کتاب ، در ورق ۱۷۴ می‌خوانیم که : « من لم یذق لا یدری - اهل ذوق دیگراند ، و اهل شوق دیگر ، و ارباب صورت دیگراند ، و اصحاب معنی دیگر . »

همین ترتیب مضبوط در حدیقة « ابن مطهر » را جلائی هجویری در : « کشف المحجوب » خویش ، ص ۵۴۲ ، ضبط نموده و پیش از آن مقدمه‌ای چنین آورده است : « آن حالت که وارد حق است چیزی است که به نطق بیان نتوان کرد که : من لم یذق لا یدری » - و نیز رف : همین کتاب ورق ۶۰۴ .

همین صورت‌ها باز در : « راحة الارواح » باب اول ، ص ۲۰ می‌یابیم :

« ... و علی الحقیقة تا نفس انسانی کامل نشود ، لذت عشق به حاصل نشود : و من لم یذق لا یدری . »

و « عراقی » در « لمعه » ۲۳ ، از « لمعات » ص ۴۰۴ ، به صورت :

« من لم یذق لم یعرف » به کار برده است .

و اما صورت ملحوظ در متن کتاب حاضر موافق است با آنچه « احمد افلاکی » در « مناقب العارفين » ج ۱ ص ۱۸۵ به دست داده است :

« ... و می‌گوییم : خدا همگی ذوق است ؛ و من لم یذق لم یدر . و من آن ذوقم ، و در آن ذوق به کلی غرق‌ام . »

و صاحب : لمعة السراج لحضرة التاج ( بختیارنامه ) راست :

« ... علی الحقیقة تا نفس انسانی کامل نشود ، لذت عشق حاصل نشود ؛

ومن لم یذق لم یدر» - ص ۲۰ ، و ر. ف : تفصیل آن در ص ۲۸۴ از این کتاب .  
 « حکیم غزنوی » مصدوق این مثل را در ضمن بیٹی از مثنوی : « حدیقة الحقیقة »  
 ( ص ۳۳۱ س ۵ ) این چنین گنجانیده است :  
 چون ترا عشق نیست کی خوانی      مژه نان نخورده کی دانی  
 هم چنین ر. ف : « امثال و حکم » از علامه دهخدا ( مجلد ۴ ، ص ۱۷۴۸ )  
 به نقل از مقدمه مختارنامه عطار ، و نیز : « تعلیقات حدیقة الحقیقة سنائی غزنوی »  
 به قلم دانشمند مفضل مدرس رضوی ، ص ۴۵۹ .  
 مولانا جلال‌الدین محمد مولوی به ترتیب در دفتر سوم ، و دفتر پنجم ،  
 از مثنوی شریف ، این مثل را بدین سان ذکر نموده است :  
 لم یذق لم یدر هر کس کو نخورد  
 کی به وهم آرد جعل انفاس ورد؟

اندر این بحث از خرد ره بین بدی  
 فخر رازی راز دار دین بدی  
 لبك چون من لم یذق لم یدر بود  
 عقل و تخیلات وی حیرت فزود



ص ۶۳ س ۷ ، و ص ۲۱۴ س ۱۸  
 ان اشد البلاء للانبیاء ، ثم للاولیاء ، ثم الامثل فالامثل .

به همین صورت در کتاب : « انس التائیین » مذکور است با ترجمه  
 پارسی آن : « . . . رسول الله علیه السلام می گوید : سختترین بلاها پیغمبران را  
 بود علیهم الصلوة و السلام ، پس اولیاء را ، پس آن کسانی را که بدیشان  
 نزدیک تر بودند (باب ۲۸) » و باز در « بحار الحقیقه » با صورت پارسی خبر ،  
 ورق ۱۷۳ . ایضاً در : « سراج السائرین » ورق‌های ۱۱ و ۹۵ .

ابوالفضل رشیدالدین میدی در تألیف منیف خویش در ذیل تفسیر آیه کریمه : « و ایوب اذ نادى ربه » در این باب چنین می آورد :

« . . . عادت خلق چنان است که هر که را به دوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند ، و روا ندارند که باد هوا بروی گذر کند ؟ لکن سنت الهی برخلاف این است : هر که را به دوستی اختیار کرد ، شربت محنت با خلعت محبت به وی فرستد . هر که را درجه وی در مقام محبت عالی تر ، بلای او عظیم تر . این است که مصطفی گفت : ان اشد البلاء . . . »

« کشف الاسرار » ج ۶ ص ۲۹۴ . و در همین کتاب شریف ج ۱ ص ۵۶۹ می خوانیم که : مصعب بن سعد از پدرش روایت کرد که گفت : پرسیدم از رسول الله (ص) : ای الناس اشد بلاء ؟ قال : الانبياء ، ثم الامثل فالامثل . هم چنین ر . ف : مجلد های : ۴ ص ۳۲۴ ، و ۷ ص ۳۷۵ ، و ۸ ص ۳۹۳ ، از همین تفسیر عزیز .

« ابوالفتوح رازی » ترجمه پارسی خبر را در ضمن متن عربی آن به روایت همان « مصعب بن سعد » ، در مجلد اول ص ۳۵۳ ، از تفسیر خویش این گونه درج نموده است :

« مصعب بن سعد گوید : پدرم از رسول پرسید که : ای الناس اشد بلاء ؟ که کدام مردمان به بلا مبتلا ترند ؟ گفت : پیغمبران ! ثم الامثل فالامثل من الناس - پس آن که نیمکردتر باشد ، و امثل و اشبه باشد ، یعنی هر کس در حسن سیرت به ایشان ماند . . . »

و به صورت : ادخر البلاء للاولياء . . . در : « نفایس الفنون » ج ۳ ص ۲۲ ، ذیل : مقاله سوم در علم تصوف ، و با تفصیلی در : « شرح مصباح الشریعة و مفتاح الهدایة » ج ۲ ص ۴۸۷ . و با ترتیب : البلاء موکل بالانبياء ثم بالاولياء . . . در : « تاریخ و صاف » ذیل فصل مربوط به : گرفتاری صدر جهان ، ص ۳۲۹ .

صورتی دیگر از آن را « جلاّی هجویری » در : « کشف المحجوب »

ص ۵۰۳ همراه با توصیفی لطیف از « بلاء » این چنین آورده است :

« ... به بلاء امتحان تن دوستان خواهند به گونه گونه مشقت ها ، و بیماری ها ،

و رنج ها ؛ که هر چند بلاء بر بنده قوت بیشتر پیدامی کند قربت زیادت می شود

و را با حق تعالی ، که بلاء لباس اولیاء است ، و کدوادة اصفیاء ، و غذاء

انبیاء صلوات الله علیهم . ندیدی که پیغمبر (ص) گفت : اشد البلاء بالانبیاء ...

نحن معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ؟ و فی الجملة بلاء نام رنجی باشد که

بر دل و تن مؤمن پیدا شود . . . . و وی را از آن ثواب باشد ؛ و باز آنچه

بر کافران باشد آن نه بلاء بود که آن شقا بود . . . . »

و همچنین ر . ف . به آنچه « عجلونی » در « کشف الخفاء » ج ۱

ص ۱۳۰ در این خصوص به دست داده است ، و به : « التعرف لمذهب التصوف »

ع

ص ۱۴۸ .

« غزالی » در : « کیمیای سعادت » ذیل : عنوان دوم - در شناختن حق

تعالی ص ۵۳ می آورد : « ... حق سبحانه و تعالی بدین طریق به بلا ،

و بیماری ، و سودا ، و محنت ، خلق را به حضرت خویش می خواند ، و می گوید :

این نه بیماری است که آن کمند لطف ماست که اولیای خویش را بدان

به حضرت خویش می خوانیم : ان البلاء موکل بالانبیاء ، ثم بالاولیاء . . . .

ترجمه - بلاء سخت برای پیغمبران است ، پس از آن برای اولیاء است ،

پس از آن برای هر کس که درجه و رتبه اش فزون تر ، و فضیلتش بیشتر باشد .

و نیز در « تمهیدات » از : « عین القضاة همدانی » ص ۲۴۳ ، و « مصباح

الهدایه و مفتاح الکفاية » ص ۳۸۷ ، « حلیة الاولیاء » ج ۱ ص ۳۶۸ و ص ۳۷۰ ،

« مستدرک حاکم » ج ۱ ص ۴۱ ، « جامع الصغیر » ج ۱ ص ۴۱ ، « کنوز

الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ص ۱۳ ، و « فصوص الاداب »

ص ۲۶۷ .

و بدین صورت در : « معتقد الامامیه » ص ۶۲ :

« ... رسول را (ص) پرسیدند که : ای الناس اشد بلاء ؟  
 یعنی : کدام مردمان را بلا سختتر است ؟ جواب داد : الانبیاء ، ثم  
 الصالحون ، ثم الامثل فالامثل من الناس - یعنی : پیغمبران را بلا سختتر است ،  
 آنکه صالحان را ، آنکه کسانی را که نیکوتر و بهتر باشند . »

« ملای روم » مضمون این حدیث شریف را در دفتر چهارم از « مثنوی  
 معنوی » بیت شماره ۳۲۰ چنین نقل کرده است :

زین سبب بر انبیا رنج و شکست      از همه خلق جهان افزون تراست  
 و متن حدیث که بیت بدان راجع است خود در کتاب : « احادیث  
 مثنوی به جمع و تدوین : علامه فقید استاد فروزان فر ص ۱۰۷ این چنین ذکر  
 شده است : « اشد الناس بلاء الانبیاء ، ثم الصالحون ، ثم الامثل فالامثل »  
 و نیز در دفتر پنجم ص ۳۳۶ این چنین آورده است :

زان بلاها بر عزیزان بیش بود      کان تجمش یار با خوبان فرود  
 ( فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی ج ۶ ص ۳۱۴ )



ص ۶۳ س ۱۵

### طوبی لمن مات فی الأناة

به همین صورت در « طرائف الحکم » ج ۱ ص ۳۰۵ ملاحظه می شود  
 و آن سخنی است از امیرالمحشرین ، « ابوبکر صدیق » ، که در کتاب :  
 « کنوزالحقایق » ص ۴۴۰ به نقل از « صحیح بخاری » ثبت شده است . مؤلف  
 « کنوز » رحمه الله علیه ، در باب کلمه « الأناة » مذکور در این خبر چنین توضیح  
 آورده است ، « آی : حدة الاسلام »

ابو عثمان عمرو بن بحرین محبوب بن فزارة کنانی بصری ، مشهور به :



«جا حظ» با ذکر این خبر از قول «ابوبکر» به صورت: «طوبی لمن مات فی نأناة الاسلام» (البیان والتیین - فی الزهد، ص ۷۶) کلمه «نأناة» را چنین توصیف نموده است: «الضعف والعجز»!

«رشیدالدین میبدی» در تفسیر: «کشف الاسرار وعدة الابرار» ذیل آیه ۷۲، از سوره: النحل؛ «والله خلقکم ثم یتوفیکم و منکم من یرد الی اذل العمر» بر این قول «ابوبکر» شرحی چنین ترتیب داده است:

«... بر لسان اهل معرفت، و بر ذوق جوانمردان طریقت، «ارذل العمر» آن است که بنده را در عنفوان شباب وقتی خوش بود، و ارادتی تمام، و روزگاری مساعد، و صحبتی نیکو؛ چون روزگاری در استقامت بر این صفت برود، آنگاه او را فترتی افتد، و آن عقد ارادت فسخ کند، و روی در دنیا آرد، و از حطام دنیا جمع کند، سالکان راه حقیقت آن را: «ارذل العمر» دانند، و در طریقت خویش آن را ردت شمرند. «ابوبکر صدیق» از این جا گفته: «طوبی لمن مات فی النأناة»۔

خنگ آن بنده ای که در ابتداء ارادت با تازگی دل، و صفای وقت، و روزگار مساعد، از دنیا برود، که در درنگ روزگار تغییر احوال می افتد، و در صفا کدر می آمیزد... (ج ۵ ص ۴۲۳)



ص ۶۳ س ۲۱، و ص ۶۴ س ۱

من قال لا اله الا الله دخل الجنة . وهم رسول (ص) می گوید :

من علم لا اله الا الله دخل الجنة .

می دانیم - و بر کسی از گروندگان به آیین مقدس اسلام پوشیده نیست - که قول: «لا اله الا الله» کلمه اخلاص است، و در بیشتر مقالات مشایخ بزرگ و در عموم تفاسیری که بر مصحف عزیز . کلامه وحی الهی مرتب آمده، و نیز در غالب بل در عموم کتاب ها، و رساله هایی که در اخبار و احادیث، و شرایع

و آداب و احکام طریقه روشن حق محمدی فراهم شده است ، فصلی مشبع و مستوفی در باب شرح فضیلت ، و بیان اهمیت ، و قدرمندی این کلام گران بها پرداخته اند که ذکر بعضی از آنها را کنایی بلکه کتاب‌هایی جداگانه بایستی - وهم چنان که می بینیم به آن کسان که این قول به « اخلاص » بر زبان آرند بهشت جاودان وعده داده شده است :

من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة ( کنوز الحقایق ) - و یا : من قال لا اله الا الله خالصاً دخل الجنة ( نامه‌های عین القضاة همدانی ج ۲ ص ۲۰۳ )  
... هر که بگوید : لا اله الا الله محمد رسول الله به اخلاص واجب شد بهشت او را ( شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی ص ۳۴۶ )

« شیخ بهائی » همین صورت مذکور در : « کنوز الحقایق فی حدیث خیر - الخلاق » را در : « کشکول » ( ج ۳ ص ۱۷۲ ) وارد کرده ، و پس آنگاه توضیحی در باب لزوم همراه بودن علم با عمل بدان ضمیمه نموده است : « من قال لا اله الا الله ... و ینبغی ان یقرن علمه بالعمل ؛ فان العلم من غیر عمل مادة الذنوب »  
صاحب « تذکرة الموضوعات » آن را در طبقه بندی احادیث در شمار : « احادیث حسن » معدود داشته است ؛ و نیز ر. ف : « مناقب العارفين » ج ۲ ، ص ۶۷۳ ، و : « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج ۲ ، ص ۲۶۹ ، و « سراج السائرین » باب ۱۲ ، ورق ۱۱۷ .

اکنون سخن این جااست : یعنی بر سر تفاوت آنچه در متن « روضة المذنبین » آمده است به صورت : من علم لا اله الا الله ... با صورتی که در بیشتر جاهای دیگر آمده است : من قال لا اله الا الله ...

تفصیلی بسیار خوب در این باب ، در : « رسالة العلیة » ص ۱۲۰ می یابیم که در ضمن آن ۳ نکته در فضیلت این قول بیان شده است ؛ از جمله در نکته ۲۹ می گوید : این کلمه علم است - افضل العلم لا اله الا الله .  
وهم در تفسیر « کشف الاسرار و عدة الابرار » چنین یافتیم از قول : « عثمان

بن عفان « که گفت : سمعت رسول الله (ص) يقول: من مات و هو يعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة - ج ۹، صفحه‌های : ۱۹۰ و ۱۹۱ . و پارسی خبر را «غزالی» نیز با تصریح « پیاموزد » ذکر نموده است:

د... هر که لا اله الا الله پیاموزد - و این در وی نبود - جای وی در

بهشت است .»

کیمیای سعادت ، ج ۲ ، رکن چهارم ، در فضیلت زهد ، ص ۷۳۳ .

\* \*

\*

ص ۶۵ س ۱۴ و ص ۹۴ س ۱۴ و ص ۱۳۰ س ۴

العجب والحسد تأکلان الحسنات كما تأکل النار الحطب

به همین صورت در «خلاصة المقامات» ص ۱۶۰، و با ترجمه مفاد آن به پارسی در: «سراج السائرین» باب چهارم، ورق ۳۷ مذکور است: چنان که آتش هیمه را بخورد و نیست کند، عجب و حسد اعمال (نیک) بنده هم چنان نیست کند، چنانکه خبر بدان ناطق است، قال رسول الله (ص): العجب والحسد... در سایر منابع به صورت: الحسد يأکل الحسنات... و یا: ان الحسد يأکل الحسنات... ضبط شده است؛ از جمله در «جامع الصغير» ج ۱ ص ۱۳۱ و: «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۳۵۶، «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۱ ص ۲۷۴، «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۱ صفحه‌های ۱۸۱، ۷۸۰، «التصفيه فی احوال المتصوفه» ص ۲۲۶، «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۱۴۰، «لطائف الحکمة» ص ۴۹۳، «مواظب العبدیة» ص ۱۷، «رسالة شکوی الغریب» ص ۱۳، «بختیار نامه» ص ۳۰۸، «الرسالة العلیة» ص ۲۱۷ ذیل عنوان «حسد»، «حیات القلوب» در بیان قصه موسی، ج ۱ ص ۲۹۱، «راحة الارواح» ص ۱۲۳ «کلم الطیب» بخش دوم ص ۶۴، «ایها الولد» از غزالی ص ۴۹، «جوامع الحکایات» باب

دوم از قسم سوم ص ۵۵ ، و «شرح فارسی غرر و درر آمدی» ج ۳ ص ۷۲ .

\* \*

\*

ص ۶۷ س ۴

و از معصیت دیدن توبه و ندامت خیزد که : «الندم توبة»

به همین صورت در: «جامع الصغیر» ج ۲، ص ۱۶۱ و ص ۳۳۳ ، و «مسند احمد» ج ۵ ص ۱۹۵ و «کشف المحجوب هجویری» ص ۳۷۹ ، مضبوط است .

«... و خداوندان اصول از اهل سنت گفته‌اند : شرط توبه تا درست آید سه چیز است : پشیمانی بر آنچه رفته باشد از مخالفت ، و دست برداشتن زلت اندر حال ، و نیت کردن که نیز باز آن معصیت نگردد . از این ارکان چاره نیست تا توبه درست آید .

و این گروه گفتند : آنچه درخبر است که : «پشیمانی توبه است» — یعنی : معظم ترین رکنی ازوی پشیمانی است ... هم چنین است قول او (ص) که : الندم توبة - توبه ندامت است « ترجمه رساله قشیریه ، ص ۱۳۷ .

و در : «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» ج ۲ ص ۱۳۴ ، به روایت «دیلمی» به صورت : «الندامة من الذنوب التوبة الصادقة» ، و در : «برید السعادة» ص ۱۱۴ به ترتیب : «الندامة توبة» ثبت شده است .

نیز ر . ف : «تفسیر ابوالفتوح رازی» ج ۵، ص ۱۸۵ ، و «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۲ ، ص ۳۱۵ و «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۶ ، و «مرصاد العباد» صفحه‌های : ۳۵۵ ، و ۶۴۴ ، که جزو «احادیث نبوی» به شمار آمده است .

«خواجه نصیرالدین طوسی» برای توبه و پشیمانی از گناه به يك نوع

«تقسیم زمانی» عقیده مند است (اوصاف الاشراف - فصل اول در توبه ، صفحه های ۱۸ و ۱۹) : «... و توبه مشتمل بود بر سه چیز : یکی قیاس با زمان ماضی ، و یکی قیاس با زمان حاضر ، و سوم قیاس با زمان مستقبل . اما آنچه به قیاس با زمان ماضی باشد به دو قسم می شود : یکی پشیمانی بر آن گناه که در زمان ماضی از او صادر شده باشد ، و تأسف بر آن تأسفی هر چه تمام تر ؛ و این قسم مستلزم قسم دیگر باشد ، و به این سبب گفته اند : «الندم توبه»

شیخ احمد جام نامقی (ژنده پیل) در کتاب : «مفتاح النجات» (باب سوم - اندر بیان کردن توبه ، و طریق تائبان ، و روش نشست و خاست با ایشان) ص ۱۱۶ ، آن را به صورت : «الندم توبه والاستغفار زیاده» ضبط نموده و آن را از کلمات حضرت علی (ع) معرفی کرده است.

\* \*

\* .

ص ۷۰ س ۷ ، ص ۷۱ س ۸ ، ص ۷۵ س ۱۲ ، ص ۷۷ س ۱۷ ، ص ۷۸ س ۹ ،  
 و س ۱۱ ، ص ۱۲۱ س ۱۱ ، ص ۱۲۳ س ۱ ، ص ۱۲۲ س ۱۰ ، و ص ۱۳۶ س ۶ ،  
 و ص ۱۹۴ س ۶

### خلقت بیدی : بیافریدم به دودست خویش

بخشی است از آیه شریف ( شماره ۷۵ ) ، از سوره ص ( شماره ۳۸ ) ،  
 از جزء ۲۳ ، از مصحف مجید که تمامت آن چنین است :  
 قال یا ابلیس ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی ؟ ( = گفت : ای ابلیس !  
 چه بازداشت ترا که سجده نکنی آن را که بیافریدم به دست من ؟ ) - نقل از :  
 ترجمه تفسیر طبری ص ۱۵۵۹ ج ۶ .

عبارت شکوه آمیز و باصلا بت : « خلقت بیدی » در غالب تفاسیر صوفیه ،  
 و آثار دیگر این قوم به خصوص در آن موارد که از مسأله «ایجاد» و برینش

تشریف خلقت بر بالای آدمی سخن به میان می آید ، با شرح و تأویل و تفسیر فراوانی به کار رفته است . من جمله در : تفسیر «کشف الاسرار و عدة الابرار» ج ۷ ص ۳۷۷ ، در این باب چنین آمده است :

«با آدم این همه بار حسرت و تضرع چرا بر خود نهاده ای ؟ این چه بلیت است که گرد تو بر آمده ، و در آن بمانده ای ؟ این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته ای ؟ چهره ای که من در پرده عصمت : خلق الله آدم علی صورته کشیده ام ، شخصی که : تاج «خلقت بیدی» بر سرش نهاده ام ، طینتی که به تخصیص : خمر طینه آدم بیده مشرف گردانیده ام ، قدی که حله : و نفخت فیه من روحی در برش پوشانیده ام ، چه پنداری که آنرا به قهر خود از خویش برانم ، یا به آتش قطیعت بسوزانم .»

و «روزبهران بقلی شیرازی» در شطحیات خود ، در : شطح ایی بکر - الواسطی (ص ۳۰۵) چنین می آورد :

«بعد از خلق روح صورت آدم را یافرید . چهل هزار سال بدو تجلی کرد . حدیث : «خمرت طینه آدم بیده اربعین صباحاً» در حدیث طبیب بیماران عشق ازل بنگر ا که آن صورت را در سایه عرش پیرورد . چون تمام شد ، گفت : «خلقت بیدی» آنگاه روح را از فلق صبح فعل در او دمید ...» - و نیز در همین کتاب ، صفحه های ۲۳۰ ، ۲۳۱ و ۲۳۲ .

«محمد بن منور» در «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» به این نکته اشارتی چنین دارد : همه عالم را در آفریدگی امری بس بود که گفت : کن ؛ فکان . چون به آدمی رسید ، از «امر» در گذشت ، و گفت : «خلقت بیدی» - فصل سوم ، باب دوم ، ص ۳۲۷ .

و هم در این باب «شیخ بهاء الدین عاملی» را توضیحی است بس نغز در : «کشکول» ج ۳ ص ۱۱۰ .

و نیز در : «توحید صدوق» ص ۱۵۳ ، «رسالة القدس فی معرفة الارواح» .



ص ۶۳ ، «حديقة الحقيقة» شمس الدين ابن مطهر ورق ۲۳۳ ، و «بحار الحقيقة»  
ورق ۱۴۳ .

\* \*

\*

ص ۷۴ س ۸

لعمرك : سوگند به حیات تو ، قسم به جان تو (ای محمد! )

صدر آیه شریفه شماره ۷۲ ، از سوره «الحجر» (شماره ۱۵ - جزء ۱۴)  
قرآن کریم ، که تمامی آن چنین است : « لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون  
(به زندگانی تو یا محمد! که ایشان اندر مستی، و نادانی شان متحیر و کور بودند )  
- از ترجمه تفسیر طبری ، مجلد ۴ ، ص ۸۴۷ .

نیز ر . ف : « تفسیر ابوالفتح رازی » ج ۳ ص ۲۴۶ ، و تفسیر « کشف  
الاسرار وعدة الابرار » ج ۵ ص ۳۱۵ .

در صفحه ۳۲۵ از مجلد پنجم از همین تفسیر ، ذیل آیه شریفه ای که یاد  
شد می خوانیم : « ای لحيوتك يا محمد ا مفسران گفتند : رب العزة به حیات هیچ  
کس از آدمیان سوگند یاد نکرد ، مگر به حیات محمد (ص) تشریف و تفصیل  
وی را به همه خلق . و بهذا قال ابوالجوزاء . ما سمعت الله عزوجل حلف بحیوة  
احد غيره . »

و باز در همین مجلد از همین تفسیر ، ص ۵۸۵ :

« آن مهتر عالم آفتابی بود که مشرقش مکه بود ، و مغربش یثرب بود ؛  
کسوفش در غار بود ، لیکن آن کسوفی بود که در آن کسوف صد هزار ودایع  
لطایف را کسوف بود . بر پیشانی مجد او این عصابة اکرام بود که : « لعمرك »  
و در باب همین سوگند فخیم است که « میبیدی » اقسام سوگند را در قرآن  
مجید بررسی می کند و آن ها را بر ۳ قسم منقسم می سازد : ۱ - قسم به ذات باری -

تعالی ۲ - قسم به صفات او ۳ - قسم به افعال او . و پس از آوردن مثال ها ، و شواهد متعدد برای هر يك ، باز قسم سوم ( = قسم به افعال باری تعالی ) را بر ۴ نوع تقسیم می کند ، و در باب نوع چهارم می نویسد : . . . در بیان تشریف است ؛ چنان که رب العزه گفت در حق مصطفی (ص) : « لعمرک » . ( کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۶ ، صفحه های : ۸۸ و ۸۷ . ) و نیز ر . ف : تفاسیر معتبر دیگر . و به خاطر همین پایه بلندی ، و ارجمندی فراوان این سوگند است که کلمه « لعمرک » که با آن مهترکائات مورد تکریم و بزرگداشت خداوند قرار گرفته است ، مستند غالب عرفا و مردان خداگردیده ، و خجستگی و تبرک را از آن در آثار منشور و منظوم خویش جای جای به مناسبت یاد کرده اند :

« حکیم غزنوی » در شاهکار عرفانی خویش ، مثنوی : « حدیقه الحقیقه » در سه مورد بدان استشهاد جسته است :

بر نهاده خدای در معراج      بر سر ذاتش از لعمرک تاج

ص ۱۹۵ بیت ۱۸

و

با فرضی دل تباه کراست      با لعمرک غم گناه کراست

و

از لعمرک کلاه تشریفش      قم فانذر قبای تکلیفش

ر . ف : « تعلیقات حدیقه الحقیقه » ، ص ۲۲۴ ، و نامه های « عین القضاة همدانی » ج ۴ ص ۲۰۰ ، و « الهی نامه » از : « فریدالدین عطار نیشابوری » ص ۶ ، در نعت پیامبر اسلام :

لعمرک تاج فرق مشک بارش      الم نشرح طراز روزگارش

و « اسرار نامه » از « فریدالدین عطار » ، ص ۱۳ :

در آمد گیسوی مشکین گشاده      به سر تاج لعمرک بر نهاده

نیز ر. ف : مثنوی ملای رومی ، دفتر پنجم :

ای لعمرك مر تراحق عمر خواند پس خلیفه کرد و بر کرسی نشاند  
و «فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی» ، مجلد ششم ص ۳۶۲ ، ذیل کلمه:  
«عمر» ، و مجلد هفتم از همین کتاب ص ۱۶۷ ، ذیل : «لعمرك» - و «دیوان  
سروش اصفهانی» صفحه های : ۱۵۱ ، و ۵۰۱ . و نیز «عبر العاشقین»  
ص ۲۰ .

\* \*  
\*

ص ۷۵ س ۸

### خلقت من اطيب الطین و خلق محبی من اسفلها

سند آن پیدا نشد؛ به همین صورت در : «کنوز الحکمة» ورق های :  
۱۰۷ و ۲۲۳ ، و هم چنین در : «أنس الثائبین» باب نوزدهم ، ص ۲۶۳ . از قول  
پیامبر اسلام (ص) مذکور است .

\* \*  
\*

ص ۷۹ س ۱۳

### لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی

ر. ف : «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ، ص ۹۲۹ . در کتاب :  
«نور الابصار» ص ۲۰۹ ، به صورت : «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل  
حصنی امن من عذابی» به حضرت امام رضا (ع) نسبت داده شده است .

\* \*  
\*

ص ۸۲ س ۱۶

رکعتان من رجل زاهد قلبه خیر له واحب الی الله من عبادة المتعبدين  
المجتهدين ابدأ سرمداً الی يوم القيمة .

به همین صورت با پارسی آن در کتاب : « انس التائین و صراط الله  
المبین » باب ۲۲ و « سراج السائرین » باب دوازدهم مسطور است .  
« غزالی » در کتاب : « کیمیای سعادت » ( ج ۲ ص ۷۳۵ ، ذیل باب :  
منجیات ) ملخص خبر را چنین به پارسی در آورده است :  
« ابن مسعود گوید : دور کعت از زاهد ، فاضل تر از عبادت همه مجتهدان  
تا به آخر عمر »

\* \*

☆

ص ۸۴ س ۱۹ و ص ۹۰ س ۱۸

ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم  
و نیاتکم .

این حدیث به همین صورت در کتاب : « مفتاح النجات » و « انس التائین »  
مذکور است . و نیز به صورت : « ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اموالکم  
و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم » در « مسند احمد » ج ۲ ص ۲۸۵ ، و  
« صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۱ ، و « احیاء العلوم » ج ۳ ص ۱۹۰ ، و « جامع الصغیر »  
ج ۱ ص ۷۳ ، ملاحظه می شود . « ان الله لا ینظر الی اجسادکم ولا الی صورکم  
ولکن ینظر الی قلوبکم » صورتی دیگر از این حدیث شریف است که در :  
« صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۱ مضبوط است .

نیز . ر . ف : تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۵ ص ۱۲۸ ، و « شرح تعرف »

ج ۱ ، ص ۳۶ ، ج ۲ ، ص ۷۰ .

علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر ، این حدیث را در کتاب مستطاب:

«احادیث مثنوی» ص ۵۹ ، ذیل این بیت از دفتر دوم مثنوی معنوی :

ما برون را ننگریم و قال را      ما درون را بنگریم و حال را  
نقل نموده اند . مضمون این حدیث در جای دیگر از : «مثنوی شریف» ( دفتر  
پنجم) در این ابیات چنین آمده است :

گفت : لا ينظر الي تصويركم      فابتغوا ذا القلب في تدبيركم  
من ز صاحب دل کنم در تو نظر      نه به نقش سجده و اثار زرا  
نگرم در تو در آن دل بنگرم      تحفه آنرا آرای جان در برم

« حکیم غزنوی » در نامه پنجم ، از «مکاتیب» ، ص ۳۸ پس از بیان این

حدیث ، خواننده را به اشارتی این گونه راهبری نموده است :

« ان الله لا ينظر الي صوركم ... آن اشارت بدین عبارت برون داد ،  
و گفت : نظر پاک الهی هرگز در رعا سرای طبیعت فرو نیاید ، و مرقد عماری  
جباری هرگز در دروازه حدوث و حرف ننگند » و نیز در صفحه ۲۷۸ .

هم چنین ر . ف : « رسالة الصبيان » ص ۸۶ ، و « تنبيه الخواطر و نزهة  
النواظر » صفحه های : ۴۰۱ ، و ۲۷۸ (ذیل فصل مربوط به وصایای سرور کائنات  
به ابوذر) ، و « رسالة ايها الولد » از : « غزالی » ص ۶۱ ، و « اسرار التوحيد »  
صفحه های : ۳۲۲ ، و ۳۲۷ ، و « شفاء السائل لتهذيب المسائل » ذیل : الكلام  
فی تحقيق طريق المتصوفة ، ص ۲۵ ، و « قروغ بینش » ص ۱۷۶ . و در کتاب :  
« الرسالة العلية في الاحاديث النبوية » ص ۵۰ با شرحی چنین لطیف همراه آمده  
است :

... و حقیقت مناجات مکالمه است میان عابد و حضرت معبود عز شانه ،  
و به حکم این حدیث که : « ان الله لا ينظر الي صوركم ولا الي اعمالكم و لكن  
ينظر الي قلوبكم و نياتكم » چون معبود به حق را نظر بر حال قلب است  
نه بر قول لسان ؛ در این وقت اگر دل حاضر نباشد مناجات کما ینبغی  
صورت نبندد .

## عارف رومی گوید :

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم      من این نماز حساب نماز شمارم  
مرا غرض ز نماز آن بود که یک ساعت      غم فراق تو را با تو راز بگزارم  
و گر نه این چه نمازی بود که من بی تو      نشسته روی به محراب و دل به بازارم

نیز ر. ف. : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » مجلد ۴ ص ۸۵، ذیل  
کلمه : « حال » و ص ۱۹۸، ذیل کلمه « خاشع » و مجلد ۶، ص ۱۲۷، ذیل  
کلمه « صاحب دل » که در آن صورتی از این حدیث با این بیت از مثنوی شریف  
از دفتر پنجم ضبط شده است :

من ز صاحب دل کنم در تو نظر      نی به نقش سجده و ایثار زر  
و باز در همین مجلد ۶، ص ۶۹۱، ذیل کلمه « کشور »، با این بیت از  
دفتر سوم :

ما که باطن بین جمله کشوریم      دل به بینیم و به ظاهر ننگریم  
و هم چنین در مجلد ۷ ص ۴۷۲، ذیل کلمه « منحنی » با این دو بیت  
از دفتر پنجم مثنوی :

صد جوال زر بیاری ای غنی      حق بگوید دل بیار ای منحنی  
ننگرم در تو در آن دل بنگرم      تحفه اودا آر ای جان بر درم  
و باز در ص ۵۵۴، از همین مجلد هفتم از « فرهنگ لغات و تعبیرات  
مثنوی » ذیل : کلمه « خاضع ». و هم چنین ر. ف. : بخش احادیث کتاب :  
« مفتاح النجات » ص ۳۰۸، و « انس التائبین » ص ۳۳۳ .



ص ۸۸ س ۱۶

قال رسول الله (ص) : الشقی من شقی فی بطن أمه ؛ والسعید من سعید  
فی بطن أمه .

این حدیث به همین صورت در : « جامع الصغیر » ج ۲ ص ۳۶



و ص ۶۱، تفسیر: «کشف الاسرار وعدة الابرار» ج ۱۰ ص ۱۲۶، «شرح تعرف»  
 ج ۲ ص ۷۷، «فصوص الاداب» ص ۲۱، «تمهيدات عين القضاة همدانی»  
 ص ۱۸۲، «مرصاد العباد» صفحه های: ۳۳۴، و ۶۴۱، «اثنی عشریه فی مواعظ  
 العددیه» ص ۸، «کشف الخفاء ومزیل الالباس» ج ۱ ص ۴۵۲، و ج ۲ ص ۱۱،  
 «شرح شطحیات روز بهان بقلی شیرازی» صفحه های: ۸۸ و ۳۱۱ و ۳۴۳، «آداب  
 المریدین» ورق ۳ و ورق ۱۷، «اخلاق محتشمی» ص ۴۰۴، «قابوس نامه» به  
 تصحیح دانشمند محترم دکتر غلامحسین یوسفی ص ۱۸۷، «شمس الحقیقه»  
 ص ۲۷۸، «الانسان الکامل» ص ۲۰۱، و با ترجمه پارسی در: «بحار الحقیقه» باب  
 شانزدهم مذکور است؛ نیز در: «کشکول» از: «شیخ بهائی» ج ۲، ص ۲۶۸،  
 ذیل: «فی معنی بعض الاحادیث النبویه» ایضاً همراه با توضیحی ذیل کلمه «شقا»  
 در: «مجمع البحرین و مطلع النیرین»: «الشقی من شقی فی بطن امه = ای: من قدر  
 الله علیه فی اصل خلقتة أیکون شقیاً فهو الشقی حقیقه لامن عرض له بعد ذلك.»  
 نیز ر. ف: «صحیح مسلم» که در مجلد هشتم از این کتاب ص ۴۵، به  
 صورت: الشقی من شقی فی بطن امه والسعید مع وعظ بغيره مضبوط است،  
 کتاب التوحید «صدوق» ص ۳۵۶، «عقد الفرید» ج ۲ صفحه های: ۶۳، و ۶۴،  
 «موضح اوهام الجمع والتفریق» ج ۱ ص ۴۴۹، «جامع الصغیر» ج ۱ ص ۶۲  
 و ص ۶۳ و ص ۱۷۹ «سنن ابن ماجه قزوینی» ج ۱ شماره ۴۶، «ذکر المعترله  
 من کتاب المنیته والامل فی شرح کتاب الملل والنحل» ص ۹، «احادیث مشوی»  
 ص ۳۵، «علم الحدیث» ص ۷۹۰، «جمهرة الامثال» ص ۱۱۵، «کشف  
 الحقایق» با تصحیح و تعلیقات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی، صفحه های:  
 ۵۰ و ۱۱۳، «کشکول شیخ بهائی» ج ۲ ص ۳۶۸، «نهج الفصاحة» ص  
 ۱۲۸، «بستان القلوب» (از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق) ص ۳۸۹،  
 «تذکره الموضوعات» ص ۲۰۰، «شرح اسرار مشوی» (دفتر اول - و توضیح  
 حاج ملاهادی در باب این حدیث) ص ۸۲، و «فرهنگ لغات و تعبیرات  
 مشوی» ج ۲.

مؤلف ارجمند در این فرهنگ ذیل کلمه: « حضرت » ص ۱۳۲ چنین آورده‌اند: . . . استاد نیکسون مضمون این بیتها از دفتر اول را:

صورتی بد این منی اندر عدم      پیش حق موجود نه‌یش و نه کم  
حاصل آن آمد حقیقت نام ما      پیش حضرت کان بود انجام ما  
مأخوذ می‌داند از حدیث شریف: « السعيد سعيد في بطن أمه ... » وهم  
ر. ف: «تاریخ و صاف» ص ۱۹۰، « جواهر الاسمار » ص ۱۷۱، «انس  
التائین» ص ۲۳۳، و به اسناد این حدیث شریف در صفحه ۳۱۹ از همین  
کتاب.



ص ۹۱ س ۴

لن يلج الجنة احدكم بعمله ! قالوا : ولا انت ؟!  
قال : ولا انا ! الا ان يتغمدني الله برحمة ويسعني منه عافية .

باترجمه پارسی در: «سراج السائرین» باب چهارم، ورق ۴۳ - وبا  
تفاوت: « لن يدخل الجنة » . . . در: « بحار الحقیقة » ورق ۲۷۲، همراه  
با پارسی خبر، وهم باختلافی در الفاظ و حذف: « ويسعني منه عافية » در «کشف  
المحجوب هجویری» صفحه‌های ۲۵۵، و ۲۷۰ ملاحظه میشود. همین مضمون  
با تفاوت‌هایی در لفظ، در تفسیر: «کشف الاسرار وعدة الابرار» ج ۲ ص ۱۷۵،  
ج ۴ صفحه‌های ۱۰۸ و ۱۹۹، و ج ۹ ص ۱۱۵، و ص ۲۰۲ نقل شده است.  
« اردشیر عبّادی » در: «التصفيه في احوال المتصوفه» ( صوفی نامه )،  
خبر را این سان ضبط نموده است با ترجمه بعضی از اجزاء آن به پارسی:  
« لن ينجي احداً منكم عمله - هیچ کس را عمل او نجات ندهد؛ قيل:  
ولا انت يا رسول الله ؟ ا قال : ولا انا الا ان يتغمدني الله برحمة منه و فضل »  
گفت: مگر غمام معرفت در رسد، و قطرات رحمت بر من بیارد.

نیز ر. ف : « سیرت الشیخ الکبیر ابی عبداللہ بن الخفیف » ذیل فصل معتقد بن الخفیف ص ۲۹۹ و هم در « رسائل خواجه عبداللہ انصاری » فصل ۲۲ ، ص ۱۶۵ ، با ذکر سلسله رواة .

و از شیخ روزبهان بقلی شیرازی ، در کتاب : « شرح شطحیات » او ، سر این حدیث را چنین باز گفته اند :

« گفت : هر که در بهشت رود ، جز به فضل او در بهشت نرود . گفت : تو نیز ؟ گفت : من نیز الا ان یتغمدنی اللہ برحمته . یاد دار اقل بفضل اللہ و رحمته سر این حدیث است - ص ۳۰۸ » .



ص ۹۲ س ۲

این خبر از رسول (ص) روایت کرده‌اند راویان معتمد ، قال رسول

اللہ (ص) :

« ان اللہ یقضى بین العباد یوم القیمة ، فیقضى بینهم وکل امة جائیة . فاول من یدعی به رجل جمع القرآن ، و رجل قتل فی سبیل اللہ ، و رجل کثیر المال . فیقول اللہ . . . »

به همین مضمون با تفصیلی بیشتر ، و تفاوتی در بعضی از الفاظ ، در کتاب : « مواظظ العددیة » ( = فی الثلاثیات الواردة عن النبی ) ص ۸۷ ، و در « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۷۲۴ به روایت از ابوهریره ، و نیز در « تذکرة السامع » ص ۱۴ نقل شده است . هم چنین ر. ف : « تفسیر ابو الفتح رازی » ج ۱ ص ۴۶۷ ، و ۴۶۸ که به نقل « عبدالوهاب مزین » از « ابوهریره » ( صورت پارسی خبر ) مضبوط است .

در خبر مذکور در متن برای این سه تن بر روی هم و یک جا چنین حکم شده است : « . . . اولئك الثلاثة اول خلق اللہ تسعیر بهم النار یوم القیمة » ؛

در صورتی که در سایر منابع که بدانها اشاره شد، از پادافراه هر يك جدا جدا این چنین یاد می‌شود: «... ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار».

☆ ☆

☆

ص ۱۰۱ س ۱۴

تفكر ساعة خير من عبادة سبعين سنة قيام لياليها و صيام نهارها  
ولا يعصى الله طرفة عين.

به همین صورت مذکور در متن: در «كنوز الحكمة» ورق‌های: ۴۲، ۵۰، ۳۲۳، ۴۱۷، و نیز در: «بحار الحقیقة» ورق ۱۹۵ دیده میشود؛ و در «حديقة الحقیقة» شیخ شمس الدین بن مطهر (ورق ۲۰۰) بدین ترتیب: «تفكر ساعة خير من عبادة الثقلين» نقل شده است.

جزء نخستین این حدیث را: «تفكر ساعة خير من عبادة سبعين سنة» عين القضاة همدانی در ضمن یکی از مکاتیب خود به شماره ۳۹، ذیل عنوان «رتبت کمالی و رتبت زمانی» ج ۱ صفحہ‌های ۳۱۶، و ۳۱۷ با این توضیح دل انگیز همراه ساخته است: «... وهان وهان! تا ظن نبری که این گزاف است یا تقریب‌مثلاً، لابل که این دردیده نبوی هم چنان است که جوهری داند که مثقالی زر به از پنج مثقال نقره، و به از صد مثقالی مس، و به از چندین هزار هزار من سنگ، و مثقالی یاقوت به از چندین مثقال زر. و داند که هر مثقالی را از آن جوهر چون خواهد که تقدیر کند به زر یا به یاقوت مثلاً چون باید کرد. و خباز داند مثلاً که چندین من نان به مثقالی زر چون تقدیر باید کرد. و قصاب داند که گوشت به زر چون تقدیر می‌باید کرد. و هم چنین هر چیز در این جا به زر تقدیر توان کرد نه از گزاف.»

و استاذ البشر خواجه نصیر طوسی، در کتاب: «اوصاف الاشراف» ذیل فصل مربوط به: «تفكر» ص ۳۳، در این باب چنین آورده است: «هر چند در معنی تفكر وجوه بسیار گفته‌اند خلاصه همه وجوه آن است که تفكر سیر

باطن انسانی است از مبادی به مقاصد ، و نظراً همین معنی گفته اند در اصطلاح علماء . و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری ؛ و به این سبب گفته اند : اول واجبات تفکر و نظر است . و در تنزیل حدیث " بر تفکر زیاده از آن است که بر توان شمرد : و ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون . و در حدیث آمده است : تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة . »

سند جزء اخیر حدیث بدان گونه که در متن این کتاب آمده است به دست نیامد ، و در جزء نخستین آن در غالب کتب اخبار ، تفسیرها ، و آثار صوفیان ، از لحاظ تعداد «سنة» متفاوت است : يك سال ، هفت سال ، شصت سال ، هفتاد سال ، و هزار سال .

قول حجة الاسلام «غزالی» بايك سال موافق است : « . . . بدان که رسول (ص) گفته است : تفکر ساعة خیر من عبادة سنة . يك ساعت تفکر بهتر از يك سال عبادت » (کیمیای سعادت - ج ۲ ، ذیل فصل : در منجیات - در تفکر) و چنین است در : « شرح مصباح الشریعة » ، «باین توضیح اضافی : « فکرة ساعة خیر من عبادة سنة ، و لا ینال منزلة التفکر الا من خصه الله بنور المعرفة » ج ۱ ص ۱۷۱ ، و ج ۲ ص ۴۵۶ .

و رأی « بوسعید مهنه ای » هم چنین است : شیخ را پرسیدند از تفسیر این خبر : « تفکر ساعة خیر من عبادة سنة ؟ » . « شیخ گفت : يك ساعت اندیشه از نیستی خود بهتر از يك ساله طاعت به اندیشه هستی خویش - اسرار التوحید ، ص ۳۱۸ . » و نیز در : « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۷۲ . و «مبیدی» هم بر همین عقیدت رفته است : « کشف الاسرار » ج ۲ ص ۳۸۷ ذیل تفسیر آیه مبارک : « و یتفکرون فی خلق السموات و الارض - آیه ۱۹۱ از سوره آل عمران » و نیز در مجلد اول از همین تفسیر ص ۷۲۶ ، و در روایت دیگر در این باب دیده میشود . اما بیشتر بر «شصت» ، اتفاق نموده اند : تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة - و به حقیقت اعمال سرفاضل تر از اعمال جوارح ، و تأثیر اعمال باطن تمام تر از تأثیر اعمال ظاهر (کشف المحجوب ص ۱۳۵) ، « اردشیر عبّادی » در :

«صوفی نامه» ص ۱۶۰، و «شیخ عبد العزیز نسفی» در: «کشف الحقایق» ص ۱۶۴، و «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خویش ج ۱، ص ۲۳۳، و «عجلونی» در: «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۱، ص ۳۱۰، همین صورت را ضبط نموده اند، و همچنین است در: «تنبیه الخواطر و نزهة النواظر» ص ۱۸۵ و «الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة» ص ۱۷۸.

مضمون این حدیث شریف در صورتی نادر از آن، در کتاب: «المفید

للمستفید» ص ۷۳، چنین به دست داده شده است:

«ساعة من عالم أن يتكى على فراشه ويتفكر خير من عبادة سبعين

سنة» .

«سیوطی» دو صورت از آن را یکی به روایت «ابوهریره»: «فكرة

ساعة» خیر من عبادة ستین سنة، و دیگری به روایت: «أنس بن مالك»:

«تفكر ساعة في اختلاف الليل والنهار خير من عبادة الف سنة» در: «اللآلی

المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة» ذیل: «كتاب الادب والزهد» ص ۳۲۷

نقل نموده، و آن را به هر حال از «موضوعات» به شمار آورده است. و همین

مضمون ضمن ده عبارت دیگر در کتاب: «تذكرة الموضوعات» ذیل باب:

ماورد فی اخلاق المحمودة، ص ۱۸۹، مضبوط است.

به هر صورت این معانی هم دلالت دارند بر اهمیت «اندیشه» و ارجی

که برای «تفکر» و «اندیشیدن» در دین مبین اسلام منظور داشته اند تا بدان جا

که ساعتی از آن را به تر و فاضل تر از يك سال، هفت سال، شصت سال، هفتاد

سال، و هزار سال عبادت مقرر نموده اند؛ چرا که به قول: «افلاکی»:

«مراد از آن تفکر، حضور درویش صادق است که در آن عبادت هیچ

ریائی نباشد؛ لاجرم آن به باشد از عبادت ظاهر بی حضور. نماز را قضا

هست، حضور را قضا نیست!» - از: «مناقب العارفين» ج ۲ ص ۶۷۲.





ص ۱۰۳ س ۲۱

رکعتان من غنی شاکر احب الی الله من الدنيا و ما فیها .

به این صورت در جایی نیافتیم . اما به صورت : « رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیر له من الدنيا و ما فیها ؛ ولولا أن اشق علی أمتی لفرضتهما علیهم » در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۶۳۲ و « جامع الصغیر » ج ۲ ص ۳۹ ، به روایت « ابن نصر » از : « حسان بن عطیه » ، و صورت های دیگر از آن نیز در همین کتاب آمده است .  
هم چنین ر . ف : « کنوز الحقایق » ص ۴۳۰ ، و « مفتاح النجات » ص ۳۱۷ .



ص ۱۰۵ س ۱۶

من لم یعرف نعمة الله الا فی المطعم و المشرب و الملبس فقد قل عمله و کثر عذابه .

صاحب مجموعه ورتام ( تنبیه الخواطر و نزہة النواظر ) در کتاب خویش این خبر را به این صورت ضبط نموده است :  
« من لم یعرف نعمة الله علیه الا فی مطعمه و مشربه فقد قصر فی علمه و دنی عذابه » ص ۲۵۳ .



ص ۱۰۹ س ۱۹

## ومن لم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمانی ...

جزئی از خبری است که « شیخ احمد جام » تمامی آن را در کتاب : « انس الثائین » ( باب بیست و هفتم - در شکر و شاکر ) همراه با صورت پارسی آن چنین نقل نموده است :

« . . . چنان که رسول علیه السلام خبر کرد از قول خدای عز و جل :

انی انا الله لا اله الا الله ، محمد رسولی ؛ من استسلم لقضائی ، و صبر علی بلائی ، و شکر لنعمانی ، کتبه صدیقا ، و بعثته یوم القیمة فی زمرۃ الصدیقین ؛

ومن لم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمانی ، ولم یصبر علی بلائی ، فلیختر الہا سوائی - خدای عزوجل گفت : هر که قضای مرا گردن نهد ، و بر بلاء من صبر کند ، و بر نعمت من شکر کند ، من بنویسم نام او را در زمرۃ صدیقان روز قیامت ، و او را با صدیقان برانگیزم ؛ « و هر کس که به قضای من رضاندهد ، و در نعمت من شکر نکند ، و در بلائی من صبر نکند ، گو ! رو ! خدای دیگر گزین جز از من » - و به همین صورت مذکور در متن کتاب حاضر ، در : « کنوز الحکمة » ورق های : ۵۳ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ دیده می شود .

این بخش از این خبر را « سیوطی » در : « جامع الصغیر » به عبارتی دیگر ضبط نموده است : « من لم یرض بقضاء الله و یؤمن بقدره ، فلیتمس الہا غیر الله » نیز ر. ف : ج ۲ ، ص ۸۰ ، از همین کتاب ، و « کنوز الحقایق » ص ۸۹ ، و « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۷۰ .

« عجلونی » صاحب : « کشف الخفاء و مزیل الالباس » در مجلد ۲ ، ص ۱۰۲ ، این ترتیب را آورده است : « من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، فلیتمس رباً سوائی . » - نیز ر. ف : « فصوص الاداب » صفحه های ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، و « مصباح العارفین » ذیل : باب نوزدهم ، در بیان رضا

و تسلیم ، ص ۵۰ ، و « تنبیه الخواطر و نزہة النواظر » صفحہ های : ۳۵۹ ،  
و ۴۰۳ .

شیخ محمد بن حسین عاملی (شیخ بهائی) در : «کشکول» خود ( ج ۲  
ص ۳۱۸ ) این صورت را : « من لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ،  
ولم یشکر لنعمائی ، فلیتخذ رباً سوائی » وارد نموده ، و آن را مأخوذ از  
« تورات » دانسته است .

در « تذکرة الموضوعات » به ترتیب : « انی انا الله لا اله الا انا ؛ من  
لم یصبر علی بلائی ، ولم یرض بقضائی ، ولم یشکر لنعمائی ، فلیتخذ رباً سوائی »  
ضبط شده (ص ۱۸۹) و صاحب تذکرة در طبقه بندی احادیث آن را « ضعیف »  
برشمرده است . دو صورت دیگر از آن نیز در همین صفحہ ۱۸۹ از تذکرة  
مذکور دیده می شود .

دانشمند گرانمایه دکتر سید صادق گوهرین در مجلد ششم از کتاب :  
« فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ص ۵۷۷ ، در مورد توضیح و تفسیر عرفانی :  
« قضا » ترتیبی نادر از آن را ( به نقل از ۴۰ حدیث قدسی ) به صورت : « من  
لم یرض بقضائی ، ولم یصبر علی بلائی ، ولم یشکر علی نعمائی ، ولم یقنع  
بعطائی ، فلیطلب رباً سوائی ، ولیخرج من تحت سمائی » ذکر نموده ، و این  
بیت از عارف نامبردار بلخی ملای روم در دفتر سوم از « مثنوی معنوی » را :  
باز فرمود او که اندر هر قضا                      مر مسلمان را رضا باید رضا  
ناظر بدان حدیث دانسته اند .



ص ۱۱۱ س ۲

در این خبر تأمل کن ا

مر رسول الله و ابصر رجلا یصلی فجعل ینقر کما ینقر الغراب ؛ فقال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثومات على هذا ثومات على غير دين محمد.

سند آن در : «الوافي» ص ۱۲ ، به نقل از : «الكافي» ، واز : «التهذيب» مضبوط است .

صاحب « طرائف الحكم » در ج ۲ ص ۴۵۳ ، از کتاب خویش ، به نقل از : « مستدرک الوسائل » ( کتاب الصلوة ) صورتی از این خبر را این سان به دست داده است : « . . . عن ابي عبدالله الاشعري ، قال : صلى رسول الله عليه وآله باصحابه ثم جلس في عصابة ؛ فدخل رجل فقام يصلي فجعل لايركع وينقر في سجوده ، والنبي صلى الله عليه وآله ينظر اليه ، فقال : ترون هذا؟ ا ثومات على هذا الثومات على غير ملة محمد صلى الله عليه وآله نقر صلوته كما ينقر الغراب... »

و صورت پارسی آن در ذیل خبر مذکور چنین به دست داده شده است :

« . . . از ابي عبد الله اشعري روايت شده که رسول خدا صلى الله عليه و آله با ياران خویش نماز خواندند ، سپس در جمعيت نشستند ، پس مردی وارد شد ، و به نماز برخاست ، و هنوز رکوع را کاملا انجام نداده به سجود می رفت چون دانه برچیدن مرغ ، و نبی اکرم (ص) او را می دیدند ، پس حضرت فرمود : آیا می بینید این مرد را ؟ اگر بر چنین نماز از دنیا برود ، بر غیر ملت محمد مرده است ... »

و نیز ر . ف : « کنز العرفان فی الفقه القرآن » ص ۶۵ ، در : « آداب نماز » ذیل : « الخشوع فی الصلوة » به روایاتی قریب به همین مضمون .



ص ۱۱۱ س ۱۶

قوام امتی بشرارها -

استاد این خبر در کتاب : « جامع الصغير » به نقل از « طبرانی » ،

«کنوز الحقایق» ص ۴۵۱، و «کشف الخفاء» ج ۲ ص ۱۰۳ به دست داده شده است.



ص ۱۱۲ س ۱۵

من أسف علی دنیا فاتته ، اقترب من النار مسيرة مائة ألف سنة ؛ ومن أسف علی آخره فاتته ، اقترب من الجنة مسيرة مائة ألف سنة .

این حدیث به حذف کلمه ( مائة ) در هر دو بخش از آن ، در : « جامع الصغير » ج ۲ ص ۲۷۹ و با جزئی اختلاف در لفظ در : « مجموعة ورام » ص ۱۶۵ مضبوط است . نیز به صورت : « من أسف علی دنیا فاتته قرب من النار مسيرة سنة » در : « تلیس ابلیس » ص ۱۷۱ ، و با تفاوتی اندک در : « أخلاق محنشی » ص ۲۰۱ مذکور است . نیز ر . ف : « مفتاح النجات » ص ۳۲۴ .

بخش نخستین آن در کتاب : « تذکرة الموضوعات » ثبت شده ، و مؤلف در ذیل آن چنین ابراز عقیده نموده است : « لم يوجد » .



ص ۱۲۴ س ۱۶

العشق جنون الهی لیس بمذموم ولا ممدوح

در متن کتاب حاضر این قول به حضرت امام جعفر بن محمد صادق ع نسبت داده شده است ، اما در جای دیگری دیده نشد .



ص ۱۲۵ س ۱۸

در این خبر نگر، و در اندیش ا که مهر ص می گوید :  
 من عشق ، ففف ، ثم مات ، مات شهیداً و بر لفظی دیگر آمده است ، من  
 عشق ففف ، فکتم ، فمات ، فهوشهید .

روایتی است از عبدالله عباس درباره «عشق» که صوفیه غالباً در آثار خویش  
 آنجا که سخن از عشق به میان آمده ، به مناسبت بدان استشهاد نموده اند ، مفاد  
 آن به پارسی چنین نقل شده است :

«هر آن کس که عاشق شود ، و عشق خویش آشکار نکند ، و دست به کارهای  
 ناروا نیازد ، و در چنین حالتی بمیرد، در زمره شهیدان راه حق به شمار آید ،  
 این خبر به صورت مذکور در متن کتاب حاضر ، در : «خلاصة المقامات» ص ۱۴۱ ،  
 و همراه با ترجمه پارسی در : «سراج السائرین» باب ۱۴ ، ورق ۱۳۱ ذیل :  
 «عشق وهوس» منقول است . نیز ر. ف : «عبر العاشقین» صفحه های : ۹ ، ۲۵ ،  
 ۳۲ ، ۱۴۲ و . وهم به : «تذكرة الموضوعات» ذیل : «باب الحب والعشق»  
 ص ۱۹۹ .

در «جامع الصغیر سیوطی» ج ۲ ص ۳۰۶ دو صورت از آن ، یکی با  
 روایت «عایشه» : «من عشق ، ففف ، ثم مات ، مات شهید» ؛ و دیگری به روایت  
 از «عبدالله بن عباس» : «من عشق ، فکتم ، وعف ، فمات فهوشهید» ضبط شده ،  
 و همین صورت اخیر الذکر را صاحب «کنوز الحقایق» در ص ۴۷۹ به دست  
 داده است .

«عجلونی» در باره این حدیث می آورد که : «خطیب» آن را در ترجمه :  
 «محمد بن داود الاصبهانی» به روایت از «ابن عباس» ذکر نموده ، و «جعفر السراج»  
 در کتاب : «مصارع العشاق» به روایت از : «سوید» از آن به لفظ : «من عشق ،  
 فظفر ، ففف ، فمات ، مات شهیداً» یاد کرده است . (تفصیل آن همراه با اسناد،



در « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ، ج ۲ از ص ۲۶۳ به بعد ، با اشعاری نغز در این باب ملاحظه می شود ( « شمس الدین محمد دقایق مروزی » در کتاب: « راحة الارواح فی سرور المفراح » این حدیث را موافق صورت مضبوط در متن « روضته » نقل نموده ( در : باب اول - ص ۲۰ ) و در تفسیر آن چنین نوشته است: « حیات » عشق سرمایه سعادت آمد ، و ممات او پیرایه شهادت . « روزبهان بقلی شیرازی » در : « عبهر العاشقین » از این حدیث شریف این چنین لطیف عبارت می کند :

« اما حدیث کتمان از اشارت سید عاشقان تسویت احراق جان است تا به آتش عشق نیک نیک بسوزد که تف آتش عشق بنشیند . عاشق اگر در عشق بکوبد از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا گشته ، و به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود ، ص ۲۵ »

« عین القضاة همدانی » در « تمهیدات » ( ذیل : تمهید اصل سادس - حقیقت و حالات عشق - ص ۹۶ ) پس از ذکر این خبر و صورت پارسی آن ، به این دو بیت توسل می جوید:

کارم اندر عشق مشکل می شود	خان و مانم در سردل می شود
هر زمان گویم که بگریزم ز عشق	عشق پیش از من به منزل می شود

و هم در رباعی های منسوب به: « ابوسعید ابی الخیر مهنه ای » این رباعی با این مقال مناسبت دارد که مصراع آخر آن مفاد این خبر را در بر گرفته است:

یک نیم رخت : الست منکم بیعید	یک نیم دیگر : ان عذابی لشدید
برگرد رخت نبشته : یحیی و یمیت	من مات من العشق فقدمات شهید

( سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ص ۴۲ ، رباعی شماره ۲۹۰ )

صاحب « صوفی نامه » می نویسد « ... و این چنین عاشق را حکم شهادت کرده است شارع علیه السلام ، چنان که گفته است : من عشق و ... ( التصفیه فی احوال المتصوفه ص ۲۰۹ ) - به تصحیح دانشمند محترم دکتر غلام حسین

یوسفی . در «لمعه» هفتم از : لمعات «ص ۳۸۴»، «عراقی» این روایت را با این مقدمه همراه آورده است : «نظر مجنون هر چند بر جمال لیلی است ، اما لیلی آینه‌ای پیش نیست ، و لهذا قال النبی ص : من عشق و ...»  
 «شیخ بهائی» صورتی متفاوت از آن را با آنچه ذکر شد به روایت از «عبدالله عباس» بدین ترتیب ضبط نموده است :

«من عشق ، و کتم ، و عف ، غفر الله له و ادخله الجنة» کشکول ، ج ۳ ،

ص ۱۰ .

علامه «علی اکبر دهخدا» در کتاب : «امثال و حکم» آن را در زمره احادیث نقل نموده ، و «نخشی» از آن به وجه : «من مات من العشق فقدمت شهيدا» بسنده کرده است با این مقدمه : . . . و در آن صبری که در عشق به عفت پیش می‌آید به سعادت شهادت ، و درجه کرامت رسید که گفته‌اند : من مات . . . (جوهر الاسمار ص ۴۰۴) نیز ر . ف : «مکارم اخلاق» ص ۱۴۳ ، و «رسالة عشق» از : سیف الدین باخرزی صفحه‌های : ۵۰۳ .

« ... حیات عاشق سرمایه سعادت آمد . و ممات عاشق پیرایه شهادت »  
 قولی است صاحب «بختیار نامه» را در ذیل این خبر شریف (ص ۲۰) ، و هم ر . ف : ص ۲۸۴ از همین کتاب .

☆ ☆

☆

ص ۱۲۶ س ۱۰

مهر ص می گوید : يقول الله تبارك و تعالی :

إذا كان الغالب على عبدی الاشتغال بی جعلت نعیمه و لذته فی ذکری  
 عشقنی و عشقته و رفعت الحجاب فیما بینی و بینه . . .

به همین الفاظ با ترجمه پارسی در : «بحار الحقیقة» ورق ۹۷ ، و در :

«سراج السائرین» با ذکر سلسله راویان ، در ورق‌های : ۱۴ ، و ۱۳۴ ، و در : «کنوز الحکمة» ورق ۱۳۶ ، و در «خلاصة المقامات» به روایت از حسین بن علی (ع) ، صفحه ۱۳۸ ، و مجمل آن در : «کشف الاسرار وعدة الابرار» ج ۲ ص ۴۱۷ ، و باز در همین تفسیر ، ج ۵ ، صفحه‌های ۵۸ ، و ۵۲۵ بدان استشهد شده است .

هم چنین ر. ف : «فصوص الاداب» ص ۶۶ ، و «عبر العاشقین» ذیل باب : «فی ملاطفة العاشق والمعشوق» ص ۱۰ ، و به مضمون آن در عبارت متفاوت ، در : «الرسالة العلیة فی احادیث النبویه» ، ذیل فصل : در «فضیلت ذکر» ص ۱۱۷ .



ص ۱۲۸ س ۱

... و در قصه داود می‌گوید : **یا داود ! قل للذین ینتحلون لعشقی اذا کان غداء هم و عشاء هم فلا یتهمونی . هل رأیت حبیباً ینخل عن حبیبه ؟**  
**الاطال شوق الابرار الی لقائی ! وانی الیهم لاشد شوقاً .**

بهری از خطاب رب جلیل است به داود نبی علی نبیتنا وعلیه السلام ، که تمامت آن را شیخ احمد ژنده پیل نامقی با ترجمه پارسی در : «کنوز الحکمة» ورق ۶۱ ، و : «انس الثائبین» باب ۳۳ ، نقل نموده است .

جزء اخیر خبر : «الاطال شوق الابرار الی لقائی وانی الیهم لاشد شوقاً» در «تمهیدات» از «عین القضاة همدانی» صفحه‌های : ۲۱ ، و ۳۳۵ ، و «کشف الاسرار وعدة الابرار» ج ۲ ، ص ۴۷۱ ، و ج ۳ ، صفحه‌های : ۳۵۸ ، و ۵۱۶ ، و ج ۷ ص ۷۹ ، و ج ۸ ص ۳۴۰ ، و ج ۱۰ ، صفحه‌های : ۲۰۱ و ۲۰۲ مذکور است .

در : «جامع الستین للطائف البساتین» (تفسیر سورة یوسف) ص ۲۴۷ ،

در این باب چنین آورده است : « پادشاه عالم به داود وحی کرد : الاطال شوق الابرار الی لقائی . . . گفت : با داود پیغام ما به عاشقان جمال ما بر ، و بگوی ! مپندارید که مشتاق ما شمائید ، که جوینان ما شمائید ؛ به عزت و جلال من که ما آفریدگاریم کون و مکان را ، به عاشقان از ایشان مشتاق تریم . »

« ابوالفضل رشیدالدین میبدی » در مجلد ششم از کتاب تفسیر خویش (ص ۲۲۲) در تفسیر آیه شریف : لقد انزلنا کتاباً فیہ ذکر کم آیه شماره دهم - الانبیاء ) همین بخش از خبر را با مقدمه ای این چنین نقل کرده است :

« عرصه قیامت ، و صعد سیاست در آرزوی روی اهل قرآن است ؛ اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآن است . درجات جنات مأوی ، و حور عین ، و اشجار ، و انهار سلسیل و زنجیل در بند انتظار اهل قرآن است ، و از این همه عزیز و بزرگوارتر ذات صمدی ، و صفات سرمدی ، در اشتیاق دیدار اهل قرآن است ، خود می گوید جل جلاله : الاطال شوق الابرار . . . »

« محمد بن منور » گوید که : شیخ ما گفت که عمر خطاب پرسید مر کعب الاحبار را که کدام آیت یافتی در تورات مختصرتر ؟ « کعب » گفت : اندر تورات ای دون یافتم که حق سبحانه و تعالی می گوید : « الامن طلبنی وجدنی و من طلب غیری لم یجدنی » - هر که مرا جست مرا یافت ، و هر که جز مرا جست هرگز مرا نیافت . و در برابر این نوشته بود : الاطال شوق الابرار الی لقائی و انا الی لقائهم لاشوق - در از گشت آرزومندی ایشان به من ، و من به دیدار ایشان آرزومندترم (اسرار التوحید - فصل دوم ، از باب دوم ، ص ۲۵۵)

و « عراقی » در : « لمعات » ترکیبی پارسی و تازی از این خبر ساخته است : « . . . گاه دست طلب این به دامن او در آویزد که : الاطال شوق الابرار الی لقائی ؛ و گاه شوق او از گریبان این سر برزند که : انی الیهم لاشد شوقاً - لمعه ششم ، ص ۳۸۳ . نیز ، در : « اشعة اللمعات » ص ۶۳

حجة الاسلام غزالی که « شوق دیدار » را ملازم با : « محبت » می داند ،

با توسل به دعای : «خاتم الانبیاء» در این باب آورده است که :  
 «... بدان که هر که محبت انکار کرد ، شوق نیز انکار کرد ؛ در دعای  
 رسول است (ص) : استلک الشوق الی لقاءک ، ولذة النظر الی وجهک الکریم.  
 خدای تعالی همی گوید : طال شوق الابرار الی لقاءنی وانی الالقائهم لاشد  
 شوقاً — دراز شد آرزومندی نیک مردان به من ، و من به ایشان آرزومندترم  
 از ایشان ( کیمیای سعادت ج ۲ ، رکن ۴ ، ص ۸۵۵ )  
 و نیز ر . ف : «تذکرة الموضوعات» ذیل باب : السماع والشوق من  
 الابرار ، ص ۱۹۶ .



ص ۱۳۰ س ۲

### تکبیرة الاولی خیر من الدنیا وما فیها .

«احمد جام» در کتاب : «بحار الحقیقة» ورق ۶ ، پارسی این خیر را  
 چنین به دست داده است : « تکبیر پیشین از دنیا و هر چه در دنیاست بهتر  
 است »

و هم در : «سراج السائرین» ( ورق ۱۱۵ ) باز به همان صورت :  
 « تکبیر پیشین» از : «تکبیرة الاولی» تعبیر می کند :

«... اگر صدبار مؤذن بر در سرای ما بانگ نماز و قامت می گوید  
 یک تاسف نخوریم ، و اگر هزار تکبیر پیشین از ما درگذرد ، بر دل ما بس  
 باری نبود ... »

شیخ نجم الدین رازی ، در : «مرصاد العباد» ( باب سوم - فصل پنجم ) ،  
 ص ۱۶۷ ، در ضمن شرحی این چنین روح نواز ، بدین حدیث نبوی استشهاد  
 نموده است :

«... و در حرکات نمازی این اشارت است که در وقت تکبیرة الاحرام

روی از جمله اغراض و اعراض دنیاوی بگردان ، و هر دو دست بر آور ، یعنی :  
دنیا و آخرت بر انداز در نظر همت ، و تکبیر بر عالم حیوانی و بهیمی کن ،  
و بگوی : الله اکبر ! یعنی : با بزرگواری حق هیچ کس را بزرگ مشناس ،  
و نظر از هر چه بزرگ نمای نفس وهوی است بردار ، و بر بزرگواری حق اندازا  
خواجه علیه الصلوة والسلام از این جا می فرمود : « تکبیرة الاولی خیر من الدنیا  
و مافیها ».

در : « صحیح ترمذی » ( در : « ابواب الصلوة » ، ذیل : ماجاء فی فضل  
تکبیرة الاولی ، ج ۲ ، ص ۴ ) روایتی نقل شده است از : « انس بن مالک » بدین  
سان : « قال رسول الله (ص) : « من صلی اربعین یوما فی جماعه یدرک التکبیرة  
الاولی کتبت له براءتان : براءة من النار ، و براءة من النفاق »  
ابوطالب مکی ، در : « قوت القلوب فی معاملة المحبوب و وصف المرید  
الی مقام التوحید » ج ۱ ، ص ۱۸۶ ، ذیل : کتاب الصلوة ، شرحی مستوفی  
در باب : « تکبیر » آورده و افزوده است که : « کلمه تکبیر لفظی عجمی است  
که معرب شده است »

صاحب « مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية » ، در صفحه ۳۰۳ ، از قول  
« جنید » در فضیلت تکبیرة الاولی ، چنین نقل نموده است :  
لکل شیء صفوة ، و صفوة الصلوة : التکبیرة الاولی - و سبب آن  
است که تکبیر اول موضع نیت است ، و نیت جان عمل است ...  
نیز ر. ف : « نفائس الفنون » ، ص ۱۱۰ ، ذیل : چهل حدیث در تکالیف  
شرعیه ؛ و هم : « انس التائبین » صفحه های ۱۷۸ ، و ۳۱۴ .



ص ۱۳۱ س ۱۳

در حدیث موسی می آید که خدای عزوجل او را گفت : یا موسی ! اهل وایت



في ولياً قط ، وهل عاديت في ولياً قط ؟

سند این روایت به دست نیامد .

☆ ☆

☆

ص ۱۴۹ ، س ۱۶

قال الله تبارك و تعالی لعيسى ، يا عيسى ! انى باعث من بعدك أمة اذا  
اصابهم ما يحبون حمدوا وشكروا واذا اصابهم ما يكرهون احتسبوا ، ولاعلم  
ولا حلم ! قيل : وكيف يكون هذا لهم ولاعلم ولا حلم؟! قال : أعطيتهم من حلمي  
و علمي .

بخشی از خطاب حضرت باری تعالی است به عیسی بن مریم که در :  
«جامع الصغير» ج ۲ ، ص ۱۳۸ ، به روایت : «ابوالدرداء» مضبوط است .

☆ ☆

☆

ص ۱۵۳ س ۷ ، ص ۱۸۹ س ۱۶

المؤمن مرآة المؤمن

به همین صورت در «خلاصة المقامات» صفحه‌های ۱۰۰ ، ۱۳۳ ، و  
«بحار الحقیقة» ورق ۱۳۳ ، «جامع الصغير» ج ۲ ص ۱۸۳ ، «مواظع العددية»  
ص ۸ ، «التصفيه في احوال المتصوفه» ص ۲۳۰ ، «احادیث مشوی» ص ۴۱ ،  
«كشف الخفاء» ج ۲ ص ۲۹۴ ، «تمهيدات عين القضاة همدانی» صفحه‌های :  
۸ ، ۲۵۴ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، «جامع الاسرار ومنبع الانوار» ص ۶۷۲ ،  
و «ترك الاطناب» ص ۱۰۶ ، و «لطائف الطوائف» ، ذیل : پنج مثل حضرت  
مصطفی ، ص ۱۶۰ ، و با این تفسیر در باره «مرآت» ، در : «مقصد اقصى»  
ص ۲۸۱ : «... مرآت دو نوع باشد : یکی آن که عکس جمال خود را در آن

ببینند ، و یکی آن که عین خود را در آن ببیند : «المومن مرآة المؤمن» —  
ای درویش ! چنین مرآت که عین خود را در آن ببینند ساز داد ، و آن مرآت  
آدم است :

فرستادیم آدم را به بیرون	جمال خویش بر صحرا نهادیم
جمال ما بین زین راز پنهان	اگر چشمت بود پیدا نهادیم
و اگر چشمت نباشد آن چنان دان	که گوهر پیش نابینا نهادیم

« عراقی » در «لمعة هفتم» از : «لمعات» ، ص ۳۸۵ ، این صورت را  
با توضیحی چنین عبارت نموده است :

« . . . هر چه هست آینه جمال اوست ؛ پس هر چه باشد جمیل باشد ،  
لاجرم همه را دوست دارد ، و چون در نگری خود را دوست داشته باشد .  
خود هر عاشقی که بینی جز خود را دوست ندارد ؛ زیرا که در آینه روی معشوق  
جز خود را نبیند ، لاجرم جز خود را دوست نگیرد : «المؤمن مرآة المؤمن  
والله المؤمن» بیان این همه کند .»

نیز ر . ف : «فروغ بینش» ص ۱۵۶ ، و با اضافه ای در «کنوز الحقایق»  
ص ۱۳۶ به صورت : «المؤمن مرآة اخیه المؤمن» ملاحظه می شود ، و هم  
صورتی دیگر از آن در «جامع الصغیر» ج ۱ ، ص ۸۶ .

« عین القضاة همدانی » در : مکاتیب خود ( ج ۲ ص ۳۷۳ ) صورتی  
متفاوت از این حدیث را چنین به دست داده است : « المؤمن مرآة المؤمن  
لامرآة الکافر» و « افلاکی » در : « مناقب العارفين » ( ج ۱ ص ۵۱۳ )  
توضیحی در باب آن چنین آورده است : المومن مرآة المؤمن ؛ یعنی : « تجلی  
فیها ربه »

جلال الدین محمد مولوی بلخی مضمون این حدیث شریف را در دفتر  
دوم ضمن بیست‌های سی ام ، و سی و یکم این سان بیان فرموده است :

چون که مؤمن آینه مومن بود	روی او زالودگی ایمن بود
پار آینه است جان را در حزن	بر رخ آینه ، ای جان ، دم مزنا

ونیز ر. ف : مجلد ہفتم از : «فرہنگ لغات و تعبیرات مثنوی» ص ۵۱۰  
 کہ بدین بیت ( از دفتر اول - بیت ۱۳۲۸ ) در مضمون این حدیث استشہاد  
 شدہ است :

مؤمنان آئینہ ہم دیگرانند      این خبر می از پیمبر آوردند



ص ۱۵۴ س ۹

خیل بہم غرّ محجلین :

مستخرج است از حدیثی در آداب طہارت ، و فضیلت وضوء ، و مواظبت  
 و مداومت بر آن کہ در کتاب : «الرسالة العلیة فی احادیث النبویة» ص ۵۲ ،  
 باشرح و توضیحی بہ پارسی ، این سان ضبط شدہ است :  
 «نکتہ : نماز بی طہارت درست نیست ، و طہارت نیمہ نماز است کہ :  
 «الطهور شرط الایمان» - و این جا ایمان بہ معنی نماز است ، کما قال اللہ  
 تعالی : و ما کان اللہ لیضیع ایمانکم ( = ای : صلواتکم ) . و ہر کہ امروز اوقات  
 بہ طہارت گذرانند ، فردا روی سفید باشد کہ : «ان امتی الغرّ المحجلون من  
 آثار الوضوء یوم القیمة» - یعنی بہ درستی کہ امت من روز قیامت از اثر وضوء  
 سفید روی و سفید دست و پای باشند .

«غرّ» جمع : «اغرّ» است ، و «اغرّ» اسب سفید روی را گویند ، و آن  
 سفیدی را «غرہ» خوانند ، و «محجل» در لغت اسبی را گویند کہ چہاردست و  
 پای او سفید باشد ، و عرب آنرا بہ فال نیکو دارد ؛ و این جا سفیدی روی و  
 دست و پای اشارت است بہ احاطہ انوار مر مؤمنان را ...»

نیز ر. ف : «جامع الصغیر» ج ۱ ص ۵۱ ، و «تفسیر ابوالفتوح رازی»

ج ۲ ، ص ۱۱۳ ، و ج ۵ ص ۲۴۷ .

در بخش توضیحات و حواشی کتاب: «نفثة المصدور» ص ۱۶۲، مصحح دانشمند در توضیح جمله: «در غره خطب همه را به قیود محجل گرداند» . با توسل بدین حدیث شریف به مناسبت، و در ضمن اشاره به منابع استاد: ( صحیح بخاری - و سفینه البحار ) چنین نگاشته‌اند:

« غره » و « محجل » در این عبارت محتمل است مستفاد از جمع این دو کلمه باشد در دو حدیث ذیل: ان امتی یدعون یوم القیمة غراً محجلین من آثار الوضوء فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل - صحیح بخاری، کتاب الوضوء، ج ۱ ص ۳۵ - و حدیث: علی نورالله فی بلاده . . . وقائد الغر - المحجلین و امام المسلمین . . . سفینه البحار، در ماده «حجل» ج ۱ ص ۲۲۵، و اسناد دیگر . . .»

« واعظ کاشفی » در: «فتوت نامه»، در فصل چهارم، ص ۱۶۷، آنجا که از « رنگ‌های خرقه » سخن می‌راند، با توسل بدین حدیث، به همان صورت که مستند صاحب: «الرسالة العلیة» بوده شرحی لطیف نگاشته است، این چنین:

« . . . اگر پرسند که لون سفید از آن کدام طایفه است؟ بگوی: رنگ سفید، رنگ «روز» است؛ و از آن جماعتی است که دل ایشان روشن باشد، و سینه ایشان از کدورات صفات ذمیه صافی بود، و نامه اعمال ایشان از رقم گناه سفید و پاک‌گشته، و روی ایشان از علامت: «ان امتی الغر المحجلون من آثار الوضوء» تابان شده»

مؤلف ارجمند: « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » در مجلد هفتم از این فرهنگ، ص ۸۶۹، ذیل: «هم گوهر» به مناسبت، صورت مفصل این حدیث شریف را به نقل از «مسند احمد» ج ۲ ص ۴۰۸ چنین به دست داده: « . . . فقالوا: یا رسول الله! کیف تعرف من لم یأت من امتک بعد؟ قال: أرایت لو أن رجلاً کان له حبل غیر محجلة بین ظهرانی حبل بهم أدم یکن

یعرفها؟ قالوا: بلی ا قال: فانهم یأتون یوم القیمة غراً محجلین من أثر الوضوء»  
و آنگاه دو بیت از مثنوی ملای رومی ( از دفتر اول) را:

گفت پیغمبر که هست از اتمم      که بود هم گوهر و هم همتم  
مر مرا زان نور بیند جان شان      که من ایشان را همی بینم از آن  
ملهم از این حدیث ذکر نموده اند .



ص ۱۵۷ س ۴ و ۵

أمة مذنبۃ ورب غفور :

صاحب «خلاصة المقامات» می نویسد: بر در بهشت نوشته شده است:  
«أمة مذنبۃ ورب غفور» (ص ۱۱۰).

این خبر را «ابن النجار» در «تاریخ بغداد» و «الرافعی» در «تاریخ قزوین»  
این چنین نقل کرده اند:

«... دخلت الجنة فرأيت في عارضتي الجنة مكتوباً ثلاثة أسطر بالذهب:  
السطر الاول: لا اله الا الله، محمد رسول الله .

السطر الثاني: ما قدمنا وجدنا، و ما اكلنا ربحنا، و ما خلفنا خسرنا .  
والسطر الثالث: «أمة مذنبۃ ورب غفور» - نیز ر. ف: «شرح تعرف»

ج ۱ ص ۱۷ .

«مبیدی» در تفسیر خود آن را به صورت: «عبد مذنب و رب غفور»  
ضبط نموده است. «... کعب عجره گفت رسول خدا روزی یاران را گفت:  
«ما تقولون فی رجل قتل فی سبیل الله؟ چه گوئید به مردی که در راه خدا کشته  
شود؟»

یاران گفتند: «الله و رسوله اعلم» - خدا و رسول او دانانتر. رسول گفت:  
«ذاك فی الجنة» - آن مرد در بهشت است. دیگر باره گفت: چه گوئید

به مردی که بمیرد و دود مرد عدل گویند : « لانعلم منه الا خيراً » - شناسیم و ندانیم از این مرد جز پارسائی و نیک مردی ؟ یاران گفتند : الله داناستر به حال وی و رسول او . گفت : « ذاك في الجنة » - در بهشت است .

سدیگر بار گفت : چه گوئید در مردی که بمیرد و دوگواه عدل گویند که در وی هیچ خیر نبود ؟ یاران همه گفتند : ذاك في النار - در دوزخ باشد . رسول گفت : « بشما قاتم ا عبد مذنب و رب غفور » - بد سخنی که گفتید در حق وی ، و بدانندیشه ای که کردید ، و بدگمانی که بردید . بنده ای گنه کار و خدایی آمرزگار ، بنده ای جفاکار و خدایی وفادار . . . . کشف الاسرار ج ۱ ص ۶۴۰



ص ۱۵۲ س ۱۶

### التائب من الذنب كمن لا ذنب له

این حدیث نبوی به همین صورت در غالب کتب اخبار ، و متون صوفیانه ( در باب فضیلت توبه ، و ارجمندی مقام تائبان راستین ) نقل شده است . ر.ف : « جامع الصغیر » ج ۱ ، صفحه های : ۱۳۳ ، و ۲۲۹ ، « كنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ص ۵۳ ، « تنبیه الخواطر و نزهه النواظر » ص ۶ ، « احیاء العلوم » ج ۴ ، ص ۴ ، « حلیة الاولیاء » ج ۴ ، ص ۲۱۰ ، « ترك الاطتاب فی شرح الشهاب » ، ص ۹۴ ، تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۲ ، ص ۶۵۰ ، « کشف الخفاء و مزیل الالباس » ج ۱ ص ۲۹۶ ، « مرصاد العباد » صفحه های : ۳۵۵ ، و ۶۴۴ ، « مصباح العارفين » ( ذیل فصل : در بیان توبه ) ، ص ۴ ، « اوصاف الاشراف » ( فصل اول : در توبه ) ، ص ۲۰ ، و کتاب : « ترجمه رساله قشیریة » ، که صورت پارسی این حدیث در صفحه ۱۳۶ ، ذیل : « باب چهارم - در توبه » این چنین آمده است :

« انس مالك گوید : از پیغمبر (ص) شنیدم که گفت : تائب از گناه



هم چنان بود که گناه نکرده است ،

و کتاب «احادیث مثنوی» ، ص ۱۶۷ ، که در آن این آیات از «ملای

روم» متناسب با مضمون این حدیث نقل شده است همراه با اسنادش :

هر چه کردم جمله نادیده گرفت      طاعت ناکرده آورده گرفت

نام من در نامه پاکان نوشت      دوزخی بودم ببخشیدم بهشت

و نیز به : « فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی » ج ۵ ، ص ۱۹۸ ، که در

آن ذیل : « زهر پارینه » این بیت از « مثنوی شریف » مستخرج از دفتر پنجم :

جمله ماضی ها از این نیکو شوند      زهر پارینه از این گردد چو قند

از این حدیث : « التائب حبيب الله ، والتائب من الذنب كمن لا ذنب له »

مأخوذ دانسته شده است .

نیز ر . ف : « فروغ بینش » ص ۸۷ ، « فرائد الادب فی الامثال ، والاقوال

السائرة عند العرب » ص ۱۰۴۸ ، و « مفتاح النجات » ص ۳۱۳

☆ ☆

☆

ص ۱۶۰ س ۱ در این خبر که مهتر عالم (ص) می گوید ، سری است از اسرار که

می گوید :

الناس کلهم موتی الا العالمون ، والعالمون کلهم نائمون الا العالمون ،

و العالمون کلهم موقوفون الا المخلصون ، والمخلصون علی خطر عظیم .

تمامت آن در : « کشف الخفاء و مزیل الالباس » تألیف : « عجلونی »

ذیل رقم ۲۷۹۶ ضبط شده است ، با اختلاف : « هلکی » به جای : « نائمون » ،

و « غرقی » به جای : « موقوفون » .

و اما به جزء اخیر این قول ، یعنی : « المخلصون علی خطر عظیم » در

غالب آثار صوفیه استشهاد شده است . ر . ف : « انس الثائین » باب ۴۲ ،

« تمهیدات عین القضاة همدانی » صفحه های : ۱۳۵ ، و ۳۳۳ ، « مرصاد العباد »

صفحه های : ۶۹ ، ۳۶۲ ، و ۵۸۰ ، التصفیة فی احوال المتصوفة » ص ۶۵ ،

« احادیث مثنوی » صفحه های : ۵۳ ، و ۵۶۰ ، « عبر العاشقین » ص ۹۷ ،

و «مجموعه وراثت مالکی» ص ۳۲۰ .

صورتی متفاوت از آن با آنچه در متن ملاحظه می شود ، در : « شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه » ج ۴ ص ۴۲۲ بدین ترتیب مضبوط است :  
« هلك العالمون الا العابدون ، وهلك العابدون الا العالمون ، وهلك العالمون الا الصادقون ، وهلك الصادقون الا المخلصون ، وهلك المخلصون الا المتقون ، وهلك المتقون الا الموقنون ، وان الموقنين لفي خطر عظيم . »

اسناد محقق مدرس رضوی ، در تعلیقات « حدیقه الحقیقه » ص ۲۳۴ ، در این باب چنین نگاشته اند :

« در کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۲۹ آن را نسبت به بزرگان سلف داده و بنا بر این نباید حدیث باشد . در شرح کتاب : غرر و درر آمدی ج ۲ ص ۴۰۲ همین معنی با این عبارت آمده : الاخلاص خطر عظیم حتی ينظر بما يختم له - خالص کردن طاعات و عبادات از برای خدای عزوجل و آمیخته به قصد دیگر نکردن خطر عظیم است . »

صاحب « تذکره الموضوعات » آن را در صفحه ۲۰۰ از کتاب خود درج کرده و « موضوع » دانسته است ؛ در ضمن در متن عبارت به يك اصلاح نحوی نیز مبادرت نموده است ، این چنین : « . . . الا العالمين به جای : الا العالمون ، والا العالمين ( به جای : الا العالمون ) ، والا المخلصين ( به جای : الا المخلصون ) امام حسن بن محمد الصغانی ، در رساله خود در باب : « احادیث موضوعه » این خبر را ذکر نموده ، و آن را « موضوع » معرفی نموده است .

\* \*  
\*

ص ۱۶۴ س ۱۱

شفاعتی لاهل الکبائر من امتی .

دو صورت از آن ، یکی : « شفاعتی لاهل الذنوب من امتی » ، و دیگری :

«شفاعتی للجبارة من امتی» همراه با اسناد مربوط در کتاب: «کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق» ص ۴۳۵ ، مضبوط است .

اما صورت مذکور در متن حاضر همان است که در : « مواظظ العبدیة » ص ۹ ، و «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۳۹ ، و «کنوز الحقایق» ص ۷۳ ، و «مستدرک حاکم» ج ۱ ص ۶۹ ، به دست داده شده ، و نیز «عین القضاة همدانی» در مکاتیب خود : ج ۱ ص ۱۳۱ ، و «عجلونی» در : «کشف الخفاء و مزیل الالباس» ج ۲ ص ۱۰ ، و «نخشی» در : «جواهر الاسمار» ص ۴ ، به همین صورت استشهاد نموده اند .

در « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۴۲۴ ، به نقل از : «امالی صدوق» ( المجلس الثانی ) ، همین صورت با اضافه لفظ «انما» در آغاز ، نقل شده است .

«میدی» ذیل آیه شریف : «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» (۲۵۶- سورة البقره ) در این مقام آورده است : «و مصطفی را مقام شفاعت است ، و اورادستوری داده اند . . . و قال : شفاعتی لاهل الكبائر من امتی ( = کشف الاسرار وعدة الابرار ج ۱ ص ۱۷۴ ) - نیز ر . ف : همین تفسیر ج ۱ ص ۶۹۲ ، و ج ۶ ص ۱۸۷ .

و باز به همین صورت در تفسیر : «ابوالفتوح رازی» ج ۱ ص ۱۱۱ . «ابوالفتوح» در جایی دیگر از تفسیر خویش مضمون این حدیث را با تعبیری جدا از آنچه گذشت ، ضبط نموده است : « جعلت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی اترانی لا اكون منهم ؟ ( ج ۱ ص ۳۱۲ )

و در ترجمه «سواد الاعظم» ص ۶۸ ذیل عنوان مسأله پانزدهم ؛ « شفاعت رسول علیه السلام ، مراهل کبائر راحق بیند از امت » و باز در : ص ۷۰ از همین کتاب می خوانیم که : «اهل صلاح و عاقبت را به شفاعت من حاجت نیست ، و ایشان را در مردمان شفاعت باشد ؛ و شفاعت من مراهل کبیره راست

از امت من» .

نیز ر. ف: «التعرف لمذهب التصوف» ص ۵۵، و «شرح تعرف» ج ۲، ص ۱۱، و «حلیة دلایا» ج ۳ ص ۲۰۱ و ج ۷ ص ۲۶۱، و به صورت: «ادخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی» در: «کلم الطیب» (مقام دوم در اثبات شفاعت) ص ۸۱۱، و: «ترك الاطناب فی شرح الشهاب» ص ۱۸۶ این حدیث را «احمد افلاکی» در «مناقب العارفين» خود ج ۲ ص ۹۶۰ با این بیت همراه کرده است:

لعننیاں خسته اند، رحمتیان جسته اند      ما ز پی رحمت قوم لعین آمدم  
استاد فقید «بدیع الزمان فروزان فر» در کتاب: «احادیث مثنوی»، ص ۸۲، این آیات از «مثنوی معنوی» را موافق با مضمون این حدیث شریف نقل فرموده اند:

گفت پیغمبر که روز دستخیز      کی گذارم مجرمان را اشک ریز؟  
من شفیع عاصیان باشم به جان      تا رهانم شان ز اشکنجه گران

در مجلد اول از «فرهنگ لغات و تعبیات مثنوی» ص ۳۳۰، مؤلف گرانمایه پس از تعریف «اهل کبائر»: کسانی که مرتکب گناهان کبیره میشوند، چون قتل، و حرق، و غیره؛ این حدیث شریف را به همان صورت که در متن «دوضیة» مندرج است ذکر کرده، و این بیت از «مثنوی معنوی» (از دفتر سوم) را مناسب با آن آورده اند:

عاصیان و اهل کبائر را به جهد      و ا رهانم از عتاب نقض عهد  
و بدین شرح «شفاعتی لاهل الكبائر من امتی» - و این خوش بشارتی است هر سرگشتگان بیابان معصیت را؛ مولانا کمال الدین اسمعیل در این باب گوید:

شرط شفاعت تو اگر بر کبائر است

با ما بسی متاع از این جنس حاضر است!

در: «الرسالة العلیة - در شفاعت - ص ۲۷»



ص ۱۶۵ س ۴

و خدای عزوجل هزار بار بر بنده مؤمن عارف مخلص مهربان تراست از آن مادر و پدر مشفق مهربان بر آن فرزند بیمار خویش؛ از آن جابود که داود (ع) علیه السلام گفت:

الهی این آجدک اذا طلبتک؟ قال: أنا عند المنکسرة قلوبهم من

مخافتی .

در این معنی شیخ الاسلام « احمد جام » را تعبیری بسیار دلکش و لطیف است، در: «انس الثابین» (باب پنجم - می پرسند که بیدار کیست، ویداری چیست؟) ص ۵۲، اندر گزارش حال محبی دردمند، و بشولیده روزگار، و شکسته دل؛ که حیران و سرگردان، در جست و جوی محبوب خویش، بانیازی صادق و تمام برمی خیزد، و دروادی طلب با اشتیاقی زائد الوصف گام برمی دارد، و به هر سو می دود، و به هر کس روی می آورد، باشد که از او نشانی یابد:

«... آن مرد محب از خواب غفلت بیدار گردید؛ آتش محبت دید که در جان وی افتاده. وی از سر آن درد و نیاز، به طلب محبوب خود برخاست با شوقی تمام؛ هر جا که امامی، یا پیری دید، یا کسی که می گفتند که از دوست وی خبری دارد، گرد همه می برآمد، و از هر کس چیزی می پرسید، تا مگر خبری یابد، و درد خویش را درمانی بیند، و این آتش را آبی یابد. هر چند بیش گردید، کم یافت، و آن آتش شوق هر زمان زیادت می گردید: سوختگی به سوختگی می افزود، تا از همه روندگان این راه، و خداوندان این کار عاجز آمد، و هیچ خبر نیافت، و درد خویش را هیچ دارو نیافت، و ریش خویش را هیچ مرهم نیافت؛ و هر کس را دید که راه بری می کردند، همه در بند خویش بودند، و یادربند چون خویشنی...!

مرد محب را خستگی، و سوختگی زیادت گردید، و دردش بیفزود، و دست غیرت بر آورد، و پیراهن صبر پاره کرد، و دستار پنداشت بر زمین زد، و

خاک بر تارک سر کرد ، و از سر آن حسرت و ندامت گفت :

الهی این اجدک؟ - بارخدا یا ترا کجا یابم؟ ندائی به سر آن عاشق ،  
دل سوخته ، جگر بریان آمد که : ما را از جای تهمت زده نیابند ! ما را از خانه  
مفلسان ، و نیازمندان جویند که سرمایه مفلسان مائیم ، و ندیم شکسته دلان  
مائیم . کسی که جامه سفید باشد قصار را نجوید ! اگر ما را می جویی برو !  
به گوی قلاشان ، وعاصیان ، ومفلسان ؛ به نزدیک شکسته دلی که از همه خلق  
می شرم دارد که . . .

به هر صورت ، این پرسشی است در مقام تحیر و غالباً مذکور در مقولات  
صوفیه که جواب آن به صورت : « انا عند المنکسرۃ قلوبهم من مخافتی » از حضرت  
عزت خطاب به یکی از پیامبران : ( داود ، یا موسی ، و یا اسمعیل ) صادر شده ،  
و تفصیل آن در : « انس الثابین » صفحه های : ۵۴ ، ۶۴ و ۳۱۳ ، و ۳۲۸ ، نوشته  
آمده است .

« حکیم غزنوی » با « شیخ جام » موافقت دارد ، و آن را در پاسخ « داود »  
پیامبر می آورد :

گفت داود را خدای جهان که منم یاور شکسته دلان

( دیوان سنایی ، به تصحیح محقق مفضل مدرس رضوی ، ص ۳۸۵ )

« هجویری » در : « کشف المحجوب » ص ۱۲۵ ، آن را از جواب ربّ

جلیل به موسی کلیم دانسته است :

... موسی اندر حالت مکالمت گفت : یارب! این اطلبک؟ قال: عند المنکسرۃ

قلوبهم - بارخدا یا ترا کجا طلب کنم؟ گفت: آنجا که دل شکسته است ، و از خلاص  
خود نومید گشته ...

« ابوالمفاخر باخرزی » در : « فصوص الآداب » ص ۳۵۶ نیز آن را در

جواب « موسی » آورده با تفاوتی اندک در لفظ : « اطلبنی عند المنکسرۃ قلوبهم من

اجلی ». و هم علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر ، در کتاب : « احادیث مشنوی »

ص ۱۵۱ ، مضمون این خبر را همراه با این بیت از مشنوی ملای روم :



دست اشکسته بر آور در دعا      سوی اشکسته پرد فضل خدا

آورده آن را با استناد به قول صاحب : «شرح تعرف» ج ۳ ص ۱۳۷ در جواب موسی نقل کرده اند .

«غزالی» در : «کیمیای سعادت» ص ۷۲۳ ، آن را در جواب : «اسماعیل» می داند : «... خدای تعالی وحی فرستاد به اسماعیل (ع) که مرا نزدیک شکسته دلان جوی گمت : آن کیان اند ؟ گمت : درویشان صادق .

در باب این حدیث قدسی نیز ر.ف : «اتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة» ص ۲۶ ، «حدائق الحقایق» ص ۶۲۸ ، و با ترجمه پارسی آن در : «اخلاق محتشمی» ذیل باب : «فی الدین و معرفة الخالق» صفحه های : ۹۰۸ ، و «تمهیدات» از : «عین القضاة همدانی» ص ۲ ، و «مقالات شمس تبریزی» صفحه های : ۱۹ و ۳۲۸ .

«میبی» ابوالفضل رشیدالدین ، در تفسیر کشف الاسرار ، ابتدا به نقل ترجمه پارسی مضمون این حدیث می پردازد : «هر که در مانده تر به دوست نزدیک تر ، هر که شکسته تر به دوستی سزاوارتر ؛ و پس آنگاه متن خبر را درج می کند ( و نیز ص ۳۷ از ج ۴ همین تفسیر ) هم چنین ر . ف : «تعلیقات حدیقة الحقیقة» ص ۵۱۲ ، «شطحیات روزبهان بقلی شیرازی» ص ۴۰۷ .

در سخنان منظوم منسوب به : «بوسعید ابوالخیر مهنه ای» سه رباعی ناظر بدین حدیث شریف یافتیم که لطیف اند و جان نواز ، و راه برنده به کوی دوست :

یار آمد و گفتم خسته می دار دل      دایم به امید بسته می دار دل  
ما را به شکستگان نظرها باشد      ما را خواهی شکسته می دار دل!

ص ۲۳ شماره ۱۵۹

ما دل به غم تو بسته داریم ای دوست  
گفتی که به دل شکسته گان نزدیکم  
درد تو به جان خسته داریم ای دوست  
مانیز دل شکسته داریم ای دوست!  
ص ۱۷ ش ۱۱۲

من می شنوم که می بیخشایی تو  
ما جمله شکستگان در گاه تو ایام  
هر جا که شکسته ای است آنجایی تو!  
در حال شکسته گان چه فرمایی تو؟  
ص ۸۲ ش ۵۷۲

« عراقی » در « لمعات » ص ۴۰۱ به صورت: « انا عند المنكسرة قلوبهم  
و عند المدرسة قبورهم » بدان استشهاد نموده و مصرعی در توضیح آن آورده است:  
« بردند شکستگان از این میدان گوی »

و این نکته غریب می نماید که: « سید محمد ابوالمحاسن القاوچی »  
در کتاب خود موسوم به: « اللؤلؤ المرصوع فیما قبل لاصل له او باصله موضوع »  
ص ۲۵، پس از آنکه این خبر را به صورت: « انا عند المنكسرة قلوبهم من  
اجلی، و انا عند المدرسة قبورهم لاجلی » نقل می کند، آن را در عداد:  
« احادیث موضوعه » به حساب آورده است!

☆ ☆

☆

ص ۱۶۵ س ۱

... و هم در حدیث موسی می آید که حق سبحانه و تعالی مرموسی را  
گفت: یا موسی! من بیمار بودم، چرا به پرشش من نیامدی؟! موسی گفت: ای  
بار خدای! تو نیز بیمار شوی؟! ...

اسناد و وسائط این خبر به ترتیب اصل خویش در این منابع نقل شده است:

« صحیح مسلم » ج ۸ ص ۱۳ ، « مسند احمد » ج ۲ ص ۴۰۴ ، « جامع الصغیر سیوطی » ج ۱ ص ۷۶ و ص ۳۱۱ . « احیاء العلوم » ج ۴ ص ۲۱۸ ، « تفسیر طبری » ج ۲ ص ۹ ، « فتوحات مکیه » ج ۳ ص ۲۹۹

و اینک دو صورت از آن به لغت عرب ، از : « طرائف الحکم » ج ۲ ص ۳۱۲ ، به نقل از : « وسائل » ( کتاب الطهارة ) ، باب : « استحباب عیادة المریض المسلم » - عن الحسین بن اسحق ، عن ایه ، عن اخیه موسی بن جعفر ( ع ) : عن آباءه ، عن النبی ( ص ) ، قال :

« ... یرعیر الله عبداً من عباده یوم القیمة ، فبقول : عبدی ! ما منعک اذ مرضت أن تعودنی؟! فبقول : سبحانک ! سبحانک ! انت رب العباد لا تمرض ولا تألم . فبقول : مرض اخوک المؤمن فلم تعده . فوعزتی وجلالی لوعدته لوجدتني عنده ، ثم لتکفلت بحوائجک ، فقضیتها لک ، و ذلك من کرامة عبدی المؤمن ، و انا الرحمن الرحیم . »

غزالی در کتاب « کیمیای سعادت » ، ص ۵۳ ، ذیل : ( عنوان دوم - در شناختن حق تعالی ) بخشی از این حدیث را همراه با شرحی پارسی این چنین آورده است :

« ... به چشم بیماران فرا ایشان منگرید که ایشان از ما اند ؛ مرضت فلم تعدنی در حق ایشان می آید . ترجمه قسمتی از خبری است ، و این کلام خداوند است به حضرت پیغمبر ( ص ) که بر طبق آن خداوند مهربان بیماری مؤمن را بیماری خویش می خواند ، و عیادت از او را عیادت از خود . »

و هم « غزالی » چکیده معنی خبر را به پارسی ، با ذکر پاره ای از آن به لغت عرب ، در همین « کیمیای سعادت » : ( ج ۲ - رکن چهارم ص ۸۳۸ این سان در ضبط آورده است :

« ... و این که گفت : مرضت فلم تعدنی - یا موسی ! بیمار شدم

به عیادت نیامدی . گفت : تو خداوند عالمی چگونه بیمار شوی ؟ گفت :  
فلان بنده بیمار بود ، اگر وی را عیادت کردی ، مرا عیادت کرده بودی «  
بعضی از این مفهوم در : « انجیل متی » ، ( باب ۲۵ ، به خصوص از رقم ۲۲  
به بعد ، صفحه ۴۵ ) این چنین وارد شده است :

« ... گرسنه بودم مرا خوراك ندادید . تشنه بودم مرا آب ندادید .  
غریب بودم مرا جا ندادید . عریان بودم مرا پوشانیدید . مریض و محبوس  
بودم عیادتّم نمودید . پس ایشان نیز به پاسخ گویند : ای خداوند ! کی ترا  
گرسنه ، یا تشنه ، یا غریب ، یا برهنه ، یا مریض ، یا محبوس دیده خدمت  
تکریم ؟ ! آنگاه در جواب ایشان گوید : « هر آینه به شما می گویم : آنچه  
به یکی از این کوچگان نکردید ، به من تکرده اید ! ... »

صورتی دیگر از این حدیث را « عین القضاة همدانی » در رساله :  
« شکوی الغریب » ص ۳۷ ، این گونه ذکر نموده است :

« ... و کقوله لموسی (ع) : مرضت فلم تعدنی ، و جعت فلم تطعمنی ؛  
حتى اضطرر موسى وقام وقعد و قال : الهی ! او تمرض و تجوع ؟ ! فقال :  
مرض عبدی فلان ، و جاع عبدی فلان ؛ ولو اطعمت هذا ، و عدت ذاك ،  
لوجدتني عندهما » . و نیز نامه های : « عین القضاة همدانی » ج ۱ ، ص ۱۵۷ ،  
و ج ۲ صفحه های : ۳۱۱ ، و ۴۲۱ .

و نیز ر . ف : « الهی نامه » از « عطار نیشابوری » ( ذیل داستان :  
سلطان محمود و شیخ خرقانی ) ، ص ۲۸۳ ، که صورت پارسی تمامت این خبر  
در توضیح این بیت از آن مثنوی در ص ۳۵۰ همین کتاب آمده است :

چو من بیمار گشتم هان چه بودت      که خود بیمار پرس من نبودت ؟

علامه فقید ، استاد « بدیع الزمان فروزان فر » ترتیبی دیگر از این حدیث موسی را  
( به همین مضمون که گذشت با اندک تفاوتی در عبارت ) در کتاب : « احادیث  
مثنوی » ص ۵۷ نقل نموده ، و مستند مولانا در سرودن این بیت ( از دفتر دوم -  
در مناجات کردن شبان با حق تعالی در عهد موسی ) دانسته اند :

آن که گفت، انی مرضت لم تعد من شدم رنجور ، او تنهانشد  
 استاد فقید در کتاب دیگر خود : « مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی » ،  
 ص ۶۷ ، دو صورت دیگر از این روایت را با ذکر مآخذ ، ذیل عنوان :  
 « وحی کردن حق تعالی به موسی که چرا به عیادت من نیامدی » همراه با  
 این بیت از : « مثنوی معنوی »

وحی آمد سوی موسی این عتیب

کای طلوع ماه نو دیده ز جیب

از دفتر دوم ، نقل نموده اند که اینک چند بیت دیگر در تتمه داستان از  
 این فصل آورده می شود :

مشرق کردم ز نور ایزدی

من حوام رنجور گشتم نامدی؟!

گفت : سبحانی ! تو پاکی از زیان

این چه رمز است؟ این بکن یارب! بیان

باز فرمودش که در رنجوریم

چون نپرسیدی تو از روی کرم؟!

گفت : یارب ! نیست نقصانی تو را

عقل گم شد ، این گره را برگشا !

گفت : آری ! بندای خاص گزین

گشت رنجور او منم نیکو بین !

هست معذوریش معذوری من

هست رنجوریش رنجوری من

هر که خواهد هم نشینی با خدا

او نشیند در حضور اولیا



ص ۱۶۷ س ۹

قال رسول الله ، قال الله تبارك و تعالی :

یا عبادى كلکم مذنب الا من عافیت ؛ فاستغفرونى اغفر لکم و من علم  
منکم انى ذوقوة على المغفرة فاستغفرنى لقد رتی غفرت له ولا ابالی ...

خبری است مفصل که راوی آن « ابوذر غفاری » است ، و به همین  
تفصیل با صورت پارسی در : « خلاصة المقامات » صفحه‌های ۱۲۷ و ۱۲۸  
و در « سراج السائرین » باب ۱۳ ، ورق ۱۲۸ ملاحظه می‌شود . تمامی حدیث  
در کتاب : « شرح التعرف لمذهب التصوف » ج ۱ ، ص ۲۱۶ ، با شرح اجزاء  
آن مضبوط و مذکور است .

و باز مضمون این حدیث با الفاظ مختلف در تفسیر : « ابوالفتوح رازی »  
ج ۳ صفحه‌های ۲۰۷ و ۲۰۸ ، و در تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار »  
ج ۱ ص ۵۷۱ و ج ۲ صفحه‌های ۳۰۴ ، و ۷۸۹ ، و ج ۳ ص ۴۴۸ نقل  
شده است .



ص ۱۷۲ س ۱

الکریم اذا قدر غفر

قولی است معروف که در کتب ، اخلاق و ادب بدان تمثل جسته‌اند .  
در « کنوز الحکمة » به صورت : الکریم اذا قدر عفا ( ورق ۴۵۴ ) ،  
و در « مرزبان‌نامه » باب ۵ ص ۱۱۷ چنین است : الکریم من عفا عن قدرة ،  
و نیز در « امثال و حکم دهخدا » ص ۲۶۸ . در کتاب : « نهج البلاغة »  
ص ۱۰۲۶ ، در سخنان مولای متقیان علی علیه السلام می‌آید که :  
« اذا قدرت على عدو ك فاجعل العفو عنه شكراً للقدرة عليه » .





ص ۱۷۲ س ۶

لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان اهل السماء والارض لرجح ایمان ابی بکر .  
روزی از رسول (ص) پرسیدند که : ایمان ابوبکر که از ایمان اهل آسمان  
و زمین زیادت می آید آن چیست ؟ قال : بشیء وقر فی قلبه .

همین مضمون با تفاوت لفظ در : « نامه های عین القضاة همدانی »  
ج ۱ ، صفحه های : ۳۱۱ ، و ۳۱۲ ، ذیل مکتوب شماره ۳۷ تحت عنوان :  
ما الايمان ؟ ، و نیز در صفحه های ۱۳۰ و ۱۳۱ از همین کتاب به صورت :  
« لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان الثقلین لرجح » دیده می شود .

« لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان الناس لرجح ایمان ابی بکر » صورتی  
دیگر از این قول است که « عجلونی » به روایت « اسحق بن راهویه »  
و روایت « بیهقی » از « عمر » ، در « کشف الخفاء » ج ۲ ص ۱۶۵ به دست  
داده است . و هم در این مجلد و این صفحه از این کتاب ، ترتیب دیگری  
از آن به روایت « ابن عمر » ضبط شده است : « لو وضع ایمان ابی بکر علی  
ایمان هذه الامة لرجح بها » .

« غزالی » در کتاب « احیاء العلوم » ج ۳ ص ۱۹ ، صورتی دیگر از  
آن را چنین آورده است : « لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان العالمین سوی النبیین  
و المرسلین لرجح » - و نیز در ص ۱۲۱ از همین مجلد صورتی دیگر از آن  
دیده می شود .

« میدی » از بیان « عمر » صورتی دیگر از آن را با تفاوتی اندک  
در عبارت می آورد : و قال عمر : لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان اهل الارض ،  
او قال با ایمان هذه الامة لرجح به - تفصیل آن در « کشف الاسرار و عدة الابرار »  
ج ۲ ص ۳۵۱ ملاحظه شود .

و همچنین اسناد و وسائط آن را در این کتاب ها می توان جست :  
« فصوص الاداب » ج ۴ ص ۱۰۰ ، « المحاسن و المساوی » ذیل : محاسن

ابو بکر رضوان الله و رحمة عليه ، ص ۳۵ ، « الاربعین فی التصوف » ذیل :  
 « باب فی صفة المؤمنین و صفة العلماء » ص ۴ ، و « شفاء السائل لتهذیب  
 المسائل » ص ۳۰ « تذکرة الموضوعات » ذیل : « ما ورد فی مناقب ابی بکر  
 الصدیق » ص ۹۳ ، و « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ذیل : فی الشطحیة  
 ۴۳ للحلاج ، ص ۲۵۲ بدین سان :

« ... نبینی که سید شناسندگان عالم ، و اصل جوهر فطرت پاکان  
 بنی آدم (ص) چون صدیق را بستود ، فرمود که : لو وزن ایمان ابی بکر  
 مع ایمان الخلق سوی النبیین ، لرجح علی ایمان الكل . »

در باب جزء اخیر از این عبارت : « ... ولكن بشيءٍ وقر في قلبه »  
 قولی است صاحب « اسرار التوحید » را در تعریف « دین » : لیس الدین  
 بالتمنی ولا بالتجلی ، ولكن بشيءٍ وقر في القلب و صدقه العمل - ص ۵۳  
 « جاحظ بصری » در : « الیابان و التبین » ص ۷۰ این گونه تعریف از « ایمان » را  
 « الايمان ليس بالتجلی ولا بالتمنی ولكنه ما وقر في القلب ، و صدقه العمل »  
 ذیل : « مواظظ حسن بصری » ضبط نموده است . و هم در : « شرح شطحیات  
 روزبهان بقلی شیرازی » ذیل : « در شطح یوسف بن الحسین الرازی » ، ص ۱۹۶ ،  
 چنین می خوانیم :

« ... در حدیث هست که تقدم صدیق نه از نماز ، و روزه بسیار بود ،  
 لیکن بشيءٍ وقر فی صدره ، . »

و اما در تفسیر « ابوالفتوح رازی » صورتی است از این قول متفاوت  
 با آنچه نوشته شد و موافق با آنچه در اخبار خاصه وارد است :  
 « ... لو وزن ایمان علی بایمان امتی لرجح ایمان علی ، علی ایمان  
 امتی الی یوم القیمة » ج ۲ ص ۶۲۸ ، و تفصیل را می توان در مجلد سوم از  
 « فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی » ص ۷۱ باز جست .

در مجلد هفتم از : « الغدیر » ، ص ۳۹۰ ، ذیل عنوان : « اربعون حدیثاً  
 فی سیدنا ابی طالب » ، بانقل اسناد صحیح از : « الدرجات الرفیعة » ، و « ضیاء

العالمین»، و «کتاب الحجۃ» ص ۱۸، این حدیث در باب: «ایمان ابوطالب» ضبط شده است:

«ان ایمان ابی طالب لو وضع فی کفة المیزان، و ایمان هذا الخلق فی کفة میزان، لرجح ایمان ابی طالب علی ایمانهم.»

استاد مدرس رضوی در کتاب: «تعلیقات حدیقة الحقیقة» ص ۳۲۵ در باب این حدیث به صورت مذکور در متن چنین ابراز رأی نموده اند: «در کتب احادیث ذکری از این خبر نیست، و چنین برمی آید که از: «احادیث موضوعه» باشد.»



ص ۱۷۴ س ۷

المعلوم شؤم و ثؤم

بدین صورت در جای دیگر دیده نشد.



ص ۱۷۵ س ۱۲، و س ۱۵، و س ۱۷، و ص ۱۷۶ س ۱۷  
الشیخ فی قومه کالنبی فی أمته.

به همین صورت در: «خلاصة المقامات» ص ۱۶۳، «بحار الحقیقة» ورق ۲۸۱، «سراج السائرین» باب چهارم، ورق ۳۰، «انس الثائین» ص ۱۲۶ و ص ۳۲۱، «ترك الاطناب» ص ۶۶۷، «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۲۴۰، «فصوص الاداب» ص ۱۱۱، «مرصاد العباد» صفحه های: ۱۶۰، ۲۲۶، «اسرار التوحید» ص ۵۳، «كشف الخفاء» ج ۲، ص ۱۷، «قابوس نامه» ص ۳۳ و به صورت: «الشیخ فی بیته کالنبی فی قومه» و: «الشیخ فی اهله کالنبی فی أمته» به ترتیب در: «جامع الصغیر» ج ۲ ص ۲۲،

و: « کنوز الحقایق » ص ۷۴ مضبوط است . نیز ر. ف: « مکاتیب سنائی »  
نامه هفتم ص ۵۳ ، و «میزان الانسان» ص ۱۵۷ ، و کتاب «احادیث مثنوی»  
ص ۸۲ ، که دو بیت از مولانا جلال الدین محمد مولوی :

گفت پیغمبر که : شیخ رفته پیش  
چون نبی باشد میان قوم خویش  
چون پیمبر در میان امتان  
در گشای روضه دارالجنان  
به مناسبت همراه با آن درج شده است .

« عزالدین محمود بن علی کاشانی » در کتاب : «مصباح الهدایة و مفتاح  
الکفایة» ص ۲۱۹ ، ذیل فصل چهارم : در «آداب مرید با شیخ» چنین نوشته  
است :

« . . . و وجود شیخ در میان مریدان تذکره ای است از وجود نبی (ص)  
در میان اصحاب ؛ چه شیخ در دعوت خلق با طریق متابعت رسول ناپی است رسول  
را : الشیخ فی قومه . . . »

« قاوچی » دو صورت مذکور پیش از این در : « جامع الصغیر » ، و :  
« کنوز الحقایق » را در کتاب خویش ؛ « اللؤلؤ المرصوع » ضبط نموده ، و  
آنها را : « موضوع » دانسته است ؛ وهم صاحب : « تذکره الموضوعات »  
این ترتیب را : « الشیخ فی جماعته کالنبی فی قومه ؛ یتعلمون من علمه ، و  
یتأدبون من أدبه » در کتاب خویش با چند صورت دیگر از آن نقل نموده و  
و همگی را « موضوع » معرفی کرده است .

در کتاب «امثال و حکم» تألیف : « علامه فقید علی اکبر دهخدا » ،  
ص ۳۵۵ ، ذیل : « الشیخ فی قومه کالنبی فی امته » به دو بیت از « کمال خجند » بدین  
صورت :

می زند بنگِ صرف مرشد خاف  
فارغ از نوشداروی عنبی است  
گرچه : « الشیخ کالنبی » گویند  
« کالنبی » نیست ، شیخ ما « کنبی » است  
استشهاد شده ، و مؤلف در توضیح کلمه : « کنب » در مصرع دوم از بیت

دوم ، نوشته اند : « کتب » شاهدانه ، و مراد : « بنگگ » است !



ص ۱۷۵ س ۱۳ و س ۱۵ ، و ص ۱۷۶ س ۱۶

العلماء ورثة الانبياء

حدیث نبوی است که با همین الفاظ بی تفاوتی در: « ینایع الموده » ص ۳۴۵ ، « سنن ابن ماجه قزوینی » ، ج ۱ ، حدیث شماره ۲۲۳ ، « احیاء العلوم » ج ۴ ، ص ۱۴۶ ، « نامه های عین القضاة » ج ۱ ، ص ۴۲۲ ، « مرصاد العباد » صفحه های : ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۶۶۱ ، و « ترك الاطناب » ص ۶۶۷ ، « الانسان الكامل » صفحه های : ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، « فصوص الاداب » ج ۲ ص ۵۶ ، « جامع الاسرار » صفحه های : ۴۲۱ ، ۴۷۹ ، ۴۸۹ ، ۵۰۴ ، و با توضیحی در: « المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم » صفحه های : ۲۰۹ ، ۴۹۳ ، « آداب المریدین » و زق های ۹ ، و ۵۱ ، « کشف الاسرار » ج ۱ ص ۱۳۹ ، « المواعظ العدیدة » ذیل : « المفردات الصادرة عن النبی (ص) » ص ۱۵ ، « شرح شطحیات روزبهان بقلی شیرازی » ص ۴۱۲ ، « مقالات شمس تبریزی » ، ص ۲۰۵ ، « روضه الانوار » ص ۱۸۹ مضبوط است .

« حکیم ناصر خسرو قبادیانی » در کتاب : « وجه دین » ، ص ۱۵ ، ذیل : گفتار دوم ، و ص ۲۸۷ ، : گفتار چهل و ششم ، پس از نقل این خبر ترجمه پارسی آن را چنین به دست داده است : « دانایان میراث داران پیغمبران اند » .

و در « تمهیدات » از : « عین القضاة همدانی » ص ۱۸۴ ، ذیل فصل : اسرار قرآن و حکمت و خلقت انسان ، این خبر بسا این شرح همراه شده است : باش ! تا قرشی شوی که تا نسبت با محمد درست کرده باشی ، که :  
العلماء . .

عارف صمدانی ، «عین القضاة همدانی» در جای دیگر از نوشته های خویش :

«نامهها» ج ۱ ، ص ۲۴۲ ( نامه بیست و هشتم ) ، با عنوان : «عالم نمایان» در توضیح این حدیث شریف ، شرحی این چنین لطیف نگاشته است :

« . . . در این عالم پوشیده کرده اند مستی خران که کارها چون بوده است ، و می گویند : «العلماء ورثة الانبياء» - پندارند عالم آن است که چیزی خواند یا نویسد ؛ و هر که چیزی نداند خواندن و نوشتن نه عالم است . . . کتاب ، و حفاظ ، و روایات ، و نقله ، و ثقات دیگران ، و علماء ، و مؤمنان ، و اهل یقین ، و ارباب سلوک ، و اصحاب قلوب دیگر . . . اکنون علماء را به طیلسان و آستین فراخ شناسند اگاشکی بر این اختصار کردند که انگشتری زرین دارند ، و لباس حرام ، و مراکب محظور ؛ و آنچه گویند : عز اسلام می کنیم . . . الخ »

و باز ورقی از «گلستان» شیخ بویی دل انگیز از این حدیث می پراگند :

« دو امیرزاده در مصر بودند : یکی علم آموخت ، و دیگری مال اندوخت ؛ آن علامه عصر شد ، و این عزیز مصر گشت . پس این توانگر به چشم حقارت در فقیه نظر کردی ، و گفتمی : من به سلطنت رسیدم ، و تو هم چنان در مسکنت بماندی . گفت ای برادر ! شکر نعمت باری تعالی بر من است که میراث پیغمبران یافتم یعنی علم ، و . . . » از باب سوم - در فضیلت قناعت .

هم چنین در باب این حدیث ، ر . ف : باب چهارم از کتاب : «سراج السائرین» ، ورق ۳۰ ، که مصنف در ضمن آن چنین آورده است : « . . . و آنچه علماء گویند که : «العلماء ورثة الانبياء» درست است ، و حق است ؛ اما از وارثان باشند که در بند و زنجیر باشند ، و قومی باشند که از درگاه ، و کلاه ، سریر باشند ، و قومی باشند که خلف باشند ، و قومی باشند که ناخلف باشند ، و همه میراث دار و میراث خوار باشند ، اما کار مشایخ کار دیگر است ، و کار علماء کار دیگر است ، و کار خواجگی کار دیگر



است . این خبر سخت نیکو است ، و شرفی بزرگ دارد ؛ اما از علماء از هزار یکی باشد که مقتدائی را شاید . الخ »

و هم ر . ف : « مختصر احیاء العلوم » در حاشیه کتاب : « نزهة الناظرین » ، ص ۳ ، ذیل باب : « فی العلم والتعلم » . و به صورت : « العلماء خلفاء الانبیاء » در : « کشف الاسرار » ج ۶ ، ص ۲۳۱ ، و : « أن العلماء ورثة الانبیاء » در : « اصول کافی » صفحه های : ۱۲ ، و ۱۳ ، « وافی فیض » ج ۲ ، ص ۴۲ ، « بحار الانوار » ج ۱ ، ص ۵۲ ، و در : « جامع الصغير » ج ۱ ، ص ۹۱ ، به صورت « أكرم العلماء فانهم ورثة الانبیاء » به روایت ابن عساکر از عبدالله بن عباس ، و با اضافه ای در آخر : . . . فمن أكرمهم فقد أكرم الله و رسوله ، در همین کتاب به روایت : « جابر » مضبوط است .

مضمون ابن حدیث با مختصر تفاوتی در عبارت ، در : « كنز العمال فی سنن الاقوال » ج ۱۰ ، صفحه های : ۷۷ ، ۸۵ ، ۹۴ ، « اتحاف سادة المتقین » ج ۱ ، ص ۷۱ ، « احیاء العلوم » ج ۱ ، ص ۵ ، « جامع الصغير » ج ۲ ، صفحه های : ۶۹ ، و ۱۱۵ ، و ص ۱۵۳ ، « كنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق » ، صفحه های ۸۵ و ۴۴۵ ، « صحیح بخاری » باب ۱۰ ، « سنن ترمذی » کتاب ۳۶ ، باب ۱۹ ، « تعلیقات حدیقة الحقیقة سنائی » ص ۲۹ ، « رشحات نبویه » ص ۹۱ ، « نهج الفصاحة » ص ۴۲ ، « انس التائیین » ص ۳۲۵ « معجم المفهرس » ج ۴ ، ص ۳۲۱ ، « تذكرة السامع و المتكلم » ، صفحه های : ۶ ، ۷ ، ۱۲ ، ۲۷ ، و ۴۸ ، « ادب الدنيا و الدين » ص ۲۹ ، نقل شده است .

« ان العلماء ورثة الانبیاء ؛ ان العلماء لم یورثوا دیناراً ولا درهما ولكن ورثوا العلم ، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافی » صورتی دیگر است از این حدیث مضبوط در : « سفینه البحار » ج ۲ ، صفحه های : ۲۱۹ ، و ۲۲۳ ، ذیل باب : « ثواب العالم و المتعلم و العلوم التي أمر بتحصیلها » : و با تفصیلی بیشتر در : « کافی » ( کتاب العلم و الجهل ) به دست داده شده است .

شیخ ابوطالب مکی در : « قوت القلوب » ج ۱ ، ص ۳۲۰ ، می نویسد :

من عرف الله تعالى فما ذا جهل؟ و من جهل الله تعالى فما ذا عرف؟ فالعلماء بالله تعالى هم وراثه الانبياء؛ لانهم ورثوا منهم الدلالة على الله تعالى .  
صاحبان: «الؤلؤ المرصوع»، ص ۵۱، و «تذكرة الموضوعات»، ص ۲۰، این خبر را در کتاب خود آورده اند، و مؤلف «تذكرة» در باره آن چنین ابداء نظر کرده است: ... بعضی آن را: «ضعیف»، بعضی: «صحیح»، و بعضی سند این خبر را «مضطرب» دانسته اند؛ اما در هر صورت بی اساس نیست، و اصلی دارد.



ص ۱۷۷ س ۴

... هم خواجه امام را، و هم شیخ المشایخ را سخن رسول (ص) را فرا بایستی نویسد:

قال رسول الله (ص): كلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ: فالامیر راع علی رعیتہ و هو مسؤول عنهم، و الرجل راع علی اهل بیتہ و هو مسؤول عنهم، و المرأة راعیة علی بیت بعلها و ولده و هی مسؤولة عنهم، و العبد راع علی مال سیدہ و مسؤول عنه؛ الا فکلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ.

اسناد آن در «صحیح مسلم» ج ۶ ص ۸، و: «صحیح بخاری» ج ۲ ص ۲۲، و ص ۳۸، و ص ۴۵، مضبوط است. «مبیدی» در تفسیر آیه شریف: و الذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون (= آیه هشتم، از سوره: المؤمنون)، و در هنگام توضیح در باب کلمه «الرعی» بدین خبر استشهاد نموده است: اصل الرعی فی اللغة: القیام باصلاح ما یتولاه من الامور؛ وذلك معنی قوله (ص): کلکم راع و... (کشف الاسرار - ج ۶ ص ۴۱۸).

جزء صدر خبر: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ» در: «تنبیه الخواطر و نزہة النواظر» ص ۶، «حلیة الاولیاء» ج ۵ ص ۳۶۰، ج ۷ ص ۳۱۸،

و ج ۸ ص ۲۸۱ ، و «مواظظ العددیة» ص ۹ ، «كشف الخفاء» ج ۲ ص ۱۱۵ ،  
 «لطائف الحکمة» ( ذیل باب سوم ، در بیان حکم و معدلت کردن در منزل  
 خود ، ص ۲۱۹ ) ، و در «مکاتیب سنائی» ( مکتوب چهارم ) ، ص ۲۹ ،  
 و «الرسالة العلیة» ص ۲۳۸ ، و «مرصاد العباد» صفحه‌های : ۱۷ ، ۴۳۳ ،  
 ۴۳۹ ، ۵۱۹ و ۵۶۰ ، و نیز «ترك الاطناب» ص ۱۶۴ ، و «راحة الارواح»  
 باب اول ، ص ۱۶ مذکور است .

«سعد الدین ورواینی» در : «مرزبان‌نامه» ، باب سوم ، «در ملك اردشیر  
 و دانای مهران به» ص ۷۶ ، با این مقدمه :

« و بدان ای ملك ا که ایزد تعالی ترا راعی رعیت و مراعی مصالح  
 ایشان کرده است ؛ از ایشان به تیغ ستن ، و به تازیانه بخشیدن ، و از آن  
 ترك کلاه و طرف کمر آراستن ا مورث دو وبال و موجب دونکال است . . .  
 ترا در دیوان محاسبت برپای دارند : کلکم راع . . . » به استشهاد به همین مقدار  
 از صدر خبر که پیش از این بدان اشاره شد ، بسنده نموده است .

در مجلد پنجم از : « فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی » ، ص ۹ ، ذیل  
 کلمه « راعی » دو صورت از این حدیث شریف نقل شده ، و این بیت از دفتر  
 سوم از « مثنوی ملای روم » موافق با آن به ضبط درآمده است :

کلکم راع نبی چون راعی است

خلق مانند رمه او ساعی است

و هم در مجلد ششم از این فرهنگ ارجمند ، ص ۷۰۷ ، این بیت از  
 مولانا جلال‌الدین محمدمولوی ، از دفتر پنجم مثنوی مناسب با حدیث موصوف  
 ملاحظه می‌شود :

کلکم راع بدانند از رمه

کی علف‌خوار است و کی در ملحمه

و نیز ر. ف : کتاب «احادیث مثنوی» ص ۹۹ ، و «شرح اسرار مثنوی»

ص ۲۲۷ .

شرحی که ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ، در تاریخ خود مشتهر به :  
« تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار » در ذیل وقایع مربوط به ویران شدن  
« کیخاتو خان » ، ص ۲۷۹ می آورد ، اگر چند بنا بر شیوة کار «وصاف» متصف  
به صفت اطناب است اما در عین حال لطیف است و حالی بر این خبر شریف  
مشمول :

« بر طلیعة افکار موقوف پوشیده نیست که در عالم تمثیل پادشاه مانند  
شبان است و جمهور خلائق چون رما گوسفند در کنف رعایت و حوزة  
حمایت او - و هر گاه که بر شبان محافظت مصالح چراگاه و آبشخور یا مرعی  
نامرعی مانند تا به ترك کلی چهرسد - نظام حال مواشی ماشی گردد ، و مستحق  
سخره و نمیت و اشی ...

شعر :

و من رعی غنماً فی ارض مسبعة  
و نسام عنها تولى رعیها الاسد  
قال النبی (ص) : کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیتة .



ص ۱۷۹ س ۱۴

... مهتر (ص) می گوید ، نحن معاشر الانبیاء اولاد علات : دیننا واحد  
و شرایعنا مختلفة = گفت : دین همه انبیا و رسل یکی است ، اما شرایع  
مختلف است .

خبر به صورت مذکور در متن در : « بحار الحقیقة » ورق ۲۷۹  
مضبوط است . قطب‌الدین محمد بن شمس‌الدین مطهر در کتاب : « حدیقة  
الحقیقة » ، در هنگام استشهاد به آیه شریف : « لكل جعلنا منكم شرعة و منهاجا »

می نویسد : همه پیغامبران را دین یکی بود ، و شرایع مختلف ؛ پس آنگاه بدین خبر استناد می جوید : نحن معاشر الانبياء . . .

در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ، ص ۲۶۶ صورتی دیگر از آن بدین سان آمده است : الانبياء اخوة لعلات : أمهاتهم شتى و دينهم واحد - پیغامبران برادران اند از مادران مختلف ، و دین شان یکی است . و باز در مجلد دوم از همین تفسیر ، ص ۷۴ بدین صورت مذکور است : نحن معاشر الانبياء اخوة لعلات ؛ امهاتهم شتى و دينهم واحد ؛ و انى اولى الناس بعيسى بن مريم لانه لم يكن بينى و بينه نبى . . . و به همین مقدار که در این جا نقل شد ، در « جامع الصغير » ج ۱ ص ۹۳ .



ص ۱۸۱ س ۱۹ و ص ۱۸۲ س ۸ ، و ص ۱۸۳ س ۶ و س ۹ ، و ص ۲۱۹ س ۱۷ .

اللهم اكلانى كلاءة الوليد . (= بارخدايا مرا نگاه می دار چونان که کودکان را نگاه دارند )

برای توضیح یاد آور می شود که معنی پارسی : « کلاءة » یا « کلا » در : « اکلانى » مذکور در حدیث نبایش مهتر عالم ، سرور کائنات (ص) گوشوانی و نگاهداری است . مثال از سوره مبارک : الانبياء (۲۱) ، از جزء ۱۷ ، آیه شماره ۴۳ :

« قل من يكلؤكم بالليل و النهار . . . ( بگو - یا محمد ا - که نگاه دارد شما را به روز و به شب ؟ . . ) - ترجمه تفسیر طبری ، ج ۴ ، ص ۱۰۳۳ . به هر تقدیر به همین صورت مذکور در متن ، در « بحار الحقیقة » ، ورق ۱۷۶ ، و در : « شرح تعرف » ج ۱ ، ص ۶۷ ، همراه با صورت پارسی آن بدین ترتیب :

... پیغمبر گفت: خداوند مرا نگاهدار چنان که نگاه داشتن کودکان خردگان خرد « به ضبط آمده است .

و هم به صورت: « واقیة کواقیة الولید »، در: « کشف الاسرار » ج ۳، ص ۷۶۴، منضم بدین شرح در تفسیر آیه شریف: انا هدنا الیک - آیه ۵۵، سوره ۷، الاعراف،: «... خداوند به همگی به توباز گشتیم، و از حول و قوه خویش متبری شدیم، و خویشان را به تو سپردیم، و به هر چه حکم کردی رضا دادیم؛ ما را به ما بازگذار، و مائی ما از پیش ما بردار. همان است که مصطفی (ص) گفت: واقیة کواقیة الولید. به داود وحی آمد که: ای داود! دوستان مرا با اندوه دنیا چه کار؟ اندوه دنیا حلاوت مناجات از دل ایشان ببرد. ای داود! من از دوستان خویش آن دوست دارم که روحانی باشند، غم هیچ نخورند، و دل در دنیا نبندند، و کار و شغل خود به همگی بامن افکنند، و به قضاء من رضا دهند.» و نیز در: «مکاتیب سنائی» نامه ۷، ص ۵۸.

و هم در کتاب: «ترك الاطناب» ص ۷۷۲ همراه با شرحی این چنین: «... اللهم واقیة کواقیة الولید. در این خبر دوم معنی است: یکی آنکه الهی! مرا از گناه معصوم دار! تا چون طفلان باشم بی گناه. دوم آن است که ای خدای! چنان که کودکان از بلا پرهیز ندانند کردن، و تو ایشان را نگاهداری، مرا نیز نگاه دار!»



ص ۱۸۳ س ۷ و ۸

انا سید ولد آدم ولا فخر

این حدیث شریف در: «کشف الاسرار» ج ۴ ص ۲۷۹، و ج ۷ ص ۳۹۷، و ج ۱۰ ص ۵۲۹، و در: «نامه های عین القضاة همدانی» ج ۱ صفحه های: ۴۳، و ۳۲۳ و ج ۲، صفحه های: ۴۲، و ۲۰۰، و ۲۳۷، و



۲۴۹ ، و در کتاب : « تمهیدات » از همین مصنف صفحه‌های : ۱۶۲ ، و ۲۰۱ و در : « مرصاد العباد » ص ۴۲۹ : و « لمعة السراج لحضرة التاج » ص ۴ و « طرائف الحكم » ج ۱ ، ص ۲۹۳ ، به نقل از « امالی صدوق » ، ذیل : « المجلس الثاني والسبعون » به روایت : اصبح بن نباته ، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، و در : « الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة » ص ۱۱ ، و : « المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحكم » ص ۴۶ ، و « قابوس نامه » ص ۲۵ ، و « کلمات مکنونه » ص ۱۸۸ ، به همان صورت مذکور در متن کتاب حاضر ضبط شده است .

اما در مجلد پنجم از تفسیر : « کشف الاسرار و عدة الابرار » ص ۵۸۴ به این صورت : و انزل علیکم کتاباً و جعلک سید ولد آدم و اعطاک المقام المحمود ، ثبت شده و در مجلد هشتم از این کتاب ص ۳۸۶ آن را همراه با توضیحی چنین می‌یابیم :

« انا سید ولد آدم . . . منم مهتر فرزند آدم و بدین فخر نیست . فخر ما که هست بدوست نه به غیر او . کسی که فخر کند به چیزی کند که آن چیز بر او بود نه فرود او . در هر دو کون هیچ چیز بر ما نیست پس ما را به هیچ چیز فخر نیست ؛ فخر ما به خالق است ، زیرا که بر ما کسی نیست جز او . . . »

در تفسیر « ابوالفتوح رازی » ج ۱ ص ۳۷ ، مضمون این خبر به پارسی

چنین شرح شده است :

« امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کند که رسول علیه السلام گفت : یا علی ! من سید ولد آدمم ، و تو سید عربی ، و « سلمان » سید پارس است ، و « صهیب » سید رومیان ، و « بلال » سید حبشه است ، و « طور » سید کوه‌ها است ، و « سدره » سید درختان است ، و سید ماه‌ها « ماه حرام » است ، و سید کلام‌ها « قرآن » است ، و سید قرآن سوره « البقرة » است ، و سید البقرة « آیه الكرسي » است . . . » نیز در همین مجلد ، ص ۴۳۹ .

« انا سید ولد آدم یوم القیمة » ترتیبی دیگر است از آن ، موافق با ضبط «عجلونی» در : «کشف الخفاء» ج ۱ ص ۲۰۳ .

« عزالدین محمود کاشانی » این حدیث نبوی را بدین صورت ذکر می کند:  
 انا سید ولد آدم و لافخر ، و آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة ولا فخر  
 (مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة ص ۴۳)

صاحب ترجمه : «سواد الاعظم» این خبر را به همان صورت منقول در :  
 « مصباح الهدایة » در کتاب خویش ص ۹۷ این گونه به پارسی در آورده  
 است :

« . . . و اندر خبر است که رسول (ص) گفت : که من سید ولد آدمم و  
 مرا فخر نیست ؛ روز قیامت آدم و دون آن ، در زیر علم من روند و مرا فخر  
 نیست . »

جلال الدین محمد ملای روم در دفتر چهارم از مثنوی شریف مفاد این  
 حدیث را در بیت شماره ۳۳۱ این سان گنجانیده است :

مصطفی زاین گفت کادم و انبیا      خلف من باشند در زیر لوا

که در کتاب مستطاب «احادیث مثنوی» متن خبر با ذکر بیتی که گذشت  
 با اضافاتی بدین صورت ثبت شده است : انا سید ولد آدم یوم القیمة و لافخر ،  
 و یدی لواء الحمد و لافخر . و مامن بنی آدم فمن سواه الا تحت لوائی . . .

و نیز ر . ف : جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۰۶ و ص ۱۸۵ به روایت از  
 ابوهریرة و ابوسعید ، و « فصوص الاداب » ص ۲۸۶ ، و فرهنگ لغات  
 و تعییرات مثنوی ج ۷ ص ۱۸۲



ص ۱۸۷ س ۲۰

در خبر می آید که رسول گفت: (ص) که خدای گفت تبارک و تعالی :  
 اهل ذکری فی نعمتی و اهل شکری فی زیادتی و اهل طاعتی فی  
 کرامتی و اهل معصیتی لم أقنطهم من رحمتی ؛ ان مرضوا فانا طیبهم ، و ان  
 تابوا فانا حبیبهم ، و ان لم یتوبوا فبائمسایب و البلیا اظهرهم .

به همین صورت با ترجمه پارسی زیبا در: « بحار الحقیقة » ورق ۹۷ ،  
 و ورق ۱۲۹ ، و در: « کنوز الحکمة » ورق ۱۳۶ ، و در: « خلاصة المقامات »  
 ص ۱۱۱ ، و با تفاوتی در الفاظ در: « کشف الاسرار و عدة الابرار » ج ۸ ، ص  
 ۲۳۹ ملاحظه می شود .



ص ۱۸۸ س ۱۸

و از سر پرده سر ذوالجلال ندای آیلج که :

اولیائی تحت قبایلی لایعرفهم غیری

به همین عبارت فقط با تفاوت « اولیائی » به جای « احبائی » در: « نامه های  
 عین القضاة همدانی » ج ۲ ص ۳۷۰ ، « مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة »  
 ص ۴۱۶ ، ۳۷۸ و « مرصاد العباد » ص ۲۲۶ ، ۲۴۲ ، ۳۷۹ ، ۵۴۳ ، و « احیاء  
 العلوم » ج ۴ ص ۲۵۶ ، ملاحظه می شود .

و به صورت مضبوط در متن کتاب حاضر در: « المقدمات من کتاب نص  
 النصوص » ، ذیل عنوان: « فی اثبات ولایة الشیخ » ص ۱۰۷ ، همراه با توضیح ،  
 و در: « کشف الحقایق » ( رساله سوم - ص ۱۲۱ ) با این شرح در بیان مراحل  
 چهارگانه تصوف ، مورد استناد واقع شده است .

« . . . بدان که تصوف چهار مرتبه دارد : اول : ارادت است با شرایط .  
 دوم : خدمت است با شرایط . سوم : سلوک است با شرایط ساوک . آن گاه بعد

از سلوک صحبت است : یعنی سالکان بعد از تمامی سلوک بر دو قسم می شوند :  
 يك قسمت صحبت اختیاری است و باقی عمر را در عشرت به صحبت میگذرانند،  
 و راحت و جمعیت خود را در این می یابند ، و این ها مظهر جمال بسطاند ، و  
 صورت روحانیان . . . و يك قسم دیگر عزلت اختیار می کنند ، و باقی عمر در  
 خلوات و عزلت می گذارند . . . و این ها مظهر جلال اند ، و صورت  
 کروبیان ؛ و مراد از : « اولیائی تحت قبایی... » ایشان اند ،

« شمس الدین احمد افلاکی عارفی » در این باب می نویسد :

«...همچنان منقول است که روزی حضرت ولد قدس الله سره العزیز فرمود  
 که : از حضرت پدرم سؤال کردم که تفسیر این کلام که : « اولیائی تحت  
 قبایی لا یعرفهم غیری » چه گونه است ؟ مقصود از « قباب » قوالب ایشان است ،  
 یا اخلاق ذمیه ؟ فرمود که بهاء الدین ! آن نیز هست ؛ اما مراد از : « قباب »  
 خوی های ایشان است ، چه بعضی اولیاء را در ظاهر حرص چیزها باشد ،  
 و بعضی را اسفار و تفرج خوش آید ، و بعضی به تحصیل علوم رغبت کنند ،  
 و بعضی به اکتساب اسباب مایل شوند ، ایاً ماکان و یمکن که بعضی برخلاف  
 شرایع انبیاء کارها کنند که مردم را ناپسند آید و در تحت آن قبه ها پنهان  
 بمانند ، و از آفت شهرت گریخته ، در راحت خمول خمول مکاره باشند ، تا  
 عوام لا بلک خواص آن جماعت را ندانند ، و بر حال شان مطلع نشوند . . .

قوم دیگر سخت پنهان می روند      شهرة خلقان ظاهر کی شوند  
 این همه دانند و چشم هیچ کس      بر نیفتد بر کباشان يك نفس  
 هم کرامت شان هم ایشان در حرم      نام شان را نشوند ابدال هم

( مناقب العارفین ج ۱ ص ۱۹۲ )

و هم با تعبیری نغز و لطیف در همین مجلد ص ۵۴۴ می توان یافت .  
 ایضاً در « خلاصة المقامات » ص ۱۱۲ ، « بحار الحقیقة » تصنیف شیخ جام  
 ص ۵۴ ، ۱۳۱ ، و « رسالة القدس » ص ۶ .

و باز با اختلاف « قبایی » به جای « قبایی » در : « شرح شطحیات روزبہان بقلی شیرازی » ص: ۳۲۷ : « . . . این پوشیدگان غیب چون برقع : اولیائی تحت قبائی ، براندازند ، در آئینہ جمال ولایت نور قدس ربویت نمایند » و با تفاوتی در آخر : « اولیائی تحت قبائی لا یعرفہم غیری الا اولیائی » در « کشف المحجوب » ص ۷۰ ، و بہ صورت : اولیائی فی قبایی لا یعرفہم غیری » در : التصفیہ فی احوال المتصوفہ ( صوفی نامہ ) ص ۱۸۳ ، و با افزونی : « تحت جنائی » :

« . . . اما قسم سوم طایفہ ای باشند کہ بہ لب دین رسیده باشند و حقیقت یقین چشیدہ ، و در حمایت غیرت الہی باشند کہ : اولیائی تحت جنائی و تحت قبائی . . . » در « تمہیدات عین القضاة » ص ۴۲ آمده است .

« محمد بن منور » در : « اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی اسمعید » چنین

می آورد :

« . . . اگر چه بیشتر اولیاء در پس پردہ : « تحت قبایی لا یعرفہم غیری » محتجب اند از ابصار عوام . . . » باب اول ، ص ۴۵ .

مضمون این خبر را صاحب : « حدیقة الحقیقة » قطب الدین محمد بن شیخ شمس الدین مطہر بن شیخ الاسلام ژندہ پیل ، از بزرگان اعقاب شیخ جام در سنہ ۶۲۴ ، هنگام فراغت از زیارت بقعہ نیای خویش در قطعہ ای با مطلع :

هر آن دل کز رہ معنی ز اسرارش خبر دارد

هر آنچ از گفت او زاید بہ دل ہادر اثر دارد

چنین آورده است :

چو در تحت قباب افتاد نشناسند خلق او را

سخن در نفس او باشد کہ او از خود خبر دارد

صاحب : « الرسالة العلیة فی احادیث النبویة » در ضمن درج این حدیث ( ص ۴۰ ) دو بیت از « فرید الدین عطار نیشابوری » را استفاد از مضمون آن

نیز نقل نموده است :

در راه تو مردان اند از خویش نهان مانده

بی جسم و جهت گشته بی نام و نشان مانده

در قبه متواری لا یعرفهم غیری

محبوب ازل بوده مستور جهان مانده

مولانا جلال الدین بلخی در دفتر دوم از مثنوی شریف ص ۱۲۸ آورده

است :

صد هزاران پادشاهان و مهان      سرفرازان اند زان سوی جهان

نامشان از رشک حق پنهان بماند      هر گدایی نام شان را برنخواند

و نیز در دفتر سوم از این کتاب مستطاب ، ص ۱۳۰ آمده است :

در قباب حق شدند آن دم همه      در کدامین روضه رفتند آن رمه

(فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی ج ۶ ص ۵۴۱)

و هم در این دفتر سوم :

وانکه نشناسد توای یزدان جان      بر من محجوبشان کن مهربان

و باز در همین دفتر ص ۲۰۹ :

پس چو یعرف گفت چون جای دگر      گفت لا یعرفهم غیری فذر

انهم تحت قبایی کامنون      جز که یزدان شان نداند آزمون

(فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی ج ۷ ص ۹۲۰)

ص ۱۸۸ س ۲۱

و رسول (ص) می گوید : انا غیور والله اغیر منی

جزئی است از حدیث نبوی که قسمتی از آن در کتاب : « صحیح مسلم »

ج ۴ ، ص ۲۱۱ ، و « احیاء العلوم » ج ۲ ، ص ۳۰ ، و ج ۴ ، ص ۱۱۷ ، بدین

گونه مضبوط است :

« اتعجبون من غیرة سعد ؟ فوالله لانا اغیر منه ، والله اغیر منی ؛ من



أجل غیرة الله حرم الفواحش مآظهر منها و ما بطن .» و راجع می شود به داستان : « سعد بن عبادة » معروف به حکایت : « غیرت سعد » که بدان در کتب اخبار و قصص و ادب و عرفان اشاراتی دیده می شود ، من جمله :

« . . . » « و راد » از قول : « مغیره بن شعبه » روایت می کند که : « سعد بن عبادة گفت : اگر مردی را بینم با زن خود با تیغ بزیم ! صحابه را عجب آمد . پیغمبر گفت : شما عجب می دارید از غیرت « سعد » ؟ یعنی که : طاقت ندارد که تفحص کند ، و به اولوالامر گذارد از غلبه غیرت که دارد ؛ من که محمدم از او غیورترم . اما من ، منم ؛ یعنی که : همه قوت تحت شریعت من است ، مرا در نتواند جنبانید جز به امر . « سعد » واقعه بازمی گوید که : چون گفتم که غضب خود را در تحت شرع آرام که به امر جنبم ؟ و ، الله از من غیورتر است ؟ و قال و راد عن المغیره : قال سعد بن عبادة : لورأیت رجلا مع امرأتی لضربته بالسيف غیر مصفح ، فقال النبی (ص) : اتعجبون من غیرة سعد ؟ لانا أغیر منه و الله أغیر منی ؟ ! »

این بخش از مقالات « پیر انصار » خواجه عبدالله انصاری است ، منقول از « رسائل » وی ( فصل شانزدهم ، ذیل : در غیرت ممشاد دینوری ، رحمة الله علیه ) ، ص ۱۲۷ و ص ۱۲۸ . « خواجه » در این فصل پس از ذکر احادیث دیگری به روایت : « عبدالله عمر » ، و « جابر بن عبدالله » ، و سایرین در مقوله « غیرت » ، با این « اشارت » به سخن خویش در این باب پایان بخشیده است :

« در غلبه غیرت ملامت نکرد سعد را که واقعه باز می گفت که در راه بود و در تحت آوردن هر صفتی که بجنبد نه به امر حق و متابعت سنت ؛ اما معالجه اش فرمود که من از تو غیورترم . تا در غلبات وجد طالبان عجب نکنند خامان و بی دردان اگر چیزی بینند یا اشنوند نه بر فهم و سکون احوال خویش ؛ که که آنچه مغلوبان را پیدا آید و عاجز کند ، کسی را که آن نباشد فهم نکند و به دشواری استوار دارد . غیرت قرین راه غیر است ، محبت در قهر است ، هر ساعت محب را بردست جام زهر است ، همه آتش ها در جنب آتش محبت

سرد است . همه نعمت‌ها بی لطف دوست درد است ، محبت با غیرت هم عنان است : آنجا که آتش محبت آمد سموم باد غیرت بخاست . هر که را جان به کار است ، گو : دل بنه ؛ و هر که را سر به کار است ، گو : سر نگاه دار !»

این حدیث به همان صورت مذکور در متن «روضه» نیز ، در کتاب‌های «بحار الحقیقة» ورق‌های ۵۴ ، ۱۳۲ و ، و «خلاصة المقامات» صفحه‌های : ۱۱۲ ، ۱۶۰ ، و باز به ترتیب : «الحق غیور» در : «انس الثائین» باب‌های : ۲۷ و ۳۵ ، و «خلاصة المقامات» ص ۱۳۹ ، و «تمهیدات» صفحه‌های : ۱۴۹ ، ۳۱۶ ، و «کشف الخفاء» ج ۱ ، ص ۲۲۴ ، و «معراج السعادة» ص ۱۵۲ ، ( به روایت امام صادق (ع) ) منقول است ؛ و هم در : «ترجمة رساله قشیریه» (باب ۳۸ ، در «غیرت» ، و ص ۴۱۷) .

« . . . ابوهریره گفت که : پیغامبر (ص) گفت که : خدای عز و جل رشکن است ؛ و از غیرت خدای است که مؤمن چیزی کند که بر او حرام است . »

استاد «بدیع الزمان فروزان فر» جزئی از این حدیث را (از : «العجبون من غیرة سعد...؟») با اشاره به بعضی از اسانید آن در صفحه ۱۸ ، از کتاب مستطاب : «احادیث مثنوی» نقل فرموده ، و این بیت از مولانا را از دفتر پنجم « مثنوی شریف » :

جمله عالم زان غیور آمد که حق برد در غیرت بر این عالم سبق

مقتبس از مضمون آن معرفی نموده اند .

نیز ر . ف : «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی» ، مجلد ششم ، ص ۴۴۶ ،

ذیل کلمه : « غیور » ، و ص ۴۴۷ از همین مجلد ، ذیل : « غیوری رسول »

که این بیت از «مثنوی معنوی» ، از دفتر پنجم نیز :

زان که واقف بود آن خاتون پاک از غیوری رسول رشک ناک

ملهم از این حدیث شریف معرفی شده است ؛ و هم : «مختصر صحیح

بخاری» ج ۳ ، ص ۱۷۰ ، و «صحیح مسلم» ج ۳ ، ص ۲۷ ، و ج ۸ ص ۱۰۰

و ص ۱۰۱ ، و «حلیة الاولیاء» ج ۵ ص ۴۴ ، و «فتوحات مکیة» ج ۲ ص ۱۲

و ص ۳۲۳، ج ۴ ص ۶۴۲، و «مسند احمد» ج ۱ ص ۳۸۱، و «جامع الصغير» ج ۱ ص ۷۰، و «ربيع الابرار» باب الحياء و السكون، و «اللالي المصنوعه في الاحاديث الموضوعه» ج ۲ ص ۳۶۲ و عبارتي از «تورات» چنين مي رساند :  
 «... من هستم يهوه خدای تو که ترا از زمين مصر از خانه بندگي بيرون آوردم . ترا به حضور من خدایان ديگر نباشند . به جهت خود صورت تراشیده يا هيچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان ، يا از آنچه پائين در زمين ، يا از آنچه در آب های زیر زمين است مساز ؛ آنها را سجده و عبادت منما ، زیرا من که يهوه خدای تو هستم خدای غیورم ...» . سفر تثنيه ، باب پنجم ص ۲۸۱ ؛ و نیز باب ششم از همین سفر ، ص ۲۸۳ .



ص ۱۹۰ س ۲

... اگر هيچ نيستی مگر اين يك خبر<sup>۴</sup> که اين خود تمام است :  
 روی عن معاذ بن جبل أنه قال سمعت رسول الله (ص) أنه قال : أتاني جبرئيل فيقول الرب يقرؤك السلام ويقول ان بيني وبين امتك سبع شرايط :  
 اولها من اطاعني منهم قبلت طاعته ولا أكلفهم كما ينبغي لي ولكن كما ينبغي منهم ...

خبر مفصلی است که تمامی آن با ترجمه پارسی در : «خلاصة المقامات» ص ۱۱۴، و : «بحار الحقیقة» ورق ۱۳۴، و مضمون آن ذیل فصل ۱۲، از باب : ۱۲، از کتاب : «اثني عشرية في المواعظ العددية» ذیل عنوان : «في بعض الفوائد المهمة»، ص ۴۴۹ مذکور است .



ص ۲۱۱ س ۲۰

چنان که راویان روایت کرده اند که :

خط رسول الله لاصحابه خطأ فقال : هذا سبيل الله ؛ و خط خطوطاً عن يمين الخط و عن يساره ، قال : هذا سبيل ، على كل سبيل منها شيطان يدعوا اليه . ثم تلا : « و أن هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون » .

این خبر با تضمین آئینی از مصحف عزیز ، قسمت داخل پرانتزها ( آیه شماره ۱۵۴ ، از سوره : الانعام ، شماره ۶ ) در کتاب‌های : « حديقة الحقيقة » تألیف : « قطب‌الدین محمد بن شمس‌الدین مطهر » ورق ۷ ، و در : « انس التائبین » باب ۳۹ ، و با ترجمه پارسی در : « بحار الحقيقة » ، ورق ۱۶۴ ، نقل شده است .

این حدیث در کتاب : « سنن ابن ماجه قزوینی » ج ۱ ، باب اول ، ذیل شماره ۱۱ ، به روایت : « الشعبی » از « جابر بن عبدالله » چنین نقل شده است :

« كنا عند النبي (ص) ؛ فخط خطأ ، و خط خطين عن يمينه ، و خط خطين عن يساره . ثم وضع يده في الخط الا وسط ، فقال : هذا سبيل الله ؛ ثم تلا هذه الآية : و أن هذا صراطى مستقيماً . . . »

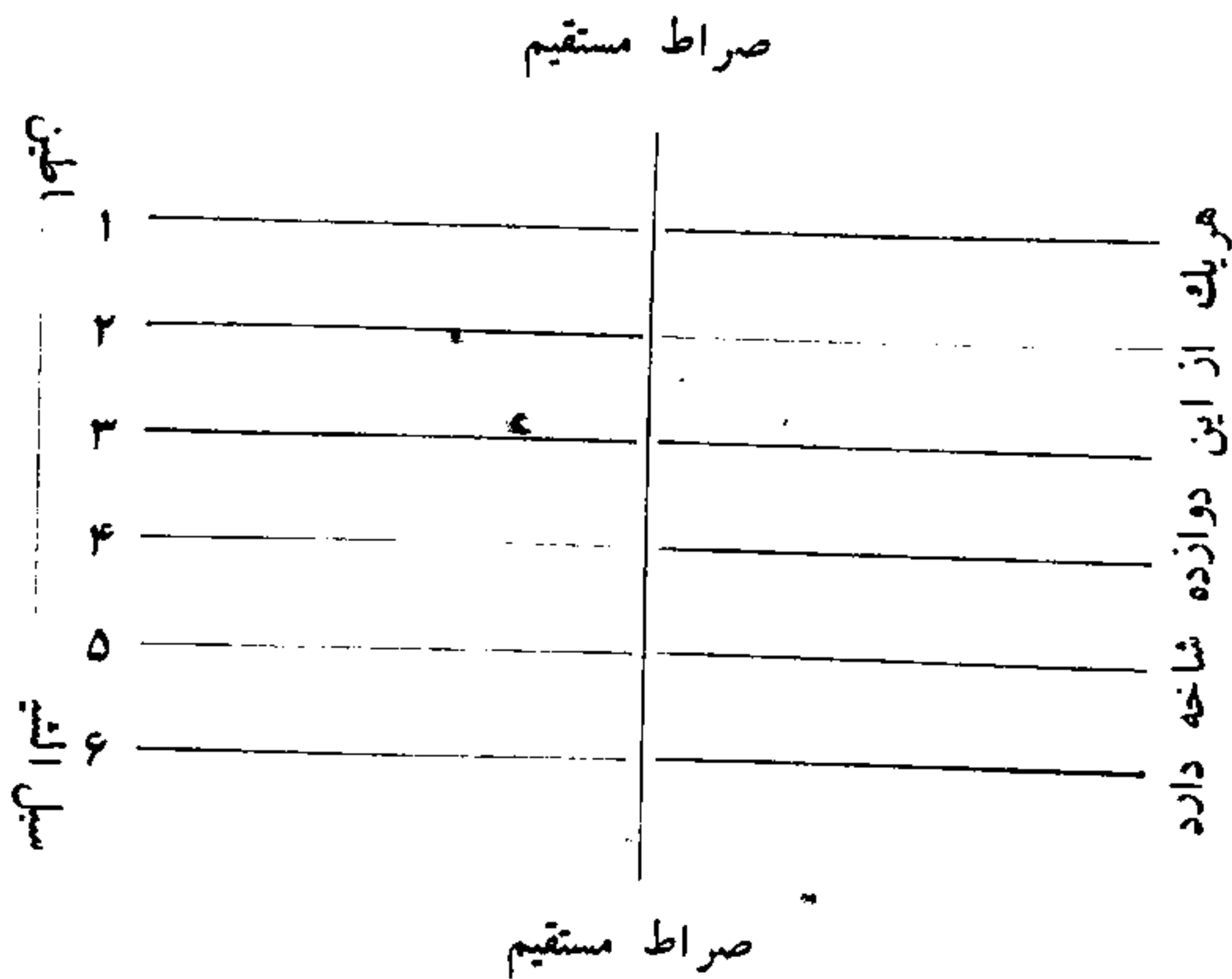
تفصیل آنرا در کتاب : « نور المریدین و فضيحة المدعين » مشهور به : « شرح تعرف » به قلم : امام ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری ( ج ۱ ، ص ۲۰۸ ) چنین یافتیم :

« . . . پیغمبر علیه‌السلام روزی به یاران خویش نشسته بود ؛ خطی در پیش خود بکشید سوی خویش ، و گفت : و أن هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه . باز بر هر دو کناره آن خط ، خط‌های دیگر بکشید ، و گفت : و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله . گفت : هذه سبل على كل سبيل منها شيطان فمن خرج اليها هلك - بیان کرد که آن راهی که اندر میان است ، راه حق آن است ، و آن‌که بر چپ و راست است بدعت است ؛ راه میانه ناجی است و راه‌های

چپ و راست هالك . و ما طالب راه تا این راه میانه کدام است ؛ راه سنت و جماعت یافتیم از بهر آن که اصل همه هوی‌ها شش است ، هر دو از آن ضدین اند : چون تشبیه و تعطیل ، و جبر و قدر ، و رفض و نصب . و هر يك از این ۱۲ شاخ دارد ، جمله ۷۲ باشد .

شارح تغمده الله بالرحمة و الرضوان ، درحاشیه کتاب نموداری از آن

« خطوط » را این چنین به دست داده است :



## فہرست دفاہا

- ص ۱۰۲ س ۳ : الحمد لله الذى أحيانا بعد ما اماتنا و اليه النشور .
- ص ۱۰۲ س ۱۶ : الحمد لله على الاسلام .
- ص ۱۰۲ س ۱۸ : الحمد لله على السنة و الجماعة .
- ص ۱۰۲ س ۲۰ : الحمد لله الذى علمنا علماً نافعاً ولم يتركنا عميان القلوب .
- ص ۱۰۳ س ۱ : الحمد لله على الصحة و السلامة .
- ص ۱۰۳ س ۳ : الحمد الذى أذهب عنا الغضب والحسد والحزن ولم يجعلنا من المنضويين عليهم .
- ص ۱۰۳ س ۵ : الحمد لله بكل نعمة ديناً و دنياً .
- ص ۱۰۳ س ۷ : الحمد لله على التوفيق و الحمد لله على كل حال .
- ص ۱۰۸ س ۱۸ : الحمد لله على التوفيق .
- ص ۱۰۹ س ۱۰ : الحمد لله رب العالمين حمداً كثيراً و الحمد لله بكل نعمة ديناً و دنياً و الحمد لله على كل حال و الحمد لله على نعمائه فى السر و العلانية :



## واژه نامه

آخور ۳۸	آ
آخور مراد ۱۴	آبادان ۲۰۴-۲۰۱-۳۷
آدمی ۱۲-۴۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸	آبادانی ۱۹۶
آدمیزاده ۱۲۱	آب چشم ۳۷
آدمیگری ۱۲۹	آب خور ۱۳-۱۴
آدینه ۶۲-۱۷۹	آب دیده ۳۷
آراسته ۸۵	آبگینه ۳۵
آرزومند بودن ۴۱	آب مغفرت ۱۵۷
آرمیده ۱۰۶	آبها ۴۹
آزاد مرد ۱۷۴	آبهای خوش ۲۰۹
آسان فرا گرفتن ۵۲	آتش توبه ۳۷
آستین ایمان ۱۶۶	آتش خوف ۳۷
آسمان رفعت ۴	آتش دوزخ ۴۹
آشوب ۱۳۳	آتشزنه ملامت ۴۸
آشیانه ۱۲۵	آتش محبت ۳۷-۴۹
آغشته ۲۰۴	آتش معرفت ۴۹
آفاق جهان ۲۹	آتش ندامت و توبه ۳۷
آفتاب و ماه تاب ۱۹۷	آتشی ۳۶-۳۸-۴۹
آفت مهین ۴۱	آخر الزمان ۷۷
آفتها ۱۸۷	آخر زمان ۱۳۹

ابدالاباد ۱۸۷-۳۸-۱۹۹	آفریدگار ۱۸۱-۱۲۶-۱۰۷-۷۸-۲۰
ابدالان ۱۲۷	آفرینش ۱۰۷-۱۰۶-۹۸
ابرار ۹۸	آلاء ۱۰۱
ابرسعادت ۲۰۵-۲۰۴	آلایش ۱۵۷-۹۵
ابناء دنیا ۱۰۵	آلت و جارحت ۳۱
اتفاق داشتن ۱۷۴	آلوده پنداشت ۱۶۵
اجابت یافتن ۱۹۹	آلوده عجب و ریا ۹۳
اجل ۱۷۱	آلوده گناه ۱۵۷-۹۳
اجلا ۱۲۸	آمزش ۱۶۴-۳۱
اجناس خلق ۱۵۷	آمزشگار ۵۴
احول ۱۵۴	آمزشنده ۵۳
ادبار ۱۳۶	آمزشیدن ۱۶۸
ادبار گرفته ۱۷۸-۱۴۱	آموختن ۱۴۷
ارباب طریقت ۱۷۴	آن ۸۵-۸۳-۶۸-۵۶-۳۳-۲۷-۱۶
ارزانی ۴۴	۱۴۴-۱۱۴-۱۱۳-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳
ارزیز ۲۰۹-۹۱	۱۵۵-۱۵۹-۱۶۵-۱۷۱-۱۷۶
ارش ۱۶۴	۱۷۸-۱۷۹-۲۰۴-۲۰۵-۲۱۱
از آن ۲۱۱-۲۱۰	۲۲۱
از آن باز ۱۳۶	آواره کردن ۱۷۶
از برای ۲۰۰۰ را ۲۰	آویختن ۱۹۷-۳۳-۳۲-۱۰
از بس ۲۱۷-۱۷۶-۵۶-۵۴-۵۲	آهسته (= بی اعتنا) ۱۱۵
از بن ۱۴	آهنگ ۲۱۳
از بن سی و دودندان ۱۲۵	آیت ۱۸۳-۱۷۹
از بهر ۱۱-۹-۶-۱۱-۲۰-۳۴-۵۲	آینگی ۱۵۴
۲۱۸-۱۳۹-۱۳۱	آینه زدوده روشن ۱۸۹
از بهر ۱۳۹-۱۳۱-۲۰	الف
۲۰۳-۱۷۶-۱۶۹	اباحتی ۱۵۲-۴۰
از بهر چه ۳۹	اباحتیان ۸۰
از پس ۲۹-۲۶	ابتدا کردن ۵
از پی ۸۹	ابتر ۱۰۹
از پیش ۵۰	ابتلا کردن ۱۹۱

اصرار ۱۵۹	از تحت ۵۰
اصرار آوردن ۱۹۱	از چپ ۵۰
اضعاف ۱۰۳-۱۰۸-۱۳۰-۱۷۲	از راست ۵۰
۱۷۳-۱۹۳-۱۹۷	از زبر ۱۱
اضعاف مضاعف ۱۰۳-۱۳۰-۱۷۳	از سر ۷-۸-۱۰-۱۵-۱۷-۱۸
اعتصام ۶	۲۵-۳۵-۳۷-۴۴-۴۶
اعتقاد داشتن ۲۹	۴۷-۴۹-۵۴-۶۲-۷۱
اعزاز ۴۲-۱۳۶	۷۲-۸۲-۹۵-۱۰۱-۱۰۳
اعزاز دوجہانی ۴۲	۱۰۹-۱۱۳-۱۲۰-۱۳۰
اعلیٰ علیین ۴۵	۱۳۵-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۷
اغتسال ۱۰۹	۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۷۰
افتراق آوردن ۲۹	از سر نو ۱۹۲
افروختگی ۳۸	ازل الازال ۱۴۴
افروختن ۳۸-۱۶۴	از گاہ . . . باز ۷۱
افزودن ۳۲-۳۳	ازہر ۴
افسوس ۱۱۳	از . . . را ۲۰۳
افسوس کردن ۱۴۹	از طاعت و عبادت لاغر بودن ۱۱
افشاندن ۱۲۰	از عہدہ سخن بیرون آمدن ۱۷۸
افعی غفلت ۱۳۶	از فوق ۵۰
افعی های کشنده ۱۶۳	از میان جان گفتن ۷۳
افگندن ۲۳-۱۳۸-۱۸۶-۲۰۵	از ہمہ درختی ۸۷
۲۱۰-۲۱۱	اسب دولت ۱۱۴
افواہ خلق ۷۴	اسب ۷۲-۱۱۴-۱۲۲
افواہ مردمان ۷۴	استحباب ۲۱۴
اقتدا داشتن ۱۵۲	استحلال ۷-۱۷۲
اقراردادن ۱۹-۲۰-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳	استخان ۸۶
اقرار داشتن ۳۳	استغفار ۱۳۹
اقویاء ۲۰۹	استور ۱۲۲
اگر (= یا) ۳۵-۳۷-۶۱-۱۰۴	استی ( او استی، چنان استی) ۵۶-۱۶۵
۱۱۳-۱۱۷-۱۲۶-۱۲۹	اسماء ۲۰
۱۳۲-۱۳۳-۱۴۲-۱۴۴	اشیاء ۱۹۶

اولیاء ۲۱۰	۱۵۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۸
اولین و آخرین ۱۸۶	۱۷۸-۲۰۱-۲۰۲
اهل حقیقت ۴۷	اگر ... داشتیمی ۵۷
اهل صورت ۴۷	الّا ۹۶-۱۶۰
اهل قبله ۲۶	الهام ربانی ۴-۵
اهل مجاز ۴۷	التجا ۱۳۳
اهل معرفت ۱۸	التفات ۱۴۳
اهل معصیت ۱۸۸	آماره ۱۸۴-۱۸۵
اهل معنی ۱۸	امام الائمه ۶۹-۱۳۲
ایام شریف ۱۷۹	امروزین ۱۰۹
ایام حج ۱۷۹	انابت ۱۰۶
ای بس ۷۶-۱۱۸-۱۸۹	انبارهای گناه - ۱۵۸
ای بسیار ۷۶	اندام ها ۱۰۶
ایستادن ۴۷	اندرون ۱۳۶
ایشان (ضمیر برای غیر ذوی العقول)	اندک کاری ۸۸
۱۷۶	اندکی ۸۸
ایمان داشتن ۲۴	اندوه گین ۱۳۳
ایمان دانستن ۱۹	انشاء کردن ۵-۶-۷
ایمان گفتن ۱۶-۱۹	انکار کردن ۲۲
ایمن گشتن ۴۰-۱۸۹	انگاشتن ۱۷-۱۰۱-۱۰۸
ایمنی ۶۴-۲۲۶	انگشت ۳۷-۳۸
اینست ۶۵-۸۴-۱۶۰-۱۷۶-۱۷۸	انگشت حیرت ۸۸
۲۲۱-۲۱۵	او ام (= اویم) ۱۲۶
اینک ۷-۱۳۸	او (= آن) ۳۶-۱۸۵
ب	اوباش آدمیگری ۱۲۹
با (= به) ۲۵-۲۷-۳۱-۳۶-۳۹	اوتاد ارض ۲۰۷-۲۱۶
۴۵-۵۱-۶۲-۶۳-۱۲۱-	اوراد ۲۰۱-۲۱۴
۱۴۳-۱۷۰-۲۲۱-۲۱۹	اوراد خواندن ۲۱۵
با ادب ۱۴۲	اوزار ۷۹
با برکت ۴	اوگندن ۳۷-۱۲۴
باخدای رسیدن ۲۷-۳۱-۶۳	اوگنده ۲۲۲

بازگرداندن ۸۹	باخلعت ۷۹
بازگشادن ۱۶	باد فضل ۳۷
بازگشتن ۱۷	باد فضل و لطف ۴۸
بازنگریستن ۵۲	بادیه ۳۹
بازو (= با او) ۱۲۹-۷۶-۵۲-۴۱	بادیه مفلسان ۶۰
۱۹۸-۱۸۲-۱۷۰-۱۳۹-۱۳۳	بار (ثمره) ۱۰۱-۴۷-۱۴
۲۱۰-۲۰۲	بار آوردن ۴۷
باز همت ۲۰۵-۱۲۰	بار ۱۸۷-۱۸۶-۱۷۲-۱۱۶-۸۸-۷۶
باز یافتن ۱۴۳-۱۱	بارانی ۲۰۴
بازیشان (= با ایشان) ۱۶۹-۱۶۳	بارانیدن ۷۷
۱۹۱-۱۷۴-۱۷۱	بارخدای ۱۷۰-۱۶۵
بازین ۱۶۶-۱۶۵-۱۳۲-۸۴-۸۳	بار خداوندان ۱۵۸-۹۳
باژوانان ۱۷۳	بار خدایا ۵۴
باسر ۱۹۶-۱۱۳-۱۰۰-۶۲-۴۵	بارسالاران ۱۸۶
باسعادت ۴	بارکشیدن ۱۴۹
با سلامت ۷۹-۴۰	باره (دیگر باره) ۱۸۰
باشجاعت ۳	بارهای هرگونه ۱۸۵
باصلاح ۳۶	باز ازل ۱۱۹
بافتن ۱۶۷	بازان (= با آن) ۷۵-۴۶-۴۵-۳۷
بافرننگ ۴	۱۷۰-۱۳۲-۱۳۱-۱۲۲-۷۸
بالا دادن ۱۶۲-۴۸-۳۸	۲۲۴-۲۱۲-۱۷۴-۱۷۳
بالاگیرنده ۱۲۹	بازداشتگان ۱۶۰
بالای ۱۰۳	بازداشتن (= پناه خواستن ، پناه بردن) ۴۱-۳۱-۱۲
بالش ۱۹۷	باز داشتن (زندانی کردن) ۱۳۹
بالین ۱۶۴	باز دانستن ۱۷۶-۸۷-۸۶
بامداد ۱۰۱-۸۹	بازرگانی ۱۸۵
بامداد پگاه ۱۰۱	بازستانیدن ۶۸
بانگ و مشغله ۱۷۱	بازستدن ۶۸
بانماز و روزه ۱۵۹	باز شناختن ۸۷-۸۶
بایست ۱۱	بازگذاشتن ۱۸۳-۳۹-۱۱
بایستن (بیاید ، بایستی) ۶۷-۳۶	

بر (نیکی) ۲۰۶	بتر ۶۵-۱۰۳
بر (خشکی) ۲۰۶	بترین ۹۴-۱۱۲
بر آمدن ۳۶	بترینان ۱۱۲
بر آن (اند) ۲۶	بخیلی ۱۲۸
برابری ۴۹	بد اعتقاد ۵۲-۱۴۲-۱۵۲-۲۲۰
براستی ۴۵	بد اندیش ۵۲-۲۲۰
بر اصل ۳۹	بد اندیشیدن ۲۸
برافروختن ۴۹-۳۷	بدایت ابد ۱۰۹
براق فضل وجود و کرم ۱۱۴	بدبختی ۱۳۱-۱۷۸
برانگیختن ۴۸	بدبندگی ۹-۱۵۸-۱۶۰
بر او گندن ۳۷	بدبنده ۵۷
برای . . . را ۲۷	بد چشم ۱۸۸
بر بدل ۲۱۰	بدخواستن ۹
بر خود و بر جامه حدث کرده- ۲۲۲	بدخواه ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۹
بر حسب ۱۰-۱۲-۴۳	بدخواهان ۷۷-۱۳۹
بر خاستن ۱۷-۴۹	بد دل ۲۲۰
بر خواندن ۸	بد دین ۸۱-۱۵۲
بر خورداری ۹۹-۲۲۱	بدعت ۱۰۲
برخی ۱۳۹-۱۴۰-۱۷۶-۱۸۱	بدعت‌های هایل ۱۷۵
بردا برد شاهنشهی ۱۸۶	بدکار ۵۷-۵۸-۶۴-۱۵۷
بر دادن (شرح دادن) ۱۰۰-۲۱۴	بدکاری ۷-۹-۱۱-۶۴-۱۱۲-۱۱۶
بر دادن (سود بخشیدن) ۱۳	بد کردار ۱۶۴
برداشتن ۲۶	بدگفت ۱۴۱-۱۵۷
بر دام بستن ۱۵۱-۱۲۴-۱۷۶	بدگفتار ۸ (حاشیه)
بردگان ۱۵۰	بدگفتن ۹-۲۶-۲۸-۲۹
بر رأی خویش کردن ۱۲	بدگو ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۹
بر زدن ۱۲۲	بدگویان ۷۷-۱۳۹
بر زیدن ۱۸-۱۴۲	بذل کردن ۲۱
بر زبیر ۲۰۵	بر (از حفظ) ۱۲۷
بر شمردن ۱۰۵	بر (بر تست) ۱۸
بر صلاح ۱۵۹	بر (نیکوکار) ۱۶۴-۱۹۴



بشولیده روزگار ۱۳	برطفیل ۷-۱۸۷
بکارت ۱۰۰	بر... خواندن ۲۱
بکر ۹۹-۱۰۰	برق ندامت ۲۰۵
بگذاشتن (رها کردن) ۱۳۲	برقع خواجه امامی ۶۰
بلاد مسلمانان ۲۰۵	برکات ۱۹۲
بلا و ابتلا ۱۰۱	برکشیدن ۱۶۹
بلندتر (صفت برای آتش) ۳۶-۳۷	برکمال ۲۰
بنا کردن ۱۳-۲۶	برگ ۵۳
بن درختی ۱۷۰	برگ انابت ۸۸
بند عصمت ۷۱	برگرفتن (= اقتباس) ۹۹
بنده درم خریده ۱۷۷	برگرفتن (به حساب آوردن) ۱۰۸
بنده وار ۷۸	برگرفتن (برداشتن) ۲۱۴
بن مژه ۳۷	برگزیدگان ۱۰-۱۵۸
بن‌های خار ۸۷	برگزیده ۵۲
بنی آدم ۷۵	برگفتن ۴۲
بنیاد فرونهادن ۱۷۶	برگناه دلیری کردن ۲۲۶
بوزنه ۴۹	برنام (به نام) ۵-۷
بوی تحقیق ۱۷۷	برنبشته ۱۸۶
به (= با) ۸-۳۸-۴۰-۴۶-۸۹	بروج ۲۰۶
به اخلاص و اعتماد درست ۱۹	بریدن (طی منازل) ۳۹
به ادب ۱۸۸	بزرگ مرد ۶۵
بهارگاه ۱۲۹	بس ۱۲-۴۲-۷۶-۱۰۵-۱۶۷-۱۷۶
به اضعاف برگرفتن ۱۷۳	بساط اسلام ۲۹
به اضعاف ۱۹۳-۱۹۷	بستر ۱۵۹
به اول ۴۰	بسته زبان ۱۶۵
بهای ازل وابد ۱۸۶	بسند ۱۸-۳۶-۶۰-۱۲۲
بهایم ۱۸۴	بسی ۶۰
به بهادر آمدن ۷۳	بسیار کاری ۸۸
به پارسی انشا کردن ۶	بسیاری ۸۸-۳۱۳
به تازی کردن ۶	بشارت ۱۹۸
بهتان ۲۱۵	بشولیده ۱۸۷
به تمامی ۷۷	

- به توبه فرمودن ۲۸  
 به جای آوردن ۴۰-۹۱  
 به جای ماندن (بقا) ۱۱۲  
 به چند سال ۳۵  
 به حقیقت ۳۹-۶۳  
 به حضرت شدن ۴۱  
 به حکم ۲۳  
 به حکمت ۷۹  
 بخشش ۱۶۹  
 بضاعت ۱۸۵-۱۸۶  
 به خصومت آمدن ۱۳۸  
 به خوف در آمدن ۳۹  
 به دم در خود کشیدن ۴۵  
 به روی در آمدن ۷۵  
 به سر (برسر) ۳۳-۷۸  
 به سر آمدن (افزون آمدن) ۱۳۹  
 به سردر آمدن ۷۲-۷۳  
 به سبب ۲۰۳  
 به سزا ۱۹۱  
 به سلامت ۷۷  
 به شکرانه ۷۳  
 به شمشیر ( مسلح ) ۲۶  
 به صحرا آوردن ۷۷-۱۸۵  
 به صحرا نهادن ۸۷  
 به ظاهر ۲۷  
 به عبرت ۷۹  
 به عمدا ۲۳-۱۰۸-۱۴۲-۱۶۲  
 به فریاد آمدن ۴۹  
 به کار آمدن ۴۹  
 به کاغذ آوردن ۵  
 به کسی (= از کسی) ۲۴  
 به کمال گشتن ۳۹  
 به گفت ۳۱  
 به مبارزت شدن ۱۷۵  
 به نصیحت ۱۹۶  
 به یکبارگی ۹  
 به يك روز ۵۵  
 به يك ساعت ۵۵  
 به يك ماه ۵۵  
 به يك هفته ۵۵  
 بیابان ضلالت ۸۰  
 بیابان هلاک ۹  
 بی ادب ۱۸۲  
 بی ادبی کردن ۱۴۳  
 بی اسبابی ۱۷۵-۲۰۲  
 بیاع گاه ۱۸۵-۱۸۶  
 بی اعوان ۲۰  
 بی اندازه ۱۰۱  
 بیان کردن ۲۳  
 بی ایمانی ۱۶۲  
 بی برکتی ۱۰۴  
 بیت الاحزان ۷۷-۱۲۰  
 بی تهمت تر ۱۸۵  
 بی حرمت ۱۶۳  
 بی حرمتی ۱۳۶  
 بیخ آور ۱۲۹-۲۰۷-۲۰۹  
 بی داشتی ۱۶۶  
 بی دینی و بدعت ۱۵۱  
 بی چون و بی چگونه ۱۹-۳۰  
 بی چون ۱۹-۳۰  
 بی چگونه ۱۹-۳۰  
 بی خبران ۱۹۴

۳۸-۳۶-۲۶-۲۴-۱۶-۹	پارسی	بی خود	۱۶۶
۵۳-۵۲-۵۱-۴۷-۴۴-۴۲		بی دینی	۱۵۱
۹۱-۹۰-۸۴-۸۲-۵۷-۵۵		بی راه کردن	۸۰
۱۲۸-۱۲۶-۱۱۳-۱۱۱-۹۲		بیرون دادن	۳۸
۱۷۷-۱۶۸-۱۶۰-۱۵۳-۱۴۹		بی سببی	۲۰۳-۲۰۲
۲۱۲-۱۹۰-۱۸۸		بی سنت	۱۷۵
۱۴۲-۱۳۹	پاسبانی	بی سیاهی	۱۶۶
	پانیدها	بی شبه	۲۰
۱۳۸-۴۹-۳۶-۳۵	پای آوردن	بیش تر (صفت برای آتش)	۳۷
	پای افزار	بی شرم	۴۰
	پای از حد . . . بیرون نهادن	بی غل و غش	۸۳
	پای دار	بی عقلی	۱۱۵
	پای سپر	بی کران	۱۰۱
	پدیدار	بیگاری	۴۱
	پذیرش	بیگانگان	۴۰
	پراکندگی (تشویش)	بیگانه از خدا	۴۰
	پراگدن	بیمار دلان	۱۵۶
	پرپشه	بی معرفتان	۱۹۴
	پر پنداشت	بی معرفتی	۱۶۲-۶۹
	پرشفت	بی معنی (خطاب به مستمع در مجلس)	
	پرده راز دریدن		۱۵۴
	پرگار ارادت	بیم کردن	۴۹
	پرگشودن	بی نیاز	۲۰
	پروردن	بی نیازان	۹۰
	پرورش	بیوگان	۲۰۱
	پرهیزگار	پ	
	پری	پادزهر	۱۷۴
	پشمینه	پادشاه	۱۹۱-۱۲۷
	پلید	پارسا	۲۱۵-۱۴۲
	پلیدی	پارسا مرد	۲۱۵
	پنج نماز	پارسائی	۱۲۹

تا آنگاه (= حتی) ۲۴-۸۶	پژدهش بردن ۲۴
تابنده ۲۴-۱۸۰	پس پشت ۷۴
تابو که ۸۲	پس روی ۲۱۲
تاریکی بدعت ۳۵	پسندیدن ۲۶-۱۸۱
تاریکی نکرت و ضلالت ۴۸	پگاه ۱۰۱
تافتن ۳۵	پلبدی ۲۰۰
تامگر ۳۹	پنداشت ۱۲-۱۲-۱۸-۶۵-۱۱۸
تاوان ۹۶-۱۹۶	۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۳۰-
تاویل ۳۳	۱۳۶-۱۶۰-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۵
تاویل و تفسیر ۳۲	پنداشت آلود ۱۶۰
تپیدن ۱۵۵	پنداشتن ۷۶-۱۹۶
تحت ۱۹۵	پندانه ۱۴۹
تخت بخت ۲۲۶	پندبر گرفتن ۴۶
تخلیق ۱۰۶	پوستین ۱۲۴-۱۸۷-۱۹۲
تدبر کردن ۲۱۲	پولاد ۱۲۷
ترتیب کردن ۳۶	پی ۱۵۲-۱۷۴-۱۷۶-۱۹۴-۱۹۵
تروتازه ۱۱۶	پیچ آوردن ۶۱
تروخشك ۱۶۸	پی خشت ۱۷۸
ترسایان ۲۰۶	پیشه ور ۱۵۷
ترجمان ۱۳۴	پیشین ۱۳۰
تری ۳۸	پیغمبرزادگان ۱۲۲
تشبیه ۳۳-۱۰۱-۱۲۸	پیغمبری ۲۱
تشبیهات ۳۳	پیش آوردن ۱۰۷
تشبیه و تعطیل ۳۲-۱۰۱	پی گم کرده ۱۷۴
تشویرزده ۱۴-۱۶۶	پیوست (= پیوسته) ۸۷
تشویر و خجالت ۱۷۲	پیوسیدن ۲۰۹
تصرف (= دخالت) ۱۴۵	ت
تطوع ۲۱۴	تا ۳۷-۹۶
تطویل ۲۴-۸۳	تای (تایی چند) ۵۹-۲۱۴
تعییه ۴-۴۹-۶۰-۷۰-۷۴-۷۵	تاب ۱۵۱
۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-۸۷-	تائیز ۶۳

توحيد دانستن ۱۹  
 توحيد گفتن ۱۵-۱۶-۱۹  
 توش ۳۶-۳۷-۱۰۹-۱۱۶  
 ۱۲۹-۱۶۰  
 توليت ۱۱۶  
 تهديد ۱۶۳  
 تهی دست ۸۴  
 تهی دل ۸۴  
 تيز نظر ۱۸۰  
 تبخهای قطيعت ۱۶۳  
 تيمار ۸۱  
 تبه ضلالت ۴۸  
 ث  
 ثری ۴۵-۵۰-۲۰۹  
 ثقلت ۱۹۴  
 ثواب و عقاب ۱۰۴-۱۳۷  
 ج  
 جافی ۱۱۵-۱۵۷  
 جاماسپ عقل ۴  
 جامع قرآن ۲۱۵  
 جامه دريده ۲۲۲  
 جان به لب رسیده ۱۴  
 جاها ۱۵۴  
 جان در خطر نهادن ۸۶  
 جان فزای ۳۷  
 جان و جگر خوردن ( = زحمت کشیدن و سختی بردن ) ۱۳۰  
 جایگاه ۵۲-۱۳۰-۱۴۱-۱۵۰-  
 ۲۲۰  
 جباری ۴۹-۱۲۳-۱۶۹  
 جباری و قهاری ۶۸

۱۱۵-۱۱۶-۱۲۲-۱۳۵  
 ۱۳۶-۱۳۷-۱۴۳-۱۴۵  
 ۱۵۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۸۵-  
 ۱۸۶-۱۸۷-۱۹۴-۱۹۵-  
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۶  
 تعبيه ازلی ۱۸۶  
 تعبيه کردن ۱۹۴  
 تعبيه معرفت ۱۹۹  
 تعبيه های ازلی ۱۸۶  
 تعطيل ۳۲-۱۰۱  
 تفرید ۸۷  
 تفکر کردن ۲۱۲  
 تقيح ۱۲۴  
 تکاثر ۸۴  
 تکبير ۱۳۰  
 تکحيل سیاه ۱۶۶  
 تکلف ۱۲۰-۱۲۱  
 تکليف مالایطاق ۳۰  
 تک و پوی ۱۴۸  
 تلخ ۱۳ ( استخر، استلخ ) = آبگیر بزرگ  
 تن درستی ۱۰۶-۱۵۶  
 تمام ( = کامل ) ۳۶  
 تماشا کردن ۱۴۹  
 تماشاگاه ۷۳  
 تماشاها ۱۴۹  
 تنگدلی ۵۴  
 تنگی و فراخی ۲۰۹  
 توبره ۱۹۲  
 توبره پنداشت ۶۵  
 تولد کردن ۱۹۷

جهاد کردن ۲۴	جحد ۱۱۰
جهان آرای ۴-۱۸۸	جحد کردن ۱۶۳
جهاندار ۴	جراحت ۱۴۳
جهودان خیبر ۱۵۰	جریده عمر ۲۲۴
جهودان مکه ۱۸۲	جست ۷۸-۲۱۳
جهولی ۱۴۳	جعد ۱۸۷
جهیدن ۳۳	جگر بریان ۱۶۶
ج	جمع داشتن ۲۸-۳۰
چاشت ۱۲۸	جمع و منع ۲۱۸
چاکری ۱۲۵	جمعه و جماعت ۱۳۱
چشم دل ۶۲	جمله (= همگی) ۳۲-۶۵
چشم زخم ۱۰۱-۱۱۹	جنان ۱۳۴
چشم زدگی ۶۵	جنب (= در جنب) ۱۶۷
چشم سر ۳۰	جنبان ۱۰۶
چنان استی ۱۶۵	جنبندگان ۸۶
چندانى ۵-۱۶۹-۲۰۰-۲۰۴-	جنگ کردن ۴۱
۲۱۷	جوارح ۱۰۶
چنبر گردن ۵۵	جواز ۸۶-۱۷۳
چند جاها ۱۵۴	جواز ابد ۸۶
چند ساله عبادت ۸۳	جوال ۱۴۹
چندگاه است ۶	جواهر ۱۸۵
چند مسلمانان را ۲۱۵	جوش ۱۸۸
چند و چندین ۱۱۳	جوهر (= گوهر) ۱۸۵
چنگ (= منقار) ۱۱۱	جوهر (به معنای فلسفی) ۱۹۳-
چوگان توفیق ۱۱۴	۱۹۴
چوگان زدن ۱۷۸	جوهر آب و خاک ۱۹۶
چهارپای ۱۸۵-۲۰۲	جوهر کثیف (= خاک) ۱۹۳-
چهار سوی ۶۲	۲۰۰
چیزی بر کسی نرم کردن ۱۷	جوهر لطیف (= آب) ۱۹۳-
چینه لطف و کرم ۱۰	۲۰۰
	جوهری (گوهر فروش) ۱۳۰



حمیت ۱۸۸  
 حواله کردن ۳۲  
 حور عین ۲۱۹-۱۲۰  
 حور و قصور ۱۹۹  
 حوض ( حوض کوثر ) ۱۵۴  
 خ  
 خار بن ۸۸  
 خارستان ۲۰۵  
 خار معصیت ۸۸  
 خاستن ۱۸  
 خاسر ۴۰-۱۰۱-۱۳۶-۱۳۸-  
 ۲۲۶  
 خاسران ۲۲۶-۴۰  
 خاسری ۱۳۱  
 خاصگان ۱۲-۷۹-۸۵-۱۳۰-  
 ۱۴۰-۱۴۲-۱۵۷  
 خاصگی ۸۵  
 خاطی ۱۱۵-۱۵۷  
 خاکدان دنیا ۲۲۴  
 خاکسار ۵۹-۱۳۶  
 خاکی ( بر روی زمین خاکی کنند )  
 ۷۷  
 خاکیشی ( ساخته شده از خاک ) ۷۷  
 خای ۱۵۴  
 خایه و بیچه ۲۰۷  
 خبر باز دادن ۱۸۹  
 خبر دادن ۳۰  
 خجالت دیدن ۱۸۰  
 خداوند ( = صاحب ) ۹۳-۹۷-  
 ۱۲۳-۱۴۹-۱۷۶-۱۸۵  
 خداوندان ارواح ۲۰۶-۲۰۷

ح  
 حاجت برداشتن ۱۶۵  
 حاسد ۹۹-۱۲۶-۱۲۸-۱۸۸  
 حالی ( = فوراً ، بر فور ) ۶۶  
 حباله ۱۸۸  
 حجت ۱۵۹-۱۶۳  
 حذر کردن ۲۳  
 حرام خوار ۸-۲۱۵  
 حرام کردن ۱۹۱  
 حرام گفتار ۸  
 حرقت ۱۱۴  
 حرمت داشتن ۲۰۳  
 حربصی ۱۰۵  
 حریف شناس ۷۳  
 حساب گاه ۹۲  
 حسرت ۱۸۶  
 حسن خلق ۱۹۹  
 حصار ۱۴۴  
 حقانند ۲۱  
 حق دانستن ۲۸  
 حق گفتن ۲۹  
 حقه حقیقت ۱۰۹  
 حقیرتر ۹۱  
 حقیقی ۲۰۴  
 حکایت کردن ۱۷۵  
 حکم کردن ۲۸-۱۳۸  
 حلاوت ۹۹-۱۰۰-۱۱۴  
 'حلل ۱۸۵  
 'حلی ۱۸۵  
 حمد و ثنا ۱۵۰

خداوندان حقیقت ۱۷۴	خداوند پروردگار ۳۸
خداوندگار ۴۱	خداوند نظر ۲۰۷
خدای شناختن ۱۹-۳۵	خدای شناس ۱۶-۱۷
خدایی ۲۰-۷۸	خذلان ۱۰۳-۱۹۴
خرابات ۸۴	خرابات‌ها ۹۵
خراس ۱۴۹	خر بندگی ۱۳۰
خرمند بودن ۷۹	خرک لنگ ۱۸۷
خرک لنگ ۱۸۵	خر مهره ۱۸۹
خروارهای گناه ۱۹۱	خروه ۷۱
خزاین ۱۶۶	خزینه‌ها ۱۸۶
خزینن ۱۳۳	خسب طبع ۱۰
خسب ۱۰	خسکسال ۲۰۱
خشنود ۱۶۳	خشوع ۱۰۶
خشوع کردن ۷۸	خصال باطن ۱۷۲
خاطر ۳۶-۴۹	خفتگان ۱۶۰
خلاف کردن ۲۸	خلاق ۱۰۸
خلایق ۱۵۷	خلق اولین و آخرین ۸۸
خلق پسند ۸۴	خلل افتادن ۱۷۹
خلل کردن ۲۰۱	خلوت یافتن ۱۹۹
خلیفان ۲۴	خنوزق ۷۳
خواجه (= ارباب) ۱۷۷	خواجه امام ۲۱۶
خوار ۸	خوار داشتن ۱۳۹
خواری ۷۱	خواست (= میل) ۶۶
خواست (= مال) ۲۱-۲۴	خوان ۷-۱۱
خواهان ۱۴۸	خواهنده ۱۶۹
خورشید ازهر ۴	خوش آمدن ۱۲
خوش آواز ۱۳۹	خوش بوی ۹۹
خوش تر ۶۲	خوش خوردن ۶۴
خوش زبان ۹۹	خوش نوا ۱۳۹
خون و خواسته ۲۱-۲۴	خویشتن بین ۲۲۱
خویشتن پسند ۶۵	

در باقی (نودونه در باقی است) ۴۳  
 در باقی کردن ۱۸۷-۱۷۴-۶۰  
 در بستن ۱۳۸  
 در بند آمدن ۲۴  
 در بند اوراد ۲۰۱  
 در بند شریعت ۶۴  
 در بند مادر ۱۸۲  
 در تشبیه کوفتن ۳۲  
 در تشبیه و تعطیل افتادن ۳۲  
 در تعصب کردن ۱۵۷  
 در تهمت بودن ۱۸۷  
 درج ۶۰-۶۱-۶۲-۱۳۵-۲۰۶-  
 ۲۰۷  
 درجات ۱۰۵  
 درجت ۱۷۵-۱۳۳  
 در جمله ۲۰۳-۳۲  
 درج‌های جواهر ۶۰  
 در چه افتاده ۱۷۸  
 در حکایت است ۱۵۵  
 در خاک غلتیده ۲۲۲  
 درخت آخر الزمان ۸  
 درخت کوهی ۲۰۲  
 درخواستن ۲۱  
 در خور ۹  
 در خون ... سعی کردن ۶۰-۶۲-  
 ۱۴۸-۸۰  
 در دسر (= گرفتاری) ۱۴۳  
 دردمند ۲۲۱  
 در ۲۰۷-۲۰۶-۱۸۵  
 در رفتن (= داخل شدن) ۷۷

خویشتن دیدن ۱۸۱-۶۵  
 خبو ۲۲۳-۲۲۲-۷۴  
 ۵  
 دار دنیا ۱۹۸-۴۸  
 دار سیاست ۱۴۰  
 داروگیر ۱۳۷  
 داستان زدن ۴۶  
 داشت ۱۷۷-۱۶۶-۱۲۱-۷۱  
 دام لطف ۱۰  
 داعیان ضلالت و گمراهی ۱۷۶  
 دانستن (= شناختن) ۷۲  
 دانستن (= توانستن) ۷۸  
 دانستن ۲۶-۲۵-۲۳  
 دانشمند ۲۱۶-۸  
 دانشمند دبه ۱۵۸  
 دانشمندی ۱۷۶  
 دانگ سیم ۱۱۳  
 داوری ۲۲۱-۱۳۷-۷۰-۶۴  
 داوری کردن ۶۶  
 دایگی ۲۰۸  
 دبدبه ۱۲۲  
 دبدبه زدن ۱۲۲  
 ددیگر ۲۰۱-۱۵۸-۱۰۲-۹۳-  
 ۲۲۵  
 در (در حکمت حکما ... درست)  
 ۱۳  
 در آمدن ۴-۵-۶-۹-۱۳-۴۰-  
 ۱۸۹  
 در آوردن ۱۸۷-۱۷۷  
 در اندیشیدن ۲۰۴-۴۶  
 در انکار آمدن ۶۲

- دریا‌های آب ۴۸  
 دریا‌های جود ۶۸  
 دریا‌های رحمت ۱۵۹-۱۸۹  
 دریا‌های ژرف ۹۹  
 درتیم ۱۰۸-۱۸۶  
 دریغ و حسرت ۱۱۳  
 دزدی ۷۶  
 دست ( = قدرت ) ۱۲۸  
 دست‌آویز ۹۶  
 دست‌ادبار ۱۳۶  
 دستار سنت و جماعت ۲۲۳  
 دستار و پیراهن ۲۱۹  
 دست‌خدای عزوجل ( حمایت  
 و نگاه‌بانی ) ۳۰  
 دست‌رنج ۲۱۵  
 دست‌زده ( در مقابل بکر ) ۹۹  
 دست‌شفقت ۱۹۵  
 دستگیر ( مرادف ملجا ) ۹۶  
 دست‌ماله ۱۴۰  
 دستبویه ۲۱۴  
 دستبویه شیطان ۲۱۴  
 دست‌نصیحت ۴۸  
 دستوری ۲۷  
 دست‌یافتن ۳۹  
 دشوار فراگرفتن ۵۲  
 دشوار فراگیرنده ۵۳  
 دعاگو ۷-۵-۴-۳  
 دعا‌گویی ۴-۳  
 دعوات ۱۸۳  
 دعوت‌ساختن ۷  
 دعوی ۱۷۷  
 در زبان گرفتن ۲۱۴  
 در ساعت ۴۷  
 درست آمدن ۱۶۶  
 درست اندام ۱۰۶  
 درست‌تر ۶۳  
 در سر ۸۱-۸۳  
 در سر ... کردن ۸۱  
 در غلط افتادن ۱۵۶-۱۸۱  
 در فتنه افتادن ۳۲  
 درفشان ۴  
 در فهم آمدن ۲۰  
 در کات ۱۳۷  
 در کار ( کسی با چیزی کردن ) ۱۷۱  
 درک اسفل ۱۱۸  
 در کشیدن ۳۸  
 در که اسفل ۱۵۸  
 درگاه ۱۰-۱۵۷-۳  
 درگذشتن ۳۲  
 درماندن ۷۳  
 در مثل ... در است ۱۸۹  
 در مثل در بستن ۳۴  
 در نقصان افتادن ۱۸۰  
 در نگرستن ۱۸۹  
 در نور دیدن ۴۴  
 دروایست ۱۱۶-۴۲  
 دروغ زن ۲۸  
 دروغ‌زن داشتن ۲۸  
 درویش ۲۱۶  
 درویشی ۸۲  
 درهم آمیختن ۱۹۳  
 دریافتن ۳۴

دیدن ۳۱-۹۰  
 دیدنی ۲۰-۳۱  
 دیده دل ۳۹  
 دیده مختصر ۱۸۹  
 دیده معرفت ۶۸  
 دیرگاه ۷  
 دیگر باره ۵۷  
 دیگر روز ۱۰۲  
 دین سوز ۱۷۶  
 دیوان (جریده - نامه عمل) ۱۷۰  
 دیوان (= دفتر) ۶۸  
 دیوان (دیوها) ۱۰۲  
 دیوانگی ۴۰-۱۲۵  
 دیه ۱۱۵-۱۵۸-۲۱۵-۲۱۶  
 ذ  
 ذم ۱۲۴  
 محذب ۱۰۸  
 ذواق ۱۲۷  
 ذو الجلال ۱۸۸-۱۹۵  
 ر  
 راجیان ۵۸  
 راست (= درست، عیناً) ۱۵۱  
 راست آمدن ۷-۱۷  
 راست پیکر ۱۰۶  
 راست دلان ۱۵۶  
 راستر ۳-۶-۹۰-۱۶۳-۲۱۱  
 راسترین ۱۶۳  
 راست قامت ۱۰۶  
 راست کاری ۲۱۳  
 راست کرده (= آراسته) ۱۰۶  
 راست گویان ۱۵۶

دعوی کردن ۲۸  
 دقایق نظر ۹۸  
 دل از دل برگرفته ۱۴  
 دل افروز ۳۷  
 دل خسته ۱۶۶  
 دلستان ۱۵۴  
 دلگشای ۱۸۸  
 دلوهای نامرادی ۸۶  
 دلیر کردن ۹  
 دلیل و راه بر ۳۵  
 دمار ۸۴  
 دندان ملامت ۸۸  
 دنیا دوست ۹۹  
 دنیا ساز ۱۷۶  
 دوات ۸۹  
 دوزخ ۱۵۸-۱۵۹-۱۷۰-۱۷۲  
 دوستدار ۴۱  
 دوستداری ۳  
 دوستر ۸۲-۸۴-۱۴۲-۱۷۰-  
 ۱۸۹  
 دولت بر دولت یافتن ۱۹۹  
 دون ۱۱۵  
 دون همتی ۱۰-۸۲-۱۰۱۹  
 دو نیم ۴۹  
 دهقان ۲۱۳  
 دهلیز ۲۰۴  
 دیاباف ۱۴۴  
 دید (= شناخت و معرفت) ۱۰۱  
 دیدار دل ۱۰۱  
 دیدار معروف ۱۶۲  
 دیدار نعمت ۱۰۲

روا بودن ۱۷-۱۹-۳۰-۳۱	راست نهاد ۱۰۶
روا داشتن ۲۶-۲۸-۲۹	راغبان مجتهد ۲۱۳
روان (رایج و بارونق) ۱۶۷	راغب دنیا ۲۰۷
روح نواز ۳۷	راندن (اجرا کردن) ۲۷
رودهای برف و یخ ۴۹	راویان ۱۵۷-۲۱۱
رودهای یخ ۴۸	راه بر ۳۵
روزکور ۱۳۶	راهرو ۱۷۴
روزن ۱۲۰-۱۲۹	راهزن (= از راه بدرکننده) ۱۵۰
روزه فضایل ۲۱۴	ربانی ۱۰۱
روزی کردن ۱۶۴	ربوبیت ۱۰۹-۱۲۰-۱۳۵-۱۳۶-
روسی بیچه ۸۹	۱۲۲-۱۵۰-۱۹۴-۲۰۴
روستایی ۸۷-۸۸	رحیمی ۱۵۷-۲۲۵
روشنایی ۴۸	رخنه افگندن ۲۹
روشنایی نمودن ۴۷	رد کردن (ایراد گرفتن) ۲۸
روشن تر (صفت آتش) ۳۶-۳۷	رد کرده هممرد کردگان ۲۲۲
روشن گردانیدن ۴۹	رزان ۱۷۰
رونده (= سالک) ۱۱۹	رژها ۱۴۲
روی خوب زیبا ۱۸۸	رستن ۳۳
روی عقل ۶۰	رُسل ۱۵۸-۱۷۹
روی فراروی ۱۷۴	رسن ۲۱۵
رویی (= وجهی) ۱۵۵	رشته ۱۴۵
رهیدن ۹	رشوت ۱۴۲
ریت ۲۰	رعد محبت ۲۰۵
ریش (جراحت و زخم) ۱۴	رعنایی ۱۸۱
ز	رقم کفر... کشیدن ۲۷-۱۵۷-۱۷۶
زاد ۱۶۰	رقم کفر و بیگانگی ۶۸
زاغ (استعاره برای شب) ۱۵۵	رکیک تر ۹۱
زانوی غیرت ۷۵	رگوه ۱۸۷
زبان ادب ۱۴۱	رهم ۱۷۶-۱۹۶
زبان زده ۹۹	رهمدگان ۵۱
	رنگ و ناموس ۲۱۵



ژنده پوشان ۱۸۶  
 ژنده پوش بی قدر ۱۸۶  
 س  
 ساخته (= آماده) ۱۷-۱۲۲  
 سارا (زرسارا) ۹۱  
 سارخك ۱۶۸  
 سالوس گر ۱۴۷-۲۲۱  
 سالوس گران ۱۴۷  
 سان ۱۲۲  
 ساهي ۱۲۶  
 سبب بين ۲۰۲  
 سباع ۱۹۶-۲۰۶  
 سبق بردن ۱۱۴-۱۵۷  
 سبقت ازل ۱۰۹  
 سبليت به سوهان کردن ۲۱۵  
 سپرغم ۱۹۶  
 سهری گشتن ۱۷۱  
 سپيد ۵۸-۱۴۵  
 سپيد دست و پای ۱۵۴  
 سپيد روی ۱۵۴  
 سپيد هفت اندام ۱۵۴  
 سپيده دم ۱۵۵  
 سپیدی و سیاهی ۴۸  
 ستاری ۱۵۷-۲۲۵  
 سند و داد ۶۸  
 ستم کشان ۱۸۶  
 ستهنگی ۲۶-۳۰  
 سحره فرعون ۴۵-۸۴  
 سخت ۷-۸-۳۹-۱۰۵-۱۷۰-۱۷۵  
 ۲۰۳  
 سخریت کردن ۹

زبان طعن ۱۸۷  
 زبیر ۱۸۰-۱۸۱-۲۰۵  
 زخم ۱۷۱  
 زخم (آسیب و صدمه) ۸۶  
 زخم و زندان ۱۰  
 زدن (راه زدن) ۱۸۹  
 زرسرخ ۲۰۹  
 زرق آمیز ۱۶۰  
 زرق بر ساختن ۱۷۶  
 زکوة و صدقه ۱۵۹  
 زلفت ۱۹۹  
 زمهریر ۱۹۱  
 زنارده کرد ۸۰-۱۲۹  
 زندان افلاس ۹۳  
 زندگان ۱۶۸  
 زنده داشتن ۲۴  
 زندیق ۱۵۲  
 زندیقی ۶۱-۱۵۳  
 زنگار گرفتگان ۱۶۶  
 زور (= زبر) ۲۲۴  
 زهادت ۱۱۴-۱۹۹  
 زه و احسن ۱۵۶  
 زیادت ۱۰۰-۱۸۱-۱۸۸-۲۰۶  
 زیان کار ۴۰-۶۴-۷۰  
 زیب ۱۶۶  
 زیرا که ۲۸  
 زیروزبر ۱۷۶-۲۱۳  
 زینهار ۱۹۵-۲۰۱  
 ژ  
 ژرف ۴۳-۹۹-۱۰۲-۱۰۳  
 ژندهها ۱۸۶

سزیدن ۱۴۳	سخت ۱۰۸
سستدگی ۹۹	سخن الهامی ۱۰۰
سعد سعادت ۵	سخنان صحنی ۱۰۰
سفل ۳۸	سدیگر ۹۳-۱۰۲-۱۱۴-۱۵۸-
سفلی ۳۸	۲۲۵-۱۵۹
سفید روی ۸۸	سر ۱۰۴-۱۷۴
سکاک ۱۶۶	سراپرده جلال ۱۹۵
سلسله ازلی ۱۹۴-۱۹۷	سراپرده سر ۱۲۰-۱۸۸
سمر ۱۲۷	سرافرازی ۷۱-۱۱۵-۲۰۰
سمعت ۸۳	سرافکنده ۱۴
سنب ۱۲۲	سرای اهانت ۱۴۰
سنت و جماعت ۱۱-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶	سرای شادی و جاوید ۱۷
۱۵۲-۱۰۲-۴۵-۳۰-۲۹-۲۷	سرای غرور ۱۷
سنگ آتش زنه ۴۷	سراین پی ۱۹۴
سنگ ریزه ۸۶	سر بار ۱۸۶
سنگ ندامت ۴۸	سرباز کرده ۶۱
سنی و جمعی ۲۶	سربسته ۶۰
سوختگان ازل ۳۷	سرپوشیده (مستوره، مخدزه) ۲۲۴
سوختنی ۳۵	سربی ۵۸-۹۸-۱۲۱-۱۵۳-۱۶۹
سوخته ۴۸	۲۰۲
سود برسود ۱۸	سردری ۱۹۵
سوزان تر (صفت آتش) ۳۷	سر رشته ۱۹۴-۲۱۳
سوگند ۷۴-۱۳۶	سرزنش و ملامت ۱۸۲
سیاست و جباری ۱۶۹	سرسری (عاشق سرسری) ۱۲۱
سیاه روی ۸۸	سرکشی ۷۱
سیاه رویان ۸۸	سرماهای سرد ۴۹
سیاه گلیم ۱۳۶-۱۳۷-۱۴۱-۱۷۸	سروسالار ۱۵۷-۱۹۹
سیاه گلیمی ۱۷۸	سره ۱۶۶
سیاهی (دوده و مانند آن) ۱۸۹	سره مرد ۹۲
سیاهی (در مقابل سپیدی) ۴۸-۱۸۸-۱۸۹	سره مردی ۱۲-۶۵-۱۸۱
سیرخورده ۱۳	سرهه ۷۸

شرکت (شرك) ۱۹۸	سیم سوخته ۱۵۴-۱۶۶
شریعت محمدی ۱۴۷	سیمرغ ۶۳
شغب ۱۱۹-۱۵	سنيان ۳۱
شغل ۱۶۵	سینه (= پستان) ۲۱۹
شقاوت زده ۱۳۶	سیه گلیم ۱۵۴-۵۹
شقی ۱۶۴	ش
شك آوردن ۲۸	شاداب ۲۰۲
شکار ۱۰۵-۱۰۴	شادی ۲۰۹
شکر گزاردن ۹۸-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۵-	شارستان ۱۴۴-۲۶
۱۸۸	شا کر نعمت ۱۰۰
شکستگان ۱۶۶	شان ۱۵۷
شکستگی ۱۶۱	شانه (آلت بافندگی) ۱۴۵
شکسته ۱۶۶	شاهنشاه ۳
شکسته دل ۱۶۶-۱۶۵-۷۷-۱۴-۶-	شاهنشهی ۱۸۶
شکسته دلان ۷۷-۱۴-۶-	شاهین ارادت ۷۳
شکود ۱۰۵-۱۰۴-۹۸	شایستن ۴۱-۲۷
شکيفتن ۱۵۵	شباروز ۲۹
شمار ۹۰	شب چراغ ۱۰۸-۹۹-۸۲
شمایل ۱۰۳	شب خاستن (شب زنده داری) ۲۱۵
شمس و قمر ۱۷۸	شب دنیا ۱۸۶
شمشیر زن ۴	شبهه ۲۱۵
شمع و مشعله ۴۸	شبیخون عشق ۷۳
شناخت ۱۶-۱۵-۱۲-۱۱-۱۰-	شتر خراس ۱۴۸
۱۰۴-۲۷-۳۷-۱۹-۱۸-۱۷-	شتر کاروانی ۱۴۹-۱۴۸
۱۷۴-۱۰۷	شراب طهور ۱۹۹
شناسا ۱۰۶-۱۷-۱۶-	شرب ۲۱۵-۱۱۴
شعنت ۱۵۳	شرب ستایش ۲۱۴
شنون ۱۵۶-۱۵۵	شرب عبادت و پنداشت ۱۴
شنیدن ۳۱-۲۰	شرح کردن ۳۹-۱۶
شنیدنی ۳۱-۲۰	شرح و بسط ۱۷
شوان ۲۰۲-۱۹۵	شرد دل سوز ۳۷

جمع بسته شده) ۱۲۹	شوانی ۱۷۶-۱۷۷-۱۹۶
صدیق ۱۸۸	شوخ (= گستاخ) ۱۴۲
صدیق نقل ۴	شوخ (= چرك) ۹۳
صراط ۱۹۹	شوخگین ۹۳
صراف ۱۳۰	شومی ۶۸
صرف کردن (= برگرداندن) ۱۲۷	شهنشاه ۳
صعب ۱۸۲	شهیدی ۱۲۶
صفاوت ۸-۳۷-۹۰-۱۰۲-۱۰۸-	شیاطین ۱۸۴
۱۰۹-۱۱۴-۱۷۲-۱۹۳-	شیخ الشیوخ ۱۷۷-۲۱۶
۱۹۴-۱۹۶-۱۹۹-۲۰۰-	شیخی ۱۷۶
۲۱۳	شیرچنگ ۴
صلاح ۱۷۵-۲۰۶	شیردادن ۱۴۸
صنع ۱۹۷	شیرگیر ۴
صنعت ۱۹۴-۱۹۷	شین ۱۲۸
صواب ۱۹۲	ص
صورت پرست ۸۶	صاحب غرض ۸۱-۱۵۳
صوفی ۲۱۶	صانعی ۳۰
صیانت ۱۴۰	صبح سعادت قیامت ۱۸۶
ض	صبری ۱۸۶
ضال ۱۵۸	صحابه ۱۷۸
ضایع شدن ۱۷۷	صحبت نایافته ۱۴۸
ضایع ماندن ۳۶	صحرای ربوبیت ۱۱۸
ضرر ۸۶-۱۰۴	صحرای قیامت ۱۸۶
ضعفا ۲۰۹	صحرا گشتن ۳۵
ضلالت زدای ۳۷	صحرای وجود ۷۰
ضلالت کردن ۱۴۸	صحف پیغمبران ۲۱
ضلالت و گمراهی ۱۷۶	صحنی ۱۰۰
ضمان ۱۳۴	صدر بهشت ۱۶۴
ضیا ۱۸۰-۲۰۰	صدر جنت ۱۹۸
ط	صدر مشروح ۳۷
طاعت بین ۱۳	صدوزارتهای درخت (عدد و معدود

عجب مانندن ۱۸۶	طاعت دیدن ۱۶۰
عجب و تکبر ۲۰۰	طاعن ۱۴۰-۵۹
عدل و سیاست ۲۲۶-۱۶۹	طالع آدمی ۱۷۹
عدوبندان ۴	طالع دین ۱۷۹
عرق حسد ۷۵	طیب ۱۸۸
غذاب کردن ۳۱	طرازگناه ۱۶۶
غذاب و عقوبت ۱۶۹	طرید ۲۱۶
غذرخواهان ۱۷۳	طعام دادن ۱۴۸
عرش تا فرش ۱۹۴	طعن ۱۴۰-۱۳۹-۵۹
عزا و عزایا ۱۳۸	طعمه ۸۰
عزالت اختیار کردن ۱۷۴	طعنه ۲۱۱
عزیز سخن ۱۷۵	طینت ۱۹۹
عشق و عاشقی ۱۲۶	ظ
عشق یعقوبی ۱۲۰	ظاهرین ۸۷-۸۶
عصار ۲۱۳	ظاهر پرست ۸۶
عصیت ۱۵	ظاهر شدن ۲۱
عصیان ۱۶۳-۱۵۷	ظلمت ۱۹۴
عظم ۱۱۱	ظلومی ۱۴۳
عفریت (= ابلیس، دیو) ۱۳۶	ظن ۱۸۶
عقاب طبع ۲۱۳	ع
عقبه خوف ۹۰-۳۹-۱۴-۱۱	عار ۱۸۱
عقبی ۱۷۴-۱۵۹	عاشقی ۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴
عقرب ارادت ۱۳۶	عاصی ۱۶۴
عقرب مشیت ۱۳۶	عاصی شدن ۱۹۱
عقرب‌های جراره ۱۶۳	عاصی و مفسد ۱۷۶
عقوبت ۲۱۵-۱۳۹	عاقله ۱۴۳-۸۸
علماء طامع و مقلد ۱۹۵	عالمه (نفس عالمه) ۱۸۵-۱۸۴
علماء معارف ۱۹۵	عالم صغری و کبری ۳۷
علائیه ۱۰۸	عبرت برگرفتن ۱۴۰
علم تحقیق ۱۴۸	عشرات ۲۲۴
علو ۲۰۰-۱۲۱-۱۰۵-۳۸	عجب ۲۰۰-۱۶۵-۸۴-۶۶-۶۵

غول ۲۱۶	علو جستن ۱۰۵
غیم ۱۹۶	علوی ۳۸
ف	علی ۴۵-۵۰
فا (= با ، به) ۷۴-۱۶۵	علی الحقیقه ۱۰۵
فاجر ۴۲-۱۶۴-۱۹۴	عمارت ۲۰۱
فاخته ۱۷۰-۱۷۱	عمریاد دادگان ۱۴
فازان (= با آن) ۲۱۸	مُعره ۱۰۹
فاضلتر ، فاضلترین ۲۱-۲۹	عنان آسمان ۱۴۲-۲۰۹-۲۲۶
فاقت ۱۰۳	عون ۱۱۲
فتنه دزد ۱۹۶	عهد ۱۵۰
فتوی ۱۷۸	مُعهده ۱۷۶
فتوی دادن ۲۸	عیب ظاهر دیدن ۸۷
فتوی کفر ۱۷۶	عیب بزرگترین ۴۱
فرا (= به) ۴۴-۶۸-۷۸-۱۷۶	عید مهین (روزپاداش) ۲۲۳
فرا آن ۷۶	غ
فرا باریدن ۲۰۵	غارت مهر ۷۳
فرا باطن ۷۴	غافر و غفاری ۶۷
فراپرسیدن ۱۶۵	غافلی ۱۱۵
فرا پس ۴۷	غبار ۱۷۹-۱۸۲
فراپیش ۴۷	غرامت ۱۰۱-۱۹۶
فرا تر ۶-۱۵۱	غرباء ۸
فرا جستن ۲۰۵	غفاری و غفوری ۶۸-۲۲۵
فرا جستن ۲۰۰	غفران ۱۰۳
فراخ ۲۴	غفور و غفار ۱۵۷-۱۶۷
فراخ گشتن ۱۶	غلامی ۱۲۵
فراخور ۱۱۹-۱۹۱-۱۹۶	غمگسار ۷۹
فراخی ۲۰۴	غمناک ۱۸۲
فرا دست ۱۲	غنوم ۴۱
فرا دو ، فراده ، فرا صد ۱۷۵	غو اسی ۶۰-۹۹
فرا دیدار ۱۵۱	غوغا (= مردم غوغا) ۱۷۴
فرا راستی ۱۵۲	غوغای مگس ۲۲۲



فرو باریدن ۲۰۵	فرارخشیدن ۲۰۵
فرو بردن ۴۵	فرادوی ۷۴
فروتر ۲۰۰	فراستاندن ۱۹۱-۶۱-۵۳
فروتنی ۲۰۰-۱۸۲	فراستده ۱۸۶
فروختن (= افروختن) ۴۳	فراسرآمدن ۱۸۶
فروود آمدن ۱۸۶-۷۵	فراطلاق ۷۳
فروود آوردن ۱۸۹	فراغریدن ۲۰۵
فرو داشتن ۱۲	فرا فهم ۸۱
فرو رفتن ۲۰۵	فراقبله ۷۲
فروشدن ۸۲	فراگرفتن ۴۷
فروکشتگان ۱۶۶	فراگرفتن (= توقیف و بازداشت) ۱۷۱
فروکشیدن ۴۵	فراگفتن ۱۵۱
فرو کوبیدن یا فرو کوفتن ۱۸۶	فراگفت و گوی ۷۷
فرو گذاشتن ۱۸۸-۱۸۶-۳۲	فرا میدان مقامران ۱۷۸
فروگفتن ۷۱	فرا نیوشیدن ۱۷۷-۱۶۳
فروماندگان ۴۸	فرا وزیدن ۲۰۵
فرو نشاندن ۴۹	فراوا ۱۴۴
فرونشستن (= خاموش شدن) ۴۷	فراوی ۵۸
فرو نهادن ۸	فراهم آمدن ۱۹۶
فراهاد زور ۴	فراهم داشتن ۱۷۶
فراپنده ۱۳۶	فراهم رسیدن ۱۹۳
فراپفته تر ۲۳	فراپض ۲۱۴-۱۰۲
فراپضه و سنت ۱۷۶	فراخنده ۶
فراپضه ناس فضایل گزار ۲۱۴	فرازندگی ۲۱۸
فراحت ۱۹۸	فراشتگان ۱۶۳-۱۳۹
فراوق و فساد ۱۵۲	فراشته ۱۳۸
فراصل گفتن ۶	فراصل دوستی ۱۳۲
فراضایل گزاران ۲۱۴	فرامان ۳۰
فراصل نمودن ۶	فرامان بردار ۲۱
فرامالین ۶۷	فرامانها ۷۲
فراعل کردن ۳۰	فرا ۸۶-۸۰-۳۲

قفا ۱۸۳	فکرت ۱۹۹
قفل مشیت ۱۳۷	فطنت ۱۹۹
قلاش ۱۶۳	فهم کردن ۳۴
قوی ایمان ۱۱	فی الحال ۱۶۹
قوی دل ۱۱	فیلسوف ۱۹۴
قهاری ۶۸	ق
قهر هوی ۲۰۳	قاغ قاغ فرا کردن ۱۵۱
قیامت ۱۹۹-۱۹۱	قال و قیل ۱۲
ك	قبا ۱۸۷
کار (آنچه بافته می شود) ۱۴۵	قبطی ۱۳۹
کاربیل کردن ۱۳۰	قحط سالی ۲۰۴
کاردان ۱۴۵	قدم جارحت ۱۱۹
کارد مشیت ۱۴	قدم گاه ۱۱۹-۹۶
کاردی ۱۶۶	قرآن خوان ۹۳
کار کردن ۹۱-۴۱-۹	قرار یافتن ۴۹
کارکنان ۱۳۹	قرآیان ۲۱۸-۲۱۳-۱۷۶-۱۴۷
کارکنندگان ۱۶۰	قرآنی ۲۱۵-۲۱۴-۱۷۶
کارگاه ۸۴	قرآی بی معرفت ۲۲۱
کاروان ۱۸۶	قربت و زلفت ۱۹۹
کاروبار ۱۸۶	قرین گشتن ۱۹۷
کاریز ۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۱	قسام ۱۸۴
کاستن ۳۳	قضای شر ۱۸۴
کافر خواندن ۱۵۲	قضای عزل و معرفت ۱۰۹-۱۰۸
کافر نعمت ۱۰۰	قضای کفر ۱۰
کافری ۸۴	قضای گناه ۱۰۹-۱۰۸
کالا (چیزی که به کودک در مقابل گریستن او دهند) ۱۴۲	قضای معصیت ۱۰۸
کالا (متاع بازرگان) ۱۸۵	نشر ۲۱۳
کالبد ۱۳۶	قصار ۹۳
کام ۱۷۸	قطب زمین (در اصطلاح عارفانه) ۲۱۶
کام پرهیز ۱۴۱	قطیعت ۱۴۲

کشنده ۱۷۱	کام راندن ۱۰۵
کف ( به قدر يك مشت ) ۴۲	کان ۲۰۹
کفایت ۱۷۸	کاهل ۱۰۲
کفران نعمت ۹۸-۱۰۰-۱۰۱	کبریت احمر ۸۲-۲۰۷
کفر گداز ۳۷	کتابت ۱۴۷
کله ( = همه ) ۱۲۰-۱۲۵-۲۰۵	کتاب ساختن ۴
کلاه از سر بر گرفتن ۱۶۳	کتاب کردن ۹-۹۹
کلیسا ۸۴	کتاب عزیز ( = قرآن ) ۱۵۵
کلیساها ۹۵	کتان ۱۴۹
کم خرد ۱۵۱	کتبها ۵
کم خردی ۲۱۰	کنم ۱۱۹
کم دان ۱۷۵	کم علم ۷۷
کم دانش ۱۹۴	کثیفی ( به معنی امروزی ) ۱۸۱
کم دانشان ۱۹۴	کحل حقیقت ۸۷
کم دانشی ۱۰۵	کحل معرفت ۱۱۸
کم عقل ۲۱۱	کحل هدایت ۶۰-۶۸-۱۹۸
کم عقلی ۱۸۹	کحل هدایت و معرفت ۱۹۸
کم و بیش ۵۶	کدورت ۳۷-۳۸-۱۹۴-۱۹۶
کنج ادبار ۱۹۰-۱۹۴	۲۰۰
کنجاره و کاه ۱۴۹	گرام الکاتبین ۲۰۲
کنجاره ۲۱۳	گرامت ۱۸۸-۱۹۹
کنشت ۸۴	کرد ( مصدر مرخم ) ۱۴
کتوز غیب ۱۱۵	کردار ۶۸-۹۱
کوتاه دیده ۱۸۹	کردن ۱۸۶
کوس قیامت ۱۸۶	کرده ( = عمل ) ۹۱
کوشک ۱۴۴	کرسی ( = منبر ) ۶۲
کوفته روزگار ۱۴	کریم طبع ۱۰
کوههای برف ۴۸	کریمی ۱۵۷-۲۲۵
کوهی نهاد ۲۱۱	کشت دار ۱۹۶
کوی ۱۰-۱۹-۶۳-۷۳-۱۲۵	کشتن ۴۵
	کشتن ۱۷۱

- ۱۲۳ گریبان  
 ۴۱ گریزان و هراسان  
 ۱۲۵-۳۷ گریستن  
 ۱۴۸- ( ایزار اندازه گیری )  
 ۱۸۱-۱۷۸  
 ۱۰۴ گزارد شکر  
 ۱۸۸-۷۲ گزاردن  
 ۱۰۹-۱۰۰ گزاردن شکر  
 ۲۱۲ ( = حشره )  
 ۴۴ گزیدن  
 ۱۳۲ گزیر  
 ۲۹ گسترانیدن  
 ۱۹۹ گشادگی خلقت  
 ۳۹ گشاده شدن  
 ۱۹۴ گشنیز ( نمک و گشنیز )  
 ۴۵-۴۴-۴۳-۲۷-۱۷ ( مصدر مرخم )  
 ۱۶ گفتار  
 ۶۳ گفتار شهادت  
 ۲۰۴ گفتاری  
 ۱۳۰-۳۱-۲۰ گفتن  
 ۱۵۶-۱۲۰-۱۱۴-۶۰ گفت و گوی  
 ۳۳-۲۱-۱۹ گفته آمدن  
 ۳۱-۲۰ گفتنی  
 ۸۸ گل توبه  
 ۲۰۴ گلیم  
 ۱۳۸-۱۳۷-۴۸-۳۶ گماشتن  
 ۱۷۸-۱۷۶-۲۲ گمراهی  
 ۲۲۵-۵۴ گناه آمرزیدن  
 ۶۵ گناه دیدن  
 ۱۵۹-۸۳ گناه کاری  
 ۲۲۵-۴۵-۳۶ گناه کردن
- ۱۸۵-۱۳۰  
 ۱۴۶-۱۴۵ کوی امر و نهی  
 ۳۹ کوی امید  
 ۱۷۰ کوی رزان  
 ۱۴۰ کوی قطیعت  
 ۱۹ کوی معرفت  
 ۷۲ کوی مناهی  
 ۱۶۷ کوی نومیدی  
 ۱۴۵ کوی نیستی  
 ۹۳ کیسه افلاس  
 ۲۱۲ کیک ( حشره )  
 ۲۲۶-۱۴۲ کیمخت  
 ۸۲ کیمیای سعادت  
 ۸۱ کیمیا گفتن  
 ۱۱ کیمیای طاعت و عبادت  
 ۹۳ گاه های شب و روز  
 ۲۰۶ گبران  
 ۲۱۱-۱۰۵ گبرکان  
 ۹۵ گبری  
 ۱۸۰ گداختن  
 ۱۸۶ گذاشتن  
 ۳۷-۳۱ گرداندن  
 ۵۲ گرد ... برآمدن  
 ۸۷ گرد برگرد  
 ۷۳ گرد طلب  
 ۱۷۰-۴۱ گرفتن ( = مواخذه )  
 ۱۹۵-۱۷۶ گرگان  
 ۱۹۵ گرگان درنده  
 ۱۷۶ گرگی  
 ۲۱۴ گرمای گرم

لغو ۱۵۵	گنج ما ۱۸۶
لقا و رؤیت ۱۹۹	گنجیدن ۱۶۳-۱۸۸
لمحت ۱۰۷	گندا ۱۸۱
لنگ (خر لنگ) ۱۸۷-۱۸۵	گندم فریبده ۱۳۶
لواف ۱۴۴	گواه عدل ۶۹
لواۃ (نفس لواۃ) ۱۸۵-۱۸۴	گواهی دادن ۲۱-۲۸
لوح ۱۴۷	گوز ۹۰
لهو ۱۵۵	گوسپند ۲۰۲
لثیم ۱۷۱	گوسپندان کوهی ۲۰۲
لثیم سیرت ۱۰	گوش داشتن ۱۶۲-۱۷۷-۱۸۷-
لثیم و بدکار ۱۵۷	۱۹۶
م	گوش فرا داشتن ۱۷۸
ماتم ۱۷۱	گوش ماهی ۸۶
مادون ۹۵	گوگرد احمر ۱۳۰
مالش (مالیدن) ۲۱۳	گونگون ۱۹۶
مالش (= تنبیه) ۱۴۰-۲۱۵	گوهر ۱۸۶-۱۹۵-۲۰۶
مامه ۱۴۳	گوهر فقر فقرا ۱۸۶
ماندن (شباہت) ۲۰	گوی ۱۷۸
مانند کردن ۳۵	گوی سعادت ۱۱۴
ماه (قمر) ۱۸۰	گھواره ۱۴۸-۲۰۸
ماه ۱۷۹	گیرا ۱۰۶
مایه ۱۵-۱۶	ل
مایه لطف ۱۶	لازم آمدن ۲۸
مباح ۱۳۶	لاژورد ۱۴۵
مبتدع ۲۳-۱۵۹	لافزدن ۱۰
مبتلا ۱۵۲	لباده ۲۰۴
مبصر ۱۲۷	لحظت ۱۰۷
مبغض ۹۹	لشکر شکن ۴-۱۷۵
متحیر ۱۷۲-۱۸۹	لطافت ۱۹۳
متشابه، متشابهات ۳۲	لطف لطیف ۶-۳۷-۱۱۸
متعلم ۱۴۷	لفت (= زبان) ۲۱

مدروس شدن ۶	مُتقاضی ۱۶۹
مذاق ۱۱۴	مُتقی ۲۰۷
مُذنب ۶-۱۱-۱۴-۲۲-۶۷-۱۵۷	مُتقیان ۸۴
مذنبان ۱۴	مُتکبری ۴۹
مذموم ۱۷۰	مُتوکل ۲۰۷
مر... را ۲۱-۲۹-۴۴-۵۱-۶۴-۸۲	مثل گفتن ۳۴
مراثی ۶-۱۲-۹۹-۱۱۱	مجازی (از سر مجازی) ۸
مراعات ۱۴۲	مجاوزت یافتن ۱۹۹
مراغه (به خاک غلتیدن) ۱۰۷	مجاهلت کردن ۲۰۳
مرتفع (مرتفع، دون، وسط) ۸۱-۸۲	مجتهد ۱۵۹
مردار ۱۸۱	مجرم ۱۶۳
مردانِ مرد ۹۹	مجرمان ۱۰
مردم کوهی ۲۱۰-۲۱۱	مجرم وار ۱۷۳
مرغ آبی ۱۸۹	مجوس ۱۰۹
مُمرقع ۱۲۱-۲۱۵	مجوف ۱۳۶
مرکب اجتهاد ۷۲	مجهول تر ۹۱
مرکب اعتقاد ۴۴	محاسن ۱۶۳
مرکب دولت ۱۳۸-۱۸۶	محبان ۱۸۶
مرکب علم ۱۱۸	محبوب ماندن ۲۱۱
مرکب فرمان ۲۲۶	محدث ۳۱
مرکب فضل ۱۹۵	مخضر ساختن ۶۲
مردم عام ۱۲۴	محو کننده ۷۹
مزدور ۱۸۷	مخاطره ۴۰
مزدوران ۱۳۹	مختصر دیده ۱۴۲
مزیت ۱۹۸	مختصر طبع ۸۱
مسبب ۲۰۱-۲۰۲	مختصر همت ۸۱-۱۴۲
مُستعمل (سخنان مستعمل) ۹۹	مخدول ۱۹۹
مستوجب ۱۷۲	مخلده ۴۳-۲۰۶
مستوره ۱۷۷	مُدبر ۱۲۲-۱۳۶-۱۳۷
مسلمانی ۲۲-۴۰-۸۲-۲۰۶	مدحت ۱۵۷
	مدح و ذم ۱۲۴-۱۲۵



مفوض ۲۰۷	مسح کشیدن بز موزه ۲۶-۲۹
مقابلیگی ۱۸۰	مشام ۱۹۵
مقارن ۱۷۸	مشایخ اسلام ۱۷۴-۱۷۷
مقام محمود ۱۸۶	مشبه ۲۲
مقر بودن ۱۱۲-۱۵۹	مشتاقان ۶
مقری ۲۱۶	مشرب ۱۰۵
مقلد ۱۴۷	مشركان ۱۵۰-۱۸۲-۲۰۶
مکر و حیل ۱۷۶	مشیت ۱۱۸-۱۳۶-۱۵۸-۱۵۹
مگر ۹	مصاف بر کشیدن ۱۷۵
ملا ۱۰۸	مطبخ خانه ۱۹۴
ملائکہ ملکوت ۱۸۶	مطروود ۱۹۹
ملجا ۲۰۱-۲۰۹	مطعم ۱۰۵
ملحد ۱۵۲	مطمئنة (نفس مطمئنة) ۱۸۴-۱۸۵
ملکوت ۲۰۵	مطمع ۱۰-۲۱۸
منافقان ۲۰۶	مطبعان ۱۴
مناقق طبع ۹۹	معاتب ۱۹۹
منتقدار ۱۶۶	معاقب ۱۹۹
منتشر گشتن ۲۰۵	معالم دین ۱۹۸
منزل دنیا ۱۸۶	معترف آمدن ۱۵۷
منزل گاه ۹۷	معجب ۱۲-۸۹-۹۴-۱۱۱-۱۶۰
منسوخ گردیدن ۶	معجون کردن ۱۹۳
منشور ولایت دو جهانی ۱۹۶	معدن احسان ۲۰۱
منعم ۱۱-۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-	معشوق پرستی ۸۷
۱۸۱-۱۰۷	معصیت دیدن ۶۷
منکر بودن ۳۲	معطل ۲۲
منکر شدن ۳۲	معطی ۴۱
منکر و نکیر ۱۹۹	مفعونه ۲۳
مورد (مورد بهشت) ۴۵	مفتی ۱۷۷-۱۷۸
موعود ۹۷	مفسد ۴۲-۱۲۴-۱۶۲-۱۷۵-۲۰۶
مؤمنان ۱۴-۳۱	مفسران ۳۲
مؤمنی ۱۱۷	مفسس وار ۱۷۳

۱۶۲	مهجوردان ۱۴
ناشناختگان ۸-۹-۱۱۴-۱۵۱	مهجوردی ۱۸۰
ناشناختگی ۶۰-۷۶-۱۶۲-۱۸۹	مهر شدن ۲۱
ناصری ۱۴۸	مهندس ۱۴۴
ناقله ۱۳۰	میان در بستن ۷۲
ناکردن ۹۱	میانه ۱۸۱
ناکردنی ۷	میثاق ۱۱۶
ناکرده ۱۴۴	میخ ۱۷۹
ناکشته ۲۰۹	میخ زمین ۲۰۸-۲۱۰
نامحرم ۱۸۸	ن
نامحرمان ۱۳۴	نااهل ۱۸۸
نامرد ۹۹	نابالغی ۲۱۷
نامردی ۹۹	نابکار ۱۵۱
نامؤمن ۲۷-۲۸	ناباک ۴۰
نامؤمن ۲۷-۲۸	نابیدا ۱۸۰
نامه خواندن ۳۲	ناجوانمرد ۱۴۱
ناوه ۱۳۰	ناجوانمردان ۲۱۶
نایشتن ۵-۶	ناجوانمردی ۹
نیشته ۴۴-۹۰-۹۹-۱۴۷-۱۵۷	ناچیز ۱۷-۲۰-۵۸-۹۰
نثار کردن ۳۸	ناچیز انگاشتن ۱۷
نرخ ۳۷	ناچیز گشتن ۱۷
نرد ۱۷۸	ناخدای ترسان ۲۱۶
نرم (= آهسته) ۲۲۴	ناخلف ۱۴۵
نره گور ۱۳	ناخوش (نامطبوع) ۱۳۶
نسق ۱۷۹	ناراستی ۵۶-۱۶۱
نسیان ۱۳۶-۱۵۷	نار پرست ۸۷
نسیم لطف ۳۸	نازش ۶۴-۱۱۵
نسیم لطف و فضل ۱۲۰	نازیدن ۱۸۸
نشر کردن ۳۷	ناساخته ۶۴-۸۸
نشیب ۲۰۰	ناسزا ۱۳۹
نصرت کردن ۲۹	ناشناخت ۱۸-۴۷-۷۶-۱۳۲-

نطفه ۱۸۱	نمد ۱۸۷
نعماء ۱۰۱	نمری ( = نمیری ) ۱۵۶
نعمت دیدن ۱۱۹-۹۷-۱۱	نم سال ۲۰۲-۲۰۱
نعیم بهشت ۲۱۹	نواخت (مصدر مرخم) ۷۳
نفرهای فضل ۵ (حاشیه)	نواختن ۱۶۴-۱۴۲
نفس ۱۸۴	نوازش ۱۶۹-۱۶۴
نفس زدن ( تلقین و القاء ) ۷۵	نوافل ۲۱۴
نفس اماره ۱۸۵-۱۸۴	نوبت داشتن ۱۳۸
نفس عالمة ۱۸۵-۱۸۴	نو برده ۸۴
نفس لواء ۱۸۵-۱۸۴	نوبهار ۷۹
نفس مطمئنه ۱۸۵-۱۸۴	نو تائب ۱۵۹-۱۵۵-۶۳
نفع دهنده ۱۹۷	نو تائبی ۶۳
نقاب خجالت ۱۸۶	نو داماد ۱۵۹-۶۳
نقره سپید ۱۵۴	نورانی ۱۶
نقره و سیم سوخته ۱۶۶	نور دیدن ۴۴
نکال کردن ۱۳۷	نوع عروس ۱۵۹
نکرت ۲۰۰-۱۹۴-۱۰۲	نهاد ۸۷-۵
نکو ۱۸۹	نهاد شیطان ۲۱۴
نگاه بانان ۱۷۷	نهادن ۱۸۷-۲۶
نگاه بانی ۲۰۹-۱۸۷	نه اند ( = نیستند ) ۲۱-۸
نگاه داشت (مصدر مرخم) ۱۷۷	نهمت ۱۰۵
نگاه داشتن ۱۸۷	نهنده ۱۸۷
نگر ۱۸	نهنگ حرص ۱۳۶
نگریستن ۱۸۷-۴۶-۱۸-۱۴	نهنگ خوردنده آواره کننده ۹۰-
۱۸۹	۱۹۸
نگون سار ۲۲۶	نهنگان منکر ۱۲۰
نگون ساری ۱۶۰	نهنگ وار ۴۵
نماز جمعه و جماعت ۱۳۱	نی ( = نه ) ۱۲۴
نماز شام ۱۳۱	نیست ( = عدم ) ۱۰۶
نماز فروش ۱۷۶	نیستان ۳۵
نماز گزاران ۲۱۵	نیک ( قید ) ۷۵-۷

ولایت ۱۹۸	نیک بخت ۱۴۲
ولی ۱۱۶-۱۳۱	نیک بنده ۵۷
ه	نیک خواستن ۲۸
هان ۱۳۷-۱۷۷-۱۹۶-۲۰۱	نیک شوان ۱۷۶
هان و هان ۱۴۰	نیک گفتن ۲۸
هاویه ۱۱۸-۱۹۱	نیک مرد ۶۵-۲۱۶
های و هوی ۱۱۹	نیکو روی ۱۵۹
هباء مشورا ۳۷-۸۳-۱۳۶-۱۶۴	نیکو صورت ۱۰۶
هر اجناس ۲۰۶	نیکو کار ۵۷
هرج ۱۳۳	نیکو گمانی ۱۱-۹۴
هر روزه ۶	نیکو نام ۹۱
هرگز از ۸۷	نیکویی ۸۲-۱۰۲-۱۵۰-۱۵۴-
هرگز نیز ۳۸	۲۰۰-۲۲۴
هر یک چندی ۲۰۹	نیل چشم زدگی ۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹
هشیار ۱۹۵	نیوشیدن ۱۶۳
هشیاردل ۴	و
هفت آسمان و زمین ۹۶	وابستن ۱۴۸
هفت اندام ۹۹-۱۹۱	وادی ۱۴۷-۲۰۵
هفصد ۱۹۷	وارث ۱۷۵
هلاک شدگان ۱۶۰-۱۹۸	واگشودن ۱۹۱
هلاک کننده ۱۹۸	واماندن ۱۴۷
هم اصلی ۳۸	وامزن ۱۴۴
همای همایون ۱۲۱	ورای ( به جز ، غیر از ) ۱۰۵ -
هم تنگ ۳۸	۱۳۱-۱۳۲-۱۷۵
هم چنان ( = مانند ) ۱۸۰	ورزیدن ۱۸۷
هم چندان ( همان قدر ) ۴۳	وزر و وبال ۱۰۳
هم خوی ۳۸-۱۹۳	وسعت ۱۹۸
هم خویی ۳۸	وسواس شیطان ۱۵۰
هم رنگ ۳۸	وعده های نیکو ۱۸۹
هم سان ۸۵	وعده ۸۷
هم سایگی ۱۲۳	

باد کرده آمدن ۲۲-۲۴	هم طبع ۱۹۳
بادکنندگان ۲۱۸	هم قرینی ۳۸
یارستن ۱۲۵	همگی ۱۲۶
یار گشتن ۱۸-۴۵-۱۹۷	همواره ۱۴۲
یافتن ۱۰۴	هنوز از گاه... باز ۷۱
یخنی ۷۶-۱۹۰	هو ۱۳۳
ید خاصیت ۷۵	هوا (هوی) ۱۲۶-۱۵۲
ید عزت ۷۷	هواراندن ۱۲۶
یعقوب وار ۱۲۰	هواخواهی ۳
یک تان نان ۲۱۵-۲۱۶	هولناک ۱۹۸
یک خو ۸	هیچی ۱۸۱-۲۱۰-۲۱۳-۲۲۱
یک رنگ ۸	هیمه ۳۵-۳۶-۳۷-۴۹-۶۶-
یک ساعتی ۴۴	۱۲۹-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۹
یک طبع ۸	ی
یمین ۵	باد کرد (مصدر مرخم) ۷۹-۱۲۶-۱۸۸
بولقی ۱۸۵	باد کردن ۲۱-۲۷

### چند توضیح

اگر چند چاپ توضیحات مبسوط درباره لغات و ترکیبات و نکته های نادر این متن بنا بر موجهی که در صفحه شماره ۱۰۷ م مقدمه یاد شد ، به فرصت مساعد دیگری موکول گردید ؛ با این همه اشاره فقط به چند مطلب در این جا لازم می نماید :

ص ۷۰ س ۱۳-۱۵ ، و ص ۷۱ س ۱-۷

« ابراهیم گفت صلوات الله علیه : رب ارنی کیف تحیی الموتی - قصه این بسیار است شنیده باشی ؛ اما مقصود این رمزی است اگر بدانی شنود ، و اگر ندانی شنید دآوری مکن که زیان کار باشی : ابراهیم از حق تعالی درخواست که مرده زنده چون کنی ؟ حق تعالی گفت : اولم تؤمن ؟ قال : بلی اولکن لیطمئن قلبی . فرمود تا چهار مرغ بیاورد ، و بکشت ، و برهم کوفت ، و برهم آمیخت ، چنان که شنیده باشی . چنین گویند که آن مرغان : یکی طاوس بود ، یکی بط ، و یکی کلاغ ، و یکی خرو بود . . . »

این خود درست است که گزارندگان مصحف کریم به ظاهر در باب نوع مرغان چهارگانه يك سان ابراز رأی نکرده اند ؛ لکن آنچه در حقیقت باید مورد عنایت باشد بررسی علل و جهات کیفی این ندای آسمانی والهام شگرف ربانی است که در معنی اشارتی است لطیف ، و نکته ای است شریف صاحب دلائل ژرف اندیش و صوفیان نظر ور و واقع بین را . باشد که مغز کلام دوست از پوست



بیرون کشند ، و رمز این حدیث نیک دریا بند ؛ چرا که کوتاه بینان به ظاهر نگرند ، همان به : خروس و طاوس . . . و بانگ و رنگشان ، و سودهایی که از داشت ، و کشت ، و خوردشان توان گرفت ، و حقا که تاب فهم این گفتار ملکوتی نیارند ، همانا بیشتری از آن کسان اند که در شأن ایشان می آید : فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً ۱ .

به هر تقدیر از میان همه تفسیرها در این باب بسنده می کنیم به باز گفتن نظر ابوالفضل رشید الدین میبیدی ، و آوردن روایت ابوالفتوح رازی که هر دو لطیف اند و دل نواز :

« . . . اذ قال ابراهیم رب انی کیف تحی الموتی ، الایة . . . این آیه به زبان کشف بر ذوق ارباب حقائق رمزی دیگر دارد ، و بیانی دیگر گفتند : ابراهیم مشتاق کلام حق بود و سوخته خطاب او ؛ سوزش به غایت رسیده ، و سپاه صبرش به هزیمت شده ، و آتش مهر زبانه زده . گفت : خداوندا ! بنمای مرا تا مرده چون زنده کنی ؟ گفت : یا ابراهیم ! اولم تؤمن ؟ ایمان نیاورده ای که من مرده زنده کنم ؟ گفت : آری ؛ ولکن دلم از آرزوی شنیدن کلام تو و سوز عشق خطاب تو زیر وزبر شده بود ، خواستم تا گوئی : اولم تؤمن ؟ - مقصود همین بود که گفتی و در دلم آرام آمد .

آرام من پیغام تو      وین پای من در دام تو

حکایت کنند که : یکی در کار سیر پوشیده ای بود ، و می خواست تا باوی سخن گوید ، نمی گفت ، و امتناعی می نمود ، و آن کار افتاده سخت درمانده و گرفتار وی بود ، و در آرزوی سخن گفتن با وی . دانست که ایشان را به جواهر میلی باشد ؛ رفت و هر چه داشت به یک دانه جوهر پر قیمت بداد و بیاورد و برابر وی سنگی بر آن نهاد تا بشکند : آن معشوقه طاقت نداشت که بر شکستن آن صبر کند ، گفت : ای بیچاره ! چه می کنی ؟ گفت : به آن می کنم تا تو گوئی

۱ - قرآن مجید ( النساء - ۸۵ ) - چه رسید این قوم را ؟ خواهند دید که هیچ سخن در نیابندید ! ( ترجمه از میبیدی - کشف الاسرار ، ج ۲ ، ص ۵۸۷ )

چه می‌کنی؟

اندر دل من قرار و آرام نماند  
 دشنام فرست اگر ت پیغام نماند  
 و گفته اند: ابراهیم به آنچه گفت: ارنی کیف تحی الموتی - زندگی  
 دل می‌خواست و طمأنینه سر. دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینه در آن  
 فرو نیاید، و تا طمأنینه نبود به غایت مقصد عارفان نرسد، و غایت مقصد عارفان:  
 روح انس، و شهود دل، و دوام مهر است. زبان دریاد، و دل با راز، و جان  
 در ناز. زبان در ذکر، و دل در فکر، و جان با مهر؛ زبان ترجمان دل در بیان  
 و جان با عیان. گفتند: ای ابراهیم! اکنون که زندگی در مردن است و بقادر  
 فنا، شو! چهار مرغ را بکش از روی ظاهر چنانکه فرمودیم تعظیم فرمان ما را  
 و اظهار بندگی خویش را؛ و از روی باطن هم در نهاد خود این فرمان  
 به جای آر:

طاوس زینت داسر بردار! و با نعیم دنیا وزینت دنیا آرام مگیر!  
 کم کن بر عندلیب و طاوس درنگ کاین جا همه بانگ بینی آن جاهمه رنگ  
 غراب حرص را بکش! نیز حرص مباح بر آنچه نماند وزود به سر آید:  
 چه بازی عشق با یاری کزو بی جان شد اسکندر

چه داری مهر بر مهری کزو بی ملک شد دارا؟  
 خروه شهوت را باز شکن! - هیچ شهوت به دل خود راه مده که از ما  
 باز مانی:

گر از میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی

چو کیوان در زمان خود را به هفتم آسمان بینی  
 کرکس امل را بکش! امل دراز مکن، و دل بر حیات لعب و لهو منه،  
 تا به حیات طیبه رسی. ای ابراهیم حیات طیبه آن زندگی دل است، و طمأنینه  
 سر که تومی خواهی...» - کشف الاسرار، ج ۱، صفحه‌های ۷۱۷-۷۱۸.

«... مفسران خلاف کردند در آن مرغان: عبدالله عباس گفت: طاوس  
 بود، و کرکس، و کلاغ، و خروس. مجاهد و عطا و ابن یسار و ابن جریر

گفتند : کلاغ بود ، و خروس ، و طاوس ، و کبوتر . ابوهریره گفت : طاوس بود و خروس ، و کبوتر ، و مرغی که آن را فرنوق گویند . عطاء خراسانی گفت : خدای تعالی وحی کرد به او که چهار مرغ بگیر : بطی سبز ، و کلاغی سیاه ، و کبوتری سفید ، و خروسی سرخ .

اهل اشاره گفتند : اختصاص این مرغان از آن بود که طاوس مرغی با زینت است ، و کلاغ مرغی حریص است ، و خروس شهوانی است ، و کرس دراز عمر است . و کبوتر الوف است ؛ گفتند این چهار مرغ را بگیر با این چهار معنی ، و ایشان را بکش ، و به کشتن ایشان این چهار معنی خود را بکش : کرس را بکش و طمع را از طول عمر بگیر . و طاوس را بکش و طمع را از زینت دنیا ببر . و کلاغ را بکش و کلوی حرص ببر . و خروس را بکش و مرغ شهوت را پر وبال بشکن . و کبوتر را بکش و الف از همه جهان بگسل ... »

تفسیر ابو الفتوح رازی ج ، ص ۴۵۸ .

و نیز ر . ف : « ماخذ قصص و تمثیلات مشوی » ص ۱۵۹ ، ذیل این

بیت از مشوی معنوی :

چاروصف است این بشر را دل فشار چارمیخ عقل گشته این چهار

☆ ☆ ☆

ص ۱۱۱ س ۲

در این خبر تأمل کن! مر رسول الله (ص) و ابصر رجلاً یصلی فجعل ینقر

کما ینقر الغراب ...

پارسی خبر چنین باشد که رسول (ص) به جایی می گذشت ، مردی را

دید که نماز می کرد - سر بر زمین می زد هم چنان که کلاغ چنگ بر زمین

زند ...

لفظ « چنگ » به کسر اول در اصطلاح مردم خراسان صورت پارسی

« منقار » ( = نوک پرندگان ) است ، درست در همان معنی که نویسنده معادل

صوت عربی آن به کلا برده و با اشباع کسره به صورت «چینگ» نیز در محل مستعمل است .

کوه معروفی است در شهر مشهد دنباله انشعابات « بینالود » و دارای قله ای همانند «نوک کلاغ» ، و به همین مناسبت در نزد مردم آن سامان به «چینگ کلاغ» شهرت دارد .

استاد دانشمند دکتر احمد علی رجائی بخارائی مؤلف کتاب ارجمند : « یادداشتی در باره لهجه بخارائی » اظهار داشتند : امروز این کلمه در لهجه مردم بخارا باضم اول و اشباع آن به صورت : « چونگ » مصطلح است .



ص ۱۷ س ۹

و جای دیگر می گوید :

من یهد الله فلا مضل له ، ومن یضل فلا هادی له .

همان گونه که در زیرنوشت صفحه ۱۷ یادآوری گردید ، و در صفحه ۲۲۹ ( در فهرست آیات ) توضیح داده شده است ، با این ترتیب که گذشت آیه ای در کلام مجید مشاهده نمی شود ، و بی گمان از سهو کاتبان است که آن را در حداد آیات قرآنی بر شمرده اند . چرا ؛ نزدیک بدین معنی لکن در الفاظ متفاوت مانند :

من یهد الله فهو المهتدی ومن یضل فاولئك هم الخاسرون - الاعراف - ۱۷۷ .  
 ومن یهد الله فهو المهتد ومن یضل فلن تجد لهم اولیاء من دونه - الاسراء - ۹۹ .  
 من یهد الله فهو المهتد ومن یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً - الکهف - ۱۶ .  
 در قرآن دیده می شود .

اما این عبارت : « من یهد الله فلا مضل له ، ومن یضل فلا هادی له ، بنا بر تصریح « جاحظ بصری » بعضی از سخنان پیامبر اسلام محمد مصطفی است در خطبه فخیم « حجة الوداع » که در سرآغاز این خطبه چنین آمده است :  
 « الحمد لله ، نحمده ونستعینه ونستغفره ونتوب الیه ، ونعوذ بالله من شرور انفسنا

و من سیئات اعمالنا ، من یهد الله فلا مضل له ، ومن یضل فلا هادی له ،  
 واشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله...»  
 «البيان و التیین» - چاپ قاهره ، ج ۲ ، ص ۲۴ ، ذیل : خطبة الوداع .



ص ۱۷۸ س ۶

... و گویی که من عالم و مفتی ام ، پی خشت ! بر چنین مفتی و بر چنین

دانش ...

واژه : « پی خشت » در نسخه‌های « روضه المذنبین » به صورت :  
 « بر خشت » کتابت شده است ، و با جست و جوی بسیاری که درباره آن به عمل  
 آمد بدین صورت نه در جای دیگری دیده شده و نه معنی صحیح و قطعی  
 آن معلوم گشت ؛ تا در ضمن تفحص سرانجام دست یافتم به مقاله ممتع دوست  
 عزیز دانشمند دکتر علی رواقی که در ضمن آن با شواهد و اسناد محکم ، صورت  
 درست مکتوب کلمه و معنی آن به دست داده شده بود . آنگاه با بهره گیری از  
 نوشته ایشان این واژه در متن تصحیح و ضبط شد .

اکنون چنین به نظر می رسد که کاتبان بدون توجه به معنی کلمه در کتابت  
 پیشاوند « پی » در « پی خشت » تصرفاتی کرده اند و در نتیجه ( با در نظر  
 گرفتن این نکته که در رسم خط پیشینیان حرف « پ » فارسی غالباً بایک نقطه  
 به صورت « ب » نوشته می شده است ) این جزء اول به مرور زمان به صورت  
 « بر » و کلمه بر روی هم متدرجاً به صورت : « بر خشت » در آمده است ؛ و اینک  
 توضیح دکتر رواقی :

« ... ظاهراً ضبط درست این واژه « پیخست » ( = پی + خست  
 = پی + خشت ) است . « پی » جزء اول این واژه صورتی است از *Paiti*  
 به معنی ضد ، و جزء دوم آن « خست » یا « خشت » از « خستن » ( به ضم اول )  
 یا « خستن » به معنی لگد مال شدن و لگد مال کردن است ؛ غیائی گفته است :

چندان گردانندش که از پی دانگی  
 با پدر و مادر و نیره زند مش  
 «اف» ز چونین حقیر و بی‌هنر از عقل  
 جان ز تن آن خسیس بادا «پیخشت»  
 درقص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق‌هم در ترجمه ... «اف لکم»  
 « = پیخشت بادا شما را ... » آمده است .  
 انوری گفته است :

او چه داند که در آن شیوه چه خون باید خورد  
 که ترا از سر پندار در آن پیخشت است !  
 نیز ر. ف : «فرهنگ فارسی» تألیف : دکتر محمد معین ، ذیل کلمه‌های :  
 پیخست ، و پیخشت ؛ و «برهان قاطع» ، ذیل : پای خوست ، پیخستن ،  
 پیخسته ، و پیخشت .  
 پس با این حساب برای معنی ترکیب «پیخشت» مذکور در متن :  
 «روضه المذنبین» می‌توان مفهومی معادل با : «نفرت و زشتی بادا» در نظر  
 گرفت :  
 ... و گویی که من عالم و مفتی‌ام ، پیخشت ! برچنین مفتی و برچنین  
 دانش ... الخ .

\* \* \*

ص ۹۳ س ۱۳

تابه آب «تلخ» ناپد نره‌گور      اوبنشاسد مزه از آب شور

«تلخ» در مصراع نخستین از این بیت در اصطلاح مردم نواحی مختلف  
 خراسان خاصه در مناطق روستایی (به‌خصوص تا این اواخر) به تالاب

۱ - تمامت مقاله در نشریه ، «سیرغ» ، شماره ۱ ، ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۱ ،

صفحه ۳۸ .



و آبگیری با عمق و ظرفیت نسبتاً زیاد اطلاق می‌گردید که آب‌چشمه‌ها و قنات‌ها از اطراف در آن گرد می‌آمد، و این آب ذخیره از آنجا به هنگام آب‌یاری به وسیله جوی‌های احداث شده به زمین‌های زراعتی برده می‌شد. آبگیری این چنین را «استلخ» (= استخر = استرخ) نیز می‌گفتند که «تلخ» باید صورت مخفف آن باشد.

در ضمن با در نظر گرفتن لفظ «شور» در مصراع دوم در برابر «تلخ» در مصراع اول، شاعر در سرودن این بیت به نوعی از صنایع بدیعی، صنعت: «ایهام تضاد» توجه داشته است.

\* \* \*

ص ۴۲ و ۴۳ س ۱ و ۲

... انزل منها رحمة واحدة و قسمها بین الجن<sup>۱</sup>، و الانس، و الطیر، و البهائم، و الهوام<sup>۲</sup>... (= يك رحمت از آن بفرستاد و قسمت کرد میان آدمی، و پری، و مرغ، و سباع، و جنبندگان...)

بخشی است از خبری که تمامت آن در متن کتاب مندرج است و اسناد آن در صفحه ۲۶۵ در «بخش احادیث» ملاحظه می‌شود. اکنون شاهد بر سر کلمه «الهوام» در این خبر است که همان گونه که در زیرنوشت صفحه ۴۳ متن یادآوری شد کاتبان نسخه‌ها پارسی آن را «جنبنده» نوشته‌اند. اگر چند «حیش تفلّیسی» هم معادل پارسی: «الهام» را «جنبندگان بی‌زهر» ضبط نموده است<sup>۱</sup>، اما چنین به نظر می‌رسد که صورت درست‌تر کلمه به خصوص با وضع و ترتیبی که در این عبارت دارد باید «مخنده» باشد (به فتح اوّل، اسم فاعل از مصدر: «مخیدن»): جنبنده، حرکت کننده، خزنده، و «هوام» (مطلقاً)، حشرات الارض<sup>۲</sup>.

۱ - «قانون ادب» ج ۳، ص ۱۵۵۸.

۲ - ر. ف. فرهنگ نامه‌های فارسی.

## فہرست نام اشخاص

آ

آمدی ۲۹۱-۳۲۵

الف

ابراہیم ۳۱-۷۰-۷۱-۱۹۴-۲۳۷-۲۴۱

ابراہیم ادہم (ابو اسحاق ابراہیم بن ادہم بلخی) ۷۳ م-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷

ابراہیم بن یوسف البلخی ۲۵-۲۵۶

ابن اثیر (ابوالکرم محمد بن عبدالکریم موصلی جزری) ۲۵۸

ابن جریر ۳۹۷

ابن جوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی) ۲۵۸

ابن حنبل (امام احمد بن محمد) ۲۵۴

ابن شہاب ۲۷۷

ابن طاووس (سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر علوی حسنی) ۲۵۹

۱- حرف «م» در برابر شماره صفحه‌ها نشانه اختصاری برای «مقدمه» است.

ابن عباس (عبدالله عباس) ۳۳-۴۲-۶۳-۶۴-۱۲۵-۲۴۵-۲۵۸-۲۵۹-

۲۶۶-۳۱۱-۳۱۳-۳۴۲

ابن عبدالبر ۲۶۱

ابن عساکر ۳۴۲

ابن عمر (عبدالله بن عمر بن خطاب العدوی) ۲۵-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶-

۲۸۱-۳۳۶-۲۵۴

ابن ماجه قزوینی ۲۴۵-۳۰۰-۳۴۰-۳۵۷

ابن مبارک ۲۸۱

ابن مسعود ۲۴۵-۲۵۱-۲۹۷

ابن مطهر (شیخ ابوالفتح قطب الدین محمد شمس الدین) ۴۳ م-۱۰۶ م-

۲۵۲-۲۵۹-۲۸۳-۲۹۴-۳۰۳-۳۴۵-۳۵۷

ابن النجار ۳۲۲

ابن نصر ۳۰۶

ابن یامین ۷۶-۱۲۲ م

ابن یسار ۳۹۷

ابوبکر (صدیق - امیر المحشرین) ۲۹-۱۵۱-۱۷۲-۲۸۷-۲۸۸-

۳۳۶-۳۳۷

ابوالجوزاء ۲۹۴

ابوالحسین المزین ۲۶۲

ابوحنیفه (نعمان بن ثابت بن زوطی) ۸۱ م-۸۲ م-۱۵۲

ابودرداء ۳۱۸

ابوسعید (راوی) ۳۲۹

ابوسعید ابوالخیر (بوسعید مهنه ای، ابوسعید ابی الخیر، ابی سعید) ۳۲۲ م-

۲۹۳-۳۰۴-۳۱۲-۳۳۰-۳۵۲

- ابوصلمة ۲۶۰  
 ابوطالب ۳۳۷  
 ابوالعباس قصاب ۵۱ م  
 ابو عبدالله ۱۵۲  
 ابو الغائبہ ( = ابواسحق اسماعیل بن قاسم ) ۵۸ م  
 ابوالفتوح رازی ۲۴۶-۲۵۶-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۳-  
 ۲۷۷-۲۷۸-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۵-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۷-  
 ۳۰۲-۳۰۵-۳۰۶-۳۲۰-۳۲۳-۳۲۶-۳۳۵-۳۳۷-۳۴۶-  
 ۳۴۸-۳۹۶-۳۹۸  
 ابو مرۃ ۷۹ م  
 ابونصر احمد بن ابی الحسن النامق الجامی ( احمد - احمد بجلی - احمد جام -  
 زندہ قیل - زندہ پیل ) ۳-۵-۱۵-۱۷ م - ۱۹ م - ۲۳-۳۴-۵۱-  
 ۵۹-۶۷-۶۸-۷۰-۷۰-۷۱-۷۱-۸۰-۸۲-۸۶-۹۳-۹۶ م -  
 ۹۸-۱۰۵-۱۰۷ م - ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵ م - ۱۱۸-۱۲۴-۱۳۵-  
 ۱۴۲-۱۴۷-۱۵۳-۱۶۲-۱۷۴-۱۸۴-۱۹۳-۲۰۳-۲۲۰-  
 ۳۵۱-۳۵۲  
 ابونواس اہوازی ( حسن بن ہانی ) ۵۸ م  
 ابونعیم اصفہانی ( حافظ ابونعیم ) ۲۴۶  
 ابو ہریرۃ ۱۲۳ م - ۲۴-۵۶-۵۷-۲۴۵-۲۵۵-۲۵۷-۲۶۰-۲۶۵-۲۷۳-  
 ۲۷۷-۲۸۲-۳۰۲-۳۰۵-۳۲۹-۳۹۸  
 ابوالیمان ۲۷۷  
 ابی بکر الواسطی ۲۸۰-۲۹۳  
 ابی الحسن الرضا (ع) ۲۷۴-۲۹۶  
 ابی داؤد ۲۵۸

- ابى عبدالله بن الخفيف ۳۰۲  
 احمد ( ر . ف : ابونصر احمد بن ابى الحسن التامى الجامى )  
 احمد جام ( ر . ف : ابونصر احمد بن ابى الحسن التامى الجامى )  
 ادیب صابر ( شهاب الدين شرف الادباء بن اسماعيل ترمذى ) ۲۶۴  
 اردشير ۳۴۴  
 ارسلان شاه بن کرمان شاه ۲۶۳  
 اسحق بن راهويه ۳۳۶  
 اسعد افندى ۶۶ م  
 اسفزاری ۱۰۰ م - ۱۰۱ م  
 اسمعيل بن سعد الساعدين ۲۴۷  
 اشعری ( ابى عبدالله ) ۳۰۹  
 اصبهانى ( محمد بن داود ) ۳۱۱  
 افلاکى ( شمس الدين احمد الافلاکى العارفى ) ۲۴۸-۲۷۵-۲۸۳-۳۰۵ -  
 ۳۱۹-۳۲۷-۳۵۱-۳۴۰  
 امام اسعد ۱۱۰ م  
 انس بن مالك ۲۷۶-۳۰۵-۳۱۷-۳۲۳  
 انصارى ( خواجه عبدالله ) ۲۷۷-۳۰۲-۳۵۴ م  
 انورى ( اوحد الدين محمد بن محمد ) ۲۰۱  
 ايوانف ۶۵ م  
 ايوب ۲۸۵

ب

- بابا اسمعيل ۵۵ م  
 باخرزى ( ابوالمفاخر ) ۳۲۹  
 باخرزى ( سيف الدين ) ۳۱۳

بایزید بسطامی ( طیفور ابویزید عیسیٰ بن سروشان ) ۷۳ م - ۴۲  
بجلی احمد ( ر. ف: ابونصر احمد بن ابی الحسن النامق الجامی )

بجلی ( جریر بن عبداللہ ) ۱۹ م

برصیصای عابد ۸۴-۱۹۹

برهان الدین نصر ۲۰ م - ۵۴ م

بشار برد نخارستانی ۵۸ م

بکری ( میر معصوم ) ۲۳ م

بلال ( بلال بن رباح حبشی مؤذن ) ۲۴۸

بلعم باعور ( بلعام بن باعور - بلعم بن بعور ) ۸۴-۱۹۹

بلقیس ۹۱

بوزجانی ( بوذر ) ۱۴۳-۱۷۳

بیہقی ۲۵۷-۳۳۶

ت

تایبادی ( زین الدین ابوبکر ) ۳۰ م - ۳۲ م

ترمذی ۲۴۵-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۹-۳۱۷

تفتازانی ( سعد الدین مسعود بن عمر ) ۳۳ م

تیمی ( ابوالحسن بن علی بن محمد ) ۲۵-۲۵۶

تیمور ۴۰ م

ج

جابر ( جابر بن عبداللہ ) ۳۴۲-۳۵۴-۳۵۷

جاحظ بصری ( ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فزارة کنانی بصری )

۲۸۷-۲۸۸-۳۳۷-۳۳۹

جاماسب ۱۳۱ م

جامی الاحمدی ( محمد اعظم ) ۹۸ م - ۱۰۰ م



- جامی الاحمدی محمد نعیم (مشہور بہ حاج قاضی) ۶۷ م  
 جامی (ابوالمکارم بن علاءالملک) ۶۷ م - ۴۱ م  
 جامی (خواجہ معین الدین) ۳۲ م - ۳۳ م - ۳۶ م - ۴۱ م  
 جامی (خواجہ رضی الدین احمد) ۴۰ م  
 جعفر السراج ۳۱۱  
 جعفر صادق (ع) ۱۲۴ - ۲۲۶ - ۲۸۱ - ۳۱۰ - ۳۵۵  
 جلابی ہجویری (ابوالحسن علی بن عثمان بن ابوعلی) ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۹۱ -  
 ۳۰۱ - ۳۲۹  
 جنید (ابوالقاسم بن محمد بن جنید) ۷۳ م - ۳۱۷ م  
 ج  
 چنگیزخان ۶۷ م  
 ح  
 حمان بن عطیہ ۳۰۶  
 حسن بصری (ابوسعید حسن بن یسار) ۳۳۷ م  
 حسین بن اسحاق ۳۳۲  
 حسین بن علی (ع) ۳۱۴  
 حکیم ایلاقی (شرف الزمان محمد بن یوسف) ۳۶ م - ۳۷ م  
 حکیم غزنوی (ر. ف : سنائی غزنوی)  
 حلاج (حسین بن منصور) ۳۳۷ م  
 خ  
 خرقانی (شیخ ابوالحسن علی بن جعفر «یا احمد») ۳۳۳  
 خرنندزی (شہاب الدین محمد زیلدی نسوی) ۲۶۲  
 خضر ۷۷ م - ۱۶۳  
 خلیل بن احمد ۲۴۶  
 خواجہ ابو الفتح ۴۱ م

- خواجہ ابوالقاسم ۴۱ م  
 خواجہ ابوالوقاء ۴۱ م  
 خواجہ ضیاء الدین الجامی الاحمدی ۴۲ م  
 خواجہ عمید ۷۳ م - ۷۲ م  
 خواجہ یوسف برهان ۳۳ م - ۵۵ م  
 خواند میر ( = خوند میر غیاث الدین بن ہمام الدین ) ۴۱ م  
 خیام نیشابوری ( خواجہ امام حجة الحق حکیم ابوالفتح عمر بن ابراہیم ) ۲۶۱

د

- دارقطنی ۲۷۸-۲۵۷  
 دانش پڑوہ (محمد تقی) ۶۴ م  
 داود (ع) ۱۰-۵۱-۶۰-۱۲۸-۱۶۵-۲۴۹-۲۵۰-۲۷۲-۲۸۰-۳۱۴-  
 ۳۱۵-۳۲۸-۳۲۹-۳۲۷  
 دیر سیاقی قزوینی (دکتر محمد) ۹۵ م  
 دقایق مروزی (شمس الدین محمد) ۳۱۲  
 دہخدا (علامہ علی اکبر) ۲۴۵-۲۶۴-۲۸۴-۳۱۳-۳۳۵-۳۳۹  
 دہلمی ۲۹۱

ر

- رازی (نجم الدین ابوبکر بن محمد بن شاہاوردین انوشروان) ۲۷۸-۳۱۶  
 رازی (یوسف بن الحسین) ۳۳۷  
 رافعی ۳۲۲  
 رجائی بخارائی (دکتر احمد علی) ۶۶ م - ۳۹۹  
 رواقی (دکتر علی) ۴۰۰  
 رودکی سمرقندی (ابو عبد اللہ جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم)  
 ۹۲ م  
 روزبہان بقلی شیرازی ۲۶۳-۲۶۴-۲۶۹-۲۸۰-۲۸۹-۲۹۳-۳۰۰-۳۰۲  
 ۳۱۲-۳۳۰-۳۳۷-۳۴۰-۳۵۲

ز

زہری ۲۷۷

ژ

ژندہ پیل ( ر . ف : ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی )

س

سامری ۱۲۲

ساوجی ( خواجہ سعد الدین ) ۵۵ م

سبزواری ( حاج ملا ہادی متخلص بہ اسرار ) ۳۰۰

سروش اصفہانی ۲۹۶

سعد بن عبادۃ ۳۵۴

سفیان ۱۵۲

سلطان ابوسعید میرزا ۴۰ م

سلطان محمود ۳۳۳

سلمان فارسی ۲۴۵-۲۶۵-۲۴۸ م

سلیمان ۹۱

سنائی غزنوی ( حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم ) ۲۲۷-۲۷۹-۲۸۴-۲۹۵

۲۹۸-۳۲۹-۳۳۹-۳۴۴-۳۴۷

سنجر بن ملک شاہ بن الب ارسلان ( معز الدین ابوالحارث ) ۱۷ م - ۳۶ م

۳ - ۶۵ م

سورآبادی ( ابوبکر عتیق بن محمد ) ۲۷ م

سوید ۳۱۱

سہل بن سعد ۲۴۵

سیوری ( راجرز ) ۴۳ م

سیوطی ( امام حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابو بکر بن محمد بن سابق

الدین خضیری ) ۲۵۲-۲۵۳-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۹-۲۷۴-۳۰۵-

۳۰۷-۳۱۱-۳۳۲

ش

شافعی ( محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع هاشمی قرشی مطلبی )

۱۵۲

شاهرخ ۲۴۱

شہلی ( ابوبکر دلف بن جحدر ) ۲۷۳ م

شریح بن عیید ۲۴۶

شعبی ۳۵۷

شعب ۲۷۷

شمس الدین تبریزی ( محمد بن علی بن ملک داد ) ۲۴۸-۳۳۰

شمس الدین محمد ( کہین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کورت )

۲۳۳ م

شہاب الدین اسماعیل ۴۸ م - ۴۹ م - ۵۰ م

شیخ اشراق ( شہاب الدین یحییٰ بن حبش بن امیرک ) ۳۰۰

شیخ بہاء الدین عاملی ( ر . ف : شیخ بہائی )

شیخ بہائی ( بہاء الدین محمد بن حسین عاملی ) ۲۴۶-۲۵۱-۲۶۱-۲۷۶

۲۸۰-۲۸۹-۲۹۳-۳۰۰-۳۰۸-۳۱۳

شیخ جام ( ر . ف : ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی )

شیرازی شہاب الدین عبداللہ ( ر . ف : وصاف الحضرة )

ص

صادق امام (ع) ر . ف : جعفر صادق (ع)

صادوق ( ابو جعفر محمد بن علی بن حسین قمی ) ۳۴۸

صفائی ( حسن بن محمد ) ۳۲۵

صہیب ۳۴۸

ض

ضیاء الدین ( یوسف بن محمد ) ۳۳۳ م

ط

طبرانی ۳۰۹

ع

عارف رومی ( ر . ف : مولوی )

عایشہ ۳۱۱

عبادۃ بن صامت ۲۸۲-۵۵

عبادی ( اردشیر ) ۳۰۴-۳۰۱-۲۷۵

عبدالله بن عبدالله بن عتبہ ۲۷۷

عبدالله سعد بن ابی سرح ۸۹

عبدالله عباس ( ر . ف : ابن عباس )

عبدالله عمر ( ر . ف : ابن عمر )

عبد العزیز ۲۵۶-۲۵

عثمان ۲۸۹-۱۵۱

عثمان مختاری ۲۶۳

عجلونی ( شیخ اسماعیل بن محمد ) ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۹-۲۷۸-۲۸۲-۲۸۶

۳۰۵-۳۰۷-۳۱۱-۳۲۲-۳۲۶-۳۳۶

عراقی ( فخرالدین ) ۲۸۳-۳۱۳-۳۱۵-۳۱۹-۳۳۰

عزا ۱۳۸

عزایا ۱۳۸

عطاء خراسانی ۲۶۶-۳۹۷-ح ۳۹۸

عطار نیشابوری فرید الدین ( ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراہیم بن اسحاق )

۲۷۱-۲۸۴-۲۹۵-۳۳۳-۳۵۲

علی ( ع ) ۲۹-۹۵-۱۵۱-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۹-۲۶۸-۲۷۳-۲۹۲-۳۳۵-۳۴۸

علی بن محمد بن عبدالله ۲۴۷

عمر ( عمر بن الخطاب ) ۲۹-۱۵۱-۲۴۵-۳۱۵-۳۳۶

عسی ۱۲۵ م - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۰۸ - ۳۱۸ - ۳۴۶  
 عسی بن احمد ( ظہیر الدین ابوالمفاخر - ظہیر الدین عسی ) ۲۲۳ - ۲۵۳  
 عین القضاة ہمدانی ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۵  
 ۳۰۰ - ۳۰۳ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۳۰ - ۳۳۳  
 ۳۳۶ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۲

## غ

غزالی ( ابو حامد حجة الاسلام محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی )  
 ۲۴۷ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷ -  
 ۲۹۸ - ۳۰۴ - ۳۱۵ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۶  
 غزنوی ( سدید الدین ) ۶۴ م  
 غفاری ( ابوذر ) ۱۶۸ ح - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۶۷ - ۲۸۱ - ۲۹۸ - ۳۳۵  
 غیاث الدین محمد ۳۳ م

## ف

فخر رازی ( امام فخر الدین ابو عبد اللہ محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن  
 علی طبرستانی ) ۲۸۴  
 فرخی سیستانی ( ابو الحسن علی بن جولوغ ) ۹۵ م  
 فردوسی ۲۶۴  
 فرعون ۴۵ - ۷۱ - ۸۴  
 فروزانفر ( بدیع الزمان ) ۲۶۶ - ۲۸۷ - ۲۹۸ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۳۳ - ۳۵۵  
 فلوگل ( گوستاو ) ۲۲۷  
 فیروز شاہ ۶۸ م

## ق

قاوقچی ( سید محمد ابوالمحاسن ) ۳۳۱ - ۳۳۹  
 قرايوسف ۴۰ م  
 قطب الدین محمد بن مطہر ( ر . ف : ابن مطہر )



ک

- کاشانی ( عز الدین محمود بن علی ) ۳۳۹-۳۴۹  
 کاشفی بیہقی سبزواری ( کمال الدین ملا حسین ) ۲۵۴-۲۶۱-۳۲۱  
 کعب احبار ( ابواسحاق کعب بن ماتع بن ذی ہجن حمیری ، تابعی ، کعب  
 الاحبار ) ۳۱۵  
 کعب عجرة ۳۲۲  
 کلینی ( ثقة الاسلام محمد بن یعقوب ) ۲۵۴  
 کمال خجند ( شیخ کمال الدین بن مسعود ) ۳۳۹  
 کمال الدین اسماعیل ( اسماعیل بن جمال الدین محمد بن عبد الرزاق اصفہانی-  
 خلاق المعانی ) ۳۲۷  
 کیخاتون ۳۴۵

گ

- گلچین معانی ( احمد ) ۴۳ م  
 گوردکان ( امیر تیمور ) ۳۰ م - ۳۱ م - ۳۲ م - ۳۴ م  
 گوہرین ( استاد دکتر سید صادق ) ۲۵۲-۳۰۸

ل

لقمان ۲۳۲-۲۳۹

م

- ماروت ۱۳۸-۱۳۹  
 مالک ۱۵۲  
 مالک بن نويرة الحنفی ۲۵۴  
 مایل ہروی ۹۸ م  
 مجاہد ۳۹۷  
 مجلسی ( ملا محمد باقر ) ۲۵۰  
 مجیر الملک ۴۱ م

- محمد بن اسماعیل بن بزیر ۲۷۴  
محمد بن منور ۲۹۳-۳۱۵-۳۵۲  
مختار الدین بن صفی الدین محمود ۴۷ م - ۴۸ م  
مدس رضوی ( استاد محقق محمد تقی ) ۲۶۹-۲۷۱-۲۸۴-۳۲۵-۳۲۹  
- ۳۳۸  
مرادی ابوالحسن ۲۲ م  
مریم ۲۴۲  
مزین عبدالوہاب ۳۰۲  
مستملی بخاری ( ابو ابراہیم اسمعیل بن محمد بن عبداللہ ) ۲۴۵-۲۴۶-۲۵۳  
۲۵۶-۲۵۸-۲۷۶-۲۷۸-۳۵۷  
مسلم ۲۷۶-۲۷۸-۲۹۷-۳۰۰-۳۳۲  
مصعب بن سعد ۲۸۵  
معاذ جبل ۱۹۰-۲۵۷  
معاویہ ۴۹ م - ۵۰ م  
مفیرہ بن شعبہ ۳۵۴  
مکی ( ابوطالب ) ۲۴۹-۳۱۷-۳۴۲  
ملا محمد قاسم ( ناشر ) ۴۲ م  
ملای روم ( ر . ف : مولوی )  
ملك ( حاج حسین آقا ) ۶۵ م  
مشاد دینوری ( محمشاد = محمد شاد . ابومنصور محمد بن عبداللہ ) ۳۵۴  
مؤذن احمدی ۲۴ م  
موسی ۳۷ م - ۷۷ م - ۴۵-۱۲۲-۱۳۱-۱۳۹-۱۶۳-۱۶۵-۲۳۱-۲۶۰  
۲۹۰-۳۱۷-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴  
موسی بن جعفر ( ع ) ۳۳۲  
مولوی ( جلال الدین محمد بلخی ، خداوندگار ، مولانای روم ، ملای روم )  
۱۹ م - ۲۵۱-۲۵۲-۲۶۶-۲۷۱-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۷-۲۹۶-

۲۹۹-۳۰۸-۳۱۹-۳۲۲-۳۲۴-۳۲۹-۳۳۹-۳۴۲-۳۴۹-۳۵۲-۳۵۵

مولوی ( عبد الحمید ) ۱۳۹ م

مولوی مولانا جلال الدین محمد بلخی ( ر . ف : مولوی )

مؤید ثابتی ( علی ) ۲۹ م

مؤید سندجی ( دکتر حشمت ) ۶۴ م

مهدوی دامغانی ( دکتر احمد ) ۲۶۳-۳۰۰

میبدی ( ابو الفضل رشید الدین ) ۲۴۷-۲۶۰-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۸-۲۸۵-

۲۸۸-۲۹۴-۳۰۴-۳۱۵-۳۲۲-۳۲۶-۳۳۰-۳۳۶-۳۴۳-

۳۹۶ و ۳۹۶ ح

میرزایف ( عبد الغنی ) ۲۲ م

مینوی ( استاد محقق مجتبی ) ۶۴ م

ن

ناصر خسرو قبادیانی ( حکیم ابومعین ) ۱۲۵ م - ۲۶۳ - ۳۴۰

نافع ۲۵-۲۵۶

نخشبی ۳۱۳-۳۲۶

نسائی ۲۷۶

نسفی ( شیخ عبد العزیز ) ۳۰۵

نصیر الدین طوسی ۲۷۴-۲۹۱-۳۰۳

نصیر الدین محمد ہمایون ( پادشاہ ہند ) ۲۸ م

نظامی ( حکیم گنجوی - ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید ) ۶۱ م

نفسی ( سعید ) ۲۲ م

نمرود ۷۱

نوائی ( دکتر عبدالحسین ) ۴۰ م

نوح ۱۹۴-۲۴۱

نیکلسون ( رنالد الن ) ۳۰۰

و

واعظ کاشفی ملا حسین ( ر. ف : کاشفی بیہقی سبزواری کمال الدین )

وحید دستگردی ( حسن ) ۶۱ م

ورآد ۳۵۴

ورآم مالکی ( ابو حسین ) ۲۶۷

وراوینی ( سعد الدین ) ۳۴۴

وصاف الخضرۃ ( شرف الدین عبداللہ بن فضل اللہ بن عبداللہ شیرازی ) ۲۶۵

۳۴۵

ھ

ھاروت ۱۳۸-۱۳۹

ھبۃ الرحمن ۲۰ م

ھدایتی ( محمد رضا ) ۱۳۹ م

ھمایبی ( استاد محقق جلال الدین ) ۲۶۳

ی

یزدگردی ( دکتر امیر حسن ) ۲۴۷-۲۶۳

یعقوب ۷۶-۱۲۰-۱۲۱

یعلی بن منبہ ۲۶۹

یوسف ۱۲۱ م - ۷۶ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۴۰ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۱ -

۳۱۴

یوسفی ( دکتر غلامحسین ) ۳۰۰-۳۱۲

یونس ۲۷۷

\* \* \*



## فہرست ماخذ و منابع

آداب المریدین - تألیف ابوالنجیب عبدالقاهر بن عبداللہ بن محمد السہروردی . نسخہ خطی مضبوط در کتابخانہ مجلس شورای ملی بہ شمارہ ۷۸۲۹ ، مکتوب بہ سال ۷۰۶ ہ . ق .

ابوعبداللہ رودکی و آثار منظوم رودکی - از : عبدالغنی میرزایف . تحت نظر : ی . براگینسکی . نشریات دولتی تاجیکستان . استالین آباد ۱۹۵۸ م .

اتحاف السنیۃ فی الاحادیث القدسیۃ - تألیف : شیخ محمد المدنی (یا بہ زعم حاجی خلیفہ در کشف الظنون : شیخ شمس الدین محمد عبدالروؤف المناوی) - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۸ ہ . ق .

اتحاف سادۃ المتقین - تألیف : سید محمد بن محمد الحسینی الزبیدی (مشہور بہ سید مرتضی) با شرح شیخ عبدالقادر العیدروس . چاپ مصر ۱۳۱۱ ہ . ق .



اثنی عشریۃ فی المواعظ العددیۃ - تألیف : سیّد محمد بن محمد بن الحسن  
الشہیر بابن قاسم الحسینی العاملی . چاپ مطبعہ  
اسلامیہ قم .

احادیث مثنوی - بہ جمع و تدوین علامہ فقید استاد بدیع الزمان  
فروزان فر - از انتشارات دانشگاہ تہران شمارہ  
۳۸۳ .

احیاء علوم الدین - تصنیف حجۃ الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد  
طوسی مشہر بہ غزّالی - چاپ مصر ۱۳۱۲ ھ . ق .  
احیاء علوم الدین - ترجمان مؤید الدین محمد خوارزمی . بہ کوشش دکتر  
حسین خدیو جم - از انتشارات بنیاد فرهنگ  
ایران شمارہ ۱۵۴ .

الاخبار الدخیلۃ - تألیف دانشمند حاج شیخ محمد تقی التستری . چاپ  
کتاب فروشی صدوق ، تہران ۱۳۹۰ ھ . ق .

اخلاق محتشمی - تألیف ابو جعفر نصیر الدین محمد بن حسن طوسی . بہ تصحیح  
فاضل گرامی محمد تقی دانش پڑوہ ، از انتشارات  
دانشکدہ علوم معقول و منقول ۱۳۳۹ ش .

ادب الدنیا و الدین - تألیف ابو الحسن بصری (مشہور بہ ماوردی) چاپ  
مصر ۱۳۲۹ ھ . ق .

اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ - تألیف عزّ الدین علی بن اثیر جزری  
(معروف بہ : ابن اثیر) . چاپ کتاب فروشی  
اسلامیہ - تہران ۱۳۳۶ ش - تجدید چاپ

- از روی طبع مصر ۱۲۸۶ ھ . ق .
- الاربعین فی التصوف - تألیف : شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسین  
السلمی - چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ ھ . ق .
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ابی الخیر - از : محمد بن منصور .  
بہ اہتمام دانشمند گرانمایہ استاد دکتر ذبیح اللہ  
صفا . چاپ مؤسسہ انتشارات امیر کبیر ، تہران  
۱۳۳۲ ش .
- اسرار نامہ - از : شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراہیم  
ابن اسحاق عطّار نیشابوری . بہ تصحیح و تعلیقات  
وحواشی دانشمند ارجمند استاد دکتر سید صادق  
گوہرین - چاپ ۱۳۳۸ ش . تہران .
- اشعة اللغات - از : نور الدین عبد الرحمن بن نظام الدین احمد بن  
محمد جامی . بہ اہتمام حامد ربّانی . از انتشارات  
کتاب فروشی علمیہ تہران .
- اصول کافی ( الاصول من الکافی ) - تألیف : ابو جعفر محمد بن یعقوب بن  
اسحق الكلینی الرازی . بہ اہتمام شیخ محمد  
آخوندی . چاپ حیدری ۱۳۳۴ ش . تہران .
- الہی نامہ - از : شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراہیم بن اسحاق  
عطّار نیشابوری . بہ تصحیح فؤاد روحانی - از  
انتشارات کتاب فروشی زوار - تہران .
- امثال وحکم - ( در ۴ مجلد ) تألیف : علامہ علی اکبر دہخدا . چاپ

مؤسسه انتشارات امیر کبیر ، تهران ۱۳۵۲ ش .  
 الانسان الكامل - تألیف: عزیزالدین نسفی . به تصحیح و با مقدمه به زبان  
 فرانسوی مارثیران موله - از انتشارات قسمت  
 ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه ( گنجینه  
 نوشته های ایرانی - شماره ۱۱ ) سال ۱۹۶۲ م .  
 انس التائبین و صراط الله المبین - تصنیف : شیخ الاسلام احمد جام نامقی  
 ( ژنده پیل ) ( عکس پنج نسخه از نسخه های  
 دست نویس این کتاب - و نسخه چاپی آن مجلد  
 اول ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ) سال  
 ۱۳۵۰ ش .

اوصاف الاشراف - تألیف : ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی . به  
 تصحیح حاج سید نصر الله تقوی . چاپ برلین  
 ۱۳۰۶ ش .

اوراد الاحباب و فصوص الاداب - تألیف : ابوالمفاخر یحیی باخرزی .  
 به اهتمام فاضل ارجمند ایرج افشار . از انتشارات  
 دانشگاه تهران . شماره ۱۰۵۷ سال ۱۳۴۵ ش .  
 ایها الولد - نوشته حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد  
 طوسی مشتهر به غزالی - همراه با ترجمه فرانسوی  
 آن وسیله : توفیق الصباغ . چاپ بیروت ۱۹۵۹ م .  
 باب ذکر المعتزله - من کتاب المنیة و الامل فی شرح کتاب الملل  
 و النحل - تألیف : احمد بن یحیی المرتضی .

به تصحيح : توما ارتولد . چاپ حيدرآباد دکن  
۱۳۱۶ هـ . ق .

بحار الانوار - تأليف : محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی معروف به مجلسی .  
چاپ تهران ۱۳۰۱ هـ . ق .

بحار الحقیقة - تصنيف : شيخ احمد جام ( ژنده پیل ) نسخه خطی .

برهان قاطع - تأليف : محمد حسين بن خلف تبریزی متخلص به برهان .  
به اهتمام دکتر محمد معین - چاپ تهران ۱۳۴۲ ش .  
از انتشارات کتاب فروشی ابن سینا .

بريد السعادة - از محمد بن غازی ملطیوی به کوشش دکتر محمد شیروانی -  
از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۵۵ .

بستان العارفين - تأليف : امام الحافظ ابوزکریا محی الدین النووی .  
از انتشارات مجمع البحوث الاسلامیة - چاپ  
قاہرہ ۱۳۹۰ هـ . ق .

بستان القلوب - از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ( شهاب الدین یحیی  
سهروردی ) به تصحيح و تحشیه و مقدمه دکتر  
سید حسین نصر بامقدمه و تجزیه و تحلیل به زبان  
فرانسوی از هائری کربن . از انتشارات قسمت  
ایران شناسی انستیتوی فرانسوی پژوهش های  
علمی در ایران سال ۱۳۴۸ ش .

البنیة فی ترتیب احادیث الحلیة - تأليف : سید عبدالعزیز سید محمد بن  
صدیق . نسخه متعلق به کتابخانه شخصی

محقق مفضل استاد مجتبیٰ مینوی .

البيان و التبيين و اهم الرسائل - تأليف : ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصرى - چاپ بيروت ۱۹۵۹ م.

البيان و التبيين - تأليف : ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب الجاحظ البصرى . حقه و شرحه : حسن السندوبى . چاپ قاهره . در ۴ مجلد ، سال ۱۳۵۱ هـ . ق .

تاريخ بغداد ( تاريخ بغداد او مدينة الاسلام ) - تأليف : حافظ ابى بكر احمد بن على الخطيب البغدادى . چاپ مصر سال ۱۳۴۹ هـ . ق .

تاريخ حبيب السير فى اخبار افراد بشر - تأليف : غياث الدين بن همام الدين الحسينى ( خواندمير ) با مقدمه محقق ارجمند استاد جلال الدين همایى - از انتشارات کتاب فروشى خيام .

تاريخ زبان فارسى - از گرانمايه استاد سخن دكتور پرويز خاتلرى : انتشارات بنياد فرهنگ ايران شماره ۹۰ .

تاريخ و صاف ( تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار ) - تأليف : اديب شهاب الدين عبدالله شيرازى ملقب به و صاف الحضرة ، چاپ بمبئی ۱۲۶۹ هـ . ق .

تحقيق در تفسير ابوالفتوح رازى - ( ج ۲ - احاديث ) به كوشش دكتور عسكر حقوقى .. از انتشارات دانشگاه تهران

۱۱۱۴۲ .

تحلیل اشعار ناصر خسرو - به اهتمام: دکتر مهدی محقق - از انتشارات  
دانشگاه تهران - شماره (۹۸۷) سال ۱۳۴۴ ش.  
تذکرۃ السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم - چاپ حیدرآباد دکن  
۱۳۵۳ هـ . ق .

« تذکرۃ الموضوعات » و « قانون الموضوعات و الضعفاء » - تألیف: محمد  
طاهر بن علی الہندی . چاپ بمبئی . المکتبۃ  
القیمۃ ۱۳۴۳ هـ . ق . نسخہ متعلق بہ کتابخانہ  
شخصی محقق گرانمایہ استاد مجتبیٰ مینوی .

ترجمۃ تفسیر طبری - بہ تصحیح و اہتمام: استاد حبیب یغمایی - در ۷  
مجلد . چاپ تہران ۱۳۳۹ ش .

ترجمۃ رسالہ قشیریہ - با تصحیحات و استدراکات علامہ فقید استاد  
بدیع الزمان فروزان فر - از انتشارات ہنگاہ  
ترجمہ و نشر کتاب تہران ۱۳۴۵ ش .

ترجمۃ سواد الاعظم - تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن  
ابراہیم بن زید حکیم سمرقندی (ترجمہ فارسی  
در حدود ۳۷۰ هـ . ق) بہ اہتمام: عبدالحی حبیبی  
از انتشارات بنیاد فرہنگ ایران شمارہ ۷۵ .

ترجمۃ کلمات قصار حضرت علی علیہ السلام بہ زبان فارسی - عکس نسخہ  
متعلق بہ بنیاد فرہنگ ایران بہ خط ابوالمحاسن  
محمد بن سعد بن محمد النخجوانی معروف بہ ابن  
ساوجی . مورخ ذیقعدہ سال ۷۲۹ ، اصفہان .



ترك الاطناب في شرح الشهاب - يا ( مختصر فصل الخطاب ) . تأليف :  
ابوالحسن علي بن احمد معروف به ابن القضاة -  
ترجمه فارسی شهاب الاخبار . از : ابو عبیدالله  
محمد قضاة مغربی - به کوشش دکتر محمد شیروانی -  
از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۹۳۶ .

التصفيه في احوال المتصوفه ( صوفی نامه ) - تأليف: قطب الدين ابوالمظفر  
منصور بن اردشير العبّادی . به تصحيح دانشمند  
محترم دکتر غلامحسین یوسفی استاد دانشگاه -  
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۴۲ .

تعلیقات حدیقة الحقیقة مجدد بن آدم سنایی - به انضمام تفسیر و توضیح  
ابیات مشکله . به جمع و تألیف محقق مفضل  
استاد مدرس رضوی . سفارش وزارت فرهنگ .  
از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی . تهران  
۱۳۴۴ ش .

تفسیر الحدیث للقران الحکیم - تألیف : حافظ عیسی عمّار . در ۲ مجلد .  
چاپ قاهره ، ۱۳۸۰ هـ . ق .

تفسیر ابوالفتوح - از : جمال الدین ابوالفتوح الحسین بن علی بن محمد  
بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعی الرازی .  
معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی . به تصحیح  
وتحشیه : مهدی الهی قمشهای . چاپ تهران .  
مؤسسه انتشاراتی علمی ، ۱۳۳۴ ش .

تفسیر حدائق الحقایق - از : معین الدین فراہی ہروی ( مشہور بہ ملا مسکین ) بہ اہتمام : فاضل ارجمند د کتر سید جعفر سجادی . از انتشارات دانشگاہ تہران شماره ۱۱۵۹ ، ۱۳۴۶ ش .

تفسیر سورہ یوسف - ( الجامع الستین للطائف البساتین ) - املائی احمد بن محمد بن زید طوسی . بہ اہتمام فاضل روشن ضمیر محمد روشن - از انتشارات ہنگاہ ترجمہ و نشر کتاب ۱۳۴۵ ش .

التعرف لمذہب التصوف - تألیف : ابوبکر کلابادی - چاپ قاہرہ از انتشارات لجنة النشرات التراث الصوفی ۱۳۸۰ ہ . ق .

تلبیس ابلیس - ( نقد العلم و العلماء ) - تألیف : حافظ جمال الدین ابو الفتوح بن جوزی بغدادی . تصحیح محمد منیر الدمشقی چاپ قاہرہ ۱۹۲۸ م .

التمثیل و المحاضرة - تألیف : ابی منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی . تحقیق از : عبدالفتاح محمد الحلو . چاپ قاہرہ ۱۳۸۱ ہ . ق .

تمہیدات - از : ابو المعالی عبداللہ بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الہمدانی الملقب بعین القضاة . بہ تصحیح : د کتر عقیف عسیران . از انتشارات دانشگاہ تہران شماره ( ۶۹۵ ) سال ۱۳۴۱ ش .

التوحيد - نوشته : شيخ الجليل الاقدم الصدوق ، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي . چاپ کتابخانه صدوق .  
سال ۱۳۸۷ هـ . ق .

جامع الاسرار و منبع الانوار - ( به انضمام رساله نقد النقود في معرفة الوجود ) تصنيف : شيخ سيد حيدر آملی . به اهتمام : هانری کربن و عثمان اسمعیل يحيى -  
گنجینه نوشته های ایرانی - از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه - شماره ۱۶ .

الجامع الصغير في احاديث البشير و النذير - تأليف : جلال الدين عبد -  
الرحمن بن ابي بكر السيوطي . چاپ مصر ،  
۱۳۷۳ هـ . ق .

جلاء الاذهان و جلاء الاحزان - ( مشهوراً به : تفسير طائر ) - تأليف :  
ابو المحاسن الحسين بن الحسن الجرجاني . به -  
تصحیح : دکتر جلال الدين محدث ارموي .  
( در ۱۰ مجلد و يك فهرست ) چاپ تهران ،  
۱۳۷۸ - ۱۳۳۷ ش .

جمهرة الامثال - تأليف : ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل العسكري  
النحوي . چاپ بمبئی ۱۳۰۶ هـ . ق .  
جوامع الحكايات و لوامع الروايات - تأليف : سديد الدين محمد عوفی .  
( جلد اول از قسم سوم ) . با مقابله و تصحيح  
ومقدمه دکتر بانومصفا ( کریمی ) - از انتشارات

- بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۲ .
- جواهر الاسرار - ( منتخب مفتاح الاسرار ) تألیف : علی حمزہ بن علی  
ملک بن حسن الطوسی ، تہران ۱۳۰۳ ھ . ق .
- جواهر الاسمار ( طوطی نامہ ) - بہ تصحیح و با مقدمہ و حواشی  
و توضیحات سید شمس الدین سادات آل احمد -  
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران . شماره ۱۵۰ .
- جواهر السنیة فی احادیث القدسیة - تألیف : محمد بن حسن الحرّ بن علی  
العاملی - چاپ بمبئی ۱۳۰۲ ھ . ق .
- حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة - از : ابو مجد مجدود بن آدم سنائی .  
بہ تصحیح دانشمند مفضل استاد مدرس رضوی -  
تہران ۱۳۳۹ ش .
- حدیقة الحقیقة - تألیف : شیخ قطب الدین محمد بن شمس الدین مطہر  
( نوحہ شیخ احمد جام ) ، ۲ نسخه : ۱ - نسخه  
عکسی محفوظ در کتابخانہ مرکزی دانشگاہ  
تہران از روی نسخه موزہ بریتانیا . ۲ - نسخه  
ہرات متعلق بہ آقای محمد اعظم جامی الاحمدی .
- حلیۃ الاولیاء و طبقات الاصفیاء - تألیف : حافظ ابو نعیم احمد بن  
عبدالله اصفہانی - چاپ مصر ۱۳۵۱ ھ . ق .
- حیات القلوب - در قصص و احوال پیامبران و اوصیای ایشان . تألیف :  
علامہ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی - از انتشارات  
کتاب فروشی اسلامیہ ، تہران ۱۳۷۳ ھ . ق .

خلاصه المقامات - تألیف : خواجه ابوالکارم بن علاء الملک الجامی -

چاپ قندهار افغانستان ۱۳۳۵ هـ . ق ؛ و عکس

نسخه خطی مضبوط به شماره ۶۴۱ در کتابخانه

دیوان هند - ( *India office* ) ، انگلستان .

الدرالمنثور - ( ترجمه و شرح يك صد كلمه از كلمات قصار حضرت

علی عليه السلام به نثر و نظم فارسی - نسخه عکسی

متعلق به بنیاد فرهنگ ایران .

دیوان احمد جام - عکس نسخه های محفوظ در موزه بریتانیا به شماره های:

*or. 269* و *or. 5599* ، و نسخه متعلق به

کتابخانه دیوان هند انگلستان به شماره های :

2863 و *I. O. 3547* و هم چنین نسخه

کتابخانه نافذ پاشا در اسلامبول محفوظ در

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ( شماره

میکروفیلم ۵۸۷ ، و شماره عکس ۱۱۴۳ ) ،

و نسخه های چاپی متعدد منسوب به احمد جام ،

از آن ها : چاپ های لکنهو ۱۸۸۳ م ، و کانپور

۱۸۸۱ - ۱۸۹۸ ، و ۱۹۲۳ م .

دیوان ادیب صابر ترمذی - به اهتمام : علی قویم ، چاپ تهران مؤسسه

کلاله خاور ۱۳۳۴ ش .

دیوان سروش اصفهانی ( شمس الشعراء ) - به اهتمام : دکتر محمد جعفر محجوب

استاد دانشگاه ، با مقدمه محقق کران مایه

- استاد جلال الدین ہمایی - از انتشارات مؤسسہ  
امیر کبیر ، تہران ۱۳۴۱ ش .
- دیوان سنائی ( حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم ) - با مقدمہ و حواشی  
وفہرستہا بہ اہتمام : دانشمندفضل استاد مدرس  
رضوی . از انتشارات کتاب فروشی ابن سینا ،  
تہران ۱۳۴۱ ش .
- دیوان عثمان مختاری - بہ اہتمام : محقق کران مایہ استاد جلال الدین  
ہمائی . از انتشارات بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب  
( ۱۴۷ ) مجموعہ متون فارسی ، ( شمارہ ۱۳ ) .  
تہران ۱۳۴۱ ش .
- دیوان فرخی سیستانی - بہ اہتمام : استاد دکت رسید محمد دبیرسیاقی قزوینی  
از انتشارات کتاب فروشی زوآر ، تہران ۱۳۴۹ ش .
- دیوان کمال الدین اسماعیل - ( خلاق المعانی ، ابو الفضل ) بہ اہتمام :  
دکتر حسین بحر العلومی . از انتشارات کتاب  
فروشی دہخدا . تہران ۱۳۴۸ ش .
- راحۃ الارواح فی سرور المفراح ( بختیار نامہ ) - تحریر : شمس الدین  
محمد دقایق مروزی . بہ اہتمام : دانشمند کران  
مایہ استاد دکت ذبیح اللہ صفا - از انتشارات  
دانشگاہ تہران ، شمارہ ۱۰۵۶ .
- رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری - بہ اہتمام : محمد علی فروغی ودکت  
قاسم غنی . از انتشارات وزارت فرہنگ ، تہران .



۱۳۲۱ .

رجال کتاب حبیب السیر - ( از حمله مغول تا مرگ شاه اسماعیل اول ) .

تألیف : دکتر عبدالحسین نوائی . چاپ تهران

۱۳۲۴ ش ( ضمیمه مجله یادگار ) .

رسالة حق الیقین - از: شیخ محمود شبستری ، چاپ شیراز ، ۱۳۱۷ ش .

رسالة در اثبات بزرگی شیخ جام - به قلم فرزندی : شیخ شهاب الدین

اسماعیل . محفوظ در مجموعه نافذ پاشا در

اسلامبول مکتوب رجب سال ۸۳۵ هجری . عکس

آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به

شماره ۱۱۴۳ ، و میکروفیلم آن به شماره ۵۸۷

مضبوط است .

رسالة در احادیث موضوع - تألیف : امام حسن بن محمد الصفانی ، چاپ مصر .

رسالة در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت - تألیف : ابو حفص عمر نسفی .

به تصحیح : دکتر محمد خوانساری استاد دانشگاه

تهران و « آلبرت ناپلئون کمپانیونی » - نقل

از مجله فرهنگ ایران زمین .

رسالة سمرقندیه - ( نامه های شیخ احمد جام ) نسخه عکسی مضبوط در

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران .

الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة - تألیف : مولانا کمال الدین حسین

کاشفی بیهقی سبزواری . به تصحیح : دکتر جلال

الدین محدث ارموی . از انتشارات بنگاه ترجمه

- و نشر کتاب، شماره ۲۱۹، سال ۱۳۴۴ ش.
- رسالة في العشق - تأليف: سيف الدين باخزری - چاپ تهران.
- رسالة مقصد اقصی - تأليف: شیخ عزیز نسفی، ضمیمه اشعة اللّمعات.
- رسالة مکارم اخلاق - تأليف: رضی الدین ابوجعفر محمد نیشابوری. به  
کوشش: فاضل گرامی محمد تقی دانش پژوه، از  
انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۱ ش.
- رشحات نبویه - چاپ لاهور ۱۳۰۵ ش.
- روضات الجنات و جنات الجنان - تأليف: حافظ حسین کربلائی  
تبریزی. به تصحیح و تعلیق: جعفر سلطان  
القرائی. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب  
شماره ۲۱۸، سال ۱۳۴۴ ش.
- زبدة الحقایق - تأليف: ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن  
علی المیانجی الهمدانی، الملقب به: عین القضاة.  
به اهتمام: دکتر عقیف عسیران. از انتشارات  
دانشگاه تهران شماره ۶۹۵.
- زینة المجالس - تأليف: مجدالدین محمد بن ابی طالب الحسینی الحائری.  
متخلص به مجدی - چاپ کتاب فروشی سنائی،  
تهران. سال ۱۳۴۲ ش.
- سبک شناسی یا ( تاریخ تطور نثر فارسی )، در ۳ مجلد - تصنیف: استاد  
روان شاد محمد تقی بهار ملک الشعراء چاپ تهران.  
سخنان منظوم ابوسعید ابی الخیر - به کوشش: سعید نفیسی -

- از انتشارات کتاب فروشی سنائی - تهران .
- سراج السائرین - تصنیف : شیخ الاسلام احمد جام نامقی ( ژنده پیل ) .  
نسخه خطی مضبوط در کتابخانه ملّی ملک تهران  
به شماره ۴۲۶۵ .
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار - تألیف : عباس بن محمد رضا محدّث  
قمی . چاپ نجف ۱۳۵۵ هـ . ق .
- سنن ابن ماجه قزوینی - تألیف : الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی  
ابن ماجه ، به تصحیح : محمد فؤاد عبدالباقی . از  
انتشارات دارالاحیاء الکتب العربیّه ۱۳۷۳ هـ . ق .
- سنن ابی داود - تألیف : ابی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی . به  
اهتمام : محمد محی الدین عبدالحمید . چاپ مصر  
۱۳۵۲ هـ . ق .
- سنن الدارمی - تألیف : ابو محمد عبدالله الدارمی . چاپ دمشق ۱۳۴۹ هـ . ق .  
السوانح فی العشق - تصنیف : شیخ ابو الفتوح مجدالدین احمد بن محمد بن  
محمد غزالی طوسی . به کوشش مهدی بیانی .  
چاپخانه رنگین ، تهران ۱۳۲۲ ش .
- سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله بن الخفیف الشیرازی - تألیف : ابوالحسن  
الدّیلمی . ترجمه فارسی از : رکن الدّین یحیی  
بن جنید الشیرازی .
- سیمرغ - نشریّه بنیاد شاهنامه فردوسی . وزارت فرهنگ و هنر شماره ۱ ،  
اسفندماه ۱۳۵۱ ش .

- شاہنامہ فردوسی - (در ۹ مجلد) از انتشارات انستیتوی خاورشناسی -  
شعبہ ادبیات خاور چاپ مسکو ۱۹۷۰ م .
- شرح اسرار مثنوی - تألیف : حاج ملاّہادی سبزواری . چاپ تهران  
۱۲۸۵ هـ . ق . (نسخہ متعلق بہ کتابخانہ شخصی  
دانشمند ارجمند جناب دکتر حسین کریمان) .
- شرح التعرف لمذہب التصوف ( نور المریدین و فضیحة المدعین ) - بہ قلم :  
امام ابو ابراہیم اسماعیل بن محمد بن عبد اللہ المستملی  
البخاری . چاپ نول کشور - لکنہو .
- شرح التعرف لمذہب التصوف - بہ تصحیح و تحشیہ استاد گرانمایہ دکتر  
حسن مینوچہر . از انتشارات بنیاد فرهنگ  
ایران ، ( شماره ۲۲ ) سال ۱۳۴۶ ش .
- شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم - تألیف :  
عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی . بہ تصحیح  
و تنظیم : دکتر سید جلال الدین محدث ارموی -  
از انتشارات دانشگاہ تهران - گنجینہ متون  
ایرانی ، شماره ۴۴ .
- شرح رسالہ قشیریہ - از : سید محمد حسینی کیسو دراز چشتی . چاپ  
حیدرآباد دکن ۱۳۶۱ هـ . ق .
- شرح شطحیات - تصنیف : شیخ روزبہان بقلی شیرازی . شامل گفتارہای  
شورانگیز و رمزی صوفیان . با تصحیح و مقدمہ

- فرانسوی: هانری کرین - گنجینه نوشته‌های  
ایرانی. از انتشارات قسمت ایران شناسی  
انستیتوی ایران و فرانسه ۱۳۴۴ ش.
- شرح فارسی مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة - در ۲ مجلد. از:  
عبدالرزاق کیلانی. بامقدمه و تعلیقات: دکتر  
سید جلال‌الدین محدث ارموی. از انتشارات  
دانشگاه تهران، شماره‌های ۹۵۷ و ۹۷۳.
- شرح نهج البلاغه - از: عزالدین ابوحامد (مشهور به: ابن ابی‌الحدید).  
تحقیق السید نورالدین شرف‌الدین والشیخ محمد  
خلیل الزین، چاپ بیروت ۱۳۷۴ ه. ق.
- شفاء السائل لتهدیب المسائل - تألیف: ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن  
خلدون، چاپ بیروت ۱۹۵۹ م.
- شکوی الغریب - تصنیف: ابوالعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن  
ابن علی المیانجی الهمدانی الملقب بعین القضاة.  
به تصحیح: دکتر عقیف عسیران. از انتشارات  
دانشگاه تهران، شماره ۶۹۵.
- شمس الحقیقة - تألیف: رایض الدین ذهبی زنجانی (متخلص به:  
عجوبه)، تهران ۱۳۴۱ ه. ق.
- صحیح البخاری - تألیف: امام الحافظ ابی‌عبدالله محمد بن اسماعیل بن  
ابراهیم بن المغیره النجاری. چاپ مصر ۱۳۲۰  
ه. ق.

صحیح ترمذی - تألیف : ابی عبداللہ محمد بن عیسیٰ بن سورۃ الترمذی ،  
بشرح الامام ابی بکر بن العربی المالکی . چاپ  
مصر ۱۳۵۳ ھ . ق .

صحیح مسلم (الجامع المسلم) - تألیف : امام ابوالحسین مسلم بن الحجاج  
ابن مسلم القشیری النیسابوری - چاپ مصر  
۱۳۳۴ ھ . ق .

طرائف الحكم (= اندرزهای ممتاز) - در ۲ مجلد (با ترجمہ پارسی) ،  
تألیف : میرزا احمد آشتیانی . از انتشارات مکتبہ  
الصدوق تہران ۱۳۴۰ ش .

طربخانہ یار احمد رشیدی (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) -  
تألیف : یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی .  
بہ تصحیح : محقق کران مایہ استاد جلال الدین  
ہمائی . از انتشارات انجمن آثار ملی . تہران  
۱۳۴۲ ش .

عبر العاشقین - تصنیف : شیخ روزبہان بقلی شیرزای . با تصحیح  
وبامقدمہ فارسی و فرانسوی ہانری کرین و داکتر  
محمد معین . از انتشارات قسمت ایران شناسی  
انستیتو ایران و فرانسه شماره ۸ سال ۱۳۳۷ ش :  
عقد الفرید - تألیف : امام شہاب الدین احمد معروف بہ : ابن عبد ربہ  
اندلسی . چاپ قاہرہ ۱۳۳۱ ھ . ق .

علم الحدیث - تألیف : کاظم مدیر شانہ چی استاد دانشگاہ . از انتشارات



- دانشگاه مشهد شماره ۱۰ ، سال ۱۳۴۴ ش .  
 علوم الحديث و مصطلحه - تأليف : دكتور صبحي الصالح . چاپ بيروت  
 . م ۱۹۶۵
- الفدير في الكتاب و السنة و الادب - ( در يازده مجلد - مجلد پنجم  
 ذيل فصل : نظرة التنقيب في الحديث - سلسلة  
 الكذابين و الوضاعين ) . تأليف : آية الله حاج  
 شيخ عبدالحسين احمد الاميني النجفي . ( نسخه های  
 مرحمتی دانشمند عزيز محمد رضا حکيمی ) . چاپ  
 سوم بيروت ۱۳۸۷ ه . ق .
- الفائق في غريب الحديث - تأليف : جار الله محمود بن عمر الزمخشري .  
 ضبطه و صححه و علق حواشيه على محمد البجاوي ،  
 محمد ابو الفضل ابراهيم . چاپ قاهره ۱۳۶۴-۱۳۶۸  
 ه . ق .
- فتوحات مكية ( الفتوحات المكية ) - تأليف : محي الدين ابى عبدالله محمد بن  
 على المعروف به ابن عربى الحاتمي الطائفي .  
 چاپ دارالکتب العربيّة الكبرى . مصر ۱۳۲۹  
 ه . ق .
- فتوح نامه سلطاني - تأليف : مولانا حسين واعظ کاشفي سبزوارى . به  
 اهتمام : دكتور محمد جعفر محبوب . از انتشارات  
 بنياد فرهنگ ايران شماره ۱۱۳ .  
 فرائد الادب - في الامثال ، والاقوال السائرة عند العرب . ضميمه «المنجد» .

فروغ بینش (سخنان محمد) - ، در قالب رباعیات فارسی با ترجمہ بہ فارسی  
و انگلیسی . بہ اہتمام : ابوالقاسم حالت - چاپ  
مؤسسہ مطبوعاتی علمی - تہران .

فرہنگ فارسی - تألیف : دکتر محمد معین (در ۶ مجلد) - چاپ مؤسسہ  
انتشارات امیر کبیر، تہران .

فرہنگ لغات و تعبیرات مثنوی - در ۷ مجلد . بہ اہتمام : دانشمند  
ارجمند استاد دکتر سید صادق گوہرین - از  
انتشارات دانشگاہ تہران : ج ۱ شماره ۴۷۹ ،  
ج ۲ شماره ۵۴۵ ، ج ۳ شماره ۶۰۸ ، ج ۴ شماره  
۷۴۴ ، ج ۵ شماره ۷۴۴ ، ج ۶ شماره ۷۴۴ ، و ج ۷  
شماره ۷۴۴ .

قانون ادب - تألیف : ابوالفضل حبیش بن ابراہیم بن محمد تفلیمی . بہ  
اہتمام : غلامرضا طاہر . از انتشارات بنیاد فرہنگ  
ایران ( سلسلہ فرہنگہای تازی بہ پارسی )  
شماره ۱۳۷ .

قرآن مجید - بہ اہتمام ( نجوم الفرقان ) کشف الآیات از روی نسخہ  
تصحیح شدہ گوستاو فلوکل . چاپ مؤسسہ  
انتشارات اقبال . سال ۱۳۵۱ ش .

قوت القلوب فی معاملۃ المحبوب و وصف المرید الی مقام التوحید - تألیف :  
ابوطالب محمد بن علی بن عطیۃ الحارث المکی -  
چاپ مصر ۱۳۸۱ ھ . ق .

کتاب مقدس - (مشمول بر اسفار عهدعتیق و اسفار عهد جدید) . به اهتمام  
انجمن پنخس کتب مقدسه - چاپ از روی نسخه  
مطبوع ۱۹۰۴ م .

کشف الاسرار و عدة الابرار - ( معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری  
هروی ) ، تألیف: ابوالفضل رشیدالدین میبیدی .  
به اهتمام علی اصغر حکمت - از انتشارات دانشگاه  
تهران ( در ۱۰ مجلد ) ۱۳۳۱-۱۳۳۹ ش .

کشف الحقایق - تألیف : شیخ عزیزالدین محمد نسفی . با تصحیح و حواشی  
فاضلانہ عالم پرهیزگار دکتر احمد مهدوی  
دامغانی . از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب  
شماره ۲۳۱ ، سال ۱۳۴۴ ش .

کشف الخفاء و مزیل الالباس - تألیف : شیخ اسماعیل بن محمد العجلونی ،  
( در ۲ مجلد ) . از انتشارات : دار احیاء التراث  
العربی ، بیروت ۱۳۵۱ ه . ق .

کشف الظنون فی اسامی الکتب و الفنون - تألیف : مصطفی بن عبدالله مشهور  
به حاجی خلیفه . چاپ استانبول ۱۳۶۰ ه . ق .

کشف المحجوب - تألیف : ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی  
الهجویری الغزنوی . از روی متن تصحیح شده  
والنتین ژو کوفسکی . به اهتمام : محمد محمد لوی  
عباسی . چاپ مؤسسه انتشارات امیر کبیر ، تهران  
۱۳۳۶ ش .

کشکول - تالیف : شیخ بہاء الدین محمد عاملی . چاپ قم ۱۳۷۷ هـ . ق .  
کلمات قصار پیغمبر خاتم ( ص ) - نشریہ شماره ۱۲ اوقاف ، چاپ تہران  
۱۳۴۲ ش .

کلمات مکنونہ من علوم اہل الحکمة و المعرفة - تصنیف : محمد محسن فیض  
کاشانی . با تصحیح : شیخ عزیز اللہ عطاردی  
قوچانی . از انتشارات مؤسسہ فراہانی ، تہران .  
کلم الطیب - در تقریر عقاید اسلام . تالیف : سید عبدالحسین طیب -  
از انتشارات بنیاد فرهنگ اسلامی .

کلیات شمس ( دیوان کبیر ) - با تصحیح و حواشی علامہ فقید بدیع الزمان  
فروزان فر - از انتشارات دانشگاہ تہران ۱۳۴۵ ش .  
کلیات شیخ فخر الدین ابراہیم ہمدانی متخلص بہ عراقی - بہ کوشش سعید  
نفیسی . از انتشارات کتاب فروشی سنائی ، تہران  
۱۳۳۸ ش .

کلیات قاسم انوار - با تصحیح و مقابلہ و مقدمہ سعید نفیسی . از انتشارات  
کتاب فروشی سنائی ، تہران ۱۳۳۷ ش .  
کمال الدین و تمام النعمہ - تالیف : شیخ الطائفہ صدوق . با ترجمہ  
و شرح موارد مشکل بہ قلم محمد باقر کمرہ ای .  
چاپ تہران ۱۳۷۹ هـ . ق .

کنز العرفان فی فقہ القرآن - تالیف : شیخ جمال الدین المقداد بن عبداللہ  
السیوری . چاپ تہران ۱۳۴۳ ش .

کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال - تالیف : علاء الدین علی المتقی

- الهندي - چاپ هند ۱۳۸۴ هـ . ق .
- كنوز الحقايق في حديث خير الخلايق - تأليف : امام عبدالروؤف المناوي .  
چاپ مصر ۱۳۱۳ هـ . ق .
- كنوز الحكمة - تصنيف شيخ الاسلام احمد جام ( ژنده پيل ) . نسخه  
دست نويس تربت جام ، و عكس نسخه خطي  
مضبوط در كتابخانه دانشگاه توينكن آلمان  
به شماره ۱۷۱۶ .
- كيمياى سعادت - تأليف : حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد  
طوسي مشتهر به غزالي . به اهتمام دانشمند  
گرانمايه احمد آرام . از انتشارات كتاب فروشي  
مر كزي - تهران چاپ چهارم ۱۳۵۲ ش .
- گزیده غزليات شمس - ( سخن پارسی شماره ۶ ) با مقدمه و شرح لغات  
وتر كيبات وفهارس . به كوشش دانشمند گرامی  
دكتر محمد رضا شفيعی كد كنی استاد دانشگاه  
تهران چاپ سال ۱۳۵۲ ش .
- گلستان سعدی - ( از كلييات شيخ ) با تصحيح و مقدمه محمد علي فروغی .  
چاپ انتشارات جاويدان . تهران ۱۳۳۶ ش .
- گنجینه قرآن - تأليف : دكتر مهدی بيانی .
- اللالی المصنوعة في الاحاديث الموضوعة - تأليف : جلال الدين عبدالرحمن  
السيوطي . چاپ مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .
- اللؤلؤ المرصوع فيما قيل لا اصل له او باصله موضوع - تأليف : سيد محمد

- ابوالمحسن الفاروقی ، چاپ مصر .
- لطائف الحکمة - تألیف: سراج الدین محمود ارموی . تصحیح دانشمند  
محترم دکتر غلام حسین یوسفی استاد دانشگاه -  
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، شماره ۱۳۴ .
- لطائف الطوائف - تألیف: مولانا فخرالدین علی صفی . به اهتمام دانشمند  
محترم استاد احمد کلچین معانی . چاپ شرکت  
نسبی اقبال ۱۳۴۶ ش ، تهران .
- لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) - به کوشش : فاضل روشن ضمیر  
تجد روشن - از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ،  
شماره ۶۷ .
- مثنوی معنوی - از: جلال الدین محمد بن محمد بن حسین البلخی ثم الرومی .  
به اهتمام رینولد الین نیکلسون - چاپ مطبعه  
بریل در لیدن هلند ۱۹۲۵ م .
- مثنوی مولوی روم مع شرح حضرت بحر العلوم - ( شرح عبدالعلی محمد  
بحر العلوم ) چاپ هند - نسخه متعلق به کتابخانه  
شخصی دانشمند گرامی استاد دکتر حسین  
کریمان .
- مجله سخن ( مجله ادبیات و دانش و هنر ) - به مدیریت کرانمایه  
استاد سخن دکتر پرویز خانلری . شماره های  
۶ ، ۱۱ ، ۱۲ ، از سال دهم .
- مجمع الامثال - تألیف : ابوالفضل احمد بن محمد بن محمد ابراهیم النیسابوری -



المیدانی . چاپ مصر ۱۳۷۹ هـ . ق .

مجمع البحرين و مطلع النیرین ( لغات غریب القرآن و الاحادیث ) -

تألیف : شیخ فخرالدین طریح النجفی . ( نسخه

متعلقه کتابخانه شخصی دانشمند گرامی استاد

دکتر حسین کریمان )

مجمع الزوائد و منبع الفوائد - تألیف : نورالدین علی بن ابی بکر

هیثمی . چاپ قاهره ۱۳۵۲ هـ . ق .

مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ( شهاب الدین یحیی سهروردی ) -

به تصحیح : دکتر سید حسین نصر . با مقدمه

هانری کر بن . از انتشارات قسمت ایران شناسی

انستیتو ایران و فرانسه . تهران ۱۳۴۹ ش .

مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری - به اهتمام : دکتر محمد شیروانی .

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۱ .

المحاسن و المساوی - تألیف : ابراهیم بن محمد البیهقی ، چاپ مصر ،

۱۹۰۶ م .

محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی - تألیف : سعید نفیسی . از انتشارات

کتاب فروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۴۱ ش .

مختصر احیاء العلوم - ( در حاشیه کتاب : تزهة الناظرین ) . کتاب اخیر

الذکر ذیل حرف : ( ن ) معرفی شده است .

مرزبان نامه - تألیف : مرزبان بن رستم بن شروین و اصلاح و ترجمه

سعد الدین الوردی . با تصحیح و تحشیه

علامہ فقید محمد بن عبدالوہاب قزوینی . چاپ  
لیدن ۱۹۰۹ م .

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد - تألیف : نجم الدین ابوبکر بن محمد بن -  
شاہ اور بن رازی معروف بہ : دایہ . بہ اہتمام دانشمند  
محترم د کتر محمد امین ریاحی . از انتشارات بنگاہ  
ترجمہ و نشر کتاب شماره ۳۸۹ ، سال ۱۳۵۲ ش .  
المستطرف فی کل فن مستظرف - تألیف : شہاب الدین محمد الابشیہی ، چاپ  
مصر ۱۲۹۲ ھ . ق .

المسند - تألیف : امام احمد بن محمد حنبل ؛ شرح و صنع فہارسہ احمد  
محمد شا کر . چاپ مصر ۱۳۶۸-۱۳۷۵ ھ . ق .

مشکل الحدیث و بیانہ - تألیف : امام حافظ ابوبکر محمد بن الحسن بن  
فورک ، چاپ حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۲ ، ھ . ق .  
مصباح العارفين - تألیف : سید صدر الدین کاشف دزفولی چاپ اہواز  
۱۳۳۲ ش .

مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية - تألیف : عز الدین محمود بن علی کاشانی .  
با تصحیح محقق گرانمایہ استاد جلال الدین  
ہمائی . از انتشارات کتاب فروشی سنائی تہران  
۱۳۲۵ ش .

مصنفات عین القضاة ہمدانی - با تصحیح و تحشیہ د کتر عقیف عسیران .  
از انتشارات دانشگاہ تہران شماره ۱۳۴۱ ش .  
معارف - مجموعہ مواعظ و سخنان سلطان العلماء بہاء الدین محمد بن حسین

خطیبی بلخی مشهور به : بهاء ولد . با تصحیح  
 علامه فقید بدیع الزمان فروزان فر . از انتشارات  
 وزارت فرهنگ .

معتقد الامامیه - ( متن فارسی در کلام ، و اصول ، و فقه شیعی از سده  
 هفتم هجری ) - با تصحیح فاضل ارجمند محمد تقی  
 دانش پژوه - از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش .  
 المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی - رتبه و نظمه لفیف من  
 المستشرقین و نشره : دکتور : ا . ی . ونسنگ  
 A. J. Wensinck ، چاپ لیدن ، ۱۹۶۵-۱۹۶۳ م .  
 معراج السعاده - تألیف : ملا احمد نراقی . از سلسله کتب معارف اسلامی  
 سازمان انتشارات جاویدان .

المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار ( تخریج احیاء العلوم ) - تألیف : عراقی .  
 مفتاح النجات - تزیین : شیخ الاسلام احمد جام ( ژنده پیل ) - به اهتمام :  
 علی فاضل . از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران  
 سال ۱۳۴۷ ش .

مفتاح الوسائل - تألیف : سیّد جواد مصطفوی خراسانی استاد دانشگاه  
 مشهد . چاپ سال ۱۳۴۹ ش .

المفید للمستفید - از رسائل افضل الدین کاشانی . با تصحیح : حاج سیّد  
 نصرالله تقوی . چاپ ارمغان تهران ۱۳۱۰ ش .

مقالات شمس تبریزی - با تصحیح و تحشیه احمد خوشنویس . موسسه  
 عطائی ، تهران ۱۳۴۹ ش .

المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحی الدین بن

العربی - از تصنیفات : شیخ سید حیدر آملی -

باتصحیح ہائری کر بن عثمان اسماعیل یحیی -

کنجینہ نوشتہ های ایرانی - از انتشارات قسمت

ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه ، سال

۱۳۵۳ ش .

مقصد الاقصی - تألیف : عزیز نسفی ، چاپ تهران .

مکاتیب سنائی غزنوی - بہ کوشش : نذیر احمد استاد و رئیس قسمت

فارسی دانشکاه علیگرہ . چاپ ہند ، رامپور .

از انتشارات دانشکاه اسلامی علیگرہ ، سال

۱۳۴۱ ش .

مناقب العارفين - تألیف : شمس الدین احمد الافلاکی المعارفی در ۲

مجلد . باتصحیحات و حواشی بہ کوشش : تحسین

یازیجی - از انتشارات انجمن تاریخ ترک - آنکارا

۱۹۵۹ م .

منتخب اسرار التوحید - بہ اہتمام : استاد فقید احمد بہمینار . از انتشارات

وزارت فرهنگ سال ۱۳۲۰ ش .

منتخب عقد الفرید و البیان و التبیین - چاپ وزارت فرهنگ . سال

۱۳۲۰ ش .

منتهی الامال - تألیف : حاج شیخ عباس قمی . از انتشارات کتاب فروشی

اسلامیہ . چاپخانہ رنگین ۱۳۱۷ ش .

- المنجد في اللغة و الادب و العلوم - چاپ بيروت ۱۹۵۶ م .
- منطق الطير يا ( مقامات طيور ) - از شيخ فريدالدين ابو حامد محمد بن ابوبكر ابراهيم بن اسحاق عطار نيشابورى . به اهتمام : دانشمندارجمند استاد دكتور سيد صادق گوهرين . از انتشارات نگاه ترجمه و نشر كتاب ( چاپ اول ۱۳۴۲ ، چاپ دوم ۱۳۴۸ ش ) تهران .
- المنهج القوي لطلاب المثنوي - تأليف : شيخ يوسف بن احمد المولوى چاپ مصر ۱۲۸۹ هـ . ق .
- المواعظ العدوية - ( تهذيب و تلخيص كتاب اثنى عشرية ) . به اهتمام : على المشكينى الاردبيلى . چاپ قم ۱۳۸۵ هـ . ق .
- موضح اوهام الجمع و التفريق - تأليف : حافظ ابوبكر احمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادي ، چاپ هند ، سال ۱۳۷۹ هـ . ق .
- الموطأ - تأليف : امام مالك بن انس . با تصحيح محمد فؤاد عبدالباقي . چاپ مصر ۱۳۷۰ هـ . ق .
- ميزان الانسان - ربا رهنماى سعادت . تأليف : محمد على صفوت ، چاپ تبريز ، ۱۳۱۲ ش .
- نامه هاى عين القضاة همدانى به اهتمام : علينقى منزوى و دكتور عفيف عسيران ( در ۲ مجلد ) - از انتشارات بنياد فرهنگ ايران شماره ۷۳ .
- نزهة الناظرين فى اخبار و الاثار المروية من الانبياء و الصالحين -

- تألیف : شیخ تقی الدین عبدالملک ابی المنی  
مشہور بہ شیخ عبدالعزیز ، چاپ مصر ۱۳۷۳ ھ . ق .
- نصیحة الملوك - تألیف : حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن  
احمد طوسی مشہور بہ غزالی . با تصحیح و حواشی  
وتعلیقات : محقق کران مایہ استاد جلال الدین  
ہمائی . از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۹۰ .
- نفايس الفنون في عرايس العيون - تألیف : محمد بن محمود آملی . چاپ  
تہران ۱۳۰۹ ھ . ق .
- نفثة المصدر - انشای شہاب الدین محمد خرنذی زیدری نسوی . با  
تصحیح و توضیح و مقدمہ فاضلانہ دانشمند محترم  
دکتر امیر حسن یزدگردی استاد دانشگاہ تہران -  
از انتشارات ادارہ کل نگارش وزرات آموزش  
و پرورش ۱۳۴۳ ش .
- النهاية في غريب الحديث و الاثر - تألیف : مجد الدین ابی السعادات  
المبارک بن محمد بن محمد الجزری المعروف بابن الاثیر ،  
چاپ مصر ۱۳۱۱ ھ . ق . (نسخہ متعلق بہ کتاب  
خانہ شخصی استاد کریم النفس دکتر حسین  
کریمان) .
- نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار - تألیف : سید مؤمن  
شبلنجی ، چاپ عثمانی ، ۱۳۰۴ ھ . ق .
- نهج البلاغة - خطبہا ، نامہا ، و کلمات قصار مولای متقیان حضرت



علیؑ علی انصاری، چاپ مؤسسہ

انتشارات علمی، تهرآن ۱۳۴۵ ش.

نہج الفصاحۃ - سخنان پیامبر اسلام ﷺ . ترجمہ: ابوالقاسم پایندہ،

از انتشارات جاویدان، تهرآن.

وجہ دین - تالیف: حکیم ابومعین حمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی

بلخی از انتشارات کتاب فروشی طہوری، تهرآن

( چاپ اول در برلین چاپخانہ کلاویانی ۱۳۰۳ھ .

ق، چاپ دوم افسٹ گلشن ۳۱۴۸ ش )

وسائل الشیعۃ الی تحصیل وسائل الشریعۃ - تالیف: الشیخ محمد بن الحسن

الحرّ العاملی - چاپ کتابخانہ اسلامیہ تهرآن

( در ۲۰ مجلد ) ۱۳۷۶ - ۱۳۸۹ھ . ق .

الہفت و الاظلة - منسوب بہ ; المفضل بن جمر الجعفی، چاپ بیروت

۱۹۶۰ م .

ینابیع المودۃ - تالیف: علامہ شیخ سلیمان بن شیخ ابراہیم (معروف

بہ خواجہ کلان بن شیخ محمد مشہور بہ باباخواجہ

حسین البلخی القندوزی) . چاپ چاپخانہ اختر،

اسلامبول ۱۳۰۱ھ . ق .

\* \* \*



تصحیحات

درست	سطر	صفحة	درست	سطر	صفحة
فی اللیل	۲۰	۱۵۴	پادشاهان	۱۵	۷
لَمَنْ	۶	۱۶۱	الجماعة	۲	۳۰
عبادی	۱۵	۱۶۷	جان فزای	۱۲	۳۷
رطبکم	۱۶	۱۶۷	من	۱	۶۴
انتزعها	۱۹	۱۶۷	المناقین	۹	۷۰
بی	۵	۱۷۰	احمد بن ابی	۳	۸۰
مَنْ	۱۵	۱۷۰	به رسم و عادت	۹	۸۳
دیننا	۱۵	۱۷۹	سخنی	۹	۸۵ م
کلا ان کتاب	۱۴	۱۸۴	لن	۴	۹۱
الابرار			از	۵	۹۴
فانظر	۱۰	۲۰۵	نعماء	۱۱	۱۰۱
کان	۱۲	۲۰۸	مَنْ	۳	۱۰۳
وصیکم	۱۷	۲۱۱	خطابی	۵	۱۱۸
الحي الذي	۱۵	۲۱۹	زبان	۱۷	۱۲۰
تکفر	۱۲	۲۲۱	شهیداً	۱۹	۱۲۵
فتمنوا الموت	۵	۲۳۲	حبیباً	۳	۱۲۸
بندهای	۱۳	۳۳۴	آمد	۱۵	۱۳۵
و مسوئین	۲۳	۳۴۱	متعلق	۱۶ م	۱۳۹
			پر نبات	۹	۱۵۰

